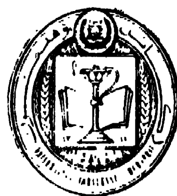
تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی

تا قرن دوازده

تألیف : پروفیسر بارتولد

ترجمه : علی محمد زهما

۱۳۴۴



از نشرات پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل
شماره : ۱۸

تاریخ سیاسی و اجتماعی
آسیای مرکزی
تا قرن دوازده

تألیف : پروفیسر بارتولد
ترجمهٔ: علی محمد زهما

باهتمام: اسدالله حبیب

کابل — د پوهنتی مطبعه
سرطان ۱۳٤٤

اساسی ترین و پیگیر ترین
اختلافات بین انسانها همان است
که در رشد و انکشاف ذهنی
و اخلاقی و در درجات مختلف
سویهٔ مادی آنها دیده میشود .

تاریخ بشرح و بیان همین
سرگذشت و ماجری آدمیان
پرداخته می آید .



تذکر

کشور ما از نگاه ترجمهٔ آثار هنوز بسیار تهیدست است. ازاینرو هر قدمی که برای پرساختن این خلا برمیداریم . ارزنده ومفید است . مدیریت نشرات خشنود است که با همکاری یکتن از استادان ونویسندگان توانای پوهنځی ادبیات باز با نشر یک چنین اثری گرامی گام تازه یی در راه خدمت به فرهنگ کشور عزیز برمیدارد . میگویند : تاریخ علم الاجتماع دیروز است با آگاهی از کاوش های ارزندهٔ محققین بزرگ به نیکویی میسر است که ازاین باغ هم بری برداشت واین راه را هم به دانش جویان ودانش دوستان هموار ساخت ؛ که اگراین اندیشه رادرقالب پرسشی بریزیم دوگونه پاسخ میشود برای آن سراغ کرد : نخست ، آشنایی به زبان محققین مال . ددیگر ، گزارش از زبانهای نا آشنا به زبان خود. پیداست که دومین آسانتر وزودتر میسر است وازاینراه میشود تندتر وبه اندک زمانی رخت به دیار مقصود کشانید.

دست داشتن به تحقیقات استاد بار تولد که عمر گرامیش رابدینگونه زحمت های ثمر بخش علمی گزارده است ، برای اهل دانش خوش

مقدمهٔ مترجم

پروفیسر بارتولد (۱۸۶۹-۱۹۳۰) موءرخ و مستشرق بزرگ روسی است که در رشتهٔ تحقیقات جهان اسلام بخش زیاد عمر گرانمایهٔ خودرا ایثار کرده است .

استاد بارتولد برای چندین سال در رشتهٔ مطالعات جهان اسلام در پوهنځی تاریخ و فلسفهٔ پوهنتون سنت پترسبورگ سرگرم تحقیق و تتبع بود وهم اندرین رشته . بعقیدهٔ اکثر دانشمندان ، همردیف و همپایه نداشت . روزنامهٔ تایمز لندن (۲۶ آگست/ ۱۹۳۰) **استاد بارتولد** را «گیبن ترکستان» معرفی کرده است. این نکته از تتبعات و تحقیقات وسیع ودامنه دار **بارتولد** حکایت میکند. ساحهٔ تتبع **استاد بارتولد** از کسپین تا مغولستان و چین وحتی بخش بیشتری این حوزهٔ وسیع رادر بر میگیرد. آری تأثیر عرق ریزیهای این شخصیت نامدار علمی درچندین رشتهٔ تاریخ اسلام بصورت بارز عطف توجه مینماید .

زحمتکشیهای پیگیر، و تبحر سرشار ، کرسی عضویت اکادمی ساینس روسیه را برای استاد ارزانی داشت وعضویت دراین سازمان علمی و فرهنگی ، البته ، یکی از آن بلند ترین امتیازات معنویست که در آن سامان

اقبالی و نعمت حساب میشود. چه این دانشمند بزرگ با نقادی و پشتکار شگفتی آوری ، گوشه ، گوشهٔ زندگی ملت هایی را که خواسته در آینهٔ ورقهای تاریخ آنچنان دیده است که سایه روشنی . شبحی ، در هیچ جا ، هیچ جای آن باقی نگذاشته و دید روشنش آفریدگار اندیشهٔ روشن و بیان روشن اوست .شایسته سپاسگذاری است اینکه پوهنوال زهما ، استاد پوهنځی ادبیات به چنین خدمت خطیری دست یازیده اند و ما را بدین آرزو — آرزوی خدمت های علمی و ادبی به پیشبرد فرهنگ و ثقافت کشور عزیز — یکبار دیگر یاری کرده اند .

امیدواریم در آینده به همکاری استادان ورزیدهٔ پوهنځی ادبیات بتوانیم جنبش ترجمهٔ آثار علمی را بیشتر از آنچه هست نیرومندتر سازیم .

محمد حسین راضی

مدیر نشرات پوهنځی ادبیات

کلاس درس و تالار لکچر آیین دوستی را سخت مراعات میکرد ونخستین مردی بود که بر شعله های ذکاوت صمیمانه دامن میزد ودماغهای مستعد را برای فرا گرفتن دانش ومعرفت تشویق میکرد .

بارتولد دربرابر آنانیکه نظریات سبکسرانه وپا در هوای خود را درلباس حقایق جلوه میدادند ، بادلیری عالمانه ایستادگی میکرد و تظاهرات نابخردانه را بیرحمانه میکوبید . استاد ازچنان یك موقف علمی برخوردار بود که بسیاری از مستشرقین بعداز آنکه مقالتی را تهیه میدیدند با خود میگفتند : « آیا **بارتولد** در بارهٔ این موضوع چه نظر خواهد داشت ؟ »

بارتولد دانشمندسخت گیری بوده ودیدهٔ قضاوت علمی وی پهلوی منفی را خوب میدید ، گویند وی مقالتی دربارهٔ استادش ان . ای ویسیلوفسکی (N. I. Vesselovsky) نوشت و بگفتهٔ خودش سعی کرد تا چیزهای مطبوع وخوشمزهٔ دربارهٔ استاد بنویسد اما بعدها معلوم شد که خوانندگان عکس مطلوب و مرام **بارتولد** رااز آن مقالت فهمیده بودند .

عطش تتبع و تلاش برای کشف حقایق **بارتولد** را به سیمیریچی (۱۸۹۳) کشانید ودر آنجا پایش شکست و برای معالجه وتداوی به تاشکند برگشت . بعد از معالجه دوباره برای تکمیل تحقیقات رهسپار آنولا گردید . **بارتولد** برای مدتهای مدیدی درکتابخانه های

بشخصی داده میشود.

فهرست آثار بارتولد چار صد موضوع را در بر میگیرد و بعقیدهٔ پروفیسر مینورسکی(Minorsky) هیچ یك ازاین آثار زیر پرتوی تحقیقات و تتبعات جدید وبعدی ارزش علمی و تحقیقی خود را ازدست نداده است.

استاد بارتولد در سال ۱۸۶۹ میلادی در سنت پترسبورگ در یك خانوادهٔ متمول که اصلا جرمن بود، چشم بجهان کشود. اسم (مسیحی) وی ویلهلم(Welhelm) بوده که بصورت روسی شده ویسلی ویلادیمیروویچ پیدا شد. زبان مادری استاد روسی بود و نخستین مقالت خود را که برای شنوندگان خارجی بزبان جرمنی نوشت با یاری و کمك بعضی از رفقایش تصحیح شد. بارتولد هما نطوریکه در پوهنتون سنت پترسبورگ تحصیل کرده بود، بعد از فراغ از تحصیل درهمان پوهنتون (طوریکه قبلاً اشاره کردیم) در سال ۱۸۹۶ بتدریس آغاز کرد. رابطهٔ بسیار نزدیك بارتولد با پوهنتون واکادمی در بستگی و پیوند رشتهٔ خانوادگی وی منعکس گردیده زیرا استاد خواهر یك دانشمند زبان دری ژوکوفسکی (V. A. Zhukovsky) را بزنی گرفت (۱۸۵۸-۱۹۱۸) و خواهر خانم بارتولد پروفیسر مار (N. Y. Marr) رابه شوهری پذیرفت.

استاد بارتولد قیافهٔ درشت وسقراط مانندی دارد ومحصلان ازطنزگویی وی بهراس بودند، اما بیرون از

زبان فرهنگ و آلهٔ افاده احتیاجات جهان شرق را می فهمید. **بارتولد** با یاری زبان دری. عربی (قدیم وجدید) وچینی از فرهنگ هر سه مملکتی که زیر اثر مغولها رفته بود، پارچه های تحقیقی دست اول را مورد دسترس جهانیان میگذارد. از مقالات روز های پسینش برمی آید که وی در ادبیات تاریخ عمومی نیلث وارد بوده است. وباکمك این رشتهٔ دانش، مسایل مهاجرتها، اوضاع فیودالیته ومکاتبات بین شارلمان وخلیفه را باسهولت وبدون کمترین احساس مشکلات می فهمید ودر آن موضوع بحث وگفتگو میکرد.

آثار **بارتولد**، تحقیق وتتبع دست اول (Original) بحساب می آید؛ وی درگیرودار انقلاب روسیه همان لغت نامهٔ قطورکاشغری راکه مال سده های میانه بوده وبعربی بسیار مشکل نوشته شده. بادقت ازسرتاپا مطالعه کردومواد تاریخی را ازروی آن بیرون نویسی نمود. **بارتولد** ازهر کشف جدید جغرافیایی، ازهر کشف تازهٔ ارکیالوجی وازهرمأخذ تازه بدست آورده، به نفع تحقیقات وتتبعات علمی استفاضه واستفاده میکرد.

بارتولد تنها به تحقیق منابع ومآخذ کتبی جهان شرق. اکتفا نمیکرد بلکه نفوذعوامل اقتصادی رونده، موءسسات جامد وجاندار، راههای بازرگانی، هنرودیگرعناصریکه برای تحقیقات تاریخی ارزنده ومفید بود، نیز بادیدهٔ جوینده وانتقادی دنبال مینمود. آری، همان «تیزهای

اروپا ، استانبـول و قاهره سرگرم تحقیق وتتبع بود و در
هر سفر مطالعات و کشفیات خودش را بادقت تمام یاد داشت
میکرد .
بار تولد هر سال به ترکستان سفر میکـرد و تقریباً
برای مدت (۳۵) سال با ترکستان سر و کار داشت و در
آنجا هـر دانشمندی را می شناخت و با هر مجموعهٔ نسخ
خطی کتابخانه های شخصی آشنایی داشت وحتی از هر
کتاب منحصر بفرد مطلع بود . یکی از کارنامه های بسیار
بارز ودرخشان استاد بارتولد این بود که علاقمندی روس ها
علما و دانشمندان مسلمان ، افسرها ، معلمین ، دکتـورها
و انجنیرها را نسبت بتاریخ محلی و آثار عتیقه زنده کند.
آری . بارتولد را میتوان حلقهٔ اتصال وسازمان دهندهٔ
این سپه کشافان و اهل تتبع و تحقیق پنداشت .
بارتولد با تمام کسانیکه در رشتهٔ تاریخ و آثار عتیقهٔ
محلی تحقیق میکرد مکاتبه داشت و در روزنامه های محلی
راجع بهمان مسایلی مینوشت که برای دانشمندان همان
محل وولا اهمیت و ارزش بخصوصی داشت . مقدمهٔ
تاریخ سیمیریچی عالی ترین نمونه و مثالیست برای تایید
این گفتهٔ ما .
استاد بارتولد هر سه «زبان مسلمانـها» عربی ، دری
وترکی را مـی فهمید وهم متـون درسی در هر سه لسان
طبع و نشر کرده است . بارتولد مستشرق زبان شـناس
نبود که در دژ تاریخ رخنه کند بلـکه موءرخی بود کـه

وفات همسر استاد، آنهم در فرصتی که برای نوشته ها و تدریس وی احتیاج مبرم احساس میشد، موءلف نامدار را با مشکلات زیادی روبرو کرد زیرا خانمش بهترین رفیق کاری بود و صمیمانه با او کمک میکرد. در یکی از نامه‌های خویش بارتولد مینویسد: بعد از مراسم دفن و کفن همسرم بدون کدام وقفه بکار شروع نمودم. استاد در آن نامه علاوه نموده خاطر نشان میکند که وی بعد از فوت خانمش از هر وقت بیشتر کار میکرد.

بعد از انقلاب اکتوبر، نسخت خطی جغرافیه‌ای دری حدود العالم (در سال ۹۸۲ میلادی نوشته شده) از روسیه بیرون کشیده شد. اما پروفیسر مینورسکی دوباره آن اثر را پتروگراد فرستاد و استاد بارتولد بر ان مقدمهٔ با ارزشی نوشت. در این مقدمه از جغرافیه دانهای جهان اسلام صحبت میکند. این مقدمه بعقیدهٔ پروفیسر مینورسکی، محصول یک عمر تتبع این دانشمند میباشد.

ویسلی ویلادیمیروویچ بارتولد درحالیکه روی این نسخت خطی جغرافیه دان نامعلوم سدهٔ دهم کار میکند پدرود جهان گفت (ماه آگست سال ۱۹۳۰ میلادی).

این اثر را اکادمی اتحاد جماهیر شوروی در اخیر سال ۱۹۳۰ بطبع رسانید و مقدمهٔ انگلیسی بارتولد را مینورسکی با نگلیسی ترجمه کرده است و پوهنوال میرحسین شاه این مقدمه را در ضمن ترجمه تحشیه و تعلیق کتاب حدود العالم از انگلیسی بزبان دری درآورده است.

پانزده گانه» ایرا که بارتولد درسال ۱۹۰۰ میلادی پیش کشیده بود، بهترین نمونه وعالی ترین شاهد این مقال است.

بارتولد درتمام دورۀ زندگی خودش حریت رای واستقلال اندیشه اش راازدست نداد. درروزهای پیش ازانقلاب هیاهوی رادرروسیه راه انداخت واصرار میورزیدکه مطالعات وتحقیقات دربارۀ جهان شرق در روسیه خیلی هانا گرانمایه است. بعدازانقلاب، بارتولد با اظهارنظر دربارۀ فیودالیته انتقادات جدی و پرزوری رامتوجه خودش نمودامادربرابر تمام این انتقادها متین و پابرجا باقیماند. حتی درزمانیکه اوضاع اجتماعی درروسیه مغشوش ودرهم وبرهم بود، بارتولد به حیث یك مرد دوراندیش، موءرخ وفیلسوف موقف خودراحفظ کرد؛ واین موقف درهمان مونوگراف مبسوطی که دربارۀ میرعلیشیرنوایی نوشته، به خوبی منعکس است.

پایۀ علمی بارتولد خلل ناپذیراست. بعدازانقلاب ۱۹۱۷ یکدورۀ ملیت خواهی شدیدی در ترکستان شروع شد وحتی مردمان آنسامان در صدد اصلاح وریفارم سیستم الفبای خودشان بر آمدند. ایکن با وجود همان احساسات ملیت خواهی مردمان ترکمان وقرغیز رسماً از بارتولد دعوت کردندکه تاریخ جمعیت های ایشان را بنویسد؛ همچنان بدعوت حکومت جدید مصطفی کمال بارتولد یك سلسله لکچرهای راجع بتاریخ ترکها دراستانبول ایراد نمود ومتن آن برای نخستین مرتبه بزبان ترکی طبع و نشرشد.

تا جاییکه برشتهٔ ترکشناسی تعلق دارد پیش از **استاد بارتولد**، روسیه دانشمندان زیادی داشت اما **بارتولد** دررشتهٔ عرب‌شناسی و ایران شناسی ید طولای دارد وزبان‌های قفقازی را نیز میدانستند.

چون دانشمندان جهان غرب، بگفتهٔ شهید سهروردی: زبانهای قفقازی را نمی فهمیدند لذا نتوانسته اند در تحقیقات وتتبعات شان ازاین وسیلهٔ فرهنگی استفاده کنند **استاد بارتولد** یگانه شخصیت علمی بود که ازین زبانها در تحقیقات تاریخی خویش استفاضه کرده است.

استاد بارتولد درسال ۱۹۰۳ در سنت پترسبورگ اثر بسیار مهم خودش رازیر عنوان «جغرافیای تاریخی ایران» طبع کرد. این اثر ازنگاه معلومات دربارهٔ یادگارهای تاریخی و فعالیت های ایلخانیان در آنسامان یکتا اثر روزگار خودش بحساب می آید.

استاد بارتولد درسال ۱۹۲۵ در سنت پترسبورگ اثر معروف خودرا بنام «تاریخ تحقیقات دراروپا وروسیه» برای بار دوم طبع کرد. (این اثر یك لاحقهٔ مفیدی دارد وراجع بشرقشناسان چینی معلومات مبسوطی میدهد.) دراین اثر تمام آن مشاهدات ویادداشتها یکه دربارهٔ ممالك اسلامی تاامروز نوشته شده، ثبت گردیده است. این اثر بنا برقانون تداعی ما را بیاد آن ببلیوگرافی های مشرح، مطول و مفصلی که درسده‌های میانه درجهان اسلام تألیف و تدوین آن رواج داشت، می اندازد.

نخستین کار استاد بارتولد در بارهٔ ترکستان با «راپوری در بارهٔ سیاحت در آسیای مرکزی از سال ۱۸۹۳ ـ ۱۸۹۴» شروع میشود ؛ این اثر در سال ۱۸۹۷ طبع شد .
آخرین اثر او در بارهٔ ترکستان همان « تاریخ فرهنگی ترکستان » است . این اثر را در سال ۱۹۲۷ در سنت پترسبورگ بزیور طبع آراستند . اثر دیگر استاد همان تاریخ قرغیزها میباشد که بنا برخواهش خود مردمان قرغیز نوشته شده و در سال ۱۹۲۷ در فرونزی (Frunze) نشر گردید . وهمچنان در سال ۱۹۱٤ در سنت پترسبورگ «تاریخ آبیاری در ترکستان » را برشتهٔ تحریر سفت و در سال ۱۹۱۸ یك پارچهٔ تحقیقی دیگری راجع به ترکمن ها را طبع و نشر کرد . نیز در سال ۱۹۲۹ در باکو یك اثر بی بهای دیگر را با یك ببلیوگرافی سخت ارزنده و مفید در بارهٔ مردمان ترك دست اشاعت سپردند .
بارتولد در رشتهٔ مغول شناسی و ترك شناسی تحقیقات دامنه دار و با ارزشی نموده و علت آن شاید همان احتیاجی بوده باشد که هم میهنان استاد بدان موضوع بخصوص داشتند .
بارتولد از عهدهٔ مسئولیت علمی و تحقیقی مغول شناسی و ترکشناسی بخوبی برآمده است ، زیرا این دانشمند زبانهای مغولی ، ترکی وچینی را خوب میدانست اما از این نکته نبایست چنان نتیجه گرفت که گویا ساحهٔ تحقیقات و کاوش های علمی استاد تنها در همان بخش جهان اسلام محدود بوده است .

فتوحات روس ها را توضیح میدهد. این اثر از نگاه خصوصیت دایرة المعارفی میتواند یك مقدمهٔ بسیار مفیدی برای تمام آثاری که بارتولد در بارهٔ ترکستان نوشته، شود.

اثر دیگر استاد تاریخ سیمیریچی است که در سال ۱۸۹۳ در ویرنی (Verny) یعنی المه‌ـاتای امروز طبع شده است. این تاریخ نیم قرن پیش نوشته شده و یکتا اثریست در موضوع بویژه خودش، زیرا بارتولد در این اثر رویدادهای تاریخی خوردوریز یك حوزه ایرا که بین ترکستان وسایبریای غربی واقع است، درچوکات یك سیستم تحقیقی گنجا نیده است. سیمیریچی ترجمهٔ روسی کلمهٔ ترکی محلی جیتی‌ـسو (Jiti —Su) که بمعنی «هفت دریا» میباشد، است. حوزهٔ سابق سیمیریچی بدو بخش بین جمهوریت‌های شوروی قزاقستان و قرغیزستان تقسیم شده است. بارتولد در «ترکستان» باین اثر (سیمیریچی) بسیار حواله میدهد. این کتاب تا همین تازگی‌ها بسیار کمیاب بود اما دراین اواخر اثر مزبور را درجمهوریت قرغیزستان (فرونزی ۱۹۴۳/) تحت نظر دکتورای. ان برنستم (A. N. Bernstam) که به تحقیقات وکشفیات آثار عتیقهٔ محلی مصروف است، طبع کردند.

اولغ بیگ اثر دیگریست که استاد درسال ۱۹۱۵ نوشته ودرسال ۱۹۱۸ طبع گردیده است. این تحقیق نمونهٔ بارز روش های پرمشقت تتبعات تاریخی را نشان میدهد. این مونوگراف، بعقیدهٔ پروفیسر مینورسکی، با وجود تمام

پروفیسر بارتولد درسال ۱۹۲۶ یك مجموعهٔ دیگری از تتبعات خودش راتحت عنوان «قفقاز، ترکستان و ولگا» در تفلیس بطبع رسانید. در این اثر استاد از بستگی ها و پیوندهای مذهبی، دپلوماسی و فرهنگی که در میان بخش های مختلف مسلمانهای روسیه وجود داشت، سخن میان میگذارد. همچنان یك اثر دیگر را بنام «فرهنگ مسلمان» در سال ۱۹۱۸ در سنت پترسبورگ دست طبع و نشر سپرد. در این اثر استاد راجع به دکتورین های مذهبی اسلام صحبت میکند. روان جویندهٔ وی تلاش میکرد تا در بارهٔ تمام ساحت فرهنگ جهان اسلام سخن گوید. این اثر را هم اکنون پوهنوال دکتور سید محمد یوسف علمی استاد رشتهٔ تاریخ در پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل از انگلیسی بزبان دری ترجمه مینماید و نویسندهٔ این مقدمه یك بخش ترجمه شدهٔ آنرا در مجلهٔ ادب پوهنځی ادبیات مطالعه کرده است.

استاد بارتولد «تاریخ مختصر ترکستان» را نیز تألیف نموده اند. این اثر درسال ۱۹۲۲ در تاشکند طبع شد و بارتولد آنرا بصورت لکچر در پوهنتون جدید التأسیس تاشکند (۱۹۲۰-۱۹۲۱) ایراد کرد. چون این اثر برای لکچر تهیه شده لذا نمیتوان توقع داشت که در آن پاورقی های زیادی داده شود. این اثر از لحاظ خصوصیت تألیف از اثر دیگر بارتولد (در آن باره صحبت خواهیم کرد) که بنام ترکستان تا حملهٔ مغول نوشته شده، فرق دارد. تاریخ مختصر ترکستان یك پهنهٔ در از تاریخ را در بر میگیرد، یعنی از ازمنهٔ بسیار قدیم تا زمان

گرانمایه ترین اثریست که تا امروز در بارهٔ گسترش وانکشاف فرهنگ اسلامی آنهم در یک حوزه ایکه بسیار کم پرتوی تحقیقات تاریخی رادیده بحساب می آید . این اثر را پروفیسر بارتولد بزبان انگلیسی از سر تا پا زیر اشعهٔ مواد تازه ایکه درربع اخیر قرن مورد دسترس داشته تجدید نظر فرموده اند. ازاینکه دراین اثر باوجود مواد بدست آوردهٔ جدید، تعدیلات جزئی وارد آورده اند بهترین گواه و نشانهٔ آنست که موءلف تا چه اندازه در مرحلهٔ نخست تأ لیف این اثر با دقت و احتیاطعا لمانه و نظر انتقادی موادش سرد ، تصنیف و تـأ لیف نـمـوده اند . بعقیدهٔ سر دینیسن روز [1] ایـن اثـر را تـنها بارتولد میتوا نست به جهان دانش و معرفت اهدا کند .

از مقدمه ایکه استاد بارتولد برطبع نخست این کتاب نوشته بر می آید که موءلف آرزو داشته تا آسیای مرکزی را دردورهٔ فرمانفرمایی مغولها بررسی و تحقیق کند. درو هلهٔ نخست استادعزم داشت تا بروزوایای تاریک تاریخ پیش ازدورهٔ مغول در آسیای مرکزی با در نظر داشتن پیوند های که بین گذشته وحال وجـود دارد ، پرتوافـگـنـد .

بتأسی ازهمین اندیشه استاد سرگرم مطالعهٔ منابع و مآخذ اصلی گردیده ودرجریان مطالعه انـدر یافت کـه راجع

1- Sir. D. Ross در ایام شباب در سنت پترسبورگ از لکچرهای استاد بارتولد استفاده کرده است . (چار تحقیق در بارهٔ آسیای مرکزی ، پروفیسر مینورسکی ، صفحه ۱)

منابع ومآخذ فراوان دست اول وبا وجود تمام دقت و صحت روش تتبع و تحقیق جهان معاصر بشایستگی توانسته است بر یك دورهٔ تاریخ تیموریها «۱۴۰۰—۱۴۵۰» در آسیای مرکزی که در لحاف هرگونه مغشوشیت‌ها پیچده و گردسم ستوران فضای اجتماعی آنسامان را تیره و تار نموده بود، بپاکیزگی روشنی تازه اندازد.

میرعلی شیر نوایی اثر تحلیلی و گـرا نمایهٔ دیگریست که درسال ۱۹۲۸ توسط اکادمی اتحاد جماهیر شوروی به مناسبت جشن پنجصدمین سالگرهٔ تولد سیاستمدار معروف شاعر شهیر و نویسندهٔ مبرز دربار آخرین فرمانروای تیموری در آسیای مرکزی دریك جلد به طبع رسانیده شد. همانطوریکه سرگذشت اولغ بیگ در فضای سمرقند طنین انداخته بود بهمان نهج قصهٔ میرعلیشیر نوایی در آسمان ادبیات هرات چون ستارهٔ درخشانی میدرخشید. این مونوگراف مشرح ومبسوط ازسرنوشت ومقدرات احفاد تیمورلنگ بین سالهای ۱۴۵۰—۱۵۰۰ صحبت میکند.

وقتی بارتولد درجهان غرب شهرت یافت که اثر نامدار وکلاسیك[1] وی درسال ۱۹۰۰ میلادی زیرعنوان «ترکستان تاحملهٔ مغول» در سلسلهٔ یادگار گیب در لندن بزبان انگلیسی طبع ونشرشد.

این اثر بعقیدهٔ اکثر محققان یکی از ارزنده ترین و

۱ - سردینیسن‌روز این اثر را (Barthold'sEpochmaking Work ...) میدانند.

نمی فرماید و کمتر سعی میکند غذای روحی سهل الهضمی برای خواننده تهیه کند . **بارتولد** را امیدارد وضاحت در نویسندگی قربانی اصالت ریالسم در تحقیق واحتیاط های عالمانه گردد . این امر وظیفهٔ محصلان تاریخ را سنگین ومشکل ساخته ، ایشانرا وامیدارد بصورت پیگیر حواس خودشان از هر طرف فراچیده وبرای فرا گرفتن ودرك مطالب تاریخی خوب تمرکز دهنـــــد .

بنا بران ترجمهٔ آثار **بارتولد** از آنهم مشکل تر است . مترجم این اثر (آسیای مرکزی تا قرن دوازده) سعی بلیغ بخرچ داده است تا جملات دراز و ثقیل را کوتاه وساده سازد اما درجاییکه بسیط ساختن وکوتاه نمودن جملات بخرچ از بین رفتن مطالب اصلی موءلف تمام میشود ، مترجم جرأت نـــکرده است دست ساده نـویسـی را از آستین بیرون نماید .

بارتولد رول طبقات اقتصادی را در تعیین خط سیر جهان سیاست واجتماع بصورت مشخص در نظر نمیگیرد وبتأسی از همین روش فکری است که وی در «آسیای مرکزی تا قرن دوازده» از زدوبندهای آل عباس با ارستوکراسی های محلی برعلیه مردمان ولایات وقلمرو های مختلف امپراطوری بغداد ، با تایید مواد یکه از منابع مطبوع وغیر مطبوع در دست داشته ، باصراحت ولحن روشن صحبت مـیکند اما راجع باینکه چرا آن زدوبندها بـین بغداد ، پوشنگ بخارا وحتی سیستان آل صفار علیه مردمان آن سرزمین ها

بظهور وانکشاف دورهٔ فرمانروایی مغول در آسیای مرکزی تحقیقات مستند، مستدل و پابرجایی وجود ندارد. پس بر اساس همین کشف و روی همین ملحوظات استاد مجبور شد پلان خود را تجدید نظر کند و بخش زیاد این اثر را وقف دورهٔ پیش از فرمانروایی مغولها نماید. در اثر تغییر پلان تحقیقی نخست «آسیای مرکزی تا قرن دوازده» را بوجود آوردند.

در این کتاب پروفیسر بارتولد همان خط سیر تاریخ که مقدرات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آسیای مرکزی را تعیین کرده بود با موشگافی دانشمندانه ئی دنبال کرده است و نیز از همان شرایطی صحبت میکند که دروازهٔ «باغ امیر المومنین»* را بروی مغولها باز کرد.

اینک این سرگذشت سیاسی و اجتماعی را ترجمه کرده و به خوانندگان گرامی بخصوص محصلات و محصلان رشتهٔ تاریخ پوهنتون کابل تقدیم میکنم و آرزومندم این اثر کمترین خدمتی در راه انکشاف اذهان هم میهنان عزیز بنماید.

استاد بارتولد در تمام آثار گرانمایهٔ خویش تماس های بین دول وشهرهای بازرگانی را با دیدهٔ اهمیت مینگرد — عوامل اجتماعی و اقتصادی را ارزنده میپندارد و رول نقاط مماصل جغرافیایی و تاریخی را برای تحقیق و تتبع در تاریخ مهم می انگارد.

استاد بروش نگارش خود التفات زیادی مبذول

---

* اعراب سمرقند را باغ امیر المومنین میگفتند و ما آنرا بنا برقانون صنایع لفظی اشاره از جزء به کل استعمال کردیم.

خلاصهٔ مطالب بقلم
بارتولد

آسیای مرکزی تا قرن دوازده

در دوران فقط پیش از فتوحات عرب پرچم اقتدار و قدرت در ماوراءالنهر در دست طبقهٔ زمیندار - دهقان - بود. این دهقانها در کاخهای برج و بارودار زندگی میکردند و در زمان جنگ سلحشوران سواره نظام را برای دفاع خودشان استخدام می نمودند. در پهلوی ارستوکراسی موروثی ارستوکراسی پول [دار] عطف توجه میکند، روش حیات و زندگی اخیرالذکر از طرز زندگی دهقانها چندان فرق نداشت. اصطلاح دهقان را برای آن فرمانروایان محلی که در صنف شرفا در صف اول قرار داشت، استعمال میکردند.

بنی امیه (٦٦١-٧٥٠ میلادی) و حکام آنها آرزو نداشتند سیستم اداری خودها را توسعه بخشند، آنها در تلاش بودند تا بر اعراب قدرت و سیطرهٔ شانرا تأمین نمایند و از مردمان سرزمینهای مفتوحه مالیه بگیرند و از فرمانروایان تحت اثر خویش خراج اندریابند. حکام اموی به تندی و سرعت یکی جانشین آن دیگری میگردیدند و در مدت مختصر دورهٔ فرمانروایی خویش دارایی و جایداد زیادی را برای خود تهیه می نمودند این همه ثروت و دارایی برای

صورت گرفته، سخنی در میان نمی گذارد .

استاد بشرح و بسط «معلول» باپشتیبانی مواد زیادی قلم فرسایی مینماید اما «علت» را درجریان ایضاح رویداد های تاریخی بصورت ضمنی و مستتر، نه بصورت بارز و مشخص ذهن نشین می‌سازد .

آری ، این بزرگمرد جهان تحقیق و تتبع به اندازهٔ درپدیده های تاریخ ورویداد های روبنائی خیره میگردد که دیگر مرو را فرصت پیروی از مدرسهٔ مشخص فلسفی برای پیرایه بندیهای علل و حقایق تاریخی میسر نمی‌آید ؟ !!

رویهمرفته **استاد بارتولد** رامیتوان دایرةالمعارف متحرك و جنبنده‌و مرد واقع بین (ریالست) بمفهوم عام این اصطلاح پنداشت . این گفته، البته، در بارهٔ استاد با تمام زیبایی صدق میکند :

تلك آثار ناتدل علینا
فانظروا بعد ناالی الاثار

باغ بالامینه / کابل

۱۱جدی/۱۳٤۳

علی محمد زهما

(۸٦۸-۹۰۳) در اثر متحد نمودن این عناصر مختلف دموکراتیك واینکه خود را در رأس آن قرار دادند، توانستند سلطنتی را برای خود کمایی کنند.

در برابر تمایلات سیستم اداری سامانیها، دهقانها وگارد ترکی مقاومت میکردند. درمجادله بین ارستوکراسی نظامی وتاج و تخت طبقهٔ روحانیون از اول الذکر پشتیبانی میکردند ومخالفت بین این وطبقه راه را برای ترك ها هموار کرد تا مملکت را فتح نمایند.

به مفکورهٔ دولت درعهد غزنویها مخصوصاً در دورهٔ محمود (۹۹۸-۱۰۳۰) با تمام معنی کلمه جامهٔ عمل پوشانیده شد. در ایندوره مردم به نیروهای نظامی و رعایا تقسیم شده بودند. قوای نظامی (ازچند علت تشکیل شده بود) ازشاه معاش میگرفتند وپادشاه در بدل معاش از آنها خدمت براستی میخواست ورعایا را که شاه از دست دشمنان خارجی حمایت و حراست میکرد مجبور بودند بپادشاه بدون کدام مرارت واندوه مالیه بدهند. مردم اندرین عهد ودوره هیچ حق نداشتند کدام اندیشهٔ ملی ویا وطن پرستی را در دل ویا دماغ بپرورانند. حتی رعایا اجازه نداشتند در برابر دشمنان خارجی مقاومت وایستادگی کنند.

چنان مینماید که در دورهٔ آل سلجوق (۱۰۳۸-۱۱۵۷) وقراخانیها (۹۳۲-۱۱٦۵) پرنسیپ مالکیت قبیله (که یك عملیهٔ طبیعی در بین چادر نشینان میباشد) بر پرنسیپ وحدهٔ نیرو وقدرت

اولادشان بمیراث باقی میمانند.

برعکس امویها آل عباس (بعداز ۷۵۰ میلادی) درپی آن افتادند تاولایاتی را که در آن مردمان پارسی زندگی میکردند با ولایاتیکه اعراب در آنجا زندگی و امرار معاش می نمودند، درچوکات یک سویه گنجانیده و در بین آندو نوع ولایات مساوات را تأمین کنند. تشکیلات دولت شاهی ساسانی را بحیث نمونه ومثال برای سیستم اداری خود پذیرفتند. خلیفه بتدریج اداره وکنترول آن ولایات رادر دست اعضای طبقهٔ ارستوکراسی محلی گذاشت واز بین همین طبقهٔ ارستوکراسی محلی خاندانهای سلطنتی طاهریها وسامانیها ظهور کردند.

دورهٔ فرمانروایی طاهریان (۸۲۱-۸۷۳) وسامانیها (۸۷٤-۹۹۹) رادورهٔ مطلق العنانی منور نامیده اند. پادشاهان به اصلاحات وریفارم های اجتماعی پرزوری اقدام نکردند. لیکن سعی ومجاهدت میکردند تادر داخل قلمرو وحیطه های نفوذ خودشان حکومت پایدار رابر قرار دارند وصلح راتامین کنندودرعین زمان طبقات پایان را از ظلم و استبداد نگهدارند، صناعت، تجارت وتعلیم وتربیه را انکشاف دهند.

انعکاس آرزوهای بسیار افراطی خصومت آمیز برعلیه نظام تاسیس شده را می توان در فرقه های خارجی شیعه وطبقهٔ غازیان نگریست. خاندان سلطنتی صفاریها

درجای دیگر سعی نمودیم تا یك نظریهٔ عمومی را در بارهٔ حیات و زندگی ردمان ماوراءالنهر پیش از حملهٔ عرب مورد دسترس خوانندگان بگذاریم. خصوصیت بارز این حیات را همانا در غلبه و تسلط ارستوکراسی ارضی (باصطلاح دهقان) میتوان سراغ داد. این ارستوکراسی ارضی در ماوراءالنهر مانند پارس که در اثر اتحاد و همدستی منبر و تاج یعنی در نتیجهٔ نیروی پایدار رژیم شاهی و نفوذ روحانیون از مزایای توازن برخوردار بود، بهره مند نبود[1]. فرمانروایان محلی را شریف زادگان صف اول (درجهٔ اول) تشکیل میداد و حتی مقتدرترین آنها مانند سایر رعایای خویش بنام دهقان معروف بودند. گاهی اوقات در منابع و مآخذ عربی با پاسبان شخصی فرمانروایان برمیخوریم که آنهارا بنام شاکرها و چاکرها[2] (از نگاه لغوی نوکر) ثبت میکنند. لیکن وقتیکه نرشخی[3] در بارهٔ دربار ملکهٔ بخارا چیز نویسی میکند پاسبانهای شخصی فرمانروایانرا، پاسبان افتخاری قید مینماید.

۱- حتی در پارس دهقانها موقف بالا بلندتری نسبت به سایر باشندگان و افراد دهکده ها داشتند. طبری در شرح پادشاه افسانوی منوچهر مینویسد: او بر هر قریه دهقانی را مقرر داشت و باشندگان و مردم آن دهات را نوکر و غلام او ساخت و لباس انقیاد و اطاعت را برتن آنها اراست و امرداد تا از وی (دهقان) اطاعت کنند ... (طبری، جزء اول، صفحه ۴۳۴)

۲- طبری (E. G.) جزء دوم، صفحه ۱۱۵۹

۳- نرشخی، صفحات ۷ و ۸

غلبه است. نخستین خانهای ترکی اساساً از فرمانروایان مطلق العنان پارسی فرق داشتند. تحولات بسیار روشن و آفتابی که در این دوره دیده میشود همانا الغای سیستم نظارت بر فرمانروایان وحکام محلی وازرواج برافتادن کرسی جلاد در بار میباشد. باوجود ارادت نیك شاهان، غلبه و تسلط چپا در نشینان بر آن ولایا تیکه زیر اثر آنها بود خیلی خطرناك تمام میشد. چرا؟ بعلت اینکه آنها سیستم تیول (شهزادگان) ومجادلات سیستم نظامی را خیلی ها توسعه دادند. پایان افتادن ارزش زمین. زمینداران را یك قلم تباه کرد وحتی درزمان تجاوز وحملهٔ مغول ازطبقهٔ دهقان (زمیندار) بحیث یك طبقهٔ جداگانه سخنی در میان نبود.

تحول تدریجی خانهای ترکی بصورت فرمانروایان مطلقهٔ پارسی باعث ایجاد خصومت بین فرمانروایان مزبور ومردمان قبیلهٔ آنها گردیدواین امر بنوبهٔ خود آتش مجادله بین تاج وتخت وطبقهٔ نظامیان را روشن تر و برافروخته تر ساخت. طبقهٔ روحانیون بازهم بطرفداری قوای نظامی قیام کردند. دردوهٔ قراخانیها مجادله بین نیروهای دینوی وروحانیون باعث اعدام چندین تن ازمشایخ بانفوذ گردید ودرعین زمان یك خان دراثر قضاوت روحانی بقتل رسید...[1]

[1] یك بخش باقیمانده این خلاصه را ترجمه نکردیم زیرا این موضوع به خوارزمشاهیان ومغولها تعلق داشت وبا متن ترجمه شدهٔ ما هیچ ارتباط ندارد. (مترجم)

بعقیدهٔ نرشخی این پاسبانها از بین اعضای طبقهٔ جوان ارستوکراسی انتخاب میشد ووظیفهٔ خودرا بنوبت دردربار فرمانروایان انجام میدادند. این رسم باشعایر در بارد یوك ها[1] وشاهان اروپا شباهت داشت زیرا در دربار آنها نایت ها[2] (knights) وظیفهٔ خودرا بنوبت انجام میدادند.

تحت این چنین تشکیلات سیاسی ، مذهب رسمی بمفهوم واقعی وحقیقی نمیتواند وجود داشته باشد ، در ماوراء النهر مانند پارس مذهب طبقهٔ حاکمه آیین زردشتی بود اما پیروان آیین دوتا پرستی در پارس خیلی زجر واذیت میدیدند وبه ماوراءالنهر پناه میبردند.

نسطوریها و پیروان بودا نیز ازین نعمت آزادی در ماوراءالنهر برخوردار بودند. وقتیکه هون تسانگ (Hiuen Tsiang) راجع بـه سمرقند صحبت میکند واز مجادلـهٔ بین بودایی ها وزردشتی ها سخن در میان میگذارد . از اشارات وکنایه های زوار (چینی) وفعالیت های پیروزمندانهٔ وی چنان برمی آید که مجادلـه بیـن آندوفرقه (زردشتی وبودایی) شدید نبوده است[3] درجنـگ مهیا جمین عرب طبقهٔ روحانیون

---

۱ ـ دیوك (ازنگاه تاریخ) فرمانده نظامی ولایت امپراطوری های متأخرروم ، درانجیل سرکردهٔ قبیله راگـویند. در بعض قسمت های یـوروپ شهزاده یی راگـویندکـه برقلمرو کـوچکی فرمانروایی کند . در برطانیه و بعض ممالك دیگرنایـب کسی راگـویندکه بلندترین لقب موروثی نجابت را گرفته باشد . (مترجم)

۲ ـ کسیکه درخانوادهٔ نجیب ویاشریف زاده تولد شده و بحیث خادم درددربار خدمت کرده وسپس باو رتبهٔ افتخاری ازطرف پادشاه داده میشود ....(مترجم)

۳ ـ زپسکی, (From Histoire de la vie de Hiouen Thsang, trad. par tan. Julian, p. 59 sq.)

تا جاییکه معلومات اجازه میدهد، هیچگونه رولی را بازی نکرده است.
در فتح پیکند[1] دردست قتیبه درسال ۸۷/۷۰۶ گفته میشود که مرد دارای یک چشم ترک ها را برعلیه مسلمانها تحریک میکرد. وجود این مرد برای اعراب ازقهرمانهای نظامی خطرناک تر ثابت گردیده بود. اما وقتیکه مسلمانها این ردیک چشم را اسیر گرفتند، وی برای نجات خویش یک ملیون (درهم) تادیه میکرد. مسلمانها آن مبلغ هنگفت رارد کردند و ترجیح دادند تا گریبان خودرا ازخطر آیندهٔ این مرد نجات دهند.[2]

ازگفته‌های موءرخین نمیتوانیم چنان استنتاج کنیم که مرد یک چشم مردم را از طریق مذهب تحت تاثیرخود قرارداده وسپس آنها رابجان مسلمانها انداخته باشد. نیز بیاری و کمک مواد نمیتوانیم ثابت کنیم که طبقات متمایز در بین طبقهٔ ارستوکراسی ماوراءالنهر مثل اینکه درپارس موجود بود[3]، وجود داشته باشد. دربعض فقرات خویش طبری[4] همان اصطلاحاتی رادرباره شریف زادگان مردمان آسیای مرکزی استعمال میکند که درمورد بلند پایه ترین ارستوکراسی مردمان پارس به کاربسته است؛ لیکن درعین زمان، طوریکه می بینیم، کلمهٔ دهقان هما نطوریکه برای زمین دارها استعمال میشود برای شهزادگان فرمانروا

٥ فقط درفتح شهر خوارزم طبقهٔ روحانیون به طرفداری دهقانها قیام کرده اند (طبری، II، صفحه ۱۲۳۷)

۱- پیکند (تاریخ بخارا) شهر... شهری بزرگ است... نرشخی، چاپ تهران، مدرس رضوی ص ٥۳ (مترجم)

۲- طبری، ص ۱۱۸۸

۳- Le prairies d'or, II, 240, Macoudi

٤- طبری، II، ۱۲۳۷، ۱۲٤۳

نیز استعمال میگردد[۱]. ارستوکراسی پول (دار) یعنی تاجرها یکه از رهگذر بازرگانی با چین و دیگر ممالك متمول شده بودند ظاهراً موقف مخصوصی را اشغال کرده بودند. در شرح مهاجرت سغدیها طبری[۲] این تاجرها را همپایه و همردیف ملوك میدانند. ایضاحات و تفصیلات نرشخی در بارهٔ تاجران[۳] بخارا ثابت میسازد که آنها جایداد و دارایی زیادی داشتند. در قصرها زندگی میکردند و ازین نقطهٔ نظر با دهقانها فرق نداشتند. پس ما در اینجا با مردمان مستقل و متمولی سروکار داریم که مفادشان با ارستوکراسی در یك کفهٔ ترازو قرار گرفته ولی با منافع اتحادیه های زیاد صناعتی (مانند دورهٔ مسلمین) همسان نبوده است. ازاینکه کدام ستیزه و مخالفت بین دهقانها و تاجرها وجود داشته، معلومات نداریم.

متأسفانه مورخین در بارهٔ تشکیلات پیکند (شهر تاجران) و روابط آن با بخارخدات (Bukhar- Khudat) و دهقانهای بخارا هیچ موادی در دسترس ما نمی گذارد؛ لیکن طوریکه نرشخی[۴] میگوید اعراب در پیکند (paykand) اسلحهٔ زیاد بدست آوردند[۵] وازاین نکته انسان میتواند استنباط کند که روح سلحشوری بهمان نهجی که درسایر مناطق ماوراءالنهر موجود بوده، در پیکند نیز وجود داشته است.

۱ - ازجملهٔ القاب مخصوص آسیای مرکزی، یعنی از ارستوکراسهای بخارا جموك (Jamuk) را شاید یاد کنیم (نرشخی، صفحه ٥) و این لقب را در بین ترك ها نیز میتوان سراغ داد (طبری، II، ۱۶۱۳).

۲- طبری، II، ۱٤٤٤

۳ - بارتولد، ترکستان تا حملهٔ مغول، انگلیسی، صفحه ۱۰۸

٤- تاریخ بخارا، نرشخی، صفحه ٤۳

٥ - به تاریخ بخارا، نرشخی، ترجمهٔ ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی. تلخیص محمد بن زفر بن عمر و تصحیح مدرس رضوی، صفحات ٥۲، ٥۳ رجوع نماید. (تحشیهٔ مترجم)

رسم ورواج مردمان سغدی راطوریکه طبری[1] ذکرمیکند، میتوان از خصوصیات مخصوص رسوم وعادات مردم آن سامان بحساب آورد . هرسال درسمرقند برای دلیرترین قهرمان * [بهادر] سغدی میزطعام یك سبوشراب تهیه میکردند. اگرکدام شخص دیگر دست بسوی غذا دراز میکرد، بدان معنی بود که وی میخواهد با دلیرترین مرد سغدی پنجه نرم کند.هریکی ازاین دوتن که برطرف مقابل خود غلبه میزد وآنرا میکشت، تا زمانیکه شخص دیگرباوی مصاف نمیداد دلیرترین قهرمان آنسامان شناخته میشد .

پس اعراب با امارتها وقلمروهای کوچك ومتعددی که بیهم باهمدیگردست وگریبان بودند. باطبقهٔ سلحشوران دلیروجنگجو که بـاتمام معنی کلمه متشتت وپراگنده بودند، روبرو شدند. تحت این چنین شرایط نتیجهٔ مجادله روشن ومعلوم است . بامقایسهٔ نزاع ونفاق محلی جنگهای داخلی بین اعراب وحتی خصومت بین قبایل شمال وجنوب عربها آنقدر مبهم نبود .مادیدیم که حتی دردورهٔ جنگ های خیلی سوزنده وخانه برانداز سلطه واقتدار اعراب درخراسان متزلزل نگردید. پیروزی اعراب راحتماً خود مردمان بومی تأمین می کردند. بدان قانون معروف

۱ــ تاریخ طبری، بلعمی، ج دوم، صفحهٔ ۱۱۴۶

* سلحشوریکه در خدمت بانویی بود ودرحق وی دفاع وقهرمانی می نمود، سلحشور قهرمان، شوالیه(فرانسه)ـ نجیب زاده ای که پس ازانجام خدمت دررتبه های پایین ترافتخارات نظامی ازطرف پادشاه باوداده میشد ــ کسیکه بپاداش خدمت گزاری بپادشاه یا کشوریا بواسطهٔ ابرازشایستگی لقب Knight درانگلستان بوی داده میشد ــ درتاریخ روم سواریکه امتیازات مخصوص داشت ودراصل همان سواره بود ــ درتاریخ یونان شهری یا بومی پایهٔ دوم آتن ــ در تاریخ انگلستان نمایندهٔ یك کونتی درمجلس نیزرتبهٔ Knight رابه سلحشوران میدهند.(مترجم)

عمر (رض) که گفته بود بدون از مسلمانها کسی دیگر نمیتوانند سلحه داشته باشد، در آسیای مرکزی جامهٔ عمل نپوشانیدند[1]. قتیبه و دیگر فاتحان عرب از مردم یك منطقه علیه منطقهٔ دیگر کار میگرفتند، یعنی مردمان یك منطقه را بوسیلهٔ مردمان منطقهٔ دیگر سرکوب میکردند. به علت اینکه ارادهٔ فتوحات عرب بآهستگی حرکت میکرد، این بود که خود عربها تا یك حد و اندازه و برای مدت مدیدی باغنایم نظامی وخراج گرفتن قناعت داشتند. و آرزو نداشتند بفتوحات دایمی آنسامان دست زنند. در این جابایست علاوه نمود که موانع طبیعی نیز سد راه پیشرفت آنها میگردید. با وجودیکه اعراب مردمان جنگی وساحشور خوبی بودند اما باز هم نمیتوانستند زیر تأثیر شرایط طبیعی محیط و اقلیمی نباشند که دران جا پرورده شده اند: جنگ درجلگه های پهن برای اعراب مشکل نبود اما جنگ درکوهستانها مشکلات زیادی را برای اعراب ایجاد میکرد؛ اعراب بعد از مدت مدیدی معتاد گردیدند باینکه درکوهستانها با مشکلات زیادی به عملیات جنگی بپردازند. وحتی دردره ها که برای نظامیان همان وقت جنگ دشوار نبود اعراب با پیروزی تمام نمیتوانستند داخل پیکار گردند[2].

اطلاعات درباره پیشرفت فتوحات اعراب تحت پرچم امویها بشکل سرگذشتهای نیمه افسانه بمارسیده است[3] این قصه‌های افسانه یی برای مدتهای

۱ ـ طبری، بخش دوم، ص ۱۶۹۳

۲ ـ راجع به مجادله و زدو خورد بین عربها و ترکها در کوهستانهای بین کش و سمرقند به طبری، بخش دوم، صفحات ۱۵۳۳ ـ ۴۴ مراجعه نمایید.

۳ ـ راجع به خصوصیت و ماهیت افسانوی این قصص به cf Wellhausen Das Arabische Reich, p. 257 و مقالت مشرح من در Zapisky.-XVII, O 140 sq رجوع نمایید.

درازی اززبان به زبان نقل میشد ونسلهای بعد آنرا نوشتند . واین خود نشانهٔ نادرستی کرونولوجی دراکثر نوشته‌ها گردیده است . حتی راجع به اینکه چه وقت اعراب برای بار نخست ازدریای آموعبور کرده اند ، ایضاحات متناقض عطف توجه میکنند[1] .

باوجود ماهیت مشکوك بعض حقایق ، قصه‌های موءرخین بما آن توانایی را می بخشد که نبض وروح این دوره رابدانیم ، ازاین قصه های موءرخین معلوم میشود که انگیزه وقوهٔ محرکهٔ فاتحان دردرجهٔ نخست بدست آوردن غنایم وکسب جاه وجلال بوده است ومذهب ، بصورت کلی ، د ر این زمینه رول درجهٔ دوم رابازی میکرد وعین همین حقیقت در بارهٔ کسانیکه درمقابل این فاتحان از مرزوبوم خود دفاع میکردند ، صدق مینماید .

مواردی وجود دارد که دوستی شخصی بین عربها وسلحشوران قهرمان بومی برقرارگردیده است [2]. ایده آل شوالیه برفاتحان عرب بی تاثیر نبوده است ؛ وقتیکه طورمثال ، قتیبه می خواهد درجسم قهرمانهای خویش روح تازه دمد آنهارابنام «دهقانهای عرب» مخاطب می نماید[3]. ثابت بن قطبه ، که یکی از معاشران موسی بن عبدالله در ترمذ بود ، دربین مردمان بومی به اندازهٔ کسب رسوخ واعتبار کرده بود که مردم آنسامان درمعاملات بین یکدیگر بجان ثابت

۱ ـ Beladsori,p. 408 ، طبری ، بخش دوم ، ص ۱۵۶ ـ یعقوبی ، تاریخ ، بخش دوم ، ص ۲۸۱ ، لطایف المعارف ، باهتمام Tong ، صفحهٔ ۱۱ مراجعه فرمایید.

۲ ـ طبری بخش دوم ، صفحه ۱۰۲۲

۳ـ طبری ، بخش دوم ، صفحه ۱۲٤۷

سوگند یاد میکردند[1] . ثابت مانند فرمانروایان محلی بدور خویش شاکرها (پاسبانان) راجمع کرده بود واین شاکرها در نقطهٔ مقابل اعراب ذکر میگردد[2] .

بدون اینکه برنخستین تهاجمات عربها در ماوراء النهر که بقصد بدست آوردن غنایم صورت میگرفت، توقف ومکث نماییم، میخواهیم راجع به مهم ترین مراحل تاریخ فتوحات عرب توضیحات دهیم. بعداز سقوط امپراطوری کوشان* هیچ یك حاکم ویانایب السلطنه پادشاه خارجی در ماوراءالنهر وجود نداشت وهم چنان، باوجود بعض اطلاعات[3] نمیتوان گفت که نایب السلطنه ساسانی ها درماوراءالنهر حکومت کرده باشد. حکام عرب در مرحلهٔ نخست فقط بر ماوراءالنهر به حملاتی پرداخته می آمدند وسپس درزمستان بمرکزخویش

---

۱ – طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱۵۲

۲ –طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱۵۵

* ترکستان تا حملهٔ مغول، بارتولد، ص۹۶ مراجعه نمایید (انگلیسی)

۳ –با این گروپ ودسته، برعلاوهٔ قصه های طبری وابوحنیفه (نودیك . طبری، صفحات ۱۵۹ و۱۶۷) و اطلاعات بلاذری (Beladsori p. 195)پادشاه قباد (یا کواد) (۴۸۸-۵۳۱م) تعلق دارد. این پادشاه مهاجرین سغد را درقفقاز متوطن ومستقر داشت وشهرسغد بیل را بنیاد گذاشت . خیلی احتمال میرود که این افسانه را (مارکوارت این افسانه را رد میکند – مارکوارت، ایرانشهر ۱۰۸، n.۲) مثل اینکه در موارد دیگر جعل کرده اند، تا اسم جغرافیایی شرح کنند، دراین مورد نیزانتحال نموده باشند. ابن خرداد به نیزدر بارهٔ فرمانروایی ساسانیها در ماوراءالنهر صحبت میکند .

بعقیدهٔ ابن خرداد به یکی از چهارمرزبان خراسان درماوراءالنهر حکومت میکرد، ولیکن احتمال میرود که تقسیم خراسان به چهامرزبان باتقسیمات دیگرمملکت که ما دردورهٔ اعراب برای یکبار دیگربا آن برمیخوریم، که هم دران فرصت نیشاپور جای ماوراءالنهر را گرفته است سرمی خورد(ایرانشهر ، صفحهٔ ۷۰)

درخراسان برمیگشتند. سلم بن زیاد(۶۸۱ ــ ۶۸۳) نخستین مرد عرب بود که زمستان را در ورای دریا (دریای آمو *) سپری کرد[1]. اقرار گفتهٔ طبری[2] هم در همین فرصت شهزادگان محلی هرسال در یکی از شهرهای همجوار خوارزمیه[3] اجتماع میکردند و قرار میگذاشتند منازعات خود ها را از راه مسالمت حل و فصل کنند و دست به قبضهٔ شمشیر و دیگر آلات قتاله نزنند تا بدان وسیله بتوانند با نیروهای متحد و همدل در مقابل اعراب ایستادگی نمایند. راجع باینکه شهزادگان مزبور تا چه حد بدان وعده و وعیدها پابند و وفادار ماندند، میتوانیم از روی تجدید مذاکرات سالانه و از روی تاریخ فتوحات قتیبه معلوم نماییم.

جنگ داخلی که بعد از مرگ خلیفه یزید اول (۶۸۳) درگرفت، آتش آن تا خراسان زبانه کشید. نایب السلطنه. سلم بن زیاد، که مردم خراسان بنام وی تا روز انتخاب خلیفهٔ جدید[4] سوگند یاد میکردند، مجبور شد دست از کار

* «آمو» را مترجم افزوده است.

۱ ــ نامه ایرا که در سال ۷۱۸ غورک شهزادهٔ سمرقند برای امپراطور چین نوشته بود توسط E. Chavannes از دایرة المعارف چینی، Tsh'e fu yuenkoei، ترجمه شده در این نامه گفته شده که سی و پنج سال از آغاز مجادله با اعراب سپری گردیده است (Chavannes,Document, 204 sq) از این نکته برمی آید که شهزادهٔ سمرقند به اقدام سلم اشاره میکند و از تهاجمات قبل از آن چ ... می گوید. نیز مقالهٔ مرا ــ بارتولد ــ در زپسکی، O142, XVII بنگرید.

۲ ــ طبری، بخش دوم، صفحه ۳۹۴

۳ ــ ابن شهر را فقط یعقوبی کندا کین، می نامد (Bibl, Geog. Arab., VII, 299). در آثار جغرافیه نویسان متأخر از اسم این شهر سخنی درمیان نیست. البته این همان دهایکه در سغد که در بالا ذکر شد، نیست. ترکستان ــ بارتولد ــ انگلیسی، صفحه ۱۲۵

۴ ــ طبری، دوم، ۴۸۹

بکشد و باز نشیند. مجادلات خونینی بین نمایندگان قبایل مختلف عرب درگرفت تا اینکه مملکت بدست اهل قیس ـ عبدالله بن خازم ـ افتاد. این مرد تا سالهای ۷۲/ ۶۹۱-۶۹۲ یگانه فرمانروای خراسان بود و بنام خود بر سکه طلا ضرب زد[1]. عبدالله در سال ۷۲ھ با مر خلیفه عبدالملك بقتل رسید، زیرا وی از امر خلیفه سرپیچیده بود. چندسال پیش عبدالله بن خازم پسرش موسی را به ماوراءالنهر فرستاده بود؛ موسی با یك دستهٔ محدودی ترمذ را در تصرف خود در آورد و حاکم محلی را مجبور ساخت که شهر را برای وی تخلیه کند. موسی برای مدت پانزده سال[2] در ترمذ باقیماند (۶۸۹-۷۰۴). در دورهٔ حکمرانی یزید بن مهلب (۷۰۱-۷۰۴)، ثابت بن قطبه الخزاعی به موسی پیوست. دراین جالازم میدانیم خاطرنشان نمائیم که الخزاعی در بین مردمان بومی آنسامان خیلی معروف بود. ثابت تمام شهزادگان محلی را بسوی خود جلب کرد و موسی همراه وی مامورین مالیات یزید را از ماوراءالنهر بیرون راندو بعدازان مردم به خود موسی مالیه میپرداختند.[3]

بدین طریق شهزادگان محلی ازاینکه زیر پرچم قانونی اعراب زندگی کنند، نجات یافتند. ودرعوض به رهبران باغی عرب خراج میپرداختند. ازان ببعد موسی بزودی ممکنه قوای نظامی ترك ها، پارسی ها ـ و یفتلی هارا منهزم نموده ازهم پاشید[4]. بعد ازین پیروزیها با ثابت وطرفداران بومی وی راه ستیزه

۱- زمبسکی، ششم، ۲۹۹ (سکه از مجموعهٔ جنرال کورارف)

۲- طبری، دوم، ۱۱۵۰

۳- طبری، دوم، ۱۱۵۳

۴- ذکر اخیر الذکر (طبری، Beladsori، صفحه ۴۱۸) دراین دوره وعصر یك گفتهٔ بی نظیری میباشد و شرح آن خیلی دشوار است.

وعداوت را درپیش گرفته وبرحریف خویش چیره شد. ثابت گشته شد، ورهبران بومی از قبیل ترخن (Tarkhun) اخشید (Ikhshidh) سغدیانه مجبور گردید، درمقابل حمله دلیرانهٔ موسی عقب نشینند[1]. بالاخره جنرال عثمان بن مسعود بنا برهدایت حاکم مفضل بن مهلب شهر را با کمک وهمدستی اخشید سغدی وشهزادهٔ ختل درسال ۷۰۴ تسخیر کرد[2]. درینجا مینگریم که شهزاده های بومی باسیستم اداری عرب همدل ومتحد میگردند.

درسال ۷۰۵ (مطابق بعض منابع دیگر درسال ۷۰۴ [3]) قتیبه بن مسلم که یکی از پیروان معروف حجاج بود، درخراسان بحیث نایب السلطنه (والی) مقرر شد. قتیبه بن مسلم مانند آمرورهنمای خویش درراه بدست آوردن مرام ومقصد خود ازهیچگونه اقدام دریغ نمیکرد؛ درجاییکه از زبردستی کارگرفته نمیشد بحیله ودستان دست میزد. وی نخستین کسی بودکه پرچم اقتدار وسلطهٔ عرب را در ماوراءالنهر برافراشت. قتیبه بن مسلم از نفاق بین بومی ها با تردستی ومهارت استفاده میکرد. درسال ۷۰۵ شهزادهٔ صغانیان از قتیبه دعوت کردتا ازوی دربرابر دشمنانش شهزاده شمن (Shuman) وشهزاده اخرن (Akharun) دفاع کند[4]؛ درخوارزمیه درسال ۷۱۲، قتیبه بطرفداری خوارزمشاه درمقابل برادرکوچکش

۱ـ طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱۵۵ و ۱۱۶۰

۲ـ طبری، بخش دوم. صفحه ۱۱۶۲، راجع به لقب یا اسم «السبل» به طبری، بخش دوم، صفحات ۱۰۴۰ـ۴۱ و ماکوارت، ایرانشهر. صفحه ۳۰۲ مراجعه نمایید.

۳ـ طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱۸۰.

۴ـ طبری، دوم، صفحه ۱۱۶۲

خرزاذ (Kurrazadh) و دهقانهای باغی کمر بست[1]. هم در همین سال مردمان بخارا و اهل خوارزم با شوق و ذوق زیاد به قتیبه در برابر سمرقند یاری و کمك میکرد و بهمین منا سبت بود که غورك (Ghurak) و اخشید سغدی عربهارا بباد تمسخر واستهزاء میگرفتند و میگفتند که عربها از «برادران و خویشاوندان» دشمن خود استعانت می خواهند.[2]

در لشکرکشی سال ۷۱۳ قتیبه، اهل بخارا، کش، نسف وخوارزمیه را مجبور ساخت تا بیست هزار نفر برای او تهیه کند[3].

پیروزیهای شکوهمند قتیبه، آرزوهای زیادی را در دل رهبران عرب زنده کرد. چون درهمان سال ۷۱۱ محمد بن قاسم بادهانهٔ اندس رسید وسند را فتح کرد حجاج وعده داد که، هریك ازین دو، زود تر به چین برسند، حکومت آنسامان از آن او خواهد بود[4]. باید عربها بهمین پیروزیها قانع می بودند، زیرا آنها فقط در بخش جنوب مملکت میتوانستند ازاین پیروزیها بصورت دایمی ثمر بردارند.

۱- طبری، دوم، ص ۱۲۳۷-۳۹

۲- ایضاً، دوم، ۱۲۴۴

۳- طبری، دوم، ۱۲۵۶ قرار گفتهٔ بلاذری [ed. de Geoje, 423]، قتیبه در خراسان تحت فرمان خویش ۴۰۰۰۰ عرب از بصره ۷۰۰۰ از کوفه و ۷۰۰۰ موالی داشت. همین تعداد سربازرا طبری با شرح و بست زیادتر ذکر میکند [طبری، دوم، ۱۲۹۰ sq.]

۴- یعقوبی، تاریخ، دوم، ۳۴۶. همین مورخ عقیده دارد [یعقوبی، دوم، ۱۹۲] که در زمان خلیفه عثمان عیناً این اعلامیه به عبدالله بن عامر، حاکم بصره، و سعید بن عاص، حاکم کوفه دربارهٔ خراسان ابلاغ گردیده است.

قتیبه در بخارا، سمرقند و بعض جاهای دیگر مساجد تعمیر کرد [1] و باشندگان بخارا را مجبور ساخت که نیم مساکن بود و باش خود هارادرشهرستان [2] برای اعراب تخلیه کنند. (اعراب از همین رویه [3] در مرو تحت فرمانروایی نخستین حکام خراسان کار گرفتند) بعقیدهٔ یکی از منابع [4] مردمان سمرقند را مجبور ساختند که منزل رهایش خود را کاملا تخلیه نمایند زیرا آن ولا را با تمام معنی اعراب اشغال کرده بودند؛ وهم درهمین فرصت بود که قتیبه آیات قرآن را که دربارهٔ تباهی قوم عاد وثمود نازل شده بود، قرائت میکرد. از طرف دیگر نیروهای نظامی قتیبه تا شاش رسیده بود وازطرف جنوب شرق، طوریکه میگویند، به کاشغر که دران زمان جزء امپراطوری چین بود، سرازیر گردیده بودند. [5]

۱ – تاریخ بخارا، نرشخی، به تصحیح مدرس رضوی، صفحه ۵۷، [قتیبه بن مسلم مسجد جامع بنا کرد اندرحصار بخارا بسال نود و چهار و آن موضع بتخانه بود مراهل بخارا را ...] (تحشیهٔ مترجم)

۲ - نرشخی ، صفحه ۵۱

۳ - (Beladsori, P. 410) : متن ، صفحه اول . گردیزی

٤ – طبری، دوم، ۱۲۰۰. بنا برعدم موافقت بین مآخذ و منابع، احتمال میرود که این اقدام، با وجود شهادت طبری، فقط درسال ۷۱۲ بعد ازخیانت باشندگان و فتح دوم سغد، صورت گرفته باشد.

مقالهٔ مراـ بارتولد (Die altturkischen Inschriften und die arabischen Quellen, P. 11-12) مطالعه نمایید.

۵ - طبری، دوم، ۱۲۷٦. ایچ. اے. آر. گیب H. A. R Gibb (در مجلهٔ مدرسهٔ تحقیقات شرقی II, 467) شاید در این گفتهٔ خویش که قتیبه از سرحد چین در نگذشته، حق بجانب باشد.

در بسیاری از ولایات ، بشمول فرغانه ، حکام عرب زمام امور را در دست گرفتند. طوریکه تحقیقات و تتبعات نشان میدهد . این حکام (عرب) رهبران نظامی و ماموران مالیات بودند [برعلاوه ، گاهی اوقات ایندو وظیفه را که عبارت از وظیفهٔ نظامی و ماموریت مالیه بود ، بدو شخص جداگانه می سپردند] و در پهلوی این حکام عرب ، بخاندانهای سلطنتی اجازه میدادند که کار و بارخود هارا ادامه دهند : باحتمال قوی این خاندانهای سلطنتی بومی امور ادارهٔ ملکی را انجام میدادند .

باوجود تمام پیروزیها و بدست آوردن غنایم ، قتیبه نتوانست با تمام معنی کلمه مورد اعتماد و اعتبار نیروهای نظامی قرار گیرد . وقتیکه ، در سال ۷۱۵ ، قتیبه به نیروهای نظامی خویش امر داد تا بر علیه خلیفهٔ جدید ، سلیمان ، قیام کنند ، نظامیان وی نه تنها از او اطاعت نکردند بلکه وی را ترك داده و در آن هنگامه و گیرودار قتیبه کشته شد . آنانیکه بعد از وی برسر اقتدار آمدند ، نتوانستند بهمان شایستگی که قتیبه از عهدهٔ کار برمی آمد ، برآیند . بعد از مرگ قتیبه ، ولایات سردریا در دست اعراب افتاد . در سال ۱۰۳/۷۲۱ — ۷۲۲ شهزادهٔ فرغانه یك محله ایرا که در منطقهٔ اسفره (Isfara) که بنام «درهٔ عصام بن عبدالله الباهلی» معروف بود . در اختیار مهاجرین سغدیانه گذاشت . عصام بن عبدالله را قتیبه بحیث حاکم در این جا مقرر کرده بود[1] . این نکته واضح و آفتابی است که بعد از عصام بن عبدالله مردمان بومی یا اعراب را از آنجا بیرون میکنند و یا محوو نابودشان می سازد . دارایی و جایداد مردمان همان سامان رادو باره بفرمانروای فرغانه مسترد میکنند . شاید همان افسانه ایرا که در بالاذکر

---

۱ ـ طبری ، ج دوم ، ص ، ۱٤٤٠ . در یك فقرهٔ پیش (ج دو م ، ۱۲۷٦) طبری موقعیت این دره را در راهیکه از فرغانه به کاشغر میرود ، تعیین میکند .

نمودیم * وگفتیم که یك فرقه (Division)[1] قوای نظامی مسلمانها درجنگ با کفار تلف شد؛ بدین حادثه رابطه داشته باشد.

دربخش جنوب غربی ماوراءالنهر ، یعنی درجاییکه بخارا ، سمرقند و بعض شهرهای برج وبارودار دیگرکه تحت نفوذ وسلطهٔ اعراب باقیمانده بود ؛ اخیرالذکر (اعراب) مجبورگردیدند که در مقابل باغیان وشورشیان بومی مقاومت کنند؛ و دراین زدوخورد ترك ها نیز مداخله نمودند وموضوع را بیشتر مغلق و پیچیده ساختند. طوریکه میدانید خانهای ترکی حتی دراوایل قرن ششم تمام آسیای مرکزی رادرتصرف خوددر آورده بودند که با همدستی بیزانس (امپراطوری روم شرقی) امپراطوری ساسانی را سر نگون سازند . اگر ضعف بیزانس در راه این پلان خارمغیلان نمی کاشت ، خانهای ترك به پلان خویش جامهٔ عمل می پوشانیدند . امپراطوری ترك بدو بخش شرقی وغربی تقسیم شد ؛ درتاریخ هر یك ازاین دوبخش بعدازطی دورهٔ قدرت ، دورهٔ ضعف وبیچارگی پدید می آید چینی ها از این ضعف استفاده کرده چادر نشینان را مطیع خود می سازند و بدان وسیله امپراطوری خودرا توسعه میدهند .

احیای سلطنت ترك شرقی دراواخر سدهٔ هشتم باعث احیا واعادهٔ وحدت امپراطوری ترك میگردد . درسال ۶۸۹ یك فرقهٔ ترك های شرقی ، بعدازانکه بر نیروهای نظامی ترك غربی چیره گردیدند ، بر سغدیانه حمله کردند وحتی تا دروازهٔ آهنی (درهٔ بزگله) * جلو رفتند . این حمله درسال ۷۰۱ تکرارشد[2] ، تااینکه

* ترکستان ، بارتولید ، چاپ انگلستان ، صفحهٔ ۱۹۰

۱– Division فرقه ترجمه شده [مترجم] *(i. e. Buzgala pass)

۲– Die alttürkischen Inschriften und die arabischen Quellen, pp. 14-16.

بالاخره در سال ۷۱۱ میچه او (Me-ch' uc) خان ترك های بخش شرقی خان ترك بخش غربی را زندانی میکند و تمام امپراطوری او را در تصرف خویش درمی آورد. در اخیر سال ۷۱۲ یك فرقهٔ ترکی تحت رهبری خواهرزادگان میچه او (Me-ch' uc) سغدیانه را اشغال کردند. باید در اینجا گفت که خواهرزادگان میچه او را مردمان سغدیانه، که برعلیه اعراب بعد از برگشت قتیبه به مرو قیام کرده بودند، دعوت نموده بود. تنها سمرقند در دست عرب باقی مانده بود لیکن در بهار سال ۷۱۳ قتیبه ترك ها را مجبور ساخت که مملکت را ترك دهند. ترك ها حتی آنقدر قدرت نداشتند که در راه حرکت اعراب بطرف شاش و فرغانه مانعی ایجاد نمایند[1].

بعد از مرگ میچه او (Me ch' uc) در سال ۷۱٦ ترك های بخش غربی برای یکبار دیگر از ترك های بخش شرقی جدا شدند. سولو (Sulu)، رئیس قبیلهٔ ترگش (Turgesh) یك سلطنت نیرومندی را تأسیس کرد، این سلطنت قرار منابع عرب تا سال ۷۳۷ و بعقیدهٔ مآخذ و مراجع چینی تا سال ۷۳۸ دوام کرد[2]. درحالیکه سولو (Sulu) تمام بخش غربی آسیای مرکزی را در تصرف خویش در آورده بود پس به هیچ صورت نمیتوانست دست زیر الاشه نشسته و بگذارد که اعراب در ماوراءالنهر فرمانروایی کند، همان طوریکه اعراب سغد را «باغ امیرالموءمنین»[3]

۱- ایضاً، صفحات ۱۱-۱۲

نیز به «فتوحات عرب در آسیای مرکزی»، اثر ایچ ار گیب، صفحه ٤٦، مراجعه کنید.

٢- Die altturkischen Inschriften und die arabischen Quellen, P. 27.

٣- طبری، دوم، ۱٤۲۸

میپنداشتند، ترك ها نیز بدان باغ اهمیت زیادی میدادند. سولودر تمام دورهٔ فرمانروایی خود از دهقانهای باغی حمایت و پشتیبانی میکرد و صحنهٔ کار و بار را باندازه یی بر اعراب تنگ ساخته بود و چنان ضرباتی حوالت پیکر قدرت و اقتدار اعراب نموده بود که اعرابش بنام ابومزاحم[1] یاد میکردند.

شورش و بغی مردم معلول بعلت سیستم حکومت عرب در دورهٔ امویها میباشد. امویها برخلاف عباسیها تاهنوز بمفکورهٔ امپراطوری وسیع آشنا نبودند؛ لیکن امویها از ملیت عرب نمایندگی میکردند و یگانه آرزوی شان این بود که سلطه و اقتدار خود را بر عربها پا برجا نگهدارند و از رعایای خویش مالیه بگیرند و از فرمانروایان تحت اثر و حمایهٔ خود خراج بستانند. توجه افسران امویها حتماً بهمان سوی معطوف میشد. در مناطق سرحدی که امید بدست آوردن پول و تمول زیاد بود عناصر آشوبگر و بیقرار را بسوی خود جلب میکرد[2] هم درهمین مناطق بود که مایهٔ رنج و باعث درد سر حکام میگردید. بعد از قتل عبدالله بن خازم سربرآوردگان واشخاص بزرگ خراسان از خلیفه عبدالملك تقاضا کردند تا یك حاکم اموی را در رأس امور قرار دهند؛ زیرا بعقیدهٔ آنها فقط یك قریشی میتواند نظم و نسق را در خراسان بعد از آن شورش و اضطراب برقرار نماید[3]. حکام علی الاکثر بخوبی وظیفهٔ خودها را انجام داده نمیتوانستند و بدان علت بود که برای مدت مدیدی بوظیفه ادامه نداده تبدیل میشدند. چون حکام اموی می فهمیدند که برای

۱ - طبری ، دوم ، ۱۰۹۳

۲- طبری ، دوم ، ۱۷۸

Beladsori--۳ ، صفحه ۱٤٦

مدت طولانی نمیتوانند کرسی خودرا نگهدارند. پس باعجلهٔ تمام سعی میکردند تادر همان مدت کوتاه دورهٔ حکومت خویش تمول زیاد بدست آرند وحتی کوشش میکردند تا دارایی غیر منقول مستغلاتی داشته باشند تابعد از اینکه از وظیفه برطرف میشوند خودشان واولاد آنها ازآن استفاده کرده، براحت زندگی کنند.[۱]

مردم از سوء استفادهٔ اعراب وحرص وآز والی های آنها بزحمت بودند. گاهی اوقات منافع خزانه ومقامات صالحه با مفاد مذهبی که زیر پرچم آن بفتوحات پرداخته می آمدند، درتصادم می آمد. دراین جا و در سرتاسر امپراطوری عرب این مسأله موضوع بحث بود که آیا میتوانند ازان بومی هاییکه اسلام را پذیرفته اند، خراج بگیرند.[۲]

این مسأله را درادوار مختلف، بصورت مختلف حل و فصل کردند: لیکن مردمان بومی دربرابر این تعدیلات وتبدلات نمیتوانستند فقط بینندهٔ محض بمانند وآن موضوع را با دیدهٔ تجاهل واغماض بنگرند.

متقی ترین خلیفهٔ اموی عمر ثانی(۷۱۷—۷۲۰)، نه تنها گرفتن مالیات را از کسانیکه اسلام راپذیرفته بودند، ممنوع قرارداد بلکه درعین زمان ختنهٔ آنانی راکه

۱— Beladsori, P. 406; Text, P. 2. گردیزی، f. 84؛ نسخهٔ خطی کمبریج: «و به اسد آباد از روستای نیشاپور اسد بن عبدالله بنا کرد وتا روزگار عبدالله بن طاهر فرزندان او داشتند.»

۲— این نکته روشن است که درآن زمان بین خراج [درروزگاران بعد «مالیه زمین»] وجزیه [بعدها «مالیات سرشماری»] فرق واضح و بارز نمیگذاشتند. حتی مولف مفتاح العلوم (صفحه ۵۹) جزیه وخراج راهمردیف ویکچیز میداند.

بتازگی اسلام راقبول کرده بودند ناروا میپنداشت [۱]. این خلیفه بحکام خود امر صادر کرده بود که پیش از همه چیز بایست در گسترش اسلام و تعمیر مسافرخانه ها و دیگر عماراتی که برای بهبود همگان باشد سعی نمایند [۲].
نخستین والی عمر، جراح بن عبدالله، تا آندم توانست تفوق وسلطهٔ عرب را پایدار نگهدارد، فرمانده نظامی وی عبدالله بن معمر (Ma'mar) الیشکری با پیروزی و موفقیت در بخش شمال شرقی ماوراءالنهر به عملیات خود ادامه میداد و درعین زمان برای حمله برقلمرو چین آمادگی میگرفت. عبدالله درحالیکه برای حمله بر اراضی چین آمادگی میگرفت در دست ترک ها اسیر شد و با تادیهٔ پول و مشکلات زیاد جان بسلامت برد [۳].
این مفکورهٔ جراح که خراسان را باید بزور شمشیر و تازیانه [۴] اداره کرد مورد پسند خلیفه متقی واقع نگردیده وهمان بود که بعوض وی عبدالرحمن بن نعیم الفاقدی را والی خراسان مقرر کرد. دردوران حکومت عبدالرحمن سغدیها بایاری وکمک ترک ها پرچم بغاوت و عصیان را برافراشتند [۵]. این شورش وبغی تادورهٔ حکومت سعید بن عبدالعزیز که درسال ۱۰۲/۷۲۰ - ۷۲۱ بعد ازعبدالرحمن مقرر شده بود، ادامه داشت. این واقعه درزمان فرومانروایی وسلطنت خلیفه یزید ثانی بوقوع پیوست. سعیدسعی کرد تا دهقانهای خراسان را

۱ - طبری، دوم، ۱۳۵٤
۲ - طبری، دوم، ۱۳٦٤
۳ - Beladsori، صفحه ٤٢٦
٤ - طبری، دوم، ۱۳۵۵
۵ - طبری، دوم، ۱٤۱۸

از راه ملاطفت و مهربانی طرفدار خود سازد ، همین اقدام سعید آتش عصبانیت اعراب را دامن زد و او را بنام مستعار خذنیه[1] (از نگاه لغت بمعنی زن) یاد میکردند .

سعید در عملیات نظامی در برابر دشمنان آنقدر ها متانت از خود نشان نداد. در سال ۱۰۳ / ۷۲۱ ـ ۷۲۲ سعید بن عمرو الحرشی عوض سعید بن عبدالعزیز مقرر شد. در دورهٔ فرمانروایی سعید بن عمرو الحرشی ، سغدیهای باغی مخصوصاً دهقانها و تاجرها فیصله کردند که مرز و بوم خود را ترك دهند. [غورك «Ghurak» شهزادهٔ سغدی در این حرکت سهم نمیگیرد] شهزادهٔ فرغانه با این سغدیهای باغی وعده داد که یك حوزه را در منطقهٔ اسفره در اختیار آنها میگذارد ؛ اما بدین وعدهٔ خویش نه تنها وفا نمیکند بلکه آنها را به اعراب تسلیم مینماید. عربها دهقانها و تاجرهای باغی وفراری را در خجند به محاصره میگیرند و مجبورشان میسازند تا خراج پس افتاده را بپردازند. بعد از آنکه شهر تسلیم میشود اعراب بهانه یی برای نقص عهد پیدا کرده و سغدیها را در دست قتل عام میسپارند. سپس عربها تمام نقاط مستحکم ودارای استحکامات را در وادی زرافشان و کشکه دریا (Kashka-Darya) در تصرف خود در آورده و اقتدار و صلاحیت خود را با تمام معنی کلمه درین حوزه برقرار میدارند[2] . در سال ۱۰۶ / ۷۲٤ مجادلهٔ خونینی نزدیك بروقان بین قبایل اعراب بخش شمال وجنوب بوقوع میپیوندد ، هم درهمین سال مسلم بن سعید [حاکم ابر ماوراء النهر لشکر کشی میکند، تا فرغانه مرسد اما در حال بر گشت در دست

۱ ـ Die alttiirkis chen Insel.rif en ı rd die arabischen Queuen. PP. 22-23.

۲ ـ طبری ، دوم ، ۳۹ : ۱ ـ ٤۹ : ۱: Beadsori . صفحه ۲۷ ؛

ترکها شکست می‌خورد وخسارات زیادی را متحمل میگردد[۱].

سال دیگر حاکم که اسدبن عبدالله القسری[۲] نام داشت. بلخ را (۷۲۵) در تصرف خود درآورده و نیز سعی بلیغ بخرج دادتا مردان ولایاتی را که درغرب و شمال شرق واقع بودند مطیع ومنقاد خود سازد اما این اقدام وی آنقدرها پیروز نگردید[۳].

جانشین اسد، اشرس بن عبدالله السلمی (۷۲۷–۷۲۹) بود. بعقیدهٔ طبری[٤] این مرد از تمام معاملات و قضایا چه بزرگ وچه کوچک شخصاً وارسی میکرد، اشرس نخستین شخصی بود که رباط رابنأ کرد (رباط جایی بود که برای بخش عساکر سواره تخصیص داده شده بود تا سرحدرا ازحملات وتجاوز دشمن نگهدارند. اشرس مرجد و بوجود آورندهٔ مفکورهٔ ضد غلبهٔ عرب بود، این مفکوره در تمام ماوراءالنهر گسترش یافت و اعراب بسیار زیاد ازین رهگذر متضرر گردیدند[٦] درسال ۷۲۸ اشرس پلانی را طرح ریخت تا تمام ماوراءالنهر را مسلمان سازد. بتأسی ازهمین مفکوره، اشرس دو هیأت تبلیغاتی را، که یکی عرب و آندیگری پارسی بود، سمرقند فرستاد و وعده داد که از کسانیکه دین اسلام را بپذیرند مالیه گرفته نخواهدشد.

پیروزی وموفقیت این هیأتها فوق العاده زیادبود واین امرحس عداوت و بدخواهی

---

۱ – طبری، دوم، ۱٤۷۲–۱٤۸۱، راجع به اثرات این مصیبت: فتوحات عرب در آسیای مرکزی، اثر گیب Gibb، صفحه ٦٦ مراجعه نمایید.

۲ – در نرشخی و تاریخ بلخ القشیری ثبت شده اما طبری و بلاذری و ابن حزم (جمهرت انساب العرب) آنرا القسری قید کرده اند.

۳ – طبری، دوم، ۱٤۹۱–۹٤

٤ – طبری، دوم، ۱۵۰٤

۵ – سمعانی، S.U، الرباطی

٦ – طبری، دوم، ۱۵۰۷

رادربین مامورهای خزانه ودهقانها زنده ساخت. دهقانها درنگهداری وحفاظت طبقهٔ ارستوکراسی علاقمندی زیادی داشتندو بهمان علت بر گسترش وانتشاریك چنان آیینی که هنوزخصوصیت وروحیهٔ دموکراسی خودرا از دست نداده بود بادیدهٔ تحقیر میدیدند. شخص اشرس هم عقیده داشت که « قدرت اسلام برخراج استوار است. » فقط کسانی را از تأدیه مالیه معاف کرد که تازه مسلمان شده اند. ختنه نمودن ودیگر واجبات اسلام را بجا آورده ویك سورهٔ قرآن را قرائت بتوانند. دربرابراین پرسش اشرس چنان پاسخ داده شد که مردمان بومی اسلام را ازروی صفای خاطر پذیرفته اند ومساجد می سازندو تمام « مردم عرب میشوند » ، لذا از هیچ کس نباید مالیه بگیرند. بدنبال آن چنین امر داده شد « ازآنانیکه درسابق مشغول مالیات بودند باید مالیه گرفته شود. » دراثراین امر بغاوت وشورش همگانی شروع گردید. هیأت تبلیغات عرب که نمیتوانستند خیانت وظلم حاکم را تایید کنند با شورشیان همدستان گردیده ودرنتیجه زندانی میشدند. بالاخره تمام مردمان سغد علیه اعراب قیام کردندو از ترك ها استعانت جستند. درسال ۷۲۸ فقط سمرقند ودبسیه (Dabusiya) در دست اعراب باقیمانده بود. درسال ۷۲۹ برای یکبار دیگر اعراب پرچم صلاحیت واقتدار خود را دربخارا بر افراشتند. درسال ۷۳۰ و یا ۷۳۱ اعراب مجبور شدند که به مجادلهٔ شدید وخونینی دربرابر قوای خاقان ترکی بپردازند. دراین فرصت خاقان ترك بافرمانروای بومی ایسن سامان که غورك (Ghurak) اخشید سغد باشد، همدست وهمدل گردیده بودند[ناگفته نماند که خاقان تا سال ۷۲۸ با اعراب دوست ومتحد بود] حاکم عرب جنید بن عبدالرحمن قشون خودرا بدشواری وتکلیف زیاد ازورطهٔ هلاکت نجات داد وجمله ترك ها را عقب زد، لیکن طوریکه می بینیم اخیرالذکر سلطهٔ خودرا براین ولایت باستثنای سمرقند وبخارا

قایم واستوار کرد. اشغال وادی زرافشان توسط ترک‌ها شاید سبب وعلت همان قحط وغلای بوده باشد که درسال ۷۳۳/۱۱۵ درخراسان واقع شده بود. ازگفته‌های جنید میتوان چنان استنباط کرد که دراثر برسراقتدار آمدن کفاردران ولایتیکه تا آنزمان مواد خوار وباررا به مرو می فرستاد، قحطی بوجود آمده بود [1].

تحت اینچنین شرایط نهضتی که علیه سیستم اداری امویها شروع گردیده بود میتوانست در بین خود اعراب پیروز گردد. طبری [2] آغاز نهضت شیعه را در خراسان در دورهٔ عمر ثانی ثبت میکند؛ درصورتیکه فقط درسال ۷۳٤ حارث بن سریج پرچم سیاه را بنام «کتاب خداوند وسنت پیامبر خدا» [3] بلند کرد ووعده داد که ازاهل ذمه طوریکه میثاق بسته‌اند، جانبداری کند:

از مسلمانها مالیات نگیرد وهیچکس را آزار واذیت ننماید [4] اینچنین پروگرام مسلمانها ومخصوصاً آنهایی که تازه مسلمان شده بودند ونیز غیرمسلمانها رابسوی خود جلب کرد این نهضت درمرحلهٔ نخست یک نهضت ضد خاندان سلطنتی نبود: حارث حتی با پیشنهاد حاکم خراسان عاصم بن عبدالله الهلالی بدین موافقه رسیدند که باتفاق همدیگر قاصدانی نزد خلیفه هاشم بفرستند وازوی تقاضا نمایند که پابند شعائر وواجبات اسلام باشد [5]. پاسخ خلیفه درجواب عاصم این بود که او را از وظیفه‌اش عزل کرد وعوض وی اسد بن عبدالله را برای مرتبهٔ دوم مقرر نمود (۷۳۵-۸)

۱-طبری، دوم، ۱۵٦۳

۲-طبری، دوم، ۱۳۵۸

۳-ایضاً، دوم، ۱۵٦۷-۱۵۷۰

٤-متن (گردیزی) صفحات ۱-۲

۵-طبری، دوم، ص ۱۵۷۷

اسد بعد از آنکه بر مسند حکمرانی نشست امر داد تا داعیان آل عباس را اسیر بگیرند و بقتل رسانند[1]. اسد باین اقدام اکتفا نکرده آتش جنگ را با حارث نیز درداد. در نزدیک ترمذ وختل عملیات نظامی را ه انداخته شد. اسد علی الاکثر در بلخ زندگی میکرد و پایتخت خود را در سال ۷۳٦ بدانجا نقل داد[2]. عناصر غیر مسلمان دراین فرصت، فرصت را مغتنم شمرده واز نفاق بین اعراب استفاده کردند و در صدد اشغال سمرقند بر آمدند.

اسد در سال ۷۳۵ یا ۷۳٦ بطرف ورغسر (Waraghsar) حرکت وعزم کرد تابندی تعمیر کند ود را ثر آن مجرای آب را از سمرقند منحرف سازد درین کار شخص اسد سهم گرفت اما موفقیت این کار خیلی مشکل بود[3].

در سال ۷۳۷ اسد مجبور گردید که به مجادلهٔ خونینی در طخارستان علیه خاقان ترکی ومتحدین وی که در بین آنها حارث وفرمانروای ختل هم بود بپردازد. شهزادهٔ صغانیان [صغان ــ خدات] با اعراب همدل ومتحد بود واین همدستی وی با اعراب شاید ازان رهگذر بوده باشد که شهزادهٔ مزبور با همسایهٔ خویش خصومت و عداوت داشت[4]. در مرحلهٔ نخست، جنگ اعراب با سیه روزیهای زیاد سرد چار گردید وبرای اولین بار آنهم بعد از مدت های مدیدی قشون ترکی ازساحل دست چپ دریای آموعبور کرد[5]. بعدها بخت با اعراب

۱ ــ گردیزی، نسخهٔ خطی کمبریج: «اسد گروهی مردان را که داعیان آل عباس بودند بگرفت و بکشت»

۲ ــ ترکستان. بارتولد، ص ۷۷

۳ ــ طبری، دوم، صفحات ۱۵۸۵ ــ ٦

٤ ــ طبری، دوم، صفحه ۱۵۹٦

۵ ــ ایضاً، دوم، صفحه ۱٦۰٤

یاری میکند و ترکها مجبور میشوند که بطرف اشروسنه (Ushrusana)عقب نشستند وهم در همین جا بود که ترک ها برای لشکرکشی برسمرقند آمادگی میگرفتند [1]. [احتمال میرود که سمرقند را بعد از آنکه ترک ها عقب نشینی کردند اعراب باردیگر اشغال نموده باشند .]

بعد از آنکه خاقان در دست شهزادهٔ کورصول (Kursul) بقتل رسید وامپراطوری ترک غربی سقوط کرد ، حارث مجبور شد که بطرف ترک ها عقب کشد ، ختل که تا آنزمان در دست یك مهاجر بامیان بود ، باستثنای یك قلعهٔ کوچك ، در تصرف اعراب درآمد [2]. باوجود تمام این اقدامات نظامی اسد فرصت داشت که از روش های صلح طلبانه استفاده کند . طبری [3] از زبان یك دهقان هرات که دربارهٔ اسد اظهار نظر کرده بود چنین نقل قول میکند : « اسد یك کدخدای خوبی است زیراوی در میدانهای استپ خانها (Khans) بنیاد گذاشته است . وقتیکه یك مسافر بطرف شرق ویا بطرف غرب سفر میکند با هیچگونه مشکلاتی برنمیخورد که از ان شکایت کند . »

جانشین اسد نصر بن سیار (۷۳۸ ـ ۷٤۸) فعالیت های اسد راپیش از پیش توسعه میداد . نصر بن سیار درلشکرکشی های قتیبه سهم گرفته بود ودرسال ۷۰۵ فرمانده وی یك قریه [4] رادراثر خدمات شایسته ویه بخشیده بود . نصر در سالخوردگی زمام امور رادر دست میگیرد و بهمان جهت او را شیخ

۱ـ ایضاً ، دوم ، صفحه ۱٦۱۳

۲ـ طبری ، دوم ، صفحه ۱٦۳۲

۳ـ طبری ، دوم ، صفحات ۱٦۳٦ ـ ۱٦۳۷

٤ـ ایضاً ، دوم ، صفحه ۱۱۸۰

خـراسان میگفتنـد.[۱]

پیروزیهای نصر دوران قتیبه رادرنظراعراب مجسم میکرد. نصراز شکست وریخت خاندان سلطنتی ترك غربی استفاده کرده ونفوذ اعراب رادر حوزهٔ سردریا برای یکبار دیگر تأسیس کرد وهمچنان در سال ۷۳۹ معاهداتی رابافرمان روایان اشروسنه[۲] (Ushrusana) ، شاش و فرغانه منعقد کرد . شهزادهٔ کورصول ، قاتل خاقان ، آنکه در سرزمین و قلمرو ترك ها پرچم اقتدارخودرا برافراشته بود ، در سواحل سردریا دستگیرشده زندانی گردید ومتعاقباً بقتل رسانیده شد. بدینوسیله تمام خطریکه از طرف چادرنشینان متوجه آنها بود برطرف گردید ، وبنا بران امکان دارد که حکام عرب به شاش وفرغانه فرستاده شده باشد[۳]. نصردر مرحلهٔ نخست بر تمام مشکلات داخلی پیروزگردید. نصر برای اینکه مسألهٔ خراج رافیصله کند ، سعی کرد تا مسلمانهارا از تادیهٔ مالیه معاف کند وعناصرغیرمسلمان راوادارد که مالیهٔ خودرا بپردازند زیرا عناصر غیرمسلمـان بصورت غیرقانونی از تادیه مالیات معاف شده بودند. بعقیده طبری[۴] سی هزارمسلمان بصورت غیرقانونی مالیه میدادند درحالیکه هشتاد هزار نفرغیرمسلمان ازتادیه مالیات معـاف شده بودند. پس انتقال مالیات از ناحیهٔ مسلمان بناحیهٔ غیرمـسلمـان کارراسهـل وآسـان میساخـت .آن

۱ـ طبری ، دوم ، صفحه ۱۶۶۱

۲ـ قرار عقیدهٔ ابوعبیده که بلاذری از آن نقل میکند نصردر اشروسنه موفق نبود ، لیکن بگفتهٔ طبری (دوم ، صفحهٔ ۱۶۹٤) دهقان اشروسنه به نصرخراج میداد و اهل اشروسنه درلشکرکشی علیه ترك سهم گرفتند (طبری ، دوم ، ص ۱۶۹۰)

۳ـ طبری ، دوم ، صفحات ۱۶۹٤ـ۱۶۹۵ ـ ۱۶۹۷

٤ـ طبری ، دوم ، ۱۶۸۹

مغدیها یکه به ترك پناه برده بودندو بعداز قتل خاقان آرزو داشتند ، بوطن خویش بر گردندبا نصر در سال ۷٤۱ موافقت نمودند : آنها ییکه مسلمان شده بودند و دوباره سلام را ترك داده گرویدهٔ آیین نیاکان شان گردیدند ، نبایدمجازات شوند کسانیکه و باره بوطن بر میگردند از قرض شخصی که قبل از مهاجرت بر آنها باقیمانده و نیز ز قرض حکومت معاف استند . بالاخره اسیرانیکه درجنگ از مسلمانها گرفته اندبه مر قاضی وشواهد قانونی مسترد شوند . در اثر این تعهد ومیثاق که خلیفه آنرا دل اخواه تایید کرد ، نصر مورد تحقیر قرار گرفت ودر پاسخ اینچنین اتهام وبدگویی ها یگفت : «اگر دشمنان ومخالفان من نشهٔ دلیری مردمان سغد را میدیدند ، آنها نیز ز عقدچنین میثاقی ابا نمی ورزیدند[1] . »

بعقیدهٔ طبری[2] ، خراسان دردورهٔ حکمفرمایی نصر از وفور نعمت بی سابقه رخوردار بود . باوجود اینهمه صفات خجسته ودرایت وکفایت در امور مملکت اری واداره ، احیای نظم و نسق در آن سامان امکان ناپذیر بود ، نصر نتوانست بین دوحزب مخالف عرب آیین دوستی ومودت را برقرار نماید . از آنجاییکه نصر (Mudarite) بود با والی سابق که اسد نام داشت و رهبر حزب یمن بود ، تصادم میکرد[3] ، نصر برای چارسال اول حکومت خویش فقط Mudarite را بحیث فرمانده نیروهای نظامی مقرر میکرد وسپس برای اینکه دوحزب مخالف را باهم آشتی دهد یمنی هارا بدان وظیفه می گماشت. در هرصورت نتوانست از بغاوت وشورش یمنی ها که درسال ۷٤٤ بوقوع پیوست جلوگیری نماید . این

۱- ایضاً ، دوم ، صفحات ۱۷۱۷ -- ۱۷۱۸
۲- طبری ، دوم ، ۱٦٦٤ - ۱٦٦٥
۳- ایضاً ، دوم ، ۱٤۹۳ - ۹٤ - ۹۸ - ۱٥۸٤ ۸٥

بغاوت وشورش راجدیع بن‌علی کرمانی که درخراسان بعد ازمرگ اسد برای مدت مختصر حکومت میکرد، رهبری میکرد [۱] . درین جا باید علاوه نموده گفت که‌این دشمن مسلح برای نصرازحارثیکه به‌ترك پناه برده بودکمترخطرناك میبود ،درسال ۷٤٤ نصر برای حارث وپیروانش ازخلیفه امان وعفو خواست وحارث راتشویق میکرد تاد وباره‌به‌خراسان برگردد [۲] .

دربهارسال ۷٤٥ حارث به‌مرو برگشت‌وفوراً بدون کدام تعلل بحیث میانجیگر ومصلح بین نصروکرمانی به فعالیت شروع کرد. وهم درعین زمان اعلان کردکه وی فقط برای‌تأمین وپیروزی‌عدالت کارمیکند، این اقدام بازهم مانع آن نگردید که وی هزاران پیرو ودنبال کننده بدورخویش جمع نکندوبرای یکباردیگرپرچم سیاه‌را برافراشته نگاه ندارد [۳]. اوضاع وشرایط حارث را مجبورساخت که باکرمانی داخل پیکارگردد. درین جنگ (بهارسال ۷٤٦) حارث بقتل رسیده . ووالی ازچنگ دشمن بزرگ خویش نجات می یابد .دراین‌جا بایداین‌نکته رانا گفته نگذاشت که‌حارث درصورتیکه ابومسلم روی صحنه‌نمی‌آمد بردشمنان خودپیروزمیگردید. ابومسلم اموی هارا ازپای درمی‌آورد ومسندخلافت را برای آل عباس کمایی میکند.

طوریکه میدانید نهضت شیعه دروهلهٔ نخست فقط بنام عملی نمودن احکام پیامبراسلام وبطرف داری خاندان پیامبراسلام شروع‌گردید وازکدام شخص

۱- ایضاً ،دوم ، ۱٦٦٤- ۱۸٤۷

۲- ایضاً ،دوم ، ۱۸٦۷-٦۸

۳- طبری ،دوم ، ۱۸۸۹

٤- ایضاً ،دوم ، ۱۹۳۲-۳۳

معین و مشخصی که چنان یك مقام را اشغال کند، نام برده نشد. وارث طبیعی پیامبر اسلام علویها بود و یکی از آنها یحیی بن زید درخراسان آمده بود، که در سال ۷۴۳ کشته شد و جسد مردهٔ او را در یکی از دروازه های گوزگان (یعنی یهودیه یا انبار) تا پیروزی ابومسلم آویخته بودند [۱].

ابومسلم (اسمی را که پذیرفته و بر سکه ضرب زده بود عبدالرحمن بن مسلم است) از اسپهان (Ispahan) آمده بود: این شخص یکی از داعیان بسیار فعال آل عباس بود و بتدریج جای علویها را گرفت و در سال ۷۴۷ با هیأت عباسی که ابراهیم بن محمد نام داشت، بخراسان آمد. ابومسلم سعی و مجاهدت میکرد تا بین آیین اسلامی و عقاید مردمان بومی مصالحه کند [۲] (مخصوصاً در موضوع دکتورین تناسخ روح). وی از همین طریق دهقانها و مردمان روستا را بسوی خود جلب کرد، و در ظرف یك روز اهل شصت دهکده بدو پیوستند [۳]. هم درهمین فرصت نصر به مردمان یمن میگفت که هدف و مقصد این نهضت قتل عام اعراب میباشد و از این لحاظ باید عربها با یك پارچگی تمام در برابر دشمن مشترك ایستادگی نمایند [۴]. ابومسلم توانست تمام عناصر ضد اموی ها را بشمول یکدسته از خارجی های سیستان [۵] و یمنی های که زیر پرچم کرمانی بودند بسوی خود جلب کند. یك فرقه نیروی نظامی را نصر تحت

۱ - ایضاً، دوم، ۱۷۷۰-۱۷۷۴

۲ - زیپکی، بخش سوم، صفحات ۱۵۵ - ۶ با طبری، جلد سوم، صحفه ۱۲۹ مقایسه کنید.

۳ - طبری، جلد دوم، صحفه ۱۹۵۲

۴ - ابوحنیفه الدیناوری، طبع گریگاس، صحفه ۳۶۰

- شهرستانی، بخش اول، صحفه ۱۴۹

رهبری پسر حارث تهیه دید و امر داد تا برای او کمین زنند؛ کرمانی بقتل میرسد [1] لیکن پسرانش علی و عثمان در ردیف متحدین و یاران ابومسلم باقی میمانند. در اوایل سال ۷۴۸ نصر مجبور میگردد خراسان را تخلیه کند و درخزان همانسال در پارس در میگذرد. در اواخر سال ۷۴۹ سلطه و اقتدار امویان در آسیای غربی به آل عباس انتقال می یابد.

ابومسلم امویها را بیاری و کمك عناصر متنوع و مختلف شکست میدهد. پس، وقتیکه ابومسلم دشمن مشترك را از بین بر میدارد و پیروزی وی بر امویها مسلم میگردد سعی میکند تا دیسپلین و نظم و نسق را در بین عناصر مختلف برقرار نماید و رقبای زیردست خویش را نابود سازد.

از طرفداران بزرگ ابومسلم ابوداود خالد بن ابراهیم و زیاد بن صالح الخزاعی بودند. ابومسلم در وهلهٔ نخست رهبران را برطرف کرد؛ عثمان را ابوداود در ختل کشت و هم بهمان روز ابومسلم علی را بقتل رسانید[2]. نتیجهٔ پیروزی آل عباس نه مطابق میل و آرزوی اعراب بود و نه پارسی ها را قناعت داد. بعد از آنکه ابومسلم بر سیستم اداری امویها تسلط پیدا کرد، مجبور شد که در دو محاذ داخل پیکار گردد: یکی اینکه عربها را بر سرجای خودشان بنشاند و دیگر اینکه با نهضت های ملی پارسی ها پنجه نرم نماید. در نیشاپور از بین آتش پرستان یك مصلح بنام به افرید [درعوفی ماه افرید] ظهور کرد. این مصلح آرزو داشت آیین منزه و خالص زردشتی را احیا کند و درعین زمان ازرو حانیون پارسی (Parsi) بهشدت انتقاد میکرد. مجوسیان از فعالیت‌های این

۱ - طبری، جلد، دوم صحفه ۱۹۷۵

۲ - طبری، جلد دوم، صحفات ۱۹۹۹ - ۲۰۰۰

مردشکایت میکردند و میگفتند که به آفرید برای اسلام و برای مجوسیان اسباب آزار و اذیت را تهیه کرده است. ابومسلم به اهل مجوس یاری و کمک کرد تا بدان وسیله این نهضت جدید آتش پرستان را خفه نماید[1]. خطر بزرگتر از این، همانا بغاوت و شورش اعراب بود که درسال ۱۳۳/۷۵۰ – ۵۱ در بخارا توسط اعراب راه انداخته شد. در رأس این شورش شریك بن شیخ المهری قرار گرفته بود، وی اعلان میکرد: «ما آرزو نداریم که بنام خاندان پیامبرخونها بریزد و عدم مساوات تامین گردد.» پس دیده میشود که مردم در وهلهٔ نخست از عباسی‌ها اظهار نارضائیتی میکند و این نارضایتی را بعد ها در نامه یی مطالعه میکنیم که به ابومسلم نسبت داده شده است[2].

شریك پرچم بغی را بنام آل علی بلند میکند و بیش از سی هزار نفر بد وروی جمع میشود. نمایندگان حکومت عرب در بخارا و خوارزمیه بطرفداری شریك قیام میکنند و بعقیدهٔ نرشخی مردمان شهرنشین بخارا نیز از وی طرفداری میکند. ابومسلم بر علیه شورشیان (شریك) زیاد بن صالح را که از طرف بخار – خدات قتیبه و مردمان ۷۰۰ قلعه یاری می‌شد میفرستد[3]. این بغاوت با زوردستی و استبداد زیاد پراگنده شد. شهر را آتش میزنند و این آتش برای سه روز زبانه میکشد و زندانیان را بدروازهٔ شهر می آویزند. سپس زیاد در هسپار سمرقند میگردد و در

۱ – عوفی، صفحه ۹۳–۹۴ شهرستانی، بخش اول، ۲۸۳–۲۸٤ نیز به پاورقی ترکستان بارتولد انگلیسی صفحه ۱۹٤ نمره ۷۵ رجوع نمایید.

۲– Dozy, Essai Sur l' hhistoire de l' Islamisme Trad. par V. Chauvin, Leyde-paris, 1879, pp. 240 - 241.

۳ ترکستان تا حملهٔ مغول، بارتولد، صفحه ۱۰۸

آنجا باغی های باقیمانده را بقتل میرسانند.[1] بخار - خدات که در ین شورش برای ابو مسلم خدمات قابل قدری را انجام داده بود، بامر اخیر الذکر بقتل رسانیده میشود زیرا وی از دیانت منکر شده بود.[2]

درعین زمانیکه ماوراءالنهر با مشکلات داخلی گرفتار بود در معرض خطر بزرگ خارجی نیز قرار گرفته بود. بعد از سقوط امپراطوری ترک غربی هیچ نیروی جدید چادر نشین درمیدان انهای استپ ترکستان قد علم نمیکند. پس چینی ها از سقوط ترک ها استفاده کرده و درصدد آن افتادند تا سلطهٔ خود را در ماوراءالنهر تاسیس کنند. وهم از دیر باز فرمانروایان ماوراءالنهر سفرای خود ها را به چین میفرستادند و حکومت چین به آنها القاب افتخاری میداد. درسال ۷۴۸ چینی ها سویاب (Su-y-ab) را تسخیر کرده ویران کردند[3]. درسال ۷۴۹ حکمفرمای شاش (Sh-a-Sh) را بقتل رسانیدند وعلت آن این بود که فرمانروای مزبور وظیفهٔ خود را بحیث یك حکمران تحت الحمایه بدرستی و پاکیزگی انجام نداده بود. قرار اطلاع منابع عربی[4] چینی ها توسط اخشید فرغانه بر علیه این فرمانروا فراخوانده شده بودند از طرف دیگر پسر مقتول از عربها استعانت خواست.

---

۱ - طبری، جلد سوم، ۷۴، یعقوبی، تاریخ، دوم، ۴۲۵، نرشخی صفحات ۶۰ - ۶۳

۲ - نرشخی، صفحه ۸

۳ Iakinth, Sobranie Svyedyenii, III, 244-45, F. Hirth, Nachworte z ur Inschriften des Tonjukuk (Die altturkischen Inschriften der Mongolie Zweite-),P. 71; Chavannes Document, P. 143.

۴ - ابن اثیر، پنجم، صفحه ۳۴۴

زیاد بن صالح که دراین فرصت قیام وشورش شریك رادرهم کوبیده بود، نیروهای نظامی چینی‌ها راکه درراُس آن کو- سین - چه (Kao-hsien-chih) قرار داشت، شکست داد (درماه جولایی سال ۷۵۱). بعقیدهٔ موءرخین عرب ۵۰/۰۰۰ چینی کشته شد وتقریباً ۲۰/۰۰۰ دیگر را اسیر گرفتند. این احصائیه مبالغه آمیز مینماید زیرا درمنابع چینی تمام قوای چینی که درراُس آن کو- سین- چه(Kao-hsien-chih) واقع بود به ۳۰۰۰۰ بالغ میگردید.[1]

مورخین پیشین عرب بانگارش وقایعی که درآسیای غربی صورت گرفته بود، سرگرم بودند وراجع به این کارزارگاه سخن نمیگویند[2]. لیکن، در حقیقت، این جنگ درتاریخ ترکستان اهمیت بس بارزی دارد. زیراهم درهمین نبرد این مسأله که تمدن چین ویاتمدن اسلام دراین سامان غلبه نمیکند، فیصله میشد. چینی‌ها درناحیه های دیگر نیزمردمان بومی رادر برابرعربها تقویت و پشتیبانی میکردند، اما این پشتیبانی آنها به پنهانی صورت داده میشدنه برملاوعلنی. در تاریخچه‌های چینی ازپیروزیها ییکه نصیب چین درجنوب‌شرق ماوراءالنهر درسرحدات هندگردیده بود، صحبت میشود[3]. لیکن این اطلاعات رامنابع عربی تایید نمیکند. ابوداودخالدبن ابراهیم که ازطرف ابومسلم حاکم بلخ مقرر شده بود، بعملیات پیروزمندانهٔ خویش درختل وکش پرداخته میآید؛

1 - Chavannor Document-, P. 143.

۲ - دراثرثعلبی (لطایف المعارف طبع ناشر یونگ صفحه ۱۲٦) بااین نکته برمی خوریم که چینی هایی را که زیاد بن صالح اسیر گرفته بود، باهل سمرقند صنعت کاغذ سازی را یاد دادند.

۳ - Iakinth,III,254 Chavannes, Document. . 297.

فرمانروای ختل به چین فرار کرد و دهقان کش کشته شد وبرادرش برمسند اقتداروی بنشست[1]. درسال ۷۵۲ فرمانروای اشروسنه ازچین علیه عربها استعانت جست؛ اما چینی ها این درخو است اورا رد کردند[2]؛ لیکن ابومسلم بردشمنان خارجی وداخلی خود پیروز گردید. این شهرت ابومسلم خوف وهراس رادردل آل عباس ایجاد کردوابومسلم باآنها ییکه دست نشاندهٔ وی بودند مجبور شد داخل پیکار گردد. درسال ۱۳۵/۷۵۲-۳ سناع بن النعمان وزیاد بن صالح که هردوشخص را ابومسلم حاکم ماوراءالنهر مقرر کرده بود، بنا به امر پنهانی خلیفه سفاح پرچم بغی و شورش را برافراشتند، لیکن این بغاوت عقیم ماند سناع بن النعمان دراملِ اعدام شدوزیاددرانظامیان وعساکر وی ترك دادندودرنزد دهقان بارکث پناه برد، دهقان مزبورامرقتل اوراصادر کردوسرش رانزدابومسلم فرستاد[3]. دراین نبرد ابوداود به ابومسلم کمك کرد، لیکن دسایس وتوطئه های آل عباس[3] ابوداوءدراتحت تاثیردرآورد، درنتیجه ابومسلم رادردام اغفال آنداختهو به قصر خلیفه بردندودرآنجا خائنانه بقتل رسانیدند (۷۵۵).

بعدازین واقعه هواداران وطرفداران ابومسلم دشمن آل عباس شدند، بعد ازمرگ ابومسلم یك قیام پارسی ها درخراسان شروع شدوفرونشانیدن این آتش دوماه رادربرگرفت[4]. دراین جا باید علاوه نموده گفت که این حزب مخالف

---

۱ ـ طبری، جلدسوم، صفحات ۷٤-۷۹-۸۰

۲ ـ Iakinth, III,242-3;Chavannes, Document, 151

۳ ـ طبری، جلدسوم، صفحات ۸۱-۸۲

٤ ـ طبری، جلد سوم، صفحات ۱۱۹-۱۲۰

بکلی محو نگردید. محرکان تمام نهضت های آل تشیع در پارس و ماوراءالنهر بیك صورت ویا یك صورت دیگر زیر نام ابومسلم راه‌اندا خته میشد[1]. علامت ونشانهٔ بارز حزب (البته فقط در دوران تحریك های علنی) لباس ها و پرچم های سپید بود. پس حزبیکه بنام ابومسلم فعالیت میکرد ودرسابق پرچم سیاه علامت پیروزی آنها محسوب میشد بنام سپیدجامگان (بعربی المبیضه) یاد میشدند.

ماهیت سیاست آل عباس یك امر معلوم وهویدا بود. نمایندگان نخست این خاندان سلطنتی مانند فرمانروایان اموی حکمفرمایان دنیوی بودندوبصورت آشکارا وواضح ازساینس یونان مخصوصاً در دورهٔ مامون طرفداری میکردند. ودرعین زمان ازعقیدهٔ اصالت عقلی معتزله جانبداری می نمودند. آل عباس ازامویها ازنگاه هدف ومرام های سیاسی فرق داشتند. امویها در درجهٔ اول از ملیت عرب نمایندگی میکردند؛ لیکن آل عباس در تلاش ایجاد یکنوع رژیم دولتی بودندکه تحت پرچم آن اعراب وپارسی علی السویه ازحقوق خود شان تمتع نمایند. سیستم اداری متوازن ساسانی‌ها که اعراب آنرا بلندترین مثال مملکت داری می دانستند، بهترین نمونه برای آل عباس بود[2]. وزرای آل عباس [این اداره بمفهوم بوروکراسی[3]. توسط عباسیان بوجود آورده شد]

۱ ـ سیاست نامه، صفحات ۱۹۹ـ۲۰٤

۲ ـ جاحظ [d, 255-869] دریك اثرخویش که «مناقب الاتراك» نام دارد سخن میگوید: ساسانی ها از تمام ملل در فن مملکت داری گوی سبقت را ربوده اند، چینی ها درمصنوعات دستی ویونانی ها درساینس و ترك ها در فن جنگ از همه کس تفوق دارند.

(به ترکستان، بارتولد، پاورقی صفحه ۱۹۷ رجوع نمایید)

۳ ـ راجع به کلمه وزیر پیش از دورهٔ عباسی ها وبعداز آن دوره دراثر یکه من تحت عنوان in Festschrift Goldzihch, 1911 Die Persesche Su,ubija und olie moderne Wissenschaft,, Zietsch. fur Assyriologie XXVI, 245-66, نوشته ام، مراجعه نمایید.

که از زمان خلیفه منصور بخاندان معروف پارسی برمکی تعلق داشت، خودرا از احفاد بزرجمهرودیگر سیاستمداران نیمه اساطیری دورهٔ ساسانی میدانستند [۱].

وظیفهٔ حکام ولایات، مخصوصاً حاکم خراسان، که در عین زمان ماوراءالنهر مانند سابق تحت اثر آن بود، نیز توسط این پرنسیپ ها تعیین میشد. مانند دورهٔ ساسانی‌ها پسر رئیس دولت دردوموقع وفرصت حکمفرمای ولایت مقرر میشد، واین امر اهمیت حکومت خراسان رانشان میدهد؛ زیرادراین سامان مجادله بادشمن داخلی وخارجی مشکلات مخصوصی رادرمقابل حاکم ولایت میگذاشت. معضله ییکه حکام بایدآنراحل میکرد، این بود، که ساختمان سیاسی را مطابق روحیه وعنعنات ساسانی استحکام بخشد واین امر البته درصورتی میسر میگردید که طرفداران وپارتیزانهای امنیت وصلح راهمدستان نموده وعناصر باغی را خنثی سازند. نیز بایست چنان یك پروگرامی راسردست گیرند که بارعایای ملك و تیول ومتحدین آنها درمیدانهای استپ که علم بغاوت رابرافراشته بودند، داخل پیکارگردند واین آرزو[تامین صلح وامنیت]وقتی برآورده میشد که حکام موروثی ازبین ارستوکراتهای بومی انتخاب شود؛ این حکام بومی که ازبین طبقهٔ ارستوکرات انتخاب میشد باشرایط محلی آشنا بودند ودرعین زمان مردم ازآنها احترام میکردند. این نکته راباید خاطرنشان کرد که این حکام بیشتر بمفادخود کارمیکردند تااینکه منافع خلیفه رادرنظرداشته باشند. این حکام بسرعت تمام خودرا ازقید

۱ - سیاست نامه، صفحات ۱۵۰-۱۵۱

اقتدار و سلطهٔ خلیفه وارها نیده وفقط بنام زیر اثر خلیفه میبودند.

والی های آل عباس که درخراسان تاظهور آل طاهر فرمانروایی میکردند مجبور میبودند یك سلسله بغاوت هارا، چه ازطرف عربها ویاچه ازطرف پارسی‌ها فرونشانند. بعد از قلع وقمع شریك یك سلسله بغاوت های دیگر که ازطرف اهل تشیع اعراب در بخارا راه انداخته شده بود، عطف توجه میکند. جانشین دوم ابومسلم، عبدالجبار بن عبدالرحمن درسال ۱٤۰/ ۷۵۷-۸، امر صادر نمود تا فرمانروای عرب را دربخارا که مجاشیع بن حیریت نام داشت، بقتل رسانند، زیرا این شخص باعلویها اظهار همدردی میکرد[1].

در دورهٔ خلافت مهدی (۷۷۵-۷۸۵)، در بخارا درسال ۱٦۰-۷۷۷ بغاوت خارجی یوسف البرم که به قبیلهٔ ثقیف پنا برده بود، شروع میگردد. پرچم بغی را بنام وبه مشیت اسلام بلندمیکنند[2]. وعملیات نظامی در بخش شمال غرب افغانستان بعقیدهٔ گردیزی[3]، آغاز میگردد، زیرا یوسف مرورود، طالقان، وگوزگانان راگرفته بود. نیزدرهمین دوره مامون یك بغاوت دیگر را که نوادهٔ یوسف، منصور بن عبدالله، راه انداخته بود، باید خاموش میکرد[4]. یك سلسله اضطرابهای خارجی ها درسجستان وبادغیس عطف توجه میکند وسجستان تادورهٔ طاهریها وسامانیها مرکز آشوب وفتنه میماند. در بادغیس تقریباً درسال ۱۵۰/۷٦۷ یك نهضت

۱- طبری، سوم، صفحه ۱۲۸

۲-یعقوبی، تاریخ، دوم، صفحه ٤۷۸-۹

۳- نسخهٔ خطی آکسفورد، ۹٤ نسخهٔ خطی کمبریج ۷۵

٤-یعقوبی، تاریخ دوم، صفحه ٥٤٦

۵- گردیزی، ۹۲، نسخهٔ کمبریج ۷٤۰ F

مذهبی پارسی ها که رهبر آن پیامبر اشنس (Ashnas) بود و آرزو داشت کار به آفرید را ادامه دهد، شروع شده بود؛ طوریکه میدانید به آفرید را ابومسلم اعدام کرده بود. اما راجع به «مردمان سپید جامه»، یعنی حزب ابومسلم باید گفت که آنها هرگز از فعالیت دست بر نداشتند [این فرقه تا قرن دوازده وجود داشت] ولی به ندرت بصورت علنی و برملا بغی میکردند. بعد از قتل ابومسلم یکی از پیروانش اسحاق بغاوتی را در ماوراءالنهر راه انداخت. اسحاق مرد بیسوادی بود که اورا بنام ترك یاد میکردند وعلت آن این بود که ابومسلم اسحاق را بطور قاصد و پیامبر خویش نزد ترك ها فرستاده بود. اسحاق خود را جانشین زردشت میدانست و اعلان کرده بود که زردشت زنده است و برای تاسیس واحیای آین خویش دوباره ظهور خواهد کرد!

این بغاوت فرو نشانیده شد لیکن نخستین جانشین ابومسلم در خراسان [حاکم خراسان] ابوداود در سال ۷۵۷ بدست یکی از پیروان همین فرقه [زردشتی] بقتل رسید[۲]. جانشین ابوداود عبدالجبار از روش حکومت خلیفه اظهار نارضائیتی میکرد و همان بود که با باغیان که در رأس آنها براز (Baraz) واقع بود، همداستان گردیده، پرچم سپید را برافراشتند[۳].

عبدالجبار شکست خورد و در حال فرار در نزدیکی مرورود بدست عربها

۱- فهرست، صفحه ۳٤٥

۲- بعقیدهٔ گردیزی و [f 90; Camb Ms, f 73 a] وهمچنان، بنا بقول طبری (جلدسوم، ۱۲۸) اورا «نظامیان» بقتل رسانیدند.

۳- گردیزی (F 91) نسخهٔ خطی کمبریج (F 73 a): علم سپید کرد و [Cf also Z.D.M.G. la, 216-217 ,]

اسیر گردیده و بحکومت تسلیم داده شد[1]. خطر بزرگتر ازان، هما نا همان بغاوتی بود که هاشم بن حکیم[2]، باشندۀ سرزمین همجوار مروراه انداخته بود. این مرد در وهلۀ نخست زیر اثر ابو مسلم وسپس تحت اثر عبدالجبار خدمت میکرد. آتش این بغاوت، بعقیدۀ گردیزی و نرشخی، در دورۀ حکومت حمید بن قحطبه، بغی پیش ازسال ۷۷٦ خاموش ساخته شد.

هاشم به پیروانش اعلان کرده بودکه الوهیت بهمان طوریکه در آدم نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد وابو مسلم حلول نموده بود، در وی نیز بهمان نهج حلول کرده است. این مرد همواره نقاب سبزرنگی برچهره میکشید ومیگفت اشخاص فانی تجلی وپرتو چهرۀ اورا تحمل نمیتوانند و بهمین علت عربها او را بنام مستعاد المقنع یاد میکردند[3]. دشوار است انسان بایاری مواد و مآخذ این گفته را که وی از بد ترکیبی و بدشکلی چهره اش رازیر نقاب پنهان میکرد، ثابت کند. پیروزی وموفقیت زیاد در نزدیکی کش (Kish) و نسف (Nasaf) نصیب این شخص میگردد و هم درهمین جایك قریه یی بنام سوبخ (Subakl) وجود داشت که برای نخستین بار دعوت اورا

[1] - طبری، جلد سوم، صفحه ۱۳۵ . بعقیدۀ گردیزی این دسته مردم به قبیلۀ ازد (Azd) تعلق داشت.

[2] - نرشخی دربارۀ این شخص معلومات بسیار مفصلی میدهد (نرخشی صفحه ٦۳ - ٦٤)

[3] - این مرد «پیامبر المقنع» رومان توماس مور (Thomas moor) میباشد.
نیز تاریخ ادبیات ایران مولف E G Browne [i, 318] را مطالعه نمایید.

پذیرفتند. برعلاوه، سپیدجامگان در بخارا بدای بغاوت را گذاشتند و این سپیدجامگان از طرف بخار‌ـخدات بنیاد[1] تقویت میشد و هم در همین آوان در سغد علم بغاوت برافراشته شد. مراکز پیروان مقنع در بخارا از دیرباز در قریهٔ نرشخ وجود داشت، مقنع از ترکها نیز استعانت جست. آخرین پناهگاه رهبران مذهبی این فرقه در قلعهٔ کوهستانی درجوار کش میبود. والی مسیب بن زهیر (۷۸۰ - ۷۸۳)[2]. و بخار‌ـخدات بنیاد آتش بغی را فرونشانید و شخص بخار‌ـخدات بنیاد یکه با باغیان همدردی داشت در فرخشه (Farakhsha) در دست نظامیان سوارهٔ خلیفه بقتل رسید. درهر صورت این فرقهٔ مذهبی در جوار وحوالی کش ونسف در بعضی قریه های بخارا باقیماند. اخیرالذکر در ترجمهٔ نرشخی ذکر شده است[3]، لیکن با این نامها در دیگر مآخذتاز مانیکه زرمان (Zarman) یا رزماز (Razma$_z$) را عوض زرماز نخوانیم، برنمی‌خوریم. قلعه و دژ عمر را سمعانی[4] عمیر (Omay$_r$) ثبت میکند: موقعیت آن معلوم نیست. مقدسی[5] نیز از قریه‌های که در ماوراءالنهر، محل بود و باش وزندگی سپید جامگان بود ومراسم مذهبی آنها به زندیق میماند، یاد آوری میکند. قرار عقیدهٔ اتومانسکی (Tumansky) تعداد زیادی از سپیدجامگان

۱ ـ نرشخی، صفحه ۹

۲ ـ بعقیدهٔ نرشخی صفحه ۷۰ مسیب درجمادی الاول و بعقیدهٔ حمزهٔ اصفهانی [اصل متن، صفحه ۲۲۲، ترجمه، صفحهٔ ۱۷۲ ـ ۳، بغلط زهیربن مسیب ثبت شده] درجمادی الثانی ۱۶۳ ه، رسید. و بعقیدهٔ گردیزی (f. 95; Camb Ms, F 766) مسیب درخراسان در ۱۶۶ جمادی الاول رسید. و فقط براي مدت هشت ماه درآن ولا باقیماند.

۳ ـ نرشخی، صفحه ۷۳. قصرخشتون شاید همان رباط کاخشتوان باشد، و همین نام را برقریه و رستاق نهادند [سمعانی: الکاخشتوان] ۴ ـ سمعانی (S. V) المبیضی

Bibl. Geog Arab, III, 323

جامگان در روستا زندگی میکردند* .

راجع بعلت وانگیزه های بغاوت سال ۸۰۶ که در رأس آن رافع بن لیث ، نوادهٔ نصر بن سیار قرار گرفته بود . و نیز پیروزیکه در مرحله نخست نصیب باغیان گردیده بود . معلومات نداریم . تا جاییکه اطلاع داریم خانوادهٔ نصر با سیستم حکومت آل عباس مصالحه کرد . لیث پدر رافع [طبری ** را پناگزین جوار قدرت خلیفه مهدی میدانند .] و پسر عمویش حسن بن تمیم در نبردیکه برخلاف مقنع راه انداخته شده بود ، سهم میگیرد . [۱]طبری[۲] بغاوت رافع را یك عمل که برمقاصد شخص بنیادگذارده شده بود ، میداند . زیرا خلیفه ، رافع را بنابر ارتکاب زنا مجازات کرده بود . علت اینکه به چه وسیله رافع مردم را دور خود جمع کرده بود و حاکم سمرقند را بقتل رسانید و سمرقند را در تصرف خویش در آورد . نمیدانیم . مردمان نسف از رافع در مقابل حکومت استعانت و یاری میطلبید . رافع نیز پرسش آنها را لبیك گفته فرمانروای شاش را با ترك های وی ، بیاری آنها فرستاد[۳] ولی وی بالاخره با باغیان همداستان گردید برعلاوه ، یعقوبی[۵] عقیده دارد . که باشندگان فرغانه ، خجند اشروسنه ، صغانیان بخارا ، خوارزمیه وختل با رافع همدست وهمدل گردیدند ؛ حتی توقوز - اوغوز (Toquz-Oghuz) ، قرلوق (Qarluq) و مردمان

۱ طبری ، جلدسوم صفحه ۴۸۴ .De altturkischen Insuhrisenund die arabiseehraue hen P. 22

۲- گردیزی [ff 93; Camb, Ms, F 75 a] ۳- طبری ، جلد سوم ، صفحه ۷۰۷-۸

۴- ایضاً ، جلد ، سوم صفحه ۷۱۲ ۵- یعقوبی ، تاریخ ، بخش دوم ، صفحه ۵۲۸

*- دبلیو، بارتولد .Dieallturkischen Inschriften, Und die arabischen Quetten P. 22

**- طبری، جلدسوم، صفحه ۴۸۴

تبت برای رافع قوت الظهر میفرستادند[1] این شورش و بغی را فقط درسال ۸۱۰ خاموش کردند.

وقتیکه ترک ها رافع را ترک دادند (۸۰۹)[2] و رافع ازعدالت[3] مامون نشنید [ودر این جا باید گفت که مامون از تمام گناههای رافع در گذشته بود) ؛ فوراً خود را تسلیم مامون کرد . پس معلوم میشود که ترک ها در پی انتظامی که در ماوراءالنهر رخ داد ، مداخله میکردند وحتی باغی ها گاهی اوقات از ترک ها استعانت می جستند ، لیکن عربها با آن قوای نظامی ترک مانند دورهٔ امویها مقابله نمیتوانستند . بعد ازسقوط امپراطوری ترگش (Turgash) وشکست چینی ها دو امپراطوری درسرحد ماوراءالنهر تاسیس شد سیمیریچی (Semiryeche) وبخش شرقی ولایت سردریا را قرلوق ها در در تصرف خود درآوردند هم همین قرلوق ها درسال ۷۶۶ سویاب (Suyab) را که پای تخت ترگش بود ، در تصرف خود درآورده بودند. در بخش سفلی سردریا سلطنت اوغوز (Oghuz) بوجود می آید ، و این اوغوز با توقوزاوغوز (Toquz-Oghuz) ترکستان شرقی شباهت دارد این توقوزاوغوز بخش ترکهای غربی بودند که بعد از مرگ سلو (Sulu) متشتت وپراگنده گردیدند[4] ، توقوز-اوغوزها یکه در شورش وبیقراریهای ماوراءالنهر دراوایل قرن نهم سهم گرفته بودند ، حتماً ته عنوان اوغوز [غز] سردریا شناخته شده اند نه بنام توقوز- اوغوز ترکستان شرقی

۱- ایضاً ، تاریخ ، بخش دوم صفحه ۵۲۸

۲- طبری ، جلد سوم ، صفحه ۷۷۵/۳ -طبری ، جلد سوم صفحه ۷۷۷/۴- ۳- مارکوارت

Chronologie der altturzischen Inschrifsten P. 24-5;W. Barthold , Die a thurkischen inschreften und die arabischen Quellen, P. 28

Ct. my article".Ghuzz, in Encyc. of Islam -٤

این چادرنشینان ظاهراً بکدام لشکرکشی منظم درماوراءالنهر اقدام نکردند وفقط به حملات ناپهنگام پرداختند وبفرمانروایان بومی وباغیان عرب کمك میکردند. مردم برای اینکه خود شان را ازحملات چادرنشینان نجات دهند، دیوار های در راشت(Rasht)درحوالی بخارا ودرشاش بنیادگذاشتند.[1] ازاین نکته فهمیده میشود، که برعلاوهٔ پیروزی زیاد بن صالح عربها مجبورشده بودندولایاتی راکه درشمال وادی چیرچك(Chirchik) واقع بود ترك دهند. مادر بارهٔ اینکه برعلیه خانهای ترکی وحکام محلی آشوبگر لشکرکشی صورت گرفته باشد، کدام معلومات واطلاعاتی دردست نداریم.

درزمان منصور(۷۵۴-۷۷۵)لیث[شاید پسر نصربن سیار باشد]را بحیث قاصد به فرغانه فرستادندداراین فرصت شهزادهٔ فرغانه درکاشغرزندگی میکرد واعراب اورا مجبورساخت که خراج سنگینی بپردازد. شهزادهٔ فرغانه‌را اعراب دعوت کرد تااسلام‌را بپذیرد. اماوی ازاینکه‌اسلام را قبول کند یکقلم اباورزید وتازمان‌خلیفه مهدی(۷۷۵) زندانی مانده بود. دردوران خلیفه‌مهدی (۷۷۵-۸۵)تقریباً همان وقتیکه یوسف البرم پرچم بغی را برافراشته بود، احمدبن اسدبه‌فرغانه لشکرکشید. دراین‌جا پایتخت شاه فرغانه را بنام کاسان[2] (Kasan) یادمیکردند. ازاین نکته واضح میگردد که شاه فرغانه زمام امور مملکت‌خودرادوباره‌دردست گرفته بود.

---

۱ - به‌صفحات ۷۱، ۱۱۲، ۱۷۲ و۱۷۳ ترکستان بارتولد مراجعه نمایید.

۲ - یعقوبی، تاریخ، بخش دوم، صفحات ۴۶۵-۶۶

۳-یعقوبی، تاریخ، دوم، صفحه ۴۷۸؛ نیز بمقالات بارتولدکه زیرعنوان فرغانه نوشته و در دایرة المعارف اسلام بطبع رسیده مراجعه فرمایید.

بعداز این خلیفه سفرایی نزد فرمانروایان فرستاد تاخلافت اورا تایید کنند. اکثر فرمانروایان خلافت اورا پذیرفته آمدند و مقام خلافت اورا تایید کردند. در بین فرمانروایانیکه مقام خلیفه راتـایید کردند اخشید سغـد، افشین اشـروسنه. شاه فرغانه، جیفو فرلوق. خاقان توقوزـاوغوز. طرخان پادشاه ترک ها[شاید فرمانروای شاش باشد]، پادشاه تبت وحتی امپراطور چین شامل میبـاشد[۱].

دردرهٔ هارون الرشید(۷۸۰ـ۸۰۹) والی غطرلف بن عطا (۷۹۲ـ۷۹۳)عمرو بن جمیل را به فرغانه فرستاد تا از آنجا قوای نظامی جیغوفرلوق را بیرون راند[۲] و والی فضل بن یحیی برمـکی(۷۹٤ـ٥) درماوراء النهر به لشکرکشی پرداخته آمده و شاه اوشروسنه را که قبل بر ان پیش هیچکس نیامده بود و هیچکس را فرمان نبرده بود[۳] مجبور ساخت رعیت خلیفه گردد. مامون دردوران اقامت خویش درخراسان (۸۰۹ -۱۸)لازم دانست که قوای نظامی به سغد، اشروسنه وفرغـانه بفرستد ودر عین زمان فرمانروایان ولایات را مجبور سازد که توسط سفرای خود مقام خلافت اورا تایید کنند[٤].

ابـن اثیرراجـع به لشکرکشی اعـراب در سال ۱۹٤/۸۱۰ کـه علیه شهر

۱- یضاً، دوم، صفحه ٤۷۹

۲- گردیزی(f. 94 a) نسخهٔ خطی کمبریج(f. 77 b)عمرو (عمر) تا جیغو را از فرغانه بیرون کرد.

۳- گردیزي (f. 67) کمبریج [نسخهٔ خطی] f. 78 a) وجنان غره که ملك سرشته بود پیش او باز آمد که پیش هیچکس نیامده بود و هیچکس را فرمان نبرده بود.

٤- (Beladsori) ، صفحه ٤۳۰

قرلان (Qarlan) را انداخته شده بود، و در آنجا یکه شقیق (صوفی) بن ابراهیم بلخی بقتل رسید، صحبت میکند[1].

قبل از آغاز مجادله با خلیفه امین (۸۱۱)، مامون به وزیر خویش فضل بن سهل شکایت میکند و میگوید که او مجبور گردیده در این فرصت نامساعد آتش خصومت ها را فرو نشاند. هم در همین آوان بود که جیغو بنای بغاوت را میگذارد و خاقان فرمانروای تبت نیز پرچم بغی را بلند میکند، پادشاه کابل آمادگی میگیرد تا بر ان مناطق خراسان که درجوار وسرحد قلمرو[2] وی واقع است، حمله کند و همچنین شهزادهٔ اوترار (Utrar) از تادیهٔ خراج ابا میورزد و این زمان بود که فضل به خلیفه توصیه میکند تا نامه هایی برای جیغو خاقان بفرستد و در نامه های مزبور خاطر نشان نماید که خلیفه آنها را بحیث فرمانروایان ولایاتیکه در سابق زیر اثر آنها بود. میشناسند و در روز نبرد در مقابل دشمنان آنها، با نها یاری خواهد کرد. نیز برای پادشاه کابل تحفه بفرستد و از راه صلح با وی پیش آمد کند. پادشاه کابل بدین امر راضی خواهد شد. نیز برای شهزادهٔ اترار منحیث نشانهٔ دوستی یکسال خراج را ببخشد[3] از این قبیل اقدام و امثال آن شاید تا یک اندازه صلح خارجی مملکت را تامین کرد.

بعقیدهٔ موءرخان ازجملهٔ اشخاصی که خدمات بارزی را برای بهبود سیستم

۱- ابن اثیر، جلد ششم، صفحه ۱٦٤

۲- در متن مطبوع اترار بنده ذکر شده، و در نسخهٔ خطی ایراز بنده ثبت است.

۳- طبری، جلد سوم، صفحات ۸۱۵-۱٦

امور داخلی انجام داده عبارت بودند از ابوالعباس فضل سلیمان الطوسی[١] (٧٨٣–٧[٢]
و فضل بن یحیی برمکی[٣] بوده است. سایر حکام برای منافع شخصی و پر کردن
کیسه های خود شان دست و پا میکردند. عدهٔ از حکام از قبیل عبد الجبار بن
عبدالرحمن مسیب بن زیار[٥] بعداز مقرر شدن فوراً مالیات را زیاد کردند
و این اقدامات خودسرانه حکام را علی الاکثر حکومت مرکزی با دیدهٔ تجاهل
واغماض دیده آنهارا مجازات نمیکرد. علی بن عیسی بن ماهان (Mahan) که
یکی ازحکام بسیار حریص بود، برای بیش ازده سال حکومت کرد[٦] و بدین

١– متن، صفحه٢

٢–گردیزی (f .95 Camb. ns) تاریخ رسیدن قاصد فضل را به مرو در ماه محرم سال ١٦٧ میداند (اگست ٧٨٣) و رسیدن خود فضل را در ماه ربیع الاول (اکتوبر) همان سال میداند. حمزهٔ اصفهانی ماههای فوق الذکر را ثبت میکند. لیکن سال آنرا ١٦٦ قیدمیکند (در اصل متن صفحه ٢٢٢ و ترجمه صفحه ١٧٣ ترجمه سهو کرده است). طبری (جلدسوم صفحه ٥١٧) و نرشخی (صفحه ٢٣) مقرری فضل را در سال ١٦٦ ثبت کرده است، لیکن زمان و وقت رسیدن آنرا ذکر نمیکند.

٣–طبری، جلد سوم، صفحه ٦٣١. در مدت مختصری که فضل کرسی قدرت را در اختیار داشت نمیتوانست تمام کارهای را که به او نسبت داده اند انجام دهد. مقالهٔ بارتولد را که در دایرة المعارف اسلام تحت عنوان برمکی ها نوشته، مطالعه نمایید.

٤–گردیزی (F 91) کمبریج نسخه خطی f 73. a: «خراج مرو و بلخ و بسیار از شهرهای خراسان زیادت کرد.»

٥– گردیزی (F 92) نسخه خطی کمبریج (F 74 a) بروظیفهٔ خراج زیادت کرد و رعایا ازوی گله کردند تا مهدی او را معزول کرد.

٦– بعقیدهٔ طبری (جلدسوم ٧١٣) و گردیزی f.98 Camb Ms f 79b او را در سال ١٩١-(٨٠٦–٨٠٧) معزول کردند.

قرار عقیدهٔ حمزهٔ اصفهانی (اصل متن صفحه ٢٢٥ ترجمه ص ١٧٥) او را در ماه ربیع الثانی سال ١٩٣ (ماه مارچ سال ٨٠٨ معزول نمودند.

کرسی برای مدت مدید از آن جهت باقیماند که غنایم خود را با خلیفه هارون تقسیم میکرد[1] مردمان آن ممالکی که زیر اثر خلیفه بودند عسکر برای قوای نظامی تهیه میدیدند. فضل بن یحیی یك نیروی نظامی نیرومند یر از مردمان پارسی در خراسان تشکیل داده بود قرار عقیده طبری[2] تقریباً ٥٠٠/٠٠٠ نفر از خراسان قوای نظامی استخدام می شد (این تعداد مبالغه آمیز می نماید) و از آن جمله به تعداد ٢٠/٠٠٠ به بغداد فرستاده می شد و باقی آن در خراسان میبودند. این قوای نظامی را بنام «عساکر آل عباس» یاد میکردند و هدف آن این بود تا برای استحکام و بقای خاندان عباس خدمت کنند.

در جنگی که علی بن عیسی علیه حمزهٔ باغی راه انداخته بود، گفته میشود که یك فرقه سغدی و نخشب[3] و یك قشون طاهر بن حسین در لشکرکشی عراق (٨١١) بشمول ٧٠٠ تن خوارزمی سهیم میبودند[4]

بقیدهٔ نرشخی[5] بخار خدات کانا (Kana) . که برای مدت سی سال حکومت کرد، نخستین شخصی بود که بر نقره (درهم) در بخارا ضرب زد. این سکه در زمان خلیفه ابوبکر (٦٣٢-٤) توسط بخار خدات کانا در دست چلند داده شد.

١-طبری، جلد سوم، صفحات ٧٠٣-٤
٢-طبری جلد سوم، صفحه ٦٣١
٣-گردیزی (f. 98) نسخهٔ خطی کمبریج f. 7 a: «سغدیان و نخشبیان صبر کردند تا حمزه بستوه شد پس حمله آوردند و یارانش را بکشتند و بر روی حمزه جراحت کردند.»
٤-طبری، جلد سوم، صفحه ٨٠٠
٥-نرشخی، صفحات ٤-٣٦

درهم را از نقرهٔ خالص میساختند و شخص بخار خدات بر روی همان سکه درحالیکه تاجی برسر نهاده است ، دیده میشود. در اواخر قرن هشتم این سکه از دوران افتاد و در عوض آن سکه های خوارزمی بمیان آمد. اهل بخارا از این وضع شکایت داشتند و نارضایتی خود را بعرض غطریف بن عطا رسانیده ازوی خواهش کردند تا درهمی بسان بخارا خداتها دست ضراب سپرده آید. نیز پیشنهاد نمودند که این سکه ها به اندازیی که احتیاجات محلی را برآورد ضرب زده شود و ازولایات آنها بجای دیگر صادر نگردد. از انجاییکه در آنزمان نقره کمیاب بود غطریف با مشوره و موافقهٔ نمایندگان شهر سکه ایرا که از طلا نقره سرب ، قلعی آهن و مس ترکیب شده بود ضرب زد. سکه را مطابق به دیز این قدیم ساختند اما اسم غطریف را بران نوشتند و بهمان جهت سکهٔ مزبور را غطریفی میگفتند اهل بخارا در مرحلهٔ نخست این سکه های سیاه را نمی پذیرفتند و این وضع چنان شرایطی را ایجاد کرد که شش غطریفی را با یك درهم . که از نقره ساخته شده بود مبادله میکردند . ودروقت تادیهٔ خراج غطریفی . بهمان اسم مبادلهٔ فوق الذکر میپذیرفتند. مالیات بخارا وسرزمین های همجوار آن . تا آن زمان تقریباً یك اندازه از (۲۰۰۰۰۰) درهم کمتر بود [۱] واین مالیات حالا به ۱۶۸٫۵۶۷ را درهم غطریفی بالغ

---

۱ - پروفیسور ویسلوفسکی Veselovsky عقیده دارد که گفته نرشخی بقرار ذیل بهتر ترجمه میشود : « در ازمنهٔ گذشته خراج بخارا عبارت از ۲۰۰۰۰۰ درهم بود و این مبلغ زیادی نبود » ما حق نداریم که در متن پارسی تصرف نمائیم و تعدادیرا که ما ذکر کردیم ، برای آن بود تا نشان دهد که مالیات کمتر از ۲۰۰۰۰۰ درهم سفید یا ۲۰۰۰۰۰ درهم غطریفی بوده است .

میشود[1] بعد از سپری شدن مدت مختصری باز ارمبادلهٔ درهم غطریفی گرم شد تا اینکه کار بجایی رسید که درهم سفید و درهم غطریفی بیك نرخ و قیمت مبادله میشد، اما مالیاتیکه به غطریفی تادیه میشد بهمان حال اول باقیماند، پس بدین صورت مردمان بخارا مجبور میشدند که شش بار زیادتر به نسبت سابق مالیه بپردازند. در این جا باید علاوه نموده گفت که در مرور زمان ارزش درهم غطریفی زیادتر شده رفت چنانکه می بینیم در سال ۲۳۰/ ۸۳۵ یکصد درهم سفید فقط هشتاد و پنج درهم غطریفی ارزش داشت و در سال ۵۲۲/۱۱۲۸ هفتاد درهم غطریفی ارزش داشت[2] گفته های نرشخی باعث شك و تردید میگردد: سکه های کم بها و مختلط در بخارا، مانند اینکه درخوارزمیه ضرب زده میشد، دست ضراب داده میشد و علت آنهم این بود که سکه های مزبور ورای سرحدات ولایت در دست دوران داده نشود.

مقدسی[3] دربارهٔ خوارزمیان میگوید: «آنها ارزش درهم را چار دانق (Daniqs)[4] میدانند و این بد انجهة بود، که تاجرها ایشانرا از درهم محروم نسازد و هم تا امروز نقره برای آنها می آوردند و ازنزد آنها برده نمی توانستند.»

۱ - دراصل متن کلمات (و صد) حذف شده (نرشخی صفحه ۳۱).
درمقدسی Bibl Geog Arab‘ III, 340
تعداد طور دیگری داده شده Bibl Geoq Arab, Vi, 27 i, درخردادبه I‘166, 877—I, 166, 897
I, 189, 200 داده شده

۲ - کلمهٔ (صد) درمتن حذف شده

۳ - Bibl Goeq Arab, III, 286 (De Goe,e, Das alxe Belt des Oxus, P 100)

۴ - درجای دیگر آنرا چار و نیم دانق ثبت میکند. (Bibl Geoge.Arab, III,340,Dasall te Belt-P. درهم عادی شش دانق وزن داشت)

از اینکه سکه را از نقرهٔ خالص به نقرهٔ مخلوط تبدیل کردند برای آن نبود که نقره پرارزش بوده بلکه مقصد این تغییر سیاست در تبدیل نقره آن بود، طوریکه نرشخی عقیده دارد، تا از دوران پول بکاهد و هم از همین لحاظ مردمان بخارا هیچگونه عذری نداشتند که غطریفی را نپذیرند. در عین زمان باید، در اینجا علاوه نموده گفت که علت و سبب بلند رفتن نرخ مبادله سکه مخلوط را ذکر نکرده اند. خیلی احتمال میرود که بلند رفتن این سکهٔ مخلوط به پیمانهٔ زیاد آن بوده باشد که درهم کهنهٔ سپید از ارزش افتاده بود. اگر حکومت مالیات خود را به غطریفی میگرفت پس برای کسی مجال نمیداد که از نرخ سکهٔ مزبور بکاهد، یعنی حکومت بعد از آنکه درهم سپید از ارزش افتاده بود نمیتوانست برخلاف مفاد خود درهم غطریفی را که بدان مردم مالیه میپرداختند، تقلیل دهد. مقدسی[1] میگوید که درهم سیاه در ماوراءالنهر دست دوران بود و آنرا بر درهم سپید ترجیح میدادند. متاسفانه در بارهٔ اندازهٔ مبادلهٔ غطریفی با درهم کوفی و پول مسی معلوماتی در دست نداریم ابن حوقل[2] در بارهٔ مبادلهٔ غطریفی با سکهٔ مسی (Fals) صحبت میکند و نرشخی[3] در ضمن وقایع سال ۲۶۰/۸۷۴ راجع به مبادلهٔ نقره سخن میان میگذارد اما هر دو تن نویسنده در بارهٔ نرخ ها و اندازهٔ مبادلهٔ سکه های مزبور خاموش مانده اند.

درهم غطریفی نخستین و یگانه نوع نبوده است. موءرخین وجغرافیه نویسان بر علاوهٔ درهم خوارزمیه، از نوع درهم مخلوط دیگر که در ماوراءالنهر بدان

۱ – Bibl Geog Arab, III, 340

۲ – ایضاً، II, 363

۳ – نرشخی، صفحه ۷۶

مالیه میپرداختند صحبت میکند: درهم محمدی، درهم مسی ودرهم غطریفی. درهم محمدی بعقیدهٔ گردیزی[1] در دوره وزمان محمدبن دهده که اسم وی در ردیف حکام خراسان ذکر نشده وشاید یکی از کارمندان وافسران عربی برده باشد که درزیر اثر حاکم ووالی خراسان درماوراءالنهر خدمت میکرده، رایج شده باشد. ودرهم مسیبی دردوران وزمان مسیب بن زیاد (۷۸۰ — ۷۸۳) ضرب زده شد. وبعقیدهٔ ابن خرداد به[2] (اطلاعات وی راجع بسال ۲۱۱و۲۱۲ یعنی ۸۲۶ — ۸ میباشد) مالیاتیکه پرداخته میشد قرارزیراست. درخوارزمیه بدرهم خوارزمی. درشهرهای ترکی که دراراضی نوح بن اسدد اخل بود مالیه را بدرهم خوارزمی و مسیبی میپرداختند، درشاش ایلاق (Ilaq) وخجند بدرهم مسیبی مالیه میدادند، در اشروسنه حتماً به درهم مسیبی وبطورکلی به درهم محمدی مالیه میپرداختند، در فرغانه کش نسف بدرهم محمدی ودربخارا بدرهم غطریفی مالیه میدادند.

از ایضاحات بالا فهمیده میشود که هریك ازاین سه سکه مخلوط درحوزهٔ معین وبخصوص جغرافیایی توزیع میگردید، لیکن درباره اینکه وضع این سکه هادرجهان خارج به چه منوال بوده، طوریکه جغرافیه نویسان عقیده دارند، کدام تفاوت فاحش بین آن سه سکه دربازارهای خارج وجود نداشت. برتمام این سکه ها اشکالی دیده میشود که بوضاحت تمام فرق آنرا از سکه های اسلامی معموله نشان میدهد[3]

۱- گردیزی ;F. 95 نسخهٔ خطی کمبریج F. 76 b : ودرهم مسیبی [مسمی Cod] بدو باز خوانند چنانکه غطریفی بغطریف بن عطا الکندی و محمدی به محمدبن دهده واین درمها با روی ارزیز آمیخته باشد.

۲- Bibl. Geog. Arab. III, 27-8

۳- Bibl. Geog. Arab. 314

و بعقیدهٔ ابن حوقل آن اشکال قابل فهم نیست . مبداء و منشاء این سکه ها بزودی فراموش گردید [1] در اوایل قرن دهم طوریکه مقدسی عقیده دارد [2] ، افسانه یی در بین مردم شایع بود که میگفتند سه برادر بنام محمدی ، مسیب ، و غطریفی . ماوراء النهر را در تصرف خود آوردند و هر کدام آنها سکهٔ درهم بنام خودشان ضرب زدند این افسانه را سمعانی نیز تایید کرده است [3].

در این جا نمیخواهیم در موضوع سکه شناسی و راجع به انواع درهم های مخلوط که امروز از آسیای مرکزی بدست آمده و به تقاید سکه های نقرهٔ محلی قبل از دورهٔ اسلام ضرب زده شده [4] ، صحبت کنیم .

سکه شناسان دو نوع سکهٔ پیش از اسلام را در آسیای مرکزی سراغ داده اند که یکی از آن دو خوارزمی و آن دیگری سغدی می باشد. برروی راست سکه عکس نیم تنهٔ پادشاهی (بدون ریش)دیده میشود و برروی چپ آن یك محراب با آتش مقدس عطف توجه میکند و درعین زمان اشتری دیده میشود که بطرف راست درحال

۱- ایضاً ، II، ۳۶۳

۲ - ایضاً ، III، ۳٤۰

۳- سمعانی (S.V) الغطریفی. مقدسی درباره اینکه این سه برادر در کدام دوره و زمان فرمانروایی میکردند خاموش مانده است . و بعقیدهٔ سمعانی آنها در ماوراءالنهر فوراً بعد از سعید بن عثمان حکومت میکردند .

٤- این موضوع را (توأم با ادبیاتیکه بدین موضوع تعلق دارد)پروفیسر او دونر(O.Donner) در مقالات خویش که زیرعنوان Sur l,orgine ue l,alphabet truc du Nor Jour nal de la socie te Finno ouqrie nne. XIV,I,PP.33-8. نوشته با تمام تفرعات شرح داده است.

(۲) بعقیدهٔ نوع سکه ورهمان بهرام پنجم توسط سغدیها از دست دوم است که بوسیله ورهان باغی ☆

حرکت است . نوشتهٔ آنرا (برروی راست) ای. کی. مارکوف (A.K. Markov) مزده هدت (Mazda Hodat) که به معنی فرمانروای ارتوکرات است خوانده و پروفیسر اودونر ملکه سدك (Malka Sadak) پادشاه عادل خوانده است. ناگفته نماند که این چنین مفهوم برروی سکه های ارسیکد (Caoitevs Sikaios) نیز عطف توجه کرده است .

ازطرف دیگر سکه های سغدی چندین نوع دارد، لیکن برتمام آنها مجسمه های نیم تنهٔ شاه ساسانی ورهبران ورهران (بهرام) پنجم (۴۲۰–۳۸) دیده میشود .

وهمچنین سکه های ساسانی بحیث نمونه براین سکه های سغدی ها بوده است . یعنی سغدیها از آن تقلید کرده اند . افسانه ها و اساطیر نیز دراین جا تنوع را مجاز میداند ؛ برسکه هایی که به پیمانهٔ زیادی توزیع شده یازده علامت ونشانه رامیتوان دید که مطابق تأویل وتفسیر لرچ (Lerch)[1] بمعنی بخار ـ خدات است . توأم بادرهم های دارای معیار اعلی (۹۷٪) سکه های دیگر که از پست ترین فلزها ترکیب شده بود وبروی آن اساطیر عربی واسم خلیفه المهدی (معاصر مسیب) نوشته وحك شده ، توجه مارا بسوی خود جلب میکنند . آن

✲ (مهرام) چوبین (تقریبا ۵۷۸) تقلید شده وبودیعت گرفته اند .

۱ – مقالت لرچ راکه زیرعنوان Travaux de la 7e session du Congres international des Orientalists, II, 419—29, نوشته وهمچنان اثری دیگری که به نام Trudy Vost. Old. Arkh. Dbshch., part XVIII نوشته مطالعه نمایید .

سکه ها ییکه بر روی آن اسامی محمد، مسیب و غطریف بوضاحت دیده و یا خوانده شود، تا امروز بدست نیامده است. اما بر روی بعض سکه ها فقط بعد از کلمهٔ شهادت (فارموله مذهبی * اسم محمد تکرار شده و این شاید اشاره به محمد بن دهده باشد [1]. بعقیدهٔ من گفته های نرشخی و سمعانی (با وجود نظریهٔ ان ویسلوسکی [2] N Veselovsky هیچگونه جای شك و تردید را باقی نمیگذارد که اسم هر سه تن ازین والی ها برسکه ها نوشته نشده باشد. شاید اسم آنها به رسم الخط عربی نوشته نشده باشد، بلکه آنرا به آرامی نوشته باشند (مثل اینکه بر روی سکه های غربی - پهلوی مشاهده نموده اید). این درهم ها مانند درهم های دیگر که از فلز پست ساخته شده در مرور زمان خراب شده است؛ نه تنها نوشتهای آرامی بلکه نوشتهٔ عربی آنرا بمشکل میتوان خواند. حتی رونوشت همان سکه ها یرا که لرچ (Lerch) بخار - خدات خوانده است مورد منا قشه و شك و تردید درویـن و پـروفیسـر دونـر (Donner) واقـع گـردیده است. درهم بخار ـ خدات (باصطلاح) در سمرقند، خجند وغیره بدست ـ آمده است[3].

ازروی این سکه ها انسان بدین حقیقت پی میبرد که درسغد، در قرن پنجم و ششم درهم هایی به تقلید سکه های ساسانی ها ضرب زده میشد؛ اگر اطلاعات کرونولوجی

* (Religions Formula) فارمولهٔ مذهبی را کلمهٔ شهادت ترجمه کردیم فارموله مذهبی: کلمه شهادت»

۱- W.de Tieseuhaasen' Notice sur une monnaier orientals de M-le Comte S. Strogan off, St.P., 1880, P.II.E Thomas in Numism Chrom III, I, 1281

در اینجا درعوض "محمد له باید محمد به خوانده شود. این واضح است که اسم خلیفه المهدی محمد بوده و احتمال میرود که هدایت دیزاین سکه ها راهم او داده باشد.

۲ - به صفحه ٤، ۲ اصل کتاب [ترکستان تا حملهٔ مغول بارتولد با ورقی نمره ۲ رجوع نمایید.)

۳ - Travaux. P 423

نرشخی دربارهٔ بوجود آوردن پول سکه یی دربخارا صادق باشد، پس بخار-خدا تها شاید از همسایه های سغدی تقلید شده باشد نه اینکه بصورت مستقیم آنرا ازساسانی ها تقلید نموده اند (درغیر آنصورت باید سغدیها بحیث نمونه درهمهای کورش دوم راانتخاب میکردند مثل اینکه اعراب بعد ازمدت مختصری سکهٔ زمامدارمزبوررا تقلید نمودند) .ازاینکه دراواخر قرن هشتم ، یعنی زمانیکه درهمها وسکه های مسی نوع کوفی ازدیرباز در ماوراءالنهر ضرب زده میشد ، ومردم آنرا نچندان دوست داشتند امااین درد ورنج آنهارا درهم های کهنه که برروی آن اشکال کفار ومشرکین نقش بسته شده بود ،رفع و دفع میکرد . این امر البته باعث تعجب انسان میگردد.

خلیفه مامون درحالیکه با یاری وکمك پارسی ها برادرش امین را مغلوب کرد طبعاً خودش را نگهدار وحافظ همان مردمانیکه بوسیلهٔ آنها تاج و تخت راکمایی کرده بود ، اعلان کرد ·وزمام امورولایات شرقی رادراختیار پارسی ها گذاشتند.این فرمان روایان اساس خاندان های سلطنتی طاهریان و سامانی ها راگذاشتند .

نیای[1] طاهریان رزیق (Ruzayq) ازپیروان وپناآوردگان ابومحمد طلحه بن عبدالله الخزاعی[2] ، والی سجستان تحت اثرمسلم بن زیاد بود. حافظ ابرو[3]

۱- ابن خلکان دربارهٔ مبداء ومنشاء این خاندان سلطنتی ایضاحات مفصلی میدهد [نمره ۳۵۰ ترجمهٔ ستین(Stanc)' I '649 sq.] و بعقیدهٔ گردیزی [Bibl Geog.Arab.,VIII, 348] طاهریان ازاحفاد واولاد رستم [داستان میباشد] .

۲- راجع به این شخص طبری ، جلد دوم ، صفحه ۳۰۲ نیزصحبت میکند .

۳-[متن ، صفحه ۱۵۸ | همین مولف اسم پدرمصعب را فرح میداند

ابن طلحه را با طلحهٔ آل طاهر معروف روزهای نخست اسلام مغشوش میکند. مصعب پسر زریق در قصبهٔ بوشنگ درولایت هرات حکومت میکرد ودرزمان تبلیغات آل عباس منشی یکی ازپیروان ابومسلم بود درضمن بغاوت یوسف البرم، زریق بحیث حاکم آن سامان ذکرشده واین قصبه را ازنزدزریق یوسف البرم بدست آورده بود[1]. بعدازآنکه آتش شورشرو بغاوت فرونشانیده شد، بوشنگ رادوباره به مصعب دادند که بعد ازوی حکومت آن ولابه پسرش حسین (۱۹۹ / ۸۱٤ ـ ۵) رسید

وسپس زمام امور بوشنگ را نوادهٔ مصعب طاهردر دست گرفت. قبل از این طاهردرنبردیکه علیه رافع بن لیث راه‌انداخته شده بود، سهم گرفته بود[2]. درلشکرکشی سال ۸۱۱ علیه امین: مامون طاهرراسرافسروفرمانده نیروی نظامی خود مقرر کرده بود[3]. بعد ازآنکه مامون بر مسند قدرت وخلافت نشست (۸۱۳) طاهرراحاکم الجزیره (عراق) مقرر کرد ودرعین زمان فرماندهی قوای نظامی بغداد وامور مالی سواد[4] (Sawad) رابه وتفویض کرده رفیق و دوست طاهر، احمد بن ابوخالد، مامون راازسوء قصد والی خراسان که غسان بن عباد نام داشت برحذر نمود ودراثرهمین نامی بودکه خلیفه درسال ۸۲۲

---

۱ ـ گردیزی (94 :F)، نسخهٔ خطی کمبریج [:F 75b]: «یوسف ثقفی حروری بیرون آمده بود اندر روزگار حمید وحکیم طالقانی و بومعاذ فریابی باوی بودند و بوشنگ ازمصعب بن زریق بستده بودند.»

۲ ـ طبری، جلد سوم، ۷۷۷

۳ ـ ترکستان بارتولد، صفحه ۲ (نیزابن خلکان)

٤ ـ طبری، جلد سوم، صفحه ۱۰۹۳

طاهر را والی خراسان مقرر کرد [۱]. طاهر در ماه نوامبر سال ۸۲۲ بعد از آنکه اسم خلیفه مامون را از خطبه حذف کرد و آزادی خود را از بغداد اعلان نمود دفعة فوت کرد. مردم، طبعاً، گمان میکردند که طاهر را به امر خلیفه مسموم نموده اند اما مامون پسر طاهر را که طلحه نام داشت عوض پدرش والی خراسان مقرر کرد (۸۲۲ - ۸). جانشین طلحه عبدالعباس عبدالله که در خراسان در سال ۸۳۰ رسیده بود با تمام معنی حکمران و فرمانروای مستقلی بود، حتی خلیفه معتصم (۸۳۳ - ۴۲) که ازوی نفرت داشت [۲]، و در پنهانی سعی میکرد اورا از پای درآورد [۳]، در ظاهر وعلنی نمیتوانست باوی مخالفت کند. سایر اعضای خانوادهٔ طاهریان در بخش غربی قلمرو خلیفه کرسی های مهمی را اشغال کرده بودند، و در بین دیگر مقام ها ورتبه ها، قوای نظامی بغداد را نیز در دست خود داشتند و این امر البته در راه ارتقاء و پیشرفت این خاندان سلطنتی رول بارزی را بازی میکرد. رویهمرفته سران خانوادهٔ طاهریان خود را در حیطهٔ نفوذ خودشان محفوظ میپنداشتند. وقتیکه عبدالله به منشی خود خبر داد که عزم و ارادهٔ مکه را دارد خادم وفاشعار وی بپاسخ خلیفه چنین گفت: «یا امیر! گمان نمیکنم شما بچنان امر اقدام کنید» [٤]

۱ - ایضاً، جلد سوم، ۱۰٤۲

۲ - برای اینکه علت این نفرت را بدانید، به اصل متن گردیزی صفحه ۳ رجوع کنید.

۳ - بعقیدهٔ گردیزی (f. 102, Camb,M.s. f. 82 b) خلیفه کنیزی را بحیث تحفه نزد عبدالله فرستاد ودرعین زمان بدو دستارچه مسمومی داد تا بدان وسیله عبدالله را از پای درآورد اما کنیز فریفته طاهری (درنیشاپور) گردید و راز را براو فاش کرد.

٤ - گردیزی، نسخهٔ خطی کمبریج (f. 103; Camb. Ms. f. 83 a) «یا امیر توحازمتر از آنی که کاری کنی که از حزم دور بود.»

عبدالله با این گفتهٔ منشی خود گوش داد و علاوه نموده گفت که مراد وی ازاین پرسش آن بود تامنشی خود را آزمایش کند سامانی‌ها حتی بیشتر از طاهریان زمام اقتدار وقدرت را بدست گرفته بودند ، اما اینقدر بود که آنها فقط فرمانروایان ماوراءالنهر میبودند وما میدانیم که ماوراءالنهر زیراثر والی خراسان اداره وکنترول میشد.

نیا وسلف این خاندان سلطنتی سامان ـ خدات بود ؛ این مرد موءسس این خاندان وفرمانروای قریهٔ سامان در ولایت بلخ[1] بوده است ؛ سامان ـ خدات را اخلف رهبر ساسانی بهرام چوبین که درسال ۵۹۱ به‌نزد ترکها فرار کرده بود ، میدانند . سامان ـ خدات درسایهٔ حمایت حاکمی که اسد بن عبدالله القشیری نام داشت(۷۳۸م) ، میزیست. سامان ـ خدات اسلام را میپذیرد و پسرش را با حترام حامی خود ، اسدنام میگذارد. دربارهٔ حیات وزندگی اسد هیچگونه معلوماتی مورد دسترس مانمیباشد. پسران اسد، نوح ، احمد ، یحیی و الیاس بعد ازآنکه در فرونشانیدن بغاوت رافع بن لیث سهم میگیرند، درخدمت مامون باقی میمانند ونیز توانایی می یابند باینکه احترام مامون را بسوی خود جلب کنند. غسان بن عباد والی خراسان(۸۱۹ـ۸۲۱) مطابق میل وآرزوی خلیفه مامون نوح را بحکومت سمرقند، احمد را حاکم فرغانه ، یحیی را بحیث فرمانروای شاش والیاس را زمامدار هرات مقرر میکنند[3]

۱ ـ اکثر موءرخان همین عقیده را دارند. مقدسی ببیلیوگرافی ، جغرافیای عرب ، بخش دوم ، صفحه ۳۳۸ ، یاقوت ، بخش دوم ، صفحه ۳ ۱سامان را درحوالی سمرقند میدانند.

(۲ـ نرشخی ، صفحه ۷٤

۳ ـ میرخوند هم بهمین عقیده است (تاریخ سامانیها باهتمام Defremery ، صفحه ۱۱۲ ۱۱۳)قرارعقیده حمدالله قزوینی(درنرشخی صفحه ۱۰۰) الیاس حاکم شاش و یحیی حاکم هرات *

سامانیها در هرات نمیتوانند حکومت خود را تامین کنند، وقتیکه، طور مثال، الیاس درسال ۲۴۲ /۸۵۶–۷ در هرات پدرود جهان میگوید،[1] ظاهراً جانشینی از وی در آنجا باقی نمی ماند. در آن شرح و بسطی که مربوط به ظهور صفاریها درسجستان و ولایت هرات عطف توجه میکند، از سامانیها سخنی در میان نیست اما در ماوراءالنهر سامانیها خود را بحیث فرمانروایان موروثی تاسیس مینمایند و احمد بن اسد که از کورهٔ مجادلات برادران خویش سر بلند و پیروز بر می آید توانایی می یابد باینکه زمام قدرت را در دست پسران خویش بگذارد. اگر از روی شرح وبیان مالیات ماوراءالنهر ابن خرداد به[2] قضاوت کنیم درسالهای ۲۱۱ و ۲۱۲ (۸۲۶ –۸۲۷) نوح بن اسد (بزرگترین برادرها) ظاهراً هنوز حاکم یك بخش سغد یا شهر سمرقند، فرغانه و بعض «شهرهای ترکی» بود. بعد از فوت نوح (۲۲۷–۸۴۲) برادرش احمد که از لحاظ کبر سن مستحق کرسی حکومت بود و در فرغانه بحیث ـ فرمانروا باقیماند و پسرش نصر را به سمرقند فرستاد.[4]

---

*مقرر شدند. لیکن در طبع براون (صفحه ۳۷۹) الیاس حاکم هرات و یحیی حاکم شاش مقرر شدند. گفتهٔ میرخوند را فقرهٔ ذیل سمعانی تایید میکند. طوریکه از اثر کندی که زیر عنوان حاکم و قضاة مصر نوشته ed.:Guest,p:184 الیاس بن اسد سامانی را حاکم سکندریه درسال ۲۱۲/ ۷۲۸ مقرر کردند، لیکن در این اثر، از اینکه الیاس برای چقدر مدت بحکومت خود در اسکندریه دوام داده است معلومات نمیدهد. همچنان عجب نامه Presented to E.G.Browne,P,169 و گفته های نرشخی (صفحه ۷۵) در این مورد اغلاط زیاد تاریخی و کرونولوجی دارد. در گردیزی نسخهٔ خطی کمبریج فقط از مقرری نوح صحبت میشود.

۱–سمعانی (S. V.) السامانی. تاریخ وفات سایر سامانیها در آنجا داده شده است.

۲– ببلیوگرافی جغرافیایی عرب، جلد ششم، صفحات ۲۷–۲۸. برای معلومات مزید به پاورقی اصل کتاب (انگلیسی) ترکستان تا حملهٔ مغول، بارتولد، صفحه ۲۱۰ رجوع نمایید.

۴– میرخوند، تاریخ سامانیها صفحات ۱۱۲ و ۱۱۴

راجع به تاریخ و اوضاع واحول داخلی ماوراءالنهر در دورهٔ سامانیـهای اول معلومات واطلاعات ناچیزی دردست داریم . گـردیزی [1] مینویسد کـه درسال ۲۲۴ـ۸۳۹ درفرغانه زلزله بوقوع پیوست ومـولف قندیـه[2] درباره قتل تقریبـاً هزاران تفردرشاودار Shawdar درسال ۸۵۹/۲۴۵ بدون اینکه علت بغاوت را ذکر کند، صحبت میکند.

وقتیکه درسال ۸۵۵ یحیی پدرودجهان گفته ، شاش بـه احمد رسید چنانچه در روزهای پیشین دیده میشود که ابویوسف یعقوب بن احمد[3] درآنسامان فرمانروایی میکند. بعداز مرگ احمد(۸۶۴) ، نصررئیس جدید فامیل[4] بحیث حکمران سمرقند باقی می ماند وپسردیگراحمد ابوالاشعث درفرغانه به فرمانروایی خویش آغاز میکند. بخارافقطدرسال ۸۸۴ تحت اثرسامانیها درمی آید[5] وبعدازآن درسال ۸۷۵ خلیفه معتمد برای نصر بن احمدفرمانی میفرستدواورابحیث فرمانروای تمام ماوراءالنهر می شناسد[6] برصحایف ایندورهٔ تاریخی باید این نکته راکه عبارت از فرمانروایی مسلمانها برماورالنهر باشد ، بیفزاییم و درضمن بایست علاوه نموده گفت که هم درهمین دورهٔ طاهریها وسامانیهـا ازطرف حکـومت بغداد تقویت میشدند . مادیدیم که

---

۱ ـ ترکستان ، بارتولد ، صفحه ۳

۲ـ ترکستان ، بارتولد ، صفحه ۴۹

۳ ـ نرشخی ، صفحه ۸۱

۴ ـ ایضاً ، صفحه ۸۰

۵ ـ ایضاً ، صفحه ۷۷

۶ ـ طبری ، جلدسوم ، صفحه ۱۸۸۹

دراوایل دورهٔ مامون قیام ورستاخیز همگانی برعلیه تسلط اعراب درماوراءالنهر شروع شده بود. بعداز مفارقت مامون بی نظمی وشورش ها سرازنوجوان میگیرد وفقط دردورهٔ غسان بن عباد (٨١٩-٨٢١)امن وامان تامین شده بود.شایدهمان قحطی که درخراسان (درحقیقت درسرتا سرپارس) درسال ٢٠١/٨١٦-٧شیوع یافته بود ، دراثر عدم فرستادن گندم ازماوراءالنهربوده باشد. درسال ٧٣٣ نیز دراثر نفرستادن گندم ازماوراالنهر درخراسان قحط وغلای شدید رخ داده بعد ازمرگ طاهر ومقررشدن طلحه ، احمد بن ابوخالد رابا یك لشکر بهماوراءالنهرفرستاد ؛ هدف این لشکرکشی این بود تااشروسنه (Ushrusana)راکه شهزاده کاووس (پسر همان شاهیکه خودش را بهفضل بن یحیی تسلیم کرده بود) دوباره ازچنگ وی بدست آردزیراشهزادهٔ مزبوربه مامون وعده داده بود تا خراج بپردازد امابعدازآنکه مامون بغداد برگشت ، وی نقض عهد نمود. بعدازمدت مختصری آتش نفاق دراشروسنه و دربین اعضای خانوادهٔ شاهی درگرفت، حیدر پسر کاووس ، یکی ازنجیبزادگان معروفی راکهسرکردهٔ حزب برادرش فضل بوده، بقتل رسانید . ناگفته نماندکهوی به اخیرالذکردخترش رابزنی داده بود. بعدازاین قتل ،حیدرنزدنمایندهٔ عرب فرارکردومتعاقب آن رهسپاربغداد گردیده ازطرف دیگردرسال ٢٠٥/٨٢٠- افضل، توقوز- اوغزرابه مملکتدعوت کرد . درسال ٨٢٢/٢٠٧ احمد بن ابوخالدلشکریانشرا براهنمایی حیدرازراه کوتاهتر تر داخل اشروسنه نموده وکاووس را بدون اینکه ماتفت گردد ، دردام افگند واو هم مجبورشد خودش راتسلیم نماید . فضل باترکها بمیدانهای [استپ] فرارکرد ودرآنجاخائنانهترك هاراترك داده به اعراب ملحق شدند، وترکها ازتشنگی

جان دادند . سپس کاووس بغداد رفت و در آنجا دین اسلام را پذیرفت و دوباره حکمران آن ولایت شد. بعد از وی حیدر زمام امور آن ولا را در دست گرفت [۱] و از نجبای درجه اول دربار خلیفه گردید وزیر نام و اسم افشین (لقب شهزادهٔ اشروسنه) شهرت بسزایی حاصل کرد. افشین در سال ۸٤۱ اعدام شد ؛ لیکن خاندان سلطنتی وی تا سال ۸۹۳/۲۸۰ در اشروسنه بفرمانروایی خود ادامه داد. در موزهٔ هرمیتج پتروگراد [لنین گراد امروز] سکه های آخرین افشین اشروسنه موجود است سیر بن عبدالله در سال ۲۷۹ در اشروسنه سکه ضرب زد و هم چنین یك سکهٔ اسماعیل سامانی که، در سال ۲۸۰ در اشروسنه سکه ضرب زده شده بود ، موجود است [۲]

برسر کار آمدن و مقرر شدن احمد بن ابو خالد ، یکی از علم برداران قیام طاهریان ، بدون شك و تردید از طرف طلحه با آغوش باز و جبین کشاده استقبال شد زیرا طلحه برهبر عرب و منشی وی هدیه و تحف زیادی میفرستاد. به عقیده میرخوند (۲) احمد بن ابو خالد از سامانیها پشتیبانی میکرد و احمد بن اسد را در فراغنه دوباره بر کرسی قدرت و اقتدار نشانید و «دشمنان اسلام» را از آن سامان بیرون راند [۳] آخرین محاصره و تسخیر فرغانه یعنی کاسان و اورست را بلاذری به نوح بن اسد نسبت میدهد ، لیکن بلاذری این واقعات را زیر عنوان دورهٔ خلیفه منتصر (۸٦۱-۲) که نوح

۱ – طبری جلد سوم صفحات ۱۰٤٤ ، ۱۰٦۵ و ۱۰٦٦ بلاذری صفحات ٤۳۰ و ٤۳۱

۲ - A Markou' Inventarnyi Kataloq musul, manshilkh monet Imp Ermitazha St P,- 1896, pp 112 _114

۳ – تاریخ سامانیها ، میرخوند ، صفحات ۲ و ٤ ۱ ۱

٤ – بلاذری ، صفحه (٤۲۰) در یك نسخه قلمی خلیفه را منصور ثبت کرده است

قبل از آن روزگار پدرو دجهان گفته بود، مطالعه میکند. ولی کارنامهٔ مهمی که نوح توانست جامهٔ عمل بپوشاندهمانا تسخیر اسیفحاب (۸٤۰) میباشد[1]. نوح امر داد تا بدور باغهای انگور و زمین هـای کشمندی دیوار کشیده شود[2]. نوح بدان جهة بدین کار اقدام کرد تا حاصلات را از حملهٔ ترکها نجات دهد وهم این چنین عمل قبل از آن درشاش عملی گردیده بود . در اینجا باید خاطرنشان کرد که ولایات استفجاب هنوز زیر اثر یك خاندان سلطنتی جدا گـانهٔ ترکهـا (قرن دهم) بود[3] واز امتیازات زیادی بهره مند می بودند؛ این ولایات حتی از تادیهٔ مالیات معاف بودند[4] (۷) اسیفجاب برای اینکه وفاداری خود را نسبت به سامانی ها ثابت کند سالانه چار دانق (از پنج پنس انگلیسی کمتر) و یك جاروب برای آل سامان میفرستاد[5].

خلیفه مامون[6] بهوالی ها وحکام خویش امر صادر کرد تا باغیان وشورشیـان بازار کارزار راگرم نگهدارند وهم درعین زمان به نمایندگان خود امر داد تا اشخاص برجسته ومهم را دعوت نمایند که در زیر پرچم خلیفه کمر خدمت را محکم بندند.

وقتیکه خلیفه بغداد برگشت برای این اشخاص مهم هدیه هاو تحفههای زیادی میفرستاد. این روش مامون راخلیفه معتصم بیش از پیش دنبال کرد وآنرا به پیمانهٔ

۱-سمعانی (S.V.) السامانی

۲-بلاذری ، صفحه ۴۲۲

۳-راجع به بعض اعضای این خاندان سلطنتی به «ترکستان تا حملهٔ مغول» صفحه ۱۷۶ مراجعه نمایید

٤-به ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلد اول صفحه ۳۳۲

۵-ایضاً ، جلدسوم صفحه ۳٤۰ ، جلد چارم ، صفحه ۳٤۳

۶-راجع به مامون و معتصم ، بلاذری ، صفحه ۴۳۱ را مطالعه کنید.

باز هم وسیع تری رواج داد. آری دراثر همین روش بخردانهٔ سیاسی بود که مهاجرین زیادی ازسغد، فرغانه، اشروسنه وشاش زیر پرچم خلیفه جمعه شدند ودر نتیجه رکن رکین ومهم خلافت اورا تشکیل دادند[1].

این شرایط در بوجود آوردن حکومت مسلمانها در این سامان رول بس ارزنده بازی کرد. عبدالله بن طاهر شاید بایاری وکمك سامانیها، پسرش طاهر رابه لشکر کشی به ملك غز فرستاد و آنسامان را فتح کرد. درین جا باید علاوه نموده گفت که دراین سامان قبل از آن هیچ کس پا نهاده وهیچ یك فاتحی آن را نکشوده بود.

درزمان خلافت معتصم باشندگان ومردم ماوراء النهر تماماً مسلمان شده بودند وخود آنها بنا بر میل وآرزوی خود برای گسترش «آیین اسلام» باهمسایگان ترکی شان جنگ میکردند ازاینکه در زمان طاهریان خلفای آل عباس درکار وبار ومعاملات مملکت حصه میگرفتند، شاید ازآنجهت باشد که اشخاص نامدار وسربرآوردگان بومی دردربار خلیفه معتصم باوجود نارضایتی دوملیون درهم برای حفرکانال بزرگ کشاورزی درشاش تخصیص داد. بعقیدهٔ عوفی[2] این کانال تاقرن سیزده وجود داشت. نیز می بینیم که تاآخرین سال فرمانروایی محمد بن طاهر بعض زمین ها در ماوراءالنهر مال شخصی خلیفه پنداشته می شد.

--

۱- Lozy مقالتی راجع به تاریخ اسلام، صفحه ۳٤۷. مامون و حتی معتصم بدور خویش گارد ترکی راجمع کرده بود: درسال ۲۱٤ و ۸۲۹ وی به مصر آمد درحالیکه چارهزار ترك همرکاب وی بودند (کندی صفحه ۱۸۸)

۲- طبری، جلد سوم، صفحه ۱۳۲٦، متن، صفحات ۸۳-۸٤

ازآنجاییکه طاهریها وسامانیها درمبداء واساس خود ارستوکرات بودند و در قلمرو اعراب مو قف و کرسی های مهمی را در دست داشتند، لذا نمی توانستند مانند ابومسلم ودیگر رهبران شیعه آرزوهای دیمکراتیك وتمایلات ملی را منصه اجرا گذارند.

دوره وزمان فرمان روایی خاندانهای سلطنتی طاهریان وسامانیان رامیتوان دوره مطلق العنانی روشنفکری بحساب آورد. دردورۀ حکومت این دو خاندان سعی ومجاهدت زیادی بهخرج دادهشده تاصلح تامین گردد ونیز در دورۀ همین دو خاندان سلطنتی بود که طبقات پایان جامعه ازدست تجاوز وتخطی طبقات بالا در امان بودند.

طاهریان وسامانیان میکوشیدند تا تعلیم وتربیه را در بین مردم تشویق کنند لیکن اصلاحات وریفارم های شدید اجتماعی کاری نبود که از عهدۀ آن برایند. این دوخاندان عناصر باغی وشورشی راکهازبین توده های مردم سر بلند می کردند، گردن میزدند وآنها راباشدت وحدت هرچه تمام تر سر کوبی میدادند. این خصوصیت درزمان فرمان روایی نخستین سازمان دهندۀ خراسان، عبدالله بن طاهر با تمام وضاحت وروشنی جلب توجه میکند ویعقوبی برآنست که مانند عبدالله بن طاهر هیچ کس نتوانست برخراسان فرمان روایی کند[1]. عبدالله بن طاهر تمام اهم ومساعی خودرا درراه خدمت بهبزرگران به خرج میداد[2]. اهل خراسان همواره از کم آبی با مشکلات زیادی دستوگریبان بودند وازسیستم آبیاری

۱-یعقوبی، تاریخ دوم صفحه ۵۸٦

۲-اصل متن صفحه ۳

مصنوعی استفاضه میبردند وروی این مسأله همیشه باهم کلاو یزمیشدند، از آن جاییکه کتب فقه (کتب قوانین) درین موضوع خاموش است ، عبدالله فقهای خراسان راجمع کرد تا باهمکاری دیگر فقهای عراق قوانینی را دربارهٔ استعمال واستفاده از آب تدوین کنند. کتاب القینه (کتاب کانال ها) که از طرف این علما و فقها تدوین گردید حتی دوقرن بعدتر درزمان گردیزی مورداستفاده واستفاضه قرار میگرفت عبدالله ، درعین زمان ، به کارمندان خودامرداد تا از دهقان ها «زارعین» حمایت کنند[1]. دراین موضوع از ملاحظات اخلاقی بطرفداری طبقهٔ دهقان کار میگرفت : «خداوند به وسیلهٔ اینها «دهقانها» بمارزق میدهدو بواسطهٔ دعا ورضایت آنها از ما خوشنود میگردد ، معاملهٔ بدبه این مردم را خداوند ممنوع ونا روا میداند .»

این انگیزه واحساسات نیك عبدالله نسبت به طبقات پایان وی را واداشت تا تعلیم و تربیهٔ همگانی را آغاز نماید و اصول تعلیم و تربیه را بصورت بسیار مشخصی طرح کرد : «دانش وعلم بایست مورددسترس کسانیکه ارزش دارند ویاندارند گذاشته شود .» وطوریکه مشاهده میکنیم دراین فرصت اولاد واطفال بیچیز ترین دهقان شهرها میرفتند تا چیزی بیاموزند . دراثرهمین معمول بود که دو برادرخرغونی باشندهٔ دهکدهٔ خرغونی توسط پدرشان در سال ٢٣٣/٨٧-٨ به سمرقند برای کسب تحصیل فرستاده شدند. درظرف سه سال این دوبرادرتمام ساینس هارافراگرفتندوازطرف مادرشان که پشم ریشی میکرد ، اعاشه میشدند.[2] عبدالله درعوره وعصر تفوق اصالت عقلی

١-دراصل متن بزرگران را به غلط بزرگان ثبت کرده است

٢-سمعانی (S.V) الخرغونی

میزیست وطبعاً ازعصروزمان خویش متأثر بود اما گمان نمی رود که وی از روی «فهم» با اساسات ودینیات اسلام که در آن فرصت درخراسان وماوراءالنهر ومخصوصاً بخارا[1] رواج داشت، آشنا بوده باشد. عبدالله مانند پدرش به‌حیث یك شاعرشهرت داشت. برادرزاده‌اش منصور بن طلحه که حاکم مرو، امل وخوارزمیه بود، رسالاتی دررشتهٔ فلسفه دست نگارش سپرده بود وعبدالله منصور بن طلحه را «عقل طاهریان» میگفت وهم بدو بسیار افتخار ومباهات میکرد[2].

طاهریان با نهضت های همگانی مهمی که عبارت از نهضت خارجی درسجستان ونهضت آل تشیع درطبرستان بود، روبروشده بودند. این نهضت‌ها دردوره وزمان سامانیها نیزادامه داشت. نفوذوقدرت عناصرناراضی فقط دردورهٔ نوادهٔ عبدالله، محمد بن طاهرعطف توجه مینماید.

پدرش طاهر بن عبدالله (٨٤٤ـ ٨٦٢) جانشین واقعی عبدالله بود وموءرخین دربارهٔ رژیم حکومت وخصایص شخصی وی بهمان احترام یادمیکنند که از پدرش صحبت میکردند[3] ازطرف دیگرمی بینیم که محمد بن طاهر درفرصتی برمسند حکمرانی پدرمی نشیند که سن وسالش خام میباشد[4] وموءرخین اورا فرمانروای ضعیفی میدانند که به عیش وخوش گذرانی روزگارش راسپری مینماید[5] درهمین دوره کاکای محمد، که سلیمان بن عبدالله نام داشت، درطبرستان

(١) نرشخی، صفحه ٥٤

(٢) فهرست، صفحه ١١٧

(٣) گردیزی، صفحه ٣، ببلیوگرافی جغرافیهٔ عرب جلد ٧، صفحه ٣٠٧

(٤) یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، صفحه ٦٠٥

(٥) گردیزی، [F] ١٠٤

فرمانروایی میکرد . درعین یك بخش مملکت که درسرحدات بین ولایات کسپین طبرستان ودیلم واقع بودوازآن خلیفه میبود ، به محمدبن عبدالله داده شد . باید دراینجاعلاوه نموده گفت که عبدالله ازسال ۸۵۷ تا ۸٦۷ حاکم بغدادبود. محمد جابربن هارون مسیحی رابحیث نمایندهٔ خویش بدان سامان فرستاد . جابرآن مرغزارهای راکه درجوارزمین های محمدواقع بودومردم ازآن استفاده میکردند ودرعین زمان مال شخصی کسی نبود، درتصرف خود درآورد . این تخطی وتجاوزبرحقوق دیگران بغاوت بزرگی را سبب شد، دررأس این بغی علویها قرارگرفته بودند[1]. درسال ۸٦٤ حسن بن زید علوی زمام امورولایت را بدست گرفت ودرآن سامان باوقفه‌های مختصری تاسال ۸۸٤ فرمانروایی کرد. پس، می بینیم که علت وسبب نهضت شیعه همان تجاوزوتخطی بود که برمنافع دهاقین صورت گرفته بود. قیام ورستاخیزسال ۳۰۱/۹۱۳-٤ علیه سامانیها تحت رهبری حسن بن علی الاطرش ازمزایاومحاسن دموکراتیك برخوردار بود. باید این نکته را خاطر نشان کرد که حسن بن علی خودش را ازاحفادواولادهٔ علی میدانست . حسن بن علی برای آیین اسلام باپیروزی دردیلم تبلیغات میکرد[2]. حسن دربین مردم شهرت بسزایی حاصل کردونیزهمان شهرتش راتاروزیکه پدرودجهان گفت ، حفظ نمود. موءرخین بیطرف[3] ازعدالت اوتوصیف میکنند. البیرونی ازحسن انتقاد

---

۱ - طبری ، جلدسوم ، صفحات ۱۵۲۳-۲٦

۲ - ابن اثیر ، جلدهشتم ، صفحه ٦١

۳ - ایضاً ، جلدهشتم ، صفحه ٦٤ طبری ، جلدسوم ، صفحه ۲۲۹۲

مینماید و میگوید که وی همان تشکیلات خانوادگی را که در دست فریدون افسانوی تأسیس شده بود از هم پاشید و متلاشی کرد. از نگاه البیرونی البته این انتقاد درست است زیرا که وی زیر تأثیر عنعنات وسنن پارس باستان بود. «فریدون هدایت داده بود که بر خانواده ها، سرای ها و احفاد خویش فرمانروایی کنند و آنها را که خدا [بادار و آقای حویلی وسرای] نام داده بود. الناظر الاطرش این رسم را بر انداخت و اکنون چنین عصر و زمانی فرا رسیده که رهزنان و کدخدایان در یك کفهٔ ترازو قرار گرفته اند.»

این نکته، البته. روشن است که حسن بر حقوق وجایداد وملکیت مالکین خانواده خط بطلان کشیده بود. در خراسان ودر ماوراءالنهر، چنین اقدامات جدی برای مفاد طبقات پایان برداشته نشده بود و برای کسانیکه از وضع زندگی شکایت داشتند تنها یك چاره موجود بود و آن اینکه در لشکر قهرمانانیکه برای اسلام جنگ میکردند، داخل شوند. و بدان جاهای بروند که آتش جنگ با کفار شعله ور بود. غازیان با اتحادیه قهرمانان که برای اسلام می جنگیدند مانند سایر اتحادیه های (Guild) شرق دارای تشکیلات بهم بسته ومتحدی بودند. لیدران ورهبران اینچنین لشکرهای داوطلب علی الاکثر شهرتی بهم میرسانیدند و در نزد حکومت محترم میبودند و بآنها از طرف حکومت منصب رسمی داده میشد.[۱] از آنجاییکه این غازیان بسرزمین های بومی شان چندان بند و باز نبودند مخصوصاً ماوراءالنهریان، لذا در هر کجاییکه جهاد وغزا راه انداخته میشد و امید بدست آوردن

۱ - بیهقی، مورلی، صفحه ۲۳ (سالار غازیان)

غنایم موجود میبود، میرفتند[۱]. فرمانروایان برای اینکه ازخدمت این دستهٔ مردم استفاده کنند در مرحلهٔ نخست بایست خطری را که از رهگذر آنها متوجه ایشان میگردید بپذیرند. باحتمال قوی همین داوطلبان جنگ بودند[۲] که مقدسی آنها را خطر برای باشندگان بنکث (Binkath)[۳] وانمود میکند، زیرا اینها درحالیکه منبع قدرت و نیروی حکمرانان بودند، منبع خطر نیز برای سامانیها میبودند. ازاینکه گردیزی[۴] داوطلبان مزبور را عیارمی نامد بدون کدام علت و دلیلی نبوده است.

این درست است که عناصر ناراضی در شهرهای بزرگ جمع میشوند و عین همین اصل دراین مورد صدق میکند. اهل سمرقند دردسر زیادی برای سامانیها یجاد کرده بودند[۵]. دردورهٔ تیمور غازیهای سمرقند دلیرانه ازشهر یکه برج و بارو نداشت دفاع نمودند، لیکن حکومت بزودی آنها را قلع و قمع کرد[۶] بعقیدهٔ مشاهدات سیاحان سمرقند دردوران خاندان شاهی بخارا درحال موجود بهمان دلیری وشجاعت معروف میباشند[۷]

درخراسان درسال ۸۲۱ داوطلبی بغاوت وشورشی را آغاز نهاد[۸] و درپایان

۱ــ بیهقی، مورلی، صفحه ۳٤۷

۲ـ راجع به نیروهای نظامی درشاش و فرغانه به ببلیوگرافی جغرافیهٔ عرب رجوع نمایید (جلد اول صفحه ۲۹۱)(۳) ایضاً، جلد سوم، صفحه ۲۷٦ (٤) ترکستان بارتولد، صفحه ٤ (اشاره به یعقوب بن لیث است)۳ ۱ و در ترجمه پارسی سپه سالار سمرقندو عتبی رئیس الفتیان بسمرقند ثبت میکند .
به پاورقی ترکستان بارتولد صفحه ۲۱۵ نمره پاورقی ۵ رجوع شود

۵ــ به ترکستان تا حملهٔ مغول، انگیسی، بارتولد، صفحه ۸۷ مراجعه نمایید. (٦ ظفرنامه، I، صفحات ۱۰۹ ــ ۱۲ برای شرح مفصل این موضوع به نوشته های من(بارتولد] شماره ۱۷، صفحات ۱۵-۱٦۵ مراجعه نمایید ٤ــطبری، جلد، سوم، صفحه ۱۰٤٤

J Wolff, Narative of a mission to Bukhara, fifth—editcon, Edenburgh and London, 1848, pp 202—3

همین قرن از بین همین طبقه خاندان سلطنتی نیرومند صفاریها ظهور کرد[1]. این خاندان طومار سلطه و فرمانروایی آل طاهر را درهم پیچید و پرچم قدرت و اقتدار خودشانرا در پارس برافراشت. صفاریها به همین موفقیت و پیروزی قناعت نکردند و در تلاش آن برآمدند تا قدرت خودرا در ماوراءالنهر تاسیس نمایند و هم همین اندیشه و اقدام باعث تباهی ایشان گردید.

بنیادگذار و موسس این خاندان، یعقوب بن لیث بن معدل و سه برادرش عمرو و طاهر و علی از باشندگان شهر قرنین (Qarnin) سجستان بودند. این شهر به اندازهٔ یك مارچ از پایتخت ولایت سجستان، زرنج، که بطرف دست چپ راهیکه بسوی بست امتداد یافته بود، واقع بود. یعقوب بن لیث بشهر [شاید زرنج باشد] میرود و در آنجا نزد مسگری خدمت میکند و در بدل خدمت خویش ماهانه پانزده درهم اندرمی یابد؛ برادرش طاهر بیك روایت استربان و به روایت دیگر نجاری میکرد. درهرصورت این برادران بزودی در بین رفقا مردان برجسته و بارز میشود. این برادران از رهگذر داد و سخاوت پیروان زیادی را بدور خود جمع میکنند. یعقوب و برادران وی باهمراهی کاکای شان کثیر بن رقاق یکدسته از رهزنان را تشکیل میدهند و با این دسته، یکدستهٔ غازیان تحت راهنمایی و رهبری درهم بن نصر بن صالح[2] ملحق میگردند و این گروه با خارجی های سجستان

۱- راجع به مبداء و منشاء این خانوادهٔ سلطنتی Text ، صفحات ۳ و ۴ را بنگرید، ببلیو گرافی جغرافیهٔ عرب، جلد اول، صفحات ۲٤٥ ۷ ٤٤۰. ابن خلکان نمره ۸۳۸. (ترجمه دی ستین، جلد چارم ۳۰۱ Sq یك خاکهٔ بسیار خوبی درباره خاندان سلطنتی صفاریها را پروفیسر نولدك نوشته است. اوراق مرا [بارتولد] که به عنوان Zur Geschichte der Saffariden نوشته ام، مطالعه نمایید.

۲- درهم بن نصر را طبری (جلد سوم، ۱۸۹۲] بحیث یك فردیکه در خدمت یعقوب میبود، ثبت میکند.

داخل پیکار میبودند. در این جا باید (طوریکه درجای دیگر گفتیم) علاوه نموده گفت که شخص یعقوب در مرحله اول یك تن از خارجی‌ها بود. در یکی از جنگها با خارجی‌ها در نزدیك بست برادر یعقوب، طاهر کشته شد نظامیان داوطلب از متحدین نیرومند حکومت بودند و به اندازهٔ حکومت از آنها قدر میکرد که ابراهیم بن حسین[1] [ابراهیم بنام طاهریان در سجستان حکومت میکرد] مجبور شد جای خود را برای آنها خالی کند و ولایت مزبور را ترك دهد. سپس درهم زمام امور سجستان را در دست میگیرد و یعقوب را حاکم بست مقرر مینماید؛ لیکن یعقوب در اثر کارنامه های درخشان کاکای خود را تحت الشعاع خویش قرار داده و در نظر نیروهای نظامی حثیت ومنزلت زیادی پیدا میکند. درهم بدین حقیقت پی میبرد و یعقوب را سپه سالار لشکر مقرر کرده وخودش بحیث یکی از افسران زیردست وی خدمت میکند. در یکی از منابع که ابن خلکان از آن استفاده میکرد تاریخ این حادثه را ششم ماه محرم سال ۲٤۷ (بیست ودوم مارچ سال ۸٦۱ میلادی) ثبت کرده است. پس یعقوب لیث با وجود شهادت یعقوبی[2] در زمان فرمانروایی طاهر بن عبدالله روی صحنه آمده است.

● در متن گردیزی کلمات (درهم بن) شاید پیش از نصر حذف شده و افتاده باشد. اسم درهم بن حسین در ابن اثیر و ابن خلکان شاید در اثر مغشوشیت این شخص با ابراهیم بن حسین باشد. خواندمیر (حبیب السیر، جلد دوم، صفحه ۱۲۷) درهم را نوادهٔ رافع بن لیث میداند (نیز به ترکستان بارتولد، صفحه ۲۰۰ مراجعه نمایند).

۱- در اثر ابن معین Ms-Pub. Lib,f 399 a ابراهیم بن نصر بن رافع آمده است. و بعقیده همین مولف پدر یعقوب لیث، در خدمت ابراهیم بوده است.

۲- یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، صفحه ٦۰۵

یعقوب در این فرصت پیش از همه چیز مجاهدت و سعی میکرد تا قدرت وسلطهٔ خود را در سجستان تامین نماید. یعقوب شهزادهٔ بومی را که رتبیل بود[۱] بقتل رسانید وخارجی ها را منهزم نموده از هم پاشید[۱] سپس دامنهٔ قدرت خویش را تا وادی کابل توسعه داد، سند و مکران را بدست آورد تا اینکه بالاخره در سال ۸۶۸[۲] هرات و بوشنگ را که جای تولد طاهریان بود ودر آن فرصت طاهر بن حسین بن طاهر در آنجا حکومت میکرد، تحت نفوذ خویش درآورد.[۳]

در سال ۸۶۹ یعقوب کرمان را درتصرف خود در آورد: خلیفه معتز (۸۹۶ــ۹) این ولایت را بدو شخص یعنی یعقوب و علی بن حسین، حاکم فارس، داده بود. وعلت اینکه ولایت مزبور را بدو شخص داده بود، این بود تا آن دو را بهم اندازد

۱ــیا زنبیل مارکوارت (ایرانشهر، صفحه ۲۴۸) عقیده دارد که اسم شهزاده زنبیل بوده است، برای آن کدام دلیلی اقامه نکرده است.

(۱) یعقوب لیث خارجی ها را پیش از آنکه بقتل رساند طرفدار خود میساخت. نظام الملك میگوید که یکی از باغیان « رفیق یعقوب بن لیث بود (سیاست نامه، اصل متن، صفحه ۱۹۴، ترجمه صفحه ۲۸۳. گمان میرود که ترجمه کاملا صحیح نیست و از بین خارجی ها مردی را جانشین یعقوب انتخاب کردند. حمدالله قزوینی، حزنل آسیایی، ۴؛ ۱۱ ۱۹ ۴ــ۲۰ــ براون، صفحه ۳۷۵) صفاریها را از اینکه پیروان تبلیغات اهل تشیع میباشد محکوم مینماید. نظام الملك یعقوب راشیعه میداند زیرا با این کلمات خلیفه را مخاطب میسازد من (یعقوب) تازمانیکه سرت را به مهدیه نفرستم راضی نه خواهم شد (سیاست نامه، صفحه ۱۴) لیکن طوریکه می بینم این چنین کلمات را یعقوب استعمال نباید کرده باشد زیرا درآن زمان نه خاندان فاطمی وجود داشت ونه شهر مهدیه [راجع به تاسیس شهر مهدیه ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۷ را بنگرید] لیکن اینقدر معلوم میشود که یعقوب واننند ابومسلم تمام عناصر ناراضی طبقات پایان را بطرف خود جلب کرده بود. (۲) بعقیده گردیزی f. 105; Camb, Ms. f. 84 a فقط درسال ۸۷۱ بعد از فتح بلخ. اما بعقیده طبری، یعقوب درسال ۸۶۲ بسوی هرات لشکر کشید.

(۳) گردیزی از آن نام برده است.

ودر نتیجه گریبان خودش را ازدست یکی از آن دو رها سازد[1]. دراین نبرد بین یعقوب وعلی بن حسین، یعقوب پیروزشدو رقیب خودرا نه تنها از کرمان بلکه از فارس هم بیرون راند. درسال ۸۷۱ یعقوب مورد احترام خلیفه معتمد(۸۷۰ – ۹۲) قرار گرفت ودر نتیجه خلیفه، یعقوب را والی بلخ وطخارستان مقرر کرد[2]. ناگفته بایست نگذاشت که در زمان خلیفه معتمد امور مملکت را برادرش، موفق، در دست داشت وهم درین دوره بود که مملکت بخوبی اداره میشدوروح تازه در کالبد سیستم اداری خلافت دمیده شده بود. بعقیدهٔ گردیزی[3]، یعقوب قبل از آن درسال ۸۷۰ این ولایت را در تصرف خوددرآورده بودودرعین زمان غزنی، کابل و گردیز رانیزجزء قلمرو خویش ساخته بود. بالآخره یعقوب فیصله نمود تا علیه محمد بن طاهر اقداماتی نماید. برای عملی نمودن این منظورخویش بهانه می پالید تا اینکه اورامتهم ساخت باینکه بدشمنان وی پناه داده است.

محمد را زندانی کردند و یعقوب دراول ماه اگست سال ۸۷۳[4] داخل پایتخت طاهریان شد. گردیزی شرح مبسوطی درباره مباحثه وگفتگوهای که بین پیامبران وقاصدهای محمد و یعقوب صورت گرفته، میدهد. محمد برای یعقوب چنین پیام میفرستد «اگر شما بامروهدایت خلیفه اینجا آمده اید فرمان خودرا نشان دهید تازمام امور این سامان را برای تان واگذارم

۱ طبری، جلد سوم، ص ۱٦۹۸

۲ طبری، جلدسوم، ص ۱۸٤۱ ۳ Teol، ص ٤

۱ گردیزی تاریخ داخل شدن یعقوب را به پایتخت طاهریان، دوم ماه شوال سال ۲۵۹ ثبت میکند Op. Gt. S. 195, trens, P. 184 نولدك f. 106; Camb. Ms, f. 856 این تاریخ را یکشنبه دوم ماه آگست میداند. نیز طبری، جلدسوم، ۱۸۸۱ را بنگرید.

واگر بامر خلیفه اینجا نیامده اید بهتر است برگردید »[1]. یعقوب شمشیر خود را از زیر حصیر و بوریای نماز بیرون کشید وگفت اینست فرمان و پرچم من.»[2]

این کرت خلیفه نمیتوانست از اقدام وعمل یعقوب اغماض وچشم پوشی کند، نفوذ طاهریان در بغداد خلیفه را وادار نمود که بطرفداری محمد بایستد. همان بود که در سال ۸۷٤ زوارهای حج ولایت شرقی در منزل عبیدالله بن عبدالله طاهری گرد آمدند ودر آنجا فرمان خلیفه را که علیه یعقوب نوشته وترتیب داده شده بود حضور زوارها قرائت کردند[3]. فعالیت های سفر یعقوب بزودی حکومت را مجبور ساخت تاباوی ازراه آشتی ومصالحه پیش آمد کند بنا بر تقاضای یعقوب، موفق تاجران را جمع کرد ودرحضور آنها فرمان جدیدی را قرائت کرد. در این فرمان یعقوب را والی خراسان، طخارستان، جرجان ری، پارس وفرمانده نظامی بغداد مقرر کرد[2]. اما بازهم این اقدام خلیفه یعقوب رااز آن عزمی که بایست بر بغداد حمله کند منصرف نساخت. شکست یعقوب در نزدیك دیرالعاقول درهشتم ماه اپریل سال ۸۷٦ میلادی خاندان آل عباس رااز خطر تباهی نجات داد؛ امابی نظمی رادرخراسان روح وروان تازه بخشید. محمد بن طاهر بعد از آنکه توسط لشکریان خلیفه آزاد شد برای باردوم والی ولایت شرقی مقرر گردید. محمد برای

F.166, Camb, Ms., L.C-1 اگر به فرمان امیرالمومنین آمدی عهد و منشور عرضه کن تا ولایت بتو سپارم واگرنه باز گرد. یعقوب شمشیر از زیر مصلی بیرون آورد و گفت عهد و لوای من اینست.

۲ ـ طبری، جلد سوم، ص ۱۸۸۷

۳ ـ طبری، جلد سوم، ص ۱۸۹۲

مدتهای مدیدی در بغداد زندگی میکرد درحالیکه برادرش حسین بن طاهر بنام وی درشهرهای خراسان به عملیات خویش ادامه میداد . حسین در سال ۸۷٤ بیاری لشکر شهزادهٔ خوارزمیه‌ودیگراشخاص به مروورود رسیده بود . یعقوب روز سه شنبه نهم ماه‌جون سال ۸۷۹ در حالیکه قدرت خود را فقط در بخش جنوب پارس تاسیس کرده بود ، پدرود جهان گفت [۱] .

این بود دورهٔ فرمانروایی مرد «مسگری» ؛یکی‌ازدشمنان یعقوب یعنی فرمانروای طبرستان حسن بن زید ، یعقوب راازلحاظ کرکتر پولادینش بنام سندان یاد میکند . یعقوب ازسفطه بازیهای قانونی نفرت داشت وتنها به قایمهٔ شمشیرخویش متکی بود [۲]. یعقوب برای اینکه لشکررا بوجود آورده باشد که فقط خادم وخدمتگارخودش باشد لازم داشت‌پیش از پیش زندگی آنهارا تامین کند وبرای اینکه زندگی لشکریان خود راتامین نماید مجبور میگردید پیهم لشکرکشی کند. این‌چنین‌رژیم حکومتی‌علی‌الاکثراوراوادار میکرد تاجایدادمردمان متمول راضبط کند. بعدازمرگ یعقوب‌باوجودناکامی لشکرکشی‌های سالیان اخیر چارملیون دینارو‌پنجاه‌ملیون‌درهم‌درخزینه‌داشت. بعقیدهٔ مولف تاریخ‌خیرات [۳]

۱ – ابن خلکان نیز بهمین تاریخ عقیده دارد . درنولدك(Op. Cit, P. 204 چارشنبه ، پنجم ماه جون ، ثبت شده . لیکن‌آن روز ، روزجمعه بوده است .

۲ – برعلاوهٔ گفته گردیزی که در بالا نقل کردیم نیزسیاست نامه ، صفحه ۱٤ را بنگرید.

۳ تاریخ خیرات – نسخهٔ خطی ، موزهٔ برطانیه

Or. 4898, f. 133 a (f. aboue. P. 56)

بنده بااین نسخه وچند نسخ خطی وقلمی(تاریخ بیهق) ، بعدازآنکه ۱٦۰ صفحه تحقیقات*

پنجهزار اشترو ده هزار خر داشت . عساکر یعقوب باستثنای شرفأولید رها ، اسپ وعلوفهٔ آنرا ازطرف خزینهٔ حکومت می یافتند . یعقوب همیشه یك مرد عسکر بود و ذوق ساده وبسیطی داشت ، لباسهای کتان می پوشید ، بر روی زمین می نشست وسرش را برغلاف شمشیرش گذاشته خواب میکرد . یعقوب فقط دروقت رسمیات ومخصوصاً در فرصتی که سفراحضور وی بارمی یافتند گارد یرا دورو برخود جمع میکرد . افراد این گارد از بهترین افراد عساکر میبود . این گارد بدو بخش تقسیم میشد وتعداد هر بخش آن بیك هزار بالغ میگردید . نظامیان بخش اول گرزو کوپال های طلاو بخش دوم کوپال های نقره داشتند . یعقوب تمام امور و موضوعات را شخصاً فیصله میکرد ودر امور اداری هیچکس را نمی پذیرفت .

عمرو ، برادر یعقوب وجانشین وی مجبور (۸۷۹ ـ ۹۰۰) گردید روش وسیستم مملکت داری خود را تغییر دهد ودیگر روش های جنگی را اتخاذ نماید . عمرو تمام شرایط واوضاع واحوال رامد نظر میداشت وازطریق مصالحه مسایل رادست حل وفصل می سپرد . نظامیان وعساکر یعقوب ، عمرو را جانشین واقعی برادرش میدانستند وهم اورا بعداز یعقوب بحیث فرمانروای خود پذیرفته آمدند . بعد از یعقوب عمرو خود را مطیع خلیفه اعلان کرد وازطرف خلیفه

خود را طبع کردم برخوردم . راجع به تاریخ خیرات و مولف آن موسوی مقالات مرا که در
Bulletin de L'acad, der Science (1915, PP. 1365 sqq.)
دست اشاعة داده شده ، بنگرید . اطلاعات ومعلوماتیکه موسوی در بارهٔ یعقوب میدهد ، ازمسعودی (راجع به اشترها و خرها گرفته شده .
Prarires or VII,46 sq.

بحیث والی خراسان، فارس، اسپهان، سجستان، کرمان وسند مقرر شد[1]. در نتیجه طبقهٔ روحانیون ودا وطلبان عمرورا بحیث فرمانروای حقیقی ولایات فوق الذکر پذیرفتند[2] وبه وی وعده دادند که دربرابر تخطی وتجاوز هر گونه دشمن از او امداد نمایند. عمرو با طاهریان نیز از راه صلح و مصالحه پیش آمدند. عمرو بحیث فرمانده اعلی نظامی بغداد، عبیدالله بن عبدالله بن طاهر را نمایندهٔ خویش در آنشهر مقرر کرد ویك عصای سلطنتی طلا را برای وی فرستاد[3] باوجود این مصالحه، عمرو نتوانست روابط صلح آمیز ومودت را با طاهریان برقرار دارد وهمان بود که یکی از طاهریان بنام حسین بن طاهر درسال ۸۷۷ مرورا درتصرف خویش درآورد[4]. درماه اپریل سال ۸۸۵ محمد بن طاهر برای باردیگر والی خراسان اعلان شد وازرافع بن هرثمه که پیش از آن درسال ۸۸۲ نیشاپور را فتح کرده بود[5]، نیابت میکرد. خلیفه درحضور زواران خراسان عمرورا ملعون اعلان کرد ونیز امروهدایت دادتا این نفرین رادرمساجد تکرار کنند[6]. درسال ۸۸۹ عمرو برای یکبار دیگر مورد تعظیم واحترام خلیفه واقع میگردد وعمرو باردیگر عبید الله بن عبدالله را بحیث نمایندهٔ خویش در بغداد مقرر میکند واسم عمرورا بر برچم ها، نیزه ها وسپرها مینویسند. اما در اوایل سال ۸۹۰ عمرو

۱- تاریخ طبری، جلد سوم، صفحه ۱۹۳۲

۲- گردیزی، اصل متن، صفحه ٤

۳- طبری، جلد سوم، صفحه ۱۹۳٦

٤- ایضاً، جلد سوم، صفحه ۱۹۱۵

۵- ایضاً، جلد سوم، صفحه ۲۰۳۹

٦- ایضاً، جلد سوم، صفحه ۲۱۰٦

برای مرتبهٔ دیگر مورد عتاب وسرزنش خلیفه واقع میگردد، وآن پرچمها نیزه ها وسپرها راکه اسم عمرو برآنها نوشته شده بود، ازرواج بر می اندازند.[۱] عمرو در زمانیکه خلیفه معتضد برمسند خلافت نشست بحیث فرمانروای قانونی خراسان شناخته شد وپرچمی راکه از بغداد برای اوخلیفه فرستاده بود، برای مدت سه روز درمنزلش مورد نمایش گذاشته تا ثابت شود که عمرومورد احترام والتفات خلیفه میباشد.[۲]

اقتدار وقدرت عمرو مانند یعقوب باساس شمشیر تامین میشد وبدان جهة بودکه عمرو مجبور میگردید برای پیشرفت پلانهای جنگی خویش پول داشته باشد. عمرو این پول را نه تنها ازرهگذر ضبط وچپاول اموال مردم تهیه میدید بلکه ازطریق سیستم بسیار منظم اقتصادی واداری خزینهٔ خودرا انباشته نگهمیداشت. اندازهٔ عایدات ومالیات عمرو معلوم نیست ومافقط ازروی اندازهٔ مالیات دوره طاهریان وسامانیان میتوانیم اندازه مالیات عمرو را حدس زنیم. بعقیده طبری[۳] درسال وفات عبدالله بن طاهر مالیاتیکه از تمام ولایات جمع میشد به چهل وهشت ملیون درهم بالغ میگردید بعقیده ابن خردادبه[۴] واطلاعات سالهای ۲۱۱و۲۱۲ (۸۲۶-۸۲۷) خراجیکه عبدالله

۱- ایضاً، جلد سوم صفحات ۲۱۱۵و۲۱۱۷

۲- طبری، جلد سوم صفحه ۲۱۳۳

۳- طبری، جلد سوم ، صفحات ۱۳۳۸-۳۹ نیز ایضاحات مسعودی را که درباره تحف عمرو که برای خلیفه میفرستاد (در ۸۹۶/۲۸۳) بنگرید در بین این تحفه ها وهدیه ها عمرو یك صنم مسی را که مردمان کوهستانی در سرحد هند بدست آورده بود، فرستاد. (Praires d'or, VIII, 125 sq)

۴- ببلیوگرافی جغرافیهٔ عرب، جلد ششم، صفحه ۲۸

بـه خلیفه میپرداخت قرارزیراست : (٤٤٨٤٦٠٠٠) درهم سیزده اسب اصیل ، (۲۰۰۰) گوسفند ، (۲۰۰۰) غلام غزکه ۶۰۰۰۰۰ درهم ارزش داشت ؛ ۱۱۸۷ پـارچه هـا ، (۱۳۰۰) پـاره آهن اگـر گفته قدامه[1] موردقبول واعتماد باشد، درسال ۸۸۸/۲۲۱ عبدالله تعهد نمود مبلغ سی وهشت ملیون بشمول پول غلام ها گوسفند وپارچه های کتان بخلیفه بدهد. ازاین گفته میتوانیم استنتاج کنیم که پول باقیمانده راطاهریان درکیسهٔ خود می انداختند . یعقوبی[2] عقیده دارد که خراج خراسان برعلاوهٔ بخش غنایم که به‌چهل ملیون بالغ میگردید در دسترس طاهریان گذاشته شده بودکـه ازآن برای خود استفـاده میکردند . برعلاوهٔ این مبلغ سیزده ملیون ازعراق باتحفه های زیادی در کیسهٔ طاهریان میریخت. ابن حوقل[3] و مقدسی[4] مالیات خراسان را به اندازهٔ دورهٔ سامانی هـا میدانند، امامالیات عمروکه ماوراءلنهردرحیطه قلمرو وی‌نبود ازطاهریان کمتر میباشدولی دراینجا باید اضافه نموده گفت کـه مالیات عمروتماماً بدون اینکه برای خلیفه فرستاده شود ازآن خودش میبود.

عمروگاه‌گاه به بغداد تحفه میفرستاد اماراجع به اینـکه وی پـول برای خلیفه میفرستاد معلومات نداریم . قرارگفتهٔ ابن معین[5] عمرونخستین پادشاه مسلمان بود

۱- ایضاً ، جلد ششم ، صفه ۱۸۵

۲- ایضاً ، جلد هفتم ، صحفه ۳۰۸

۳- ایضاً ، جلد دوم ، صفحه ۳٤۱

٤- ایضاً ، جلد سوم ، صفحه ۳٤۰

٥- Ms. Pub.Lib, .f 400a پیش ازآن درخطبه جزخلیفه‌را دعا نمیکردند و بنیاد نام پادشاه درخطبهٔ اونهاد .

که اسم خودرا درخطبه ذکر کرد وپیش ازان فقط ازخلیفه درخطبه نام میبردند.
اگر این گفتهٔ ابن معین صحیح نباشد[1]، بازهم گفته میتوانیم که عمرو ازطاهریان
به پیمانهٔ وسیع تری مستقل بوده است. بعقیدهٔ ابن خلکان خراسان ازدیرباز مانند
عمرو فرمانروای ماهروزرنگ ندیده بود. راجع بهسیاست مالی عمرو، گردیزی[2]
بهشرح زیرمیپردازد واحتمال میرود که این معلومات راازسلامی گرفته باشد.
عمروسه خزانه داشت خزانهٔ اول بشمول مالیات زمین و دیگرمالیات به مصارف
ومخارج نیروهای نظامی میرسید. خزانهٔ دوم عایداتی بود کهازرهگذرجایداد
شخصی تهیه میشد و بخرچ دربار میرسید. خزانهٔ سوم مالیاتی بود که ازاحداث[3]
وازضبط اموال آن عساکرونظامیانیکه کمربخدمت دشمن می بست، بسامان
و تهیه میگردید وازپول همین خزانه برای خدام صادق، شرفأ وقاصدان وپیامبران
انعام داده میشد. عمروبعقیدهٔ گردیزی اموال مردم رابعد ازآنکه بهانهٔ خوبی
برای آنها میتراشید درفرصت بسار مساعد، ضبط میکرد.[4]

۱ - با گفتهٔ بالا ایضاحات نرشخی (صفحه ۱۷) راکه دربارهٔ خطبه باحترام یعقوب میباشد
وسپس باحترام نصربن احمد دربخارا مقایسه کنید. لیکن این توضیحات شاید باتمام معنی کلمه
درست ومورد اعتماد نباشد. عمرو ازچنان مینماید ــ نخستین فرمانروایان ولایات شرق بوده
که اسم خود و پدرش را برسکه های نقره ثبت کرده است. وروابط سکه وخطبه دردولت های
اسلامی برهمه کس معلوم وهویدا میباشد.

۲- گردیزی، اصل متن، صفحه ٤

۳ - اصطلاح احداث خیلی امکان دارد که بمعنی مالیات زمین هایکه تازه زراعت شده باشد.

٤ - بعدازآن فوراً گردیزی میگوید که عمرو یکی ازقهرمانان خودش راکه محمد بن باشار
(Bashar) باشد، بهزارویک اتهام گرفت. این قهرمان مقصد ومرام عمرو را دریافت.

نیروهای نظامی مخصوصاً بسیار مورد التفات عمرو میبود ودرهرسه ماه با تجلیل و مراسم خاصی بآنها معاش میداد . ابن خلکان [1] شرح وتفصیل این چنین مراسم راکه ازسلامی گرفته است ، مورد دسترس ما میگذارد .

معاش رابه لشکریان افسرو کارمند مخصوصی که بنام عارض یاد میشد توزیع میکرد . عارض درروز توزیع معاش ، به نظامیان ، دریك جای مخصوصی می نشست وقتیکه آوازدو کوس بزرگ بلند میشد افراد نظامیان بد انجاگرد هم جمع میشدند . درمقابل عارض خریطه های پول گذاشته میشد معاون عارض فهرستی اسامی رادرنزد خود میداشت وآنرا میخواند ، معاون برای نخستین باراسم عمرورامی خواند ، عارض بادقت تمام اسب وابزارآنرامعاینه میکرد وسپس ۳۰۰ درهم بدومیداد . عمرو بعدازآنکه پول رادربوت خود میگذاشت ، میگفت : « ثنا وصفات مرخداوندی راکه بمن اجازه دادبرای امیرالموءمنین خدمت کنم وموردالطاف وی قرارگیرم » سپس عمرود ریك جای بلندی می نشست وعساکرسواره وپیاده راکه ازجلوعارض میگذشت وعارض آنها را معاینه میکرد ومعاش میداد، مشاهده میکرد . ابن خلکان بین این مراسم ومراسم معاینهٔ پادشاه پارس خسروانوشیروان [2] شباهت زیادی مینگرد . ما نباید این معاینه رااتفاقی پنداریم .

*و بدون کدام تعلل تمام دارایی وجایداد خود رامورد دسترس خزانه گذاشت وعمرو دراثراین اقدام محمد ، نیز دیگرازاتهام دست برداشت .

۱- ابن خلکان اصل متن صفحه ۵

۲ - طبری ، جلد اول ، صفحات ۹۶۳ — ۱۵ ابو حنیفه الدیناوری گویرگاص (Guigass ، صفحات ۷۴-۵

در بـاره سیستم ادارهٔ ملکی عمرو مواد ی مورد دسترس خود ها نداریم ، گردیزی عقیده دارد که عمرو در همه جا جاسوسانی داشت و از تمـام واقعا تیکـه در قلمرو وی بوقوع می پـیوست . مطلع و آگـاه بود (۱) بعقیدهٔ موء لف تاریخ خیرات(۲) عمـرو غـلامان جوانیرا خریداری میکرد و آنهارا تربیه کرده به شرفا و نجیب زاده گان می بخشید . این غلام ها تمام حرکات و سکنات بادار های خود شان را به عمرو اطلاع میدادند. این غلام ها از بادارهای خود چشم ترس نمیداشتند زیرا در زمان عمرو هیچ باداری حق نداشت ، بدون اجازه عمرو آنهارا سرزنش و مجازات کنند .

عمرو با اینکه فقط فرمانروای پارس باشد قناعت نمیکـرد وعـزم داشـت سامانیهارا از ماوراء لنهر براندازد و سلطه و نفوذ خود را در ان سامان تاسیس کند. وهم همین اندیشه باعث تباهی وی گردید . در همین دوره بود که سامانیها با تمام معنی کلمه خودهارا در ماوراء لنهر تاسیس کرده بودند ، آری رئیس و فرمانروای ولایت ماوراء لنهر به هیچ صورت در لیاقت و کاردانی از عمرو دست کم نداشت و در قلمرو خویش ساختمان سیاسی را براساس بسیار محکم و متین قضا وحقوق تاسیس کرده بود واین سیستم از رژیم حکومت «قاطرچی» پایدار و استوار تر میبود .

اسماعیل بن احمد در سال ۹ ۸ در فرغانه پا بعر صه وجود گذاشت ، وی تجربه و کارخود را در بخارا در زمانیکه برادرش نصر وی را بدان سامان اعزام کرده بود آغاز کرد .

---

(۱) گردیزی ، صفحه (۵)

(۲) F.1396

بعد از سقوط طاهریان بخارا مانند دیگر شهرهای خراسان در اثر نداشتن سیستم تاسیس شده اداری خیلی ها بزحمت بود. در اوایل سال ۸۷٤ حسین بن طاهر الطابی که شاید هویت وی با یکی از اعضای خاندان سلطنتی طاهریان یکسان باشد، از خوارزمیه به بخارا آمد. باشندگان و اهل بخارا در برابر این شخص ایستادگی نمودند اما بعد از پنج روز نبرد حسین بن طاهر الطابی شهر را فتح کرد. مردمان خوارزم به بی بند و باریها دست زدند و یك بخش شهر طعمه حریق گردید.
حسین به مردمان شهر بخارا وعده داد که به آزار و اذیت کسی نپردازد اما بعد از آنکه حسین بـه وعده خود وفـادار نماند، بغاوت دیگری آغاز شد مردمان بخارا حسین را در قصرش به محاصره گرفتند و او مجبور گردید شبانه فرار کند در حالیکه پول های مردم را که در کیسه زده بود نتوانست با خود ببرد و این پول در بین کسانیکه پرچم بغی رادر برابر او برافراشته بودند تقسیم شد و اکثر خانواده های بخارا از همین رهگذر متمول گردیدند.

بعد از گریختن حسین بغاوت ها وشورش ها از نو جان گرفت، طرفداران صلح و امنیت بدور فقیه ابوعبدالله ، پسر ابو الحفص معروف. جمع شدند.

ابو عبدالله به این مردم توصیه میکرد کـه از نصر بن احمد طرفداری کنند.
نصر بن احمد برادرش اسماعیل را به بخارا فرستاد و سماعیل بطرف کرمینه شد.
ودر آنجا ابو عبدالله ازوی استقبال و پذیرائی نموده از آینده مراورا اطمینان داد.
اسماعیل فهمید که ابو عبدالله بر اراده واذهان مردم مسلط است و مردم خلاف رای و اندیشه او کاری نـکنند هم بسیار احتمال میرود که اسماعیل بوسیله ابو عبدالله

(۱) توضیحات زیر ما ل نرشخی (صفحه ۷٦ -S99)

با امیر حسین بن محمد الخوارجی که در آن فرصت شهر را اشغال کرده بود، بساط صلح را گسترده باشد.

از لقب امیر حسین بن محمد پیدا است که وی یکی از رهبران خارجی ها بوده و شاید از پیروان یعقوب بن لیث بوده باشد. در نتیجه چنان فیصله نمودند که اسماعیل امیر بخارا باشد و امیر حسین بحیث معاون وی در آنسامان کار کند و روی این موضوع تمام لشکریان موافقه نمودند و سوگند یاد کردند که بدین امر وفادار مانند در روز جمعه اول ماه رمضان (۲۵ جون /۸۷٤) خطبه را در بخارا بنام نصر بن احمد قرائت کردند و اسم یعقوب لیث را از خطبه حذف نمودند چند روز بعد [1] اسماعیل داخل شهر بخارا شد. وعدهٔ خویش را شکست و امر داد حسین را زندانی کنند. در نتیجه اسماعیل یگانه فرمانروای آنسامان گردید.

در هر صورت بایست علاوه نموده گفت که موقف شخص اسماعیل خیلی مشکل بود. اسماعیل مجبور بود در سه محاذ مجادله نماید یکی آنکه با بی اعتمادی برادر خویش نصر بجنگد. دیگر آنکه با دسایس و توطئه های حسین بن طاهر پنجه نرم نماید سوم اینکه با دسته های رهزنان که از دهقانهای سامان از دست داده تشکیل شده بودند، مبارزه کند و هم درعین زمان شریف زادگان باغی بخارا را مطیع و منقاد خویش سازد.

اسماعیل بر تمام این مشکلات چیره میگردد. اسماعیل همان رهزنانی را که تعدادشان به چهار هزار نفر بالغ میگردد، و منطقه بین برکد Barked و رمیتین Ramitan را یغما و چپاول میکردند، با همکاری زمیندارها و ارستوکراسی محو

(۱) بعقیده نرشخی (صفحه ۷۸) روز دو شنبه ۱ ماه رمضان بود لیکن این روز روز سه شنبه بوده است.

و نابود کرد. زمیندارها و ارستوکراسی از آنجهت با اسماعیل همکاری میکردند که مفاد خود را در تامین صلح و امنیت میدیدند. بعد از آنکه اسماعیل این پروگرام خود را عملی کرد، اشخاص با نفوذ ارستوکراسی محلی را که در راس آن بخار-خدات ابو محمد و تاجر متمول ابوحاتم یساری واقع بود، از عهدهٔ شان برطرف کرده و بحیث قاصد و پیامبر به سمرقند فرستاد اما به پنهانی از نصر تقاضا کرد تا آنها را زندانی نماید. اسماعیل از غیبت این دو شخصی با نفوذ استفاده کرده و بزودی موقف و مقام خودش را در بخارا استحکام بخشید و سپس از برادرش نصر خواهش نمود تا زندانیان را آزاد نماید. وقتیکه ابومحمد و ابوحاتم بخارا برگشتند اسماعیل مدارا و احسان زیادی روا دشت و تمام خواهشات و آرزوهای آنها را برآورده با ایشان نمود. مقصد و مرام اسماعیل از این اقدامات آن بود تا موقف خود را محکم نموده و در عین زمان طبقه ارستوکراسی را بجان برادرش نصر اندازد. در تصادمات و زدوخوردها یکه بعد ها بین برادران صورت گرفت. مردم همیشه در پهلوی اسماعیل ایستاده نمیشدند، چنانچه که می بینیم مردمان شهر پیکند PayKand از نصر با حرارت و گرمجوشی تمام پذیرایی کردند و در مناطق دیگر مردم از اینکه برای لشکریان اسماعیل مواد خوار و بار تهیه نمایند ابا ورزیدند. مردم اسماعیل را باغی میدانستند و میگفتند که وی برروی حکومت قانونی شمشیر کشیده است. شعله های این آتش تصادمات زمانی فرونشست و خموش شد که نصر را در خزان سال ۸۸۸(۱) اسیر گرفتند. در این فرصت اسماعیل بازهم از اعتدال و میانه روی

(۱) بعقیدهٔ مولف تاریخ بخارا، نرشخی، (صفحه ۸۳) آتش مجادله بروز سه شنبه ۱۵ جمادی الثانی سال ۲۷۵ شعله ور گردید اما آن روز روز جمعه بود.

کارگرفت و با برادرش نصر نه مانند یك فاتح داخل مذاکره شد بلکه مانند شخصی که رعیت او باشد سخن میگفت . این بلند همتی مر نصر را پذیرا افتاد و بر شهرت اسماعیل افزوده آمد. نصر دوباره سمرقند برگشت و در ان ولا تا روز مرگ بحیث رئیس خاندان سلطنتی آنهم بنام نه بکام باقیماند . نصر در سال ۸۹۲ (۱)در ماه اگست درسمرقند دیار پدرود جهان گفت . وی پیش از وفاتش اسماعیل را جانشین خویش اعلان داشت. بعد از وفات نصر اسماعیل را همگان درسرتاسر مملکت بحیث فرمانروا پذیرفتند

در بهار سال ۸۹۳ فرمان خلیفه بنام اسماعیل صادر شد و در همان سال اسماعیل به تلس Talas لشکر کشید ، آنجا را فتح کرد و کلیسای بزرگ آن ولا را اهدایت داد بصورت مسجدی درآوردند .هم درهمین سال بود که اسماعیل خاندان سلطنتی اشروسنه را برانداخت وآن ولا را جزء قلمرو خویش اعلان کرد . [۲]

یك سال بعد از ان تاریخ (یعنی در سال ۸۹۴) عمرو رژیم و قدرت خود را در فارس استحکام بخشید و خلیفه مجبور گردید که تمام تقاضاهای عمرو را بپذیرد. خلیفه در اثر فشار عمرو تمام زوارهای خراسان را در قصر خویش جمع کرد و در حضور آنها

۱- بعقیده نرشخی (صفحه ۸٤) جمادی الاول و قرار گفتهٔ سمعانی (السامانی) اجمادی الثانی می باشد (روز ماه درهردو مأخذیکی است) اما سمعانی روز آن را روز دوشنبه میداند ، باحتمال قوی تاریخ اول بیشتر مورد اعتماد است .

اثر مرا Otcheto Poyezdkye V Srednyuyu Aziyu , P 15 مقایسه کنید

(از نرشخی و طبری ، نیز مسعودی (Prairies d, or,UIII, 144) را بنگرید . و در مسعودی اسم پادشاه راطنکس برد (صفحه ۲۰٤) و تعداد اسیران باخانم پادشاه ، خاتون ، به (۱۵۰۰۰) میرسید و تعداد مقتولین به (۱۰۰۰) بالغ میشد و بعقیدهٔ مسعودی این ترك ها به قبیله قرلوق (عربها غرلوخ) تعلق داشتند

(۲) ترکستان تا حملهٔ مغول ، بارتولد متن انگلیسی چاپ انگلستان ص ۲۱۱

فرمانی را قرائت کرد، دراثرآن فرمان اسماعیل را ازعهده‌اش برطرف نمود وعمروراوالی و فرمانروای ماوراءالنهر اعلان داشت[1]. بعدازقرائت واعلان آن فرمان خلیفه قاصدی را باتحفه وهدیه نزدعمروفرستاد. این قاصد همان فرمانی راکه خلیفه دراثرآن عمرورا فرمانروای ماوراءالنهر شناخته بود، با خود داشت.

قاصدباهمان فرمان نزدعمرو به نیشاپور آمد عمرو وعهدومنشور ماوراءالنهر و تحفه خلیفه رادریافت. طوریکه از گفته‌های بالا معلوم میشود عمرو این تحفه ومنشور ماوراءالنهررا به زور از خلیفه گرفته بود والبته این امر جنبه و پهلوی استهزاآمیزی دارد. عمرو خلعت‌های خلیفه را یکی بعددیگر می پوشیدو مرخلیفه را ثناوستایش میفرستدوسپس عمروعهدومنشورخلیفه راکه به توقیع مقام خلافت رسیده بود، مینگردو میگوید: این عهدو فرمان بدرد ما نمی خوردزیرا ماوراءالنهر راهزاران شمشیر برهنه‌و آبداده نمیتوانند از چنگ اسماعیل درآورد. قاصدو پیامبرخلیفه در پاسخ عمرو میگوید: هر طوریکه شما لازم میدانید اقدام نمایید. سپس عمرو مشوروعهد خلیفه راگرفته می بوسدودوباره آنرا سرجایش می گذارد. پیامبرخلیفه بر میگرددوعمروامر میدهد که به قاصدخلیفه و همراهانش مبلغ (۷۰۰۰) درهم دهند.[2]

نبرد بین اسماعیل وعمرو را باانوع واقسام مختلفی دست بیان داده‌اند بعقیدهٔ طبری[3] اسماعیل دروهلهٔ نخست ازعمرو تقاضا میکند تااز جنگ درگذردو بگذاردتاوی درماوراءالنهر فرمان راند اماعمرو این پیشنهاداسماعیل راردمیکند. اما بعدها که اسماعیل درحوالی بلخ لشکریان عمرورا به محاصره میگیردعمرو به‌اسماعیل پیشنهاد میکند تا ازجنگ درگذرد. این کرت اسماعیل پیشنهادعمرورانمیپذیرد. بعقیده نرشخی

(۱) طبری، جلدسوم، صفحه ۲۱۸۳ (۲) ابن خلکان (به متن. صفحه ۵ مراجعه کنید.)
(۳) طبری، جلدسوم، صفحه ۲۱۹۴

صاحب تاریخ بخارا ، عمرو بعد از آنکه فرمان خلیفه رسید از حاکم گوزگان ، فریغون ، از فرمانروای بلخ ، ابوداود[1] ، و اسماعیل تقاضا میکند تا او را بحیث فرمانروای خود بشناسد اسماعیل از اینکه عمرو او را همردیف حکام کوچک ذکر کرده بود عصبانی شده اعلان جنگ میدهد . سپس عمرو با اسماعیل از راه مصالحه پیش می آید و موافقه میکند که اسماعیل در ماوراالنهر به فرمانروایی خویش مانند سابق ادامه دهد. در این فرصت می بینیم که اسماعیل پیشدستی میکند و عوض اینکه جنگ در ماوراالنهر آغاز شود آنرا در سال ۸۹۹ و ۹۰۰ در محلات جنوب دریای آمو شروع میکند .

در خزان سال ۸۹۹[2] فرمانده نیروهای نظامی عمرو ، محمدبن بشر Bashar[3] کشته شد و اسماعیل تمام زندانیان و اسیران جنگ را رایگان آزاد نمود و بدین صورت خواست از راه احسان و جوانمردی دشمنانش را مغلوب سازد .

حس مال اندوزی عمرو سبب شد که شرفا و لشکریان از وی برگردند حتی یکدسته از لشکریان عمرو پیش از جنگ فیصله کن و قاطع که در نزدیکی بلخ بوقوع پیوست ، از وی برگشته بودند نیز یک عدهٔ دیگر از جنگجویان عمرو به لشکریان اسماعیل پیوسته بودند (۹۰۰)[4] عمرو را اسیر گرفته و بعد از مدتی بغداد فرستادند . خبر شکست عمرو در بغداد با خورسندی و شادمانی استقبال شد.

---

(۱) سکه هایی که بنام اسماعیل ... تحریر ... میشود محفوظ است ... ابوداود و محمد بن احمد ... شده (Cf Inventarn Katalog. musul, m)(monet Imp Erm-, P 171

(۲) جنگ (بعقیده ابن خلدون) بروز دوشنبه هفدهم ماه شوال سال ۲۸۶ درگرفت ، لیکن این روز ، روز جمعه بود . در نولدکه (Noldeke) (Op Cit, P 213) روز دوشنبه ۲۹ ماه اکتوبر سال ۸۹۸ ثبت شده و گمان میرود که وی ۸۹۹ را سهو کرده آنرا سال ۸۹۸ نوشته است .

(۳) در نرشخی (صفحه ۸۶) محمدبن لیث ثبت شده .

(۴) بعقیده سلامی نبرد در روز سه شنبه ... و اسیر شدن در ربیع الاول سال ۲۸۷ یعنی ۱۸ ماه مارچ شروع است و بعقیده منبع دیگری ابن خلکان ، آتش جنگ بروز چهارشنبه ۱۷ ماه ربیع الثانی درگرفت ، لیکن این روز (۲۱ ماه اپریل) روز دوشنبه بود بعقیده عتبی (Manini, I, 343) آن روز ، روز سه شنبه ✲

با وجودیکه اقدام اسماعیل برخلاف رای و اندیشه خلیفه بود اما اخیر الذکر (خلیفه) اقدام اسماعیل را مناسب و بجا خواند[1] خلیفه در ظاهر از عمرو جانبداری میکرد اما در خفا و به پنهانی اسماعیل را بر علیه عمرو تشویق می نمود[2] اسماعیل تا اخر عمر رعیت و مطیع خلیفه ماند و به تدریج ولایات شمال فارس را جزو قلمرو خویش ساخت[3] جانشینان اسماعیل مجبور گردیدند ولایات کسپین و بخش غربی فارس را برای خاندان های شیعه علوی، آل زیار و آل بویه[4] واگذارد. زیرا این خاندانها از طرف توده های مردم یاری میشدند و مردم نسبت به سامانیها آنها را ترجیح میدادند. برعلاوه این خاندانها مطابق روحیه ملی فارس بودند[5].

مورخین در مجادله بین سامانیان وصفاریها، بدون شك وتردید، از سامانیها طرفداری میکنند. سامانیها در مبدء ومنشاء خود برعکس مطابق العنان ها نظامی که از بین توده های مردم گردند بلندمیکردند. ادامه دهندگان طبیعی سلسله طاهریان و نگهدار قانون و امنیت می بودند. طبقات بلندجامعه، البته به تامین صلح و امنیت علاقه مندی مفرطی داشتند وهم بدان سبب بود که از سامانیها نسبت به صفاریها خوشنود می بودند و از آنها طرفداری میکردند زیرا سامانیها بهتر وشایسته تر از

۱ــ طبری، جلدسوم: صفحه ۲۱۹۵

۲ــ سیاست نامه، نظام الملك، صفحه ۱۴ ترجمه سیاست نامه صفحه ۲۲

۳ــ دایرة المعارف اسلام، مقالت بارتولد، اسماعیل بن احمد

۴ــ لین پول، خاندان های سلطنتی اسلام، صفحات ۱۲۷-۱۳۶-۱۴۳

۵ــ موسس خاندان زیار، مرداویج ،م حیای تاج و تخت سامانیها را خواب میدید ابن اثیرجلد هشتم صفحه ۲۲۶ از ابن مسکویه سلسله نشرات گیب

(۶)ــ جلد ۵، صفحه ۴۸۹) برسکه های آل بویه لقب پارسی قدیم شاهنشاه را می یابیم.

✻ از اسطماه ربیع الثانی سال ۲۸۷ که مطابق با شنبه (۵) اپریل سال ۹۰۰ میباشد، بوده است. نرشخی (ص ۸۸ (تاریخی را ذکر میکند که انسان نمیتواند آنرا بپذیرد (چارشنبه، دهم جمادی الاول ۲۸۸) بعیقده طبری (ج سوم ۲۱۹۴) خبر جنگ در بغداد بروز چارشنبه ۲۵ جمادی الاول سال ۲۸۷ یعنی ۲۸ ماه می سال ۹۰۰ رسید

صفاریها برای آنها خدمت میکرد. از گفتهٔ طبری[1] معلوم میشود که «متمولین و دهقانها» در مجادله بین اسماعیل و عمرو از اسماعیل جانبداری میکردند. همان تشکیلات بغرنج و پیچیدهٔ دولتی را که اسماعیل بوجود آورده بود، و یا اعاده کرده بود مفاد طبقه ارستوکرات را بهتر از ان مساوات همگانی که نیروهای مطاق العنانی نظامی در دوره صفاریها بوجود آورده بود، تامین میکرد، قلت مواد و کمی اطلاعات در دورهٔ طاهریان با مشکلات زیادی روبرو کرده است زیرا انسان نمی تواند فیصله کند که تاچه حدواندازه تشکیلات فوق الذکر کاردست اسماعیل و وزیرش ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی، بوداست[2] چون در بارهٔ دورهٔ سامانیها مواد زیادی داریم لذا میتوانیم نظر به درستی در باره تشکیلات دولت و حکومت در خراسان، ماوراءالنهر قایم کنیم و فکر روشنی در بارهٔ حیات و زندگی اقتصادی مردم آنسامان داشته باشیم.

در راس دولت فرمانروای اتوکراتی که فقط در نزد خداوند مسوءل بود مواقع شده بود[3] گرچه سامانیها در نظر حکومت بغداد فقط امیرهای «حکام» ـ والی و یا فقط عامل[4] (ماموریـن مالیات) می بودند اما درحقیقت در قلمرو و حیطه نفوذ خودها فرمانروایان مستقلی بودند. در تصادم وزد و خورد یکه در بین سامانیها بوقوع می پیوست هر دوطرف به خلیفه رجوع می کردند[5] و فرمان خلیفه را اساس فیصله مناقشه خود قرار میدادند.

---

۱ ـ طبری، جلد سوم، صفحه ۲۱۹٤

۲ ـ گردیزی، اصل متن صفحه ٦

۳ ـ سیاست نامه، نظام الملك، صفحه ۹٠

٤ ـ طبری، جلد سوم، صفحه ۲۲۷۹

۵ ـ ایضاً، جلد سوم، صفحه ۲۲۹٠

چنان معلوم می‌شود گاهی اوقات خلیفه بر آل بویه متکی می‌بود از سامانیها اظهار نفرت وانزجار میکرد وسعی میکرد تا عناصر چندی را بجان سامانیها اندازد[1] فرمان خلیفه به‌طرفداری کسی هرگز باعث آن نمی‌گردید که بر تعداد پیروان وی بیفزاید و دلیل آنهم اینست که مناقشات فقط بازور نیروهای نظامی فیصله می‌شد بعدها، وقتیکه زمام قدرت را در بغداد آل بویه در دست گرفت و در اثر آن گاهی اوقات چنان اتفاق می‌افتاد که خلیفه را آل بویه برای خلافت نامزد میکرد، مردمان خراسان او را به رسمیت نمی‌شناختند[2] درینجا باید علاوه نموده گفت که این قدرت آل بویه بهیچ صورت موقف سامانیها را متزلزل نتوانست گاهی اوقات مورخین پارسی سامانیها را بنام امیرالمومنین یاد میکردند[3] یعنی سامانیها را با خلیفه در یك کفهٔ ترازو قرار داده همردیف یکدیگر می‌شناختند. بعقیدهٔ پارسی‌ها پادشاه مطلق العنان بایست بیش از همه‌چیز کدخدا[4] «زمیندار» بس شایسته قلمرو خویش باشد وسعی نماید تا ظواهر مملکتش را آراسته و زیباسازد، کانال های آبیاری آب گذرهای سرزمینی و پلهای بزرگ بسازد، برای مصالح دهات وقریه ها مجاهدت نماید، زراعت را تشویق کند، قلعه ها برج ها و باروها تعمیر کند، شهرهای جدید ورباط هادست ساختمان دهد، به تزئین وزیبایی شهر از طریق ساختن عمارات واساسات نوین بپردازد، نیز سراههای خوبی راراه اندازد پادشاه باید اشخاص وکارمندانی را که در رشته های مختلف کار

۱- ابن اثیر، جلد هشتم: صفحات ۳۸۰-۳۸۱

۲- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۸۱، جلد نهم صفحه ۱۰۳

۳- عوفی، اصل متن، صفحه ۹۰

٤- سیاست نامه، نظام الملك، صفحه ۱۱۰، ترجمه آن صفحه ۱۶۳

۵- سیاست نامه، نظام الملك، صفحه ۶، ترجمه آن صفحات ۶ و ۷

میکند، انتخاب کند. در تمام سیستم تشکیلات سیاسی مسلمانان شرق، دو شعبه اداری که عبارت از درگاه و دیوان باشد، عطف توجه میکند.

پیش از دورهٔ سامانیها راجع به گارد شخصی فرمانروا که از غلامان زرخرید تشکیل شده باشد، کدام اطلاعات ومعلوماتی مورد دسترس خود نداریم. اینچنین گارد دردربار اسماعیل سامانی وجانشین های او وجود داشت. درین جا باید ناگفته نگذاشت که تا ایندم مردمان درگاه آنقدرها اهمیت نداشتند و در روزهای بعد، البته، آنها اهمیت وقدرت پیدا کردند. وظایف عمده نظامی نه تنها دراختیار افسران گارد میبود بلکه این چنین صلاحیت را به اعضای خانواده های ممتاز محلی نیز میدادند. دهقان [۱] و ترك میتوانست در نیروهای نظامی داخل شوند درحالیکه اکثر باشندگان ماوراءلنهر مسلح بودند [۲] نظام الملك [۳] (موءلف کتاب سیاست نامه) وظیفه غلام ترکی رادربارهٔ آل سامان بشرح زیر مینویسد: درسال اول غلام بحیث مهتر پیاده خدمت میکرد، سرزنش میدید ونمیتوانست براسپ سوارشود.

درایندوره غلام لباس های زندانی [این اسم از قریه زندان بخارا گرفته شده] می پوشید. بعدازیك سال حاجب باموافقت فرمانده [تخماق] خیمه [وثاق] مرغلام ترکی را اسب ترکی وقبضهٔ ساده یی میداد. درسال سوم یك

۱- ببلیوگرافی جغرافیه عرب، جلداول صفحه ۲۹۲ -
جلد دوم صفحه ۲۴۳

۲- زپسکی- جلد دوم- صفحه ۲۷۵ (از هلال الصابع: حالیا ضمحلال
• خلافت عباسیان - جلددوم- صفحه ۳۷۴ -ترجمه-ج ششم- صفحه ۴۰۰

۳- سیاست نامه - صفحه ۵- ترجمهٔ آن صفحات ۱۳۹ و ۱۴۰

شمشیر دراز (قراچور) به غلام داده میشد. در سال پنجم زین خوبی با لباس بهتر از سابق یك عصا و آبخوری مزینی مورد دسترس غلام میگذاشتند. در سال هفتم غلام برتبه وثاق باشی یعنی فرمانده خیمه ترفیع میکرد و این وظیفه را بیاری سه شخص دیگر انجام میداد: این وثاق باشی کلاه سیاه نمدی که با نقره ولباس گنجه خاملك دوزی شده بود، برسر می نهاد [گنجه: الیزابت پول امروزی است] این غلام دیروز و وثاق باشی امروز، بتدریج برتبه خیل باشی (فرمانده یك قطعه) وحاجب ها (حاجب الحاجب) قرارداشت و این حاجب بزرگ یکی از اعیان سلطنت بود.[1]

افسر دومیکه دردربار قرب و منزلت داشت صاحب حصار یا امیر حصار بود اداره صاحب حصار درزمان معاویه، نخستین فرمانروای مسلمان که دربارش را با خدم و حشم طنطنه بخشیده بود، بوجود آمد[2] اداره صاحب حصار، بدون کدام شك و تردیدی، با فرمانده گارد (صاحب الشروط)[3] که دراین زمان فرمانده نظامی شهر میبود. مبدأ و اساس مشترکی دارد. درضمن توضیحاتی که طبری[4] درباره یك حاکم اموی دست تحریر وبنان می سپارد، حصار وشروط را بیك مفهوم ومعنی بکار بسته است. لیکن طوریکه می بینیم، در دربار خلیفه این دو وظیفه را باشخاص مختلف وجداگانه یی می سپردند[5] اما این نکته روشن

۱ــ سیاست نامه ــ صفحه ۱۲۱ و ترجمه آن صفحه ۱۷۸

۲ــ طبری ــ جلد دوم ــ صفحه (۲۰۶۰) ــ یعقوبی ــ تاریخ جلد دوم ــ ص ۲۷۶

۳ــ کلمه شروط از کلمه یونانی dop Tis آمده است.

٤ــ طبری ــ جلد دوم صفحه ۱۰۲۸ ــ ۲۹

۵ــ ایضاً ــ جلد دوم ــ صفحه ۲۰۵ ــ جلد سوم ــ صفحات ۱۰٤۹ و ۵۵۰

و آفتابی است که «فرماندهٔ گارد» اهمیت بیشتر و رتبهٔ بلندتری داشت. در بغداد این عهده را شخص بسیار مهمی از اعضای خاندان طاهریها و صفاریها اشغال کرده بودند؛ حتی می بینیم که در سمرقند. اسماعیل. اقلا بنام این وظیفه را در دربار برادرش نصر عهده دار میبود [1]

وظیفه صاحب حصار در دورهٔ آل عباس این بود تا اوامر خلیفه را منصه اجرا گذارد. نظام الملك [2] از زبان مامون چنین مینویسد: «من دو صاحب حصار دارم؛ و وظیفه هردو تن آنست تا مردم را گردن زنند، دستهارا قطع کنند و مردم را از نعمت پای محروم سازند. بمردم اذیت رسانند و آنها را در زندان اندازند.»
صفحات و نشانهٔ ظاهر آنها با وظیفه و کار آنها شباهت داشت؛ در دورهٔ امویها صاحب الشروط درجلو حاکم سپری را بدوش میکشید [3]. نظام الملك میگوید که صاحب حصار پنجاه نفر چوبدار زیر فرمان داشت [مامور اجرای یساول یا Lictor کسیکه تبر معروف به Fasces را در دست داشت و برای کیفر تبه کاران همرای کنسول یاد کتاتور روم میرفت] این چوبداران باید همیشه در دربار حاضر میبودند تا اگر ضرورت می افتاد صاحب حصار آنها را بانجام وظیفه و کاری وا میداشت: از جمله این پنجاه نفر چوبدار، بیست نفر چوب طلا داشتند و آن بیست دیگر چوب نقره میداشت و ده تن دیگر چوبهای درازی چوبی در اختیار خود داشتند.

۱-نرشخی-صفحه ۷۸ در زمان سامانیهای اخیر «صاحب الشروط» فرمان و فیصله فرمانروا را منصه اجراء میگذاشت (جرنال آسیای، ۳۵، صفحه ۳۰۲ یتیمة الدهر-جلدچارم-صفحه ٤٥)

۲-سیاست نامه صفحه ۱۲۲ ترجمهٔ آن صفحه ۱۷۹

۳-طبری جلددوم صفحه ۸٦۲

برعلاوه دراین اداره های مهم یك سلسله ادارات کوچك [۱] دیگری نیز وجود داشت که عبارت ازدربان، خانه سامان. وساقی هاوغیره بود.

ادارهٔ بزرگ نظامی را گاهی اوقات یکی ازاعضای خانواده های حاکمه [قراتکین اسیفجاب وپسرش منصور[۲]، ابوعلی صغانیان] وزمانی یکی ازغلامان ترکی دراثرخدماتیکه انجام داده بودند. [البتگین تاش. فایق وغیره] اشغال میکردند. به اخیرالذکر پیش از سن سی و پنج سالگی [۳] چنان وظیفه محول نمیگردید برای حاجب بزرگ تحقیربودکه وظیفه وکارحاکم معمولی را انجام دهد.

فرماندهٔ تمام نیروهای نظامی. حاکم ووالی خراسان میبودکه آنرابه لقب سپه سالار[۵] یادمیکردند وتمام اراضی وقلمروسامانیها راکه درجنوب دریای آمو واقع بود، ازنیشاپوراداره وکنترول میکرد. دردورهٔ سامانیهاوهم بعدهادردورهٔ مغولها [۶] رسم ومصلحت درآن بودکه دربارهٔ مقرری وزیر بافرماندهٔ بزرگ نظامی [۷] مشوره نمایند.

۱ بعضی ازاین اداره هارامولف سیاست نامه- نظام الملك - می شمارد صفحات ۱۱۱-۱۱٤- ترجمهٔ آن صفحات ۱٦٤ و ۱٦۷

۲-ترکستان تا حمله مغول- بارتولد- انگلیسی- صفحه ۱۷٦

۳-سیاست نامه صفحه ۹۵ ترجمهٔ آن صفحه ۱٤۰

٤-گردیزی صفحه ۱۱

۵-در ترجمهٔ عربی «صاحب الجیش» ذکرشده [ببلیوگرافی جغرافیه عرب، بخش سوم، صفحه ۳۳۷]

٦-دی اوسون D' Ohsson جلدچارم، صفحه ۹٦٦

۷-عوفی؛ صفحه ۹۱

معاملات وامور خانوادگی دربار را وکیل[1] انجام میداد. ارزش واهمیت این کرسی و کالت (وکیل) از آن گفته گردیزی که وکیل را همردیف امیر ووزیر ذکر میکند، واضح میگردد[2] سیستم بوروکراتی با تمام کمال وجمالش دردورهٔ سامانیها رشد وانکشاف میکند. نرشخی[3] از ده ادارهٔ حکومتی در بخارا که درحوالی ریگستان واقع بود، ذکر میکند.

۱-دیوان وزیر، ۲- دیوان مستوفی، ۳- دیوان عمیدالملک، ٤- صاحب الشروط ۵-دیوان صاحب البرید[4] ٦- دیوان مشرف؛ ۷-دیوان قلمروی شخصی فرمانروا، ۸-دیوان محتسب؛ ۹-دیوان اوقاف، ۱۰-دیوان قاضی.

وزیر و یا خواجهٔ بزرگ[5] در راس «اهل بنا وقلم» بوده و نیز سمت ریاست سیستم بوروکراتی راداشت، حتی در دورهٔ سلجوقی ها خواجه بزرگ را بنام اهل قلم می‌شناختند[6] نظام الملک عقیده دارد که این وظیفه باید ارثی باشد از پدر به پسر منتقل گردد[7] درزمان سامانیها اینچنین خاندانهای وزیر (جیهانی. بلعمی، عتبی)

۱-سیاست نامه، صفحات ۸۱-۸۲، ترجمه ۱۲۱

۲-گردیزی، نسخه قلمی کمبریج، کتابخانهٔ بودلیان: نامهای بخارا سه ی سرهنگان البتگین رسید از امیر و از وزیر و از وکیل.

۳-نرشخی، صفحه ۲٤

٤-محمد نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمهٔ روسی بقلم آن لیکوشین. صفحه ۳٦

۵-اصطلاح خواجه بزرگ را حتی در رساله عربن بندادی Bundari بکاربسته اند راجع به کلمه خواجه و منشاء خراسانی آن (مسعودی، بخش نهم: صفحه ۲٤) رابنگرید. دراین ایضاحات خویش مسعودی نشان میدهد که غرب در آن زمان بااین کلمه چندان آشنا نبودند.

٦-ابن اثر، جلد دهم، صفحه ۱۳۸

۷-سیاست نامه، صفحه ۱۵۱؛ و ترجمهٔ آن صفحه ۲۲۳

وجود داشت. در این جا باید گفت که پسر مشکل بود بصورت مستقیم جا نشین پدر گردد. اصطلاح مستوفی (خزانه‌دار) شاید با اصطلاحاتی از قبیل خازن[1] و یا خزانه دار[2] یکی باشد و تحت اثر خزانه دار حاسب (الحاسب[3]) که جمع آن حساب میباشد، بود. اداره حکومت که در رأس آن خزانه دار واقع بود شاید با «دیوان الخراج» آل عباس یکی بوده باشد[4] طوریکه قبلاً گفتیم مالیات در زمان عمرو به سه خزانه داده میشد اما این سیستم تا دورهٔ سلطنت سامانیها عمر نکرد[5] نظام الملك[6] دوخزانه را خیلی مهم میداند: یکی از آن دوخزانه‌یی میباشد که مصارف ومخارج عمومی وعادی را متکفل است و آن دیگری برای ذخیرهٔ پول بود که در موقع بسیار ضرورت بطور قرضه به مصرف میرسید. دیوان عمید الملك شاید با دیوان اسناد رسمی (دیوان الرسایل یا دیوان انشاء) یکچیز باشد واخیر الذکر را مورخین بتکرار ذکر میکنند و در بعض موارد حتی در دورهٔ سامانیها[7] از دیوان انشاء صحبت میکنند. در بیهقی[8] رئیس «دیوان اسناد» بنام خواجه عمید یاد میشود و این خود از بلند پایه

۱- سمعانی، الخازن

۲- اصل متن، سمعانی، صفحه ۱۰

۳- سمعانی- الحاجب

٤- طبری، جلد سوم، صفحه ۱۵۵.

٥- مقدسی (ببلیوگرافی جغرافیه عرب؛ جلد سوم صفحات ۳۰ و ۳٤) فقط از خزانه‌دارهای سه شهر بسیار متمول از قبیل طوس نساء و ابیورد نام میبرد.

٦- سیاست نامه صفحه ۲۰۵ و ترجمه آن صفحه ۳۰۰

۷- جرنل آسیایی ٥ اول ۳ ۲۱۳-۱٦-۳٥-۳۱۹-۳۲۱-۳۲۷ «ثعلبی در یتیمة الدهر، ج چارم صفحات ۳۲-٦۹-۷۰ ۷٥۷ سمعانی (S.V) المیکالی

۸- بیهقی صفحات ۱٦۳-۱٦۷

ترین کرسی دولت بحساب می آمد.

پیش از این راجع به ادارهٔ افسرگارد صحبت کردیم واحتمال میرود که ادارهٔ افسرگارد بادیوان نظامی ترکی آل عباس مطابقت کند[1] در بین کارمندان ملکی که درراس این شعبه قرار گرفته بودند، باحتمال قوی، عارض میبود وعارض به نوبهٔ خود زیراثر صاحب الشروط کار میکرد. عارض معاش لشکریان رامیپرداخت و نیز وظیفه‌داشت وسایل بهبود آنهارا تهیه کند[2] در دورهٔ سامانیها وهمچنان درعهد عمرو به افسران وعساکر درهرسه ماه معاش میدادند[3].

طوریکه میدانید سیستم پست درشرق فقط برای مقاصد حکومت تاسیس میشد[4] وظیفه کارمندان پسته این بود (در پهلوی اصطلاح صاحب البرید اصطلاح صاحب خبر ومنهی نیز عطف توجه میکند) تا اطلاعات وخبرهای مهم رابا سرع اوقات به ولایات برساند وهم از تمام فعالیت‌های مقامات صالحه محلی به پایتخت و مرکز خبر دهد

۱ــ طبری، جلدسوم، صفحه ۱۰۰.

۲ــ گردیزی، صفحه ۵، سمعانی (S.V) العارض[صفحه ۲۲۱ ترکستان بارتولد نسخه انگلیسی] را بنگرید.

۳ــ بیبلوگرافی جغرافیه عرب، جلد دوم، صفحات ۳٤۱-۳٤۲ ومجموع عربی که به لشکریان توزیع میشد به بیست ملیون درهم بالغ میگردید وبدان جهة این موضوع رابیستگانی درعربی العشریمینیه (مفتاح العلوم صفحه ٦٥) میگفتند.

٤ــ Kremer Kulturgeschichte I, 192 S.q. برای کلمه «برید» مفتاح العلوم اشتقاق پارسی میدهد لیکن احتمال قوی میرود که کلمه برید از (Veredus) لاتین گرفته شده باشد «دایرة المعارف اسلام S.V برید» پسته رسان را الفرانق (AL-Furniq) [پارسی، پروانه، خادم ثبت‌میدانند] بکس پسته ومحتویات آنرا اسکدار Uskundar [پارسی: ازکدار] مینویسند، مفتایح، صفه ٦٤ اصطلاح اسکدار رابیهتی زیاد استعمال میکند، صفحات ۳۹۲ و۳۹٤ پیام های سری را بصورت لغمی می نویسد.

از نگاه پرنسیب ، افسران پسته یك شعبه مخصوص وجداگانه یی را تشکیل میدادند وزیر اثرحکام محلی نبوده ، کار وبار خود را بصورت مستقل ازحکام منصهٔ اجرا میگذاشتند . در دورهٔ سامانیها اقتدار وصلاحیت حکومت هنوز بدان اندازه زیاد بود که ازولایات راجع بکردار ورفتار نیرومند ترین حاکم ووالی محلی ازقبیل والی خراسان بمرکز اطلاع دهند[1] در دورهٔ غزنویها چنان میبود که گاهی اوقات افسران اطلاعات خودشانرا مطابق میل و آرزوی حکام محلی برای مرکز ترتیب میدادند اما اگر میخواستند از افعال ناهجار حاکم محلی بمرکز اطلاع دهند شخصی را به تغییر قیافه برای آن کار استخدام میکردند[2]

اصطلاح «اشراف» از نگاه لغت به مفهوم مشاهده و مراقبت شخص برجسته آمده است وظیفهٔ مشرف (بیننده ومشاهد) بعقیدهٔ نظام الملك[3] اینست که از تمام وقایعی که در درگاه صورت میگیرد ، بموقع مناسب اطلاع دهد. مشرف باید در قریه‌ها و محله ها نمایندگی داشته باشد از این گفتهٔ بیهقی[4] که مشرفها را باخزانه دارها توام ذکر میکند باید استنتاج کرد که مقصداز کنترول خزانه‌دارها بوده وباید درباره اینکه خزانه چقدر پول رابرای تامین دربار مصرف میکند ، معلومات داشته باشد .

دیوان قلمروجایداد شخصی فرمانروا در دورهٔ عباسیان زیرعنوان دیوان قلمرو[5] [دیوان ضیاع] یاد میشد . در دورهٔ سامانیها ، باحتمال قوی ، این وظیفه راوکیل

۱- گردیزی ، صفحه ۱۲ ، وعوفی صفحه ۹۲

۲ بیهقی ، صفحات ۳۹۵-۳۹۸

۳ سیاستنامه ، صفحه ۵٦ ، وترجمهٔ آن صفحه های ۸٦-۸۷

٤- بیهقی ، صفحه ۱۸۱

۵ کریمر (Kremer)[Kultcugescht] بخش اول ، صفحه ۱۹۹

جامهٔ عمل می پوشانید .

وظیفهٔ محتسب این بود که نظم و نسق را در کوچه ها و بازارها تأمین کند زیرا آنانی را که بصورت علنی[۱] از قانون مقدس (اسلام) تخلف میکنند و یا مردم را درخرید و فروش فریب میدهند و یا مالیات خود را نمی پردازند[۲] مراقبت نموده مجازات کنند. بعقیده نظام الملک[۳] پادشاهان همیشه برای انجام این مهم کسی را مقرر میکرد که یا ازاهل دربار یاخواجهٔ سرا (خصی واخته) یاترك سالخورده که از هیچکس طرفداری نمیکرد و ازعالی ودنی بیك اندازه چشم ترس میداشت ؛ می سپردند.

در زمان سامانیها این عهده را اشخاص دانشمند وعالم نیز می پذیرفتند[٤] اما احتمال میرود که دراین فرصت محتسب آنقدرها برخطاکاران ازشدت وحدت کار گرفته نمیتوانست یعنی صلاحیت حقوقی و قانونی آنها بسیار زیاد نمیبود.

شعبات جداگانه که در دورهٔ سامانیها برای ادارهٔ اوقاف وجود داشت، ظاهراً در روزهای پسین از بین برداشته شد. در فرمانهای سدهٔ دوازده اداره وامور اوقاف را جزء وضمیمهٔ وظیفه قاضی نمودند[٥] پارسی ها این اداره ومقام را بادارهٔ

۱ــ ازاینکه در داخل سرای چه واقع میشد محتسب رابدان سروکار نبود گلستان سعدی باهتمام پلتس(platts)صفحه ٤٦ ؛ را بنگرید

۲ــ کریمر (Kultrgrschieht)(Kremer) بخش اول صفحه ۲۳ ؛

۳ــ سیاست نامه صفحه ۱۰ ؛ و ترجمه آن صفحه ٦۲

٤ــ سمعانی S. V. المحتسب.

٥ــ سمعانی صفحه ۷٥

ومقام موبد موبدان دورهٔ سامانیها مقایسه میکنند[۱] برعلاوه بایست دراین جا این نکته را خاطرنشان کرد که موضوعات قانونی مخصوصاً شکایت از دست کارمندان وافسران را خود فرمانروا[۲] ویا یکی از اعضاء خانوادهٔ شاهی[۳] که برای دادرسی مظالم مقرر میشد ، مورد تحقیق و بررسی قرار میدادند .

مانند همان اداره ها وشعباتی که در مرکز وجود داشت ، در ولایات نیز میتوان دید. وزیرهای ولایت را حاکم ها ویا کدخدایان میگفتند (زمیندارها اصطلاح اخیر را بیهقی زیاد استعمال میکند) در دورهٔ سامانیها وغزنویها افسران کوچك راحتی خود ولایات را علی اکثر شخص پادشاه مقرر میکرد[۵] تقاعد و بازنشست افسران کوچك را حتی خود پادشاه در دست داشت[٦] . بالاخره دراثر انکشاف سیستم بوروکراسی رئسا ییکه در راس این چنین شعبات قرار داشت عوض وجانشین خود را درشهرهای ولایات بامر خود مقرر میکردند[۷] .طبقهٔ روحانیون دربخارا بسیار معزز بودند[۸] درصفحات گذشته دیدیم که حتی موسس وبنیان گذار خاندان سلطنتی آل سامان بیاری وکمك طبقهٔ روحانیون دربخارا پرچم اقتدارخویش را برافراشت.

۱ــسیاست نامه صفحه ۳۹ و ترجمهٔآن صفحه ۵۷ نیز بهپاورقی صفحه ۲۳۲ بارتولدترکستان انگلیسی نمرهٔ پاورقی ۲ مراجعه نمایید

۲- سیاست نامه صفحه ۱۷ و ترجمهٔآن صفحه ۲٦

۳ــسمعانی السامانی راجع به برادر اسماعیل ابویعقوب اسحق ـ کهان علی نطالم بخارا رابنگرید.

٤ـ سمعانی .S. V الاسبانیکشی .

۵ـبیهقی صفحات ۱٦۵ - ۱٦٦

٦ ـ بیهقی صفحات ۷۵۳-۷۵٤ ۷ بارتولد کتان صفحات ۲٤ -۳٤ــ۷۵

۷ــ آن ایضاحات سمعانی را کهیکی ازسامانیان برقبر درویشی دعامیخواند یا شیخی را که جنازه اش را ابوعلی بلعمی بردوش خویش تا قبرش برده بود مقایسه کنید سمعانی S. V البابکس والمزنی

علما ازاینکه دربرابر پادشاه زمین رابوسه کنند معاف بودند اشخاص بسیار عالم ودانشمند انرا از بین فقهای مدرسه حنفی بخارا انتخاب میکردند. ومسایل مهم را بنابر توصیهٔ آنها فیصله می نمودند، خواهشات وآرزو های علما برآورده میشدو مطابق هدایت آنها اشخاص را در اداره های دولتی مقرر میکردند[1] سمعانی[2] عقیده دارد که همان اشخاصی را که بعدها بنام مفتی ویاشیخ الاسلام معروف بودند، دراین فرصت بلقب پارسی استاذ (معلم، مدرس) یاد میکردند. ادارهٔ استاذ درزمان اسماعیل وجود داشت. معلمین را درماوراء النهر عموماً به عنوان دانشمند ویابنا به لهجه محلی دانشومند، یاد میکردند ۳

اداره ومقام خطیب ازجمله مقام روحانی خالص بحساب می آید. طوریکه میدانید خطبه ها در مساجد توسط شخص خلیفه ویا نمایندهٔ وی خوانده میشد. در دورهٔ سامانیها این رسم در شرق برانداخته شدوساقط گردید، علت آن این بود که فرمانروایان وحکام ولایات شرق پارسی زبان بودند ویاترکی صحبت میکردند وبرزبان عربی حاکمیت نداشتندلیکن درآن مواردیکه حاکم زبان عربی راخوب میدانست، وظیفه حاکم وخطیب را به تنهایی انجام میداد[4]

سیستم بوروکراسی را نمی شد درسر تاسر قلمرو بصورت متحد الشکلی منصه اجرا گذاشت ودلیل برای آن این بودکه در بعض ولایات خاندانهای سلطنتی محلی

۲- ببلیوگرافی جغرافیای عرب بخش سوم صفحه ۳۳۹

۳- سمعانی S. V الاستاذ

۴. ببلیوگرافی جغرافیای عرب بخش سوم صفحه ۳ ٤ سیاست نامه صفحه ۸۸

سمعانی (S. V) الخطیب.

حکومت میکردند وحتی در برخی از موارد این خاندانها ، عنعنه وسنن خیلی باستانی داشتند بر علاوهٔ خاندان ابوداود در بلخ که موجودیت آن ناچیز بود ، باخاندانهای سلطنتی جداگانه یی در سجستان (صفاریها) ، در گوزگانان (فریغونیان) . درغزنه (فرمانروایان بومی که بعدها توسط البتگین ودیگر اعضای گارد از بین برداشته شدند) ، در بست (مانند غزنه زیرا ثر رهبران ترکی) ، درغرجستان (در مرغاب علیا) درخوارزمیه ، دراسیفجاب ودر مناطق کوهستانی بخش شرقی بخارای امروزی (صغانیان ، ختال وراشت) ، بر می خوریم .

تمام این فرمانروایان (او مرای صغانیان وراشت وحاکم اسیفجاب دراین جاذکر نشده ، احتمال میرود که سهو شده باشد وآنرا ازقلم انداخته باشند) بمرکز خراج نمیدادند[1] اما تحفه وهدیه میفرستادند. دریك حوزه ایلاق یعنی دهقان بزرگ محلی که در تونکث (TunKath) زندگی میکرد . با تمام معنی کلمه . دراین فرصت استقلال سیاسی خودرا ازدست داده بود[2] (احتمال میرود که این حاکم فرمانروا یك بخش مالکیت ارضی خودش راازدست داده بود) لیکن هنوز بر مردم مسلط بود ونفوذداشت ومقدسی[3] اورا دهقان نیرومندی ثبت میکند. هم درهمین آوان بود که فرمانروایان خوارزمیه . اسیفجاب ، وصغانیان از نیروی بزرگ سیاسی بهره مند

۱ــ ببلیو گرافی جغرافیای عرب ، جلد سوم . صفحه ۳۳۷ .

۲ــ موءلف نسخهٔ قلمی تومانسکی (24al' درباره ایلاق میگوید که بزرگان وسرکرده گان این منطقه را دهقانهای ایلاق می نامیدند ، درزمانه های باستان ایلاق ــ دهقان یکی ازشاهان محلی میبود [ملوك اطراف] .

۳ــ ببلیو گرافی جغرافیای عرب ، جلد سوم ، صفحه ۲۲۷ .

بودند. مبداء ومنشأ خوارزمشاه[1] به زمانه های اساطیری وافسانوی تعلق دارد. فاتحان عرب گرچه فرمانروایان محلی راشاه میگفتند اما درحقیقت زمام امور و قدرت رادردست حکام خویش داده بودند.

بیش ازاین معلومات دربارهٔ روابط بین خوارزم شاه وامرای عرب نداریم واز آن مجادلاتیکه خوارزمیه رابدو بخش تقسیم کرد نیزاطلاع نداریم؛ بخش جنوب شهر کاث(Kath)زیراثرخوارزمشاه میبود وبخش شمال باشهر گرگانج (Gurganj)راامرا اداره میکردند. این دوحوزه وساحهٔ نفوذ بصورت دایم باهم زدو خورد داشت تااینکه بالاخره درسال ۹۹۵ حیطه نفوذوقلمرو خوارزم شاه رااومرای گرگانج(Gurganj)فتح کرد. این اومرا برخودلقب خوارزمشاه رانهادند[2]

فرمانروای اسپیجاب به آل سامان وفادار ماند وبرای اینکه وفاداری خودرا نسبت به سامانیان ثابت سازند. سالانه چهارعددسکه بایك جاروب[3] وتحفه های دیگر برای آنها میفرستاد. فرمانروایان اسپیجاب بنوبهٔ برترکهای بخش شرقی ولایت سیردرو قسمت غربی سیمیریچی که ازرعایای آل سامان بودند، نفوذ داشتند «پادشاه ترکمان» درشهراردو (Ordu) زندگی میکرد، همواره برای فرمانروای اسپیجاب تحفه ها میفرستاد[4] ودراین کار هرگز کوتاهی وتعلل روا نمیداشت.

۱- راجع به خوارزمشاه (Sachau Yur Geschichte und Chronologie Von Khwarizm,Wien. 1873 Theil I) رابنگرید.

۲- گردیزی، صفحات ۱۲-۱۳. نرشخی سوم صفحه ۱۷۹

۳- Ct. P. 212

۴ ببلیو گرافی جغرافیای عرب، بخش سوم، صفحه ۲۷۵

راجع باین موضوع که به چه صورت فرمانروای اسیفجاب از تهاجم قراخانیها برماوراءالنهر جلوگیری میکردند ودر برابر آنها مقاومت وایستادگی نشان میدادند معلومات نداریم

درباره مبدء ومنشأ صغانیان یاطوریکه ابن حوقل[1] آنهـارا بنام «المحتاج» یاد میکند ، نیزمتأسفانه معلومات نداریم درزمان سلطه ونفوذ اعراب صغانیان رابه لقب عربی ته عنوان امرا یادمیکردند [یعنی امرای صغانیان]ولقب قبل از دورهٔ اسلام صغانیان [صغان خدات] دیگردر دورهٔ اسلام از رواج برافتاده بود. بعدازسقوط آل سامان صغانیان هنوزهم تحت اثرفرمانروای بومی باقیمانده بود[2] هم درهمین دوره درختل بالقب پیش از دورهٔ اسلام که عبارت ازختلان شاه وشیرختلان برنمی خوریم[3] درقـرن دوازده امرای ختل هنوزنیای بزرگ خود را بـهرام گورٔ میدانستند[ورهران(Varahran) پنجم ۴۲۷-۴۳۸].

مقام ریاست[5] ، رئیس شـهروحوالی آن، علی الاکثراز پـدربه پسربارث میرسید لیکن این مقام مانند دورهٔ قبل ازمغولها ازخصوصیت وکرکتر پولیسی عاری بود[6] . رئیس سرکردهٔ شهرمـیبوود وازمفادشهرنماینده گی میکرد . وهم همین

۱-ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلددوم ، صفحه(۴۰۱)راجع به محتاج ابن اثیر ، جلد هشتم ، صفحه ۱۹۶ را بنگرید.

۲-گردیزی ، صفحه ۱۵

۳ ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلدششم ، صفحه ۲۹

۴-ابن اثیر ، جلدیازدهم ، صفحه ۱۵۵

۵- بیهقی ، صفحات ۲۹۸ ۳۵۲ - البغدادی، صفه ۷۷

۶- دراین عهد لقب رئیس را به آنهایی میدادند که درقرون وسطی آنـرا بنـام محتسب می خواندند .

سرکرده ویا رئیس شهر بود که مقام ومنزلت پادشاه را برای مردم می فهمانید ، وآنرا به مردم اعلان میکرد [۱]. احتمال میرود که رئیس در وهله نخست از بین خانواده های بزرگ محلی انتخاب میشد .

در دورهٔ سامانیها توده های مردم از رهگذر صلح خارجی واز طریق اینکه بازار تجارت وصناعت گرم بود آسوده وآرام بودند درجای دیگر [۲] گفته نرشخی را نقل کرده گفتیم که زمین ها را از مالکین زمین باشندگان شهرستانهای صناعتی با موافقه حکومت . خریداری میکردند .

درزمان اسماعیل جایداد بخارخداتها [۳] را با بعضی قریه ها ودهات [۴] . حکومت تحت کنترول واداره خود میگرفت .

از روی فهرست مقدسی میتوانیم راجع به صادرات شهر های مختلف ماوراالنهر معلومات خوبی داشته باشیم [۵]

اجناس ومال التجاره یکه صادر میشد قرارزیراست :

از ترمذ: صابون انقوزه . از بخارا : پارچه های نرم . قالین های نماز . پارچه های پشمی براي فرش . چراغهای مسی ، تنگ است (درزندان و توقیف خانه درست میشد) پارچه های اشمونی [۶] ، پوست گوسفند ، روغن برای

۱ــ برعلاوه فقره ایکه در بالاذکر کردیم به صفحه ۱۵۷ حافظ آبرو مراجعه نمایید .

۲ Srednea 2 Vyestnik, 1896, June, p. 31.

۳ــ نرشخی ، صفحه ۱۰

۴ــ نرشخی ، صفحات ۱۳ ــ ۱۴ــ ۲۶ ــ ۲۷

۵ــ بیلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلد سوم ، صفحات ۳۲۳ــ ۲۶

۶ــ از شهراشمونین مصر(بیلیوگرافی جغرافیه عرب ، جلد اول . صفحه ۵۳) .

چرب کردن سر، روغن حیوانی از کرمینیه، دستمال و پیش اندازها از دبوسیه.
ودهاریك نوع پارچه صادر میشد که سلاطین بغداد آنرا اطلس خراسان [1] میگفتند.
از ربنجان پارچه های نمدی زمستانی [2]، قالین نماز، پوست، گوگرد، مفرغ، حشیش
قوی از خوارزمیه پوست روبا، روبا، خرگوش های خالدار، بز، سمور، قاقم،
سگ آبی، موم، تیرها، مادهٔ ژلاتینی، چرم اسپ، عسل، عنبر، فندق، شمشیر،
زره، چوب خنج، غلام های سلاوی، گوسفندو دیگر مواشی. تمام این اقلام از
بلغارمی آمد. لیکن خوارزمیه انگور. انواع کشمش، کماج بادام (یا اردینه
بادام)، پارچه جات قالین، کمپل، اطلس که بحیث تحفه برای پاشاهان
فرستاده میشد. کنجد، قفل پارچه های آرنج (یك قسم پارچه) کمان
که فقط شخص قوی میتوانست آنرا استعمال کند رخبین (یك نوع پنیر)، ماهی
خمیرمایه (کشتی از ترمذ نیز صادر میشد) در بنادر خارج صادر میکرد. از سمرقند
لباس های سیمگون و دیگر مواد سمرقندی ازقبیل ظروف مسی، ساغرهای زیبا،
خیمه ها، رکاب، تسمه تنگ. اسپ صادر میگردید. از بناکث پارچه های
ترکستان صادر میشد. از شاش زین های بلند، که ازچرم اسپ ساخته میشد،
خیمه ها چرم (که ترك ها آنرا دباغی و صادر میکردند)، تیردان، البسه، قالین نماز،
کلاههای چرمی. سوزن (البته چندان خوب نبود)، کمانهای خیلی نفیس، کتان

۱ ــ به ابن حوقل که درباره پارچه های ودهاری، صحبت میکند مراجعه نمایید، و نیز مقالتی را که در دایرة المعارف تحت عنوان دیباج نوشته شده مراجعه کنید.

۲ــ طبری درباره پارچه های پشمی که درربنجان ساخته میشد، صحبت میکند (جلد دوم صفحه ۱۲٤۹).

که برای ترك ها صادر میگردید، مقراض، زغیر(از تخم کتان)، ببازار خارج صادر میشد. پارهای سرخ که ممرجل (Mamarjal) یاد میشد، پارچه های زینیزی (Zinizi)[1]، پارچه های ابریشمی، فندق، ببازار خارج میفرستاد.

از فرغانه وایسیفجاب غلام های ترکی، پارچه های سفید، اسلحه، شمشیر، مس، آهن صادر میکردند، از طراز (تلس) پوست بز صادر میکردند. از شلجی، نقره صادر میکردند. از ترکستان اسپ، خر، گوشت (البته گوشت بخار ارا نمیتوان درهیچ جاسراغ داد)، یك نوع تربوزدر بخارا کاشته میشد وآنرا بنام الشاق (یاالشاف) یاد میکردند. ودرهیچ جا مانند آن وجود نداشت وآنرا ببازار خارج صادر می نمودند. در اینجا باید علاوه نموده گفت که کاغذ سمرقند، کمان خوارزمیه ظروف شاش را نمیتوان درهیچ نقطه نظر سراغ داد.

ایضاحات بالا همین گفته های اصطخری[2] را که میگفت ماورالنهر ومردمان آن هرچیز دارند و محتاج هیچ کس نمیباشند. تایید میکند. صناعت درماورالنهر تحت تاثیرو نفوذ چین انکشاف کرده بود وهم ازهمین نگاه این الفقیه[3] ماورالنهر را با خراسان مقایسه ومقارنه میکند. فاتحان عرب درماورالنهر تولیدات زیاد چین راد یده بودند[4].

۱ــ برا ین پارچه اسم شهرزینیزی پارس رانهاده بودند.
مواد خام این پارچه ها گاهی اوقات ازمصروارد میشد لیکن درقرن دهم موادآنرا در خود سمرقند می کاشتند و تهیه میکردند(ببلیوگرافی عرب، جلد سوم، صفحه ۴۴۲)، واین خود نفوذ مصررا درجهان صناعت ماورالنهرازطریق فارس نشان میدهد.

۲ــ ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد اول، صفحه ۲۸۷

۳ ــ ایضاً، جلد پنجم، صفحه ۳۱۶

٤ ــ طبری، جلد سوم، صفحه ۷۹

اما بازار تولیدات چین در ماوراءالنهر در اثر انکشاف صناعت محلی رو به کساد نهاد[1] و نفوذ و تاثیر کارهای دستی چین از آنجا در ماوراءالنهر ثابت میگردد، که بعدها عربها تمام ظروفی را که بر آن هنر نمابی شده بود، بنام چینی یاد میکردند.[1] از جمله تولیدات ماوراءالنهر که در بازارهای جهان اسلام شهرت بسزائی حاصل کرده بود همانا ابریشم و پارچههای کتان و اعلی زرافشان و آلات و اسباب فلزی فرغانه مخصوصاً اسلحه آن بوده است این اسلحه حتی در بغداد بفروش میرسید.

انکشاف صناعت فلز در فرغانه، بدون کدام شك و تردید، زاده وجود معادن زغال سنگ می باشد در انکشاف البسه و پارچه های هنری نه تنها چین بلکه مصر هم در ماوراءالنهر تاثیر داشت این حقیقت را پارچه دبیقی[2] Dabiqi از (شهر دبیق مصر) که در سر تا سر خوارزمیه ساخته می شد. وهمچنان نساجی اشمون Ushmun که مقدسی از آن یاد میکند، واضح و آفتابی میسازد.

کاغذ سمرقند در تاریخ تمدن مقام خاص و اهمیت بارزی دارد، از بیان و گفته های مسلمین برمی آید که مردمان سمرقند ساختن کاغذ را از آن زندانیان چینی که زیاد بن صالح در سال ۷۵۱ اسیر گرفته بود، آموخته بودند تا به همین تازگی ها بر اساس تحقیقات و تتبعات پروفیسر کربچیك[3] Karabacek حدس زده می شد

۱ـ از اینکه مقدسی میگوید که در بین دیگر کارهای دستی، کارهای دستی زندانیان را نیز در بازار فروش عرضه میداشتند دارای اهمیت زیادی میباشد.

۲ ـ لطایف المعارف صفحه ۲۷ :

۳ ـ ایضاً صفحه ۱۲۹، راجع به پارچه های دبیق Dabik دایرة المعارف اسلام نویسنده (سی ـ ایچ ـ بکر) را ببنگرید. این پارچه عموماً با نقره و طلا بافته می شد. دبیق را در فارس نیز می ساختند (ببلیوگرافی جغرافیای عرب جلد سوم صفحه ۴۴۳)

Mil theilungen aus der Sammlung der papyrur des Erzh Rainer, B. II, wien 1877, S. 108-17.

که ساختن کاغذ از پارچه های ژنده و کهنه اختراع خود مردمان سمرقند میباشد زیرا پیش از سال ۹٤۰ هیچ اثری از کاغذ چینی که از جامه های فرسوده و کهنه ساخته شده باشد، عطف توجه نمیکرد. درین روزها در شهر حفریات و کاوش های سر. ایم اوربل شتین[۱] Sir M. Aurelstein در آسیای مرکزی این موضوع را تأیید و ثابت کرد که تاریخ اختراع کاغذ چینی که از جامه های ژنده وفرتوت ساخته شده بود مال قرن دوم میلادی میباشد و بدانجهت انسان نمیتواند آنرا اختراع مستقل عرب ها دانست وحتی مآخذ و منابع عربی اختراع این کاغذ را یك اختراع جدید و تازه نمیدانند ودر اواخر قرن دهم کاغذ سمرقند جانشین پاپیروس و پوست های که برروی آن می نوشتند، در ممالك اسلامی شد.[۲]

توام با (اردینه بادام) که در فهرست صادرات از خوارزمیه ذکر کردیم، باید آن فقره ثعلبی[۳] را که درباره تربوز خوارزمیه که برای خلیفهٔ مامون (۸۱۳-۳۳) وخلیفهٔ واثق (۸٤۲-۷) در بین قالب های سربی وبرف گرفته می فرستادند، نباید فراموش کرد. تربوز درست وسالم دریاز ارخارج به قیمت (۸۰۰) درهم بفروش می رسید، از جمله مواد تجارتی یکی هم مشك بود که از ممالك مختلف وارد میشد و بهترین آن همان مشك تبت بوده است.[٤]

۱- شتین (Serindia) صفحات ٦٥۰ و ٦۷۳

۲- لطایف المعارف صفحه ۱۲٦ در قرن یازده در سوریه نیز کاغذ می ساختند. ناصرخسرو راجع به کاغذی که در تریپولی (Tripoli) می ساختند، صحبت میکند و آنرا حتی از کاغذیکه در سمرقند ساخته میشد بهتر میداند. (سیاحت نامه ناصرخسرو) با حتمام شلیفر.

۳- لطایف المعارف صفحه ۱۲۹

٤- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد هفتم، صفحه ۳٦٥

تجارت باچادر نشینان همیشه اهمیت زیادی داشت مواشی برای کشتار و خوراک[1] حیوانات بار بر، چرم، غلام در اثر تجارت باچادر نشینان بدست می آمد و هم چنان می بینیم که چادر نشینان نیز مجبور می بودند با مردمان مسکون و مستقر تجارت نمایند زیرا آنها در اثر این تجارت می توانستند از طرف مقابل خود البا س و گندم بدست آورند.[2]

در ماوراء النهر و همچنین در چین و روسیه، مردمان چادر نشین رمه های خود را بطرف سرحدات می آوردند بدون اینکه منتظر نشینند تا مردم در میدان های استپ به نزد آنها بروند[3] خوارزمی ها از رهگذر تجارت و بازرگانی باچادر نشینان منافع هنگفتی بچنگ می آوردند و بعقیده اصطخری[4] مفاد منافع خوارزمیها از طریق تجارت با ترک ها تامین میگردید. از گرگانج کاروانها به طرف جنوب خراسان و غرب خضره بحرکت می افتاد. گردیزی[5] حتی از یک راه دیگر در امتداد ساحل غربی دریای ارال که از آنجا، از میدان های استپ درمیگذشت و بالاخره بسرزمین پیچنگ ها Pechengs منتهی میگردید، سخن میگوید. مردمان خوارزم از نمایندگان عمدهٔ طبقه تاجران در خراسان بحساب می آمدند. درهر شهر خراسان تعداد زیادی

۱-راجع به گوشت ارزان در سرحدات شمال ماوراءالنهر به ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحات ٤ ۲۷-۲۷۲ مراجعه فرمایید.
وهمچنان راجع به وارد نمودن گوسفند از نزد ترک ها به ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد اول صفحه ۲۸۸، جلد دوم، صفحه ۳۳٦ مراجعه کنید.

۲-راجع به صادر نمودن گندم برای چادرنشینان، صفحه ۱۷۸ ترکستان بارتولد را ملاحظه فرمائید

۳-ببلیوگرافی جغرافیای عرب جلد اول صفحه ۳۰۳ جلد دوم ص ۳۹۲

٤-ایضاً جلد اول صفحه ۳۰۵

۵-ایضاً جلد اول صفحه ۲۹۹

٦-Otchet بارتولد صفحات ۱۱۹ و ۱۲۰ رانیز بنگرید عوفی صفحه ۹۵

از مردمان خوارزم دیده می‌شد. این خوارزمیان توسط کلاهای بلندپوست[۱] از دیگران شناخته میشدند. و همین کلاه هایشان ممیزه آنها بود. در شهر نسا تمام زمین ها در دست مردمان خوارزم افتاد[۲]. خوارزمیان نه تنها مردمان ثروتمند شدند بلکه در ساحهٔ دانش نیز کسب شهرت نمودند.

مقدسی[۳] عقیده دارد که هر استاد حتموق، معلم ساینس بشری وقاری قرآن شریف(X)]شاگردانی از اهل خوارزم داشتند بالاخره احتیاج مال التجاره برای مبادله با چادرنشینان باعث انکشاف خوبی تولیدات پارچه های پشمی وکتان گردید.[۴]

اجرت آن روزها رامیتوان در گفته های گردیزی[۵] حدس زد: یعقوب چنانچه که میدانید در نزد مسگری کارمیکرد وماهانه پانزده درهم اندرمی یافت بالاخره صناعت و تجارت انکشاف خوبی کرد زیرا مالیات درآن فرصت بسیار زیاد نبود[۶] مالیات آل سامان به چهل وپنج مليون درهم بالغ میگردید[۷] و تمام این مبلغ پول،

۱- ببلیوگرافی جغرافیای عرب جلد اول صفحات ۳۰۴ و ۳۰۵ را بنگرید.

۲- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۳۲۰

۳- ایضاً جلد سوم، صفحه ۲۸۴

۴- ایضاً جلد اول، صفحه ۳۰۴

۵- متن، صفحه ۳، نیز به صفحه ۲۱۶ ترکستان بارتولد مراجعه کنید.

۶- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلدسوم، صفحات ۳۴۰ - ۳۴۱

۷- بمشکل میتوان تعداد معین ومشخصی رابدست آورد [ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم صفحه ۳۴۰، جلدپنجم صفحه ۱۳۶]

مورد دسترس خودشان میبود. خراجیکه از ولایات شرقی گرفته میشد، مورد استفاده خزینه خلیفه گذاشته نمیشد.[1]

مصارف زیاد خلیفه معاشی بود که به لشکریان و افسران خود میپرداخت و آنهم به بیست ملیون درهم بالغ میگردید.[2] معاش افسرانیکه در یك ولایت سرگرم وظیفه خود میبودند، یکسان بود[3] [البته موظف به اجرای یك وظیفه معین در داخل چوکات رسمیات] قرار عقیده نظام الملك[4]، شاهان سابق یعنی آل سامان وغزنویها با فسران خود پول نقد میپرداختند[یعنی بیستگانی یامواجیب] و به عساکر زمین توزیع نمیکردند [اقطاع، صیغه جمع اقطاعات] دراین مورد، البته، استثناء وجود داشت، مثلاً قهستان یك ساحهٔ فراخ ووسیع اراضی فیودال سیمجور که ازاحفاد واولادهٔ غلامان ترکی بودند[5]، رادر بر میگرفت. بالاخره آن غلامها به مدارج عالی رسیده بودند، زمین های زیادی رامیخریدند. الپتگین پنجصد قریه درخراسان وماوراء النهر داشت ونیز درهرشهریك قصر، یك باغ، کاروانسرای وحمام داشت[6] در دورهٔ سامانیها وغزنویان تشکیلات اداری چنان بود که افسران وکارمندان نمیشد به آسانی ازطریق نامشروع،

۱- زپسکی (Zapisky) جلد چارم، صفحه ۱۳٦

۲- پنج ملیون درهرسه ماه [بصفحه ۲۳۰ ترکستان باتولد مراجعه نمایید.]

۳- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد دوم، صفحات ۱ ٤ ۳-۲

٤- سیاست نامه، صفحات ۹۱-۲ ترجمهٔ آن ۱۳٤-۵ برای معلومات بیشتربه ترکستان تاحملهٔ مغول صفحه ۲۳۸ نمرهٔ پاورقی ۱۲ مراجعه شود.

۵- سمعانی (S.V.) السیمجوری

٦- سیاست نامه، صفحات ۱۰۱-۲، وترجمهٔ آن ۱٤۹-۱۵۰

استفاده کنند. اما تحت سیستم فیودالیهای نظامی روزهای پسین از طریق نامشروع استفاده های بیشتری میشد[1]. باید در اینجا، این نکته را خاطرنشان کرد، که جلوگیری از این چنین سوء استفاده ها کار بس دشوار مشکل وحتی ناممکن بوده است. ما می بینیم که حکومت درزمان مشکلات مالیات فوق العاده جمع میکرد واجرت خدام و کارکنان را به تعویق می انداخت و تمام این چیز ها موجب وسبب نارضایتی مردم میگردید: باوجودیکه درماوراءالنهر گاردغازیان موجود بود اما اکثر مردم نزدخودشان اسلحه نگاه میداشتند واین اسلحه درفرصتی که مردم از حکومت ناراضی میبودند منبع خطر بزرگی بوده این خطر مخصوصاً درمراکز وشهرهای بزرگ خیلی زیاد میبود. سمرقند که از بزرگترین مراکز تجارت بود مردمان آن خیلی فتنه انگیز وآشوبگر بودند[2] وحتی بدین صفت تا روزهای پسین متصف میبودند[3] درعین زمان باید ناگفته نگذاشت که رنجبران تربیه شده که در اداره های حکومتی کار نمی یافتند، منبع خطر دیگری بود که برای سیستم تأسیس شده وحکومت ایجاد کرده بودند.

راجع به این چنین خطر نظام الملک؛ واقعه یی راکه در دورهٔ سلطنت آل بویه بوقوع پیوسته بود، نقل میکند، (آل بویه باسامانیها همعصر بودند) برای اینکه ازوقوع چنان یک خطر جلوگیری بعمل آید، نظام الملک توصیه میکند که بایست

۱ـ به ترکستان بارتولد، صفحه ۲۳۹ نمره پاورقی ۳ مراجعه نمایید.

۲ـ ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۲۷۸

۳ـ جی. ولف، ایضاحات هیأت به بخارا اندنبره ولندن ۱۸٤۸، صفحه ۲۰۲

٤ـ سیاست نامه، صفحات ۱٤۵ـ ٤۸، ترجمه آن صفحات ۲۱۵ ـ ۲۱۹

مقامات صالحه چند اداره را در اختیار یك شخص بگذارند - در دورۀ آل سامان به چنان یك امر مبادرت نمرده بودند[1]

مالیات گمرکی[2] را در زمانکه مال التجاره از دریای آمو عبور داده میشد، میگرفتند : از هر شخص سواره که با خود مال داشت یك درهم میگرفتند [سوار بر اسب ویا بر خر میبود] واز هر اشتر دو درهم محصول میگرفتند - میله های نقره را باید به بخارا نقل میدادند وهم بدین منوال سیستم گمرکی ونظارت سیستم گمرگی راح تأسیس کرده بودند .ودرجاهای توقف [شاید مراد ازجایی توقف منزل مقصود باشد] از نیم تا یك درهم مالیه میپرداختند. وقتیکه غلام ها را ازجایی به جای دیگر نقل میدادند ، ازحکومت اجازه میگرفتند، واین اجازه نامه از هفتاد تا یکصد درهم ارزش داشت ،[3] برای نقل دادن کنیزهای ترکی نیز از هفتاد تا یکصد درهم مالیه میگرفتند. البته در مورد انتقال کنیزها به اجازه نامه مخصوص احتیاج پیدا نمیشد. برای انتقال زنهای شوهردار فقط از بیست تا سی درهم میگرفتند.

سامانیها در اثر این تشکیلات تقریباً برای مدت یکصد سال خود را تامین کردند گرچه بعد از اسماعیل ، طوریکه از مراجعه بتاریخ معلوم میگردد، کدام شخصی که دربین

۱- سمعانی S'A الخازن

۲- ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلد سوم ، صفحات ۳۴۰-۴۱ در اینجا باید این نکته را علاوه نموده گفت که در نظر مسلمانها وممالك اسلامی محصول گمرکی برخلاف قانون اسلامی بحساب می آمد. نیز به ترکستان بارتولد صفحه ۲۳۹- نمره پاورقی ۸ مراجعه نمایید

۳- بعقیده ابن خرداد به(ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلد ششم ص ۲۸) ارزش وقیمت دو هزار ۲۰۰۰ غلام که طاهریان بدربار خلیفه میفرستاد ۶۰۰۰۰۰ درهم بوده است . پس به این حساب قیمت یك غلام ترکی درقرن نهم به ۳۰۰ درهم بالغ میگردید.

سامانیان ازخود اهلیت ولیاقت فوق العاده نشان دهد ، سراغ نداریم. نخستین جانشین اسماعیل احمدشخص متقی وزاهدی بود ودردوران حکومت وی لسان عربی برای باردوم لسان اسنادرسمی (شایدبرای مدت مدیدی دوام نکرده باشد)شد[۱] احمدازآنهاییکه عربی میدانستند ، پشتیبانی وحمایت میکردوشاید نارضایتی گارد معلول بهمین اقدام وی بوده باشد.

درنتیجه درشب ۲۳ماه جون سال ۱۹۱٤ [۲] امیرتوسط غلامهای خویش درفربر Farabr بقتل رسید. بعدازقتل امیردرباریان وی زمام قدرت واداره مملکت را دردست گرفتند ودرعین زمان کاتب ابوالحسن نصر بن اسحاق[۳] را ببادا این اتهام گرفتند که گویاوی قاتلهای امیرراتقویت وتشویق میکرد ودراثرهمین اتهام اورا بقتل رسانیدند [٤]مشایخ وحشم گاردنصردوم بن احمد راکه هشت سال داشت (۹۱٤—٤۳) ، برمسند پدرش نشانیدند. ازکلماتیکه بدین جوان نسبت داده اند[٥] معلوم میگردد که رهبران گاردپلان قتل احمدراطرح نموده بودند . اداره سلطنت باموافقت نمایندگان دربار[٦] [قصر] کاروبار مملکت داری رادراختیارابوعبدالله

۱—تاریخ گزیده—بران —صفحه ۳۸۱ ، ترجمه آن ۷۳ نیزبه ترکستان بارتولد ، صفحه ۲٤۰ ، نمره پاورقی—۲—مراجعه کنید.

۲—تاریخ صحیح را درسمعانی[السامان S. V]می یابید رروز صحیح آن روزیکشنبه بود ، نه پنجشنبه .

۳—ترشخی صفحه ۹۲ نام مکمل آنرا درگردیزی ، میتونید بیابید

٤—گردیزی[f. 115; Camb. Ms., S. C]مشایخ وحشم

٥—ابن اثیر ، جلدهشم ، صفحه ۵۸ میرخوند ، تاریخ سامانیها ، ایم دیفریمریی ، پاریس ۱۸٤٥ ، صفحات ۱۹ و ۱۳۱

٦—ابن اثیر ، جلدهشتم صفحه ۵۹

محمد بن احمد جیهانی گذاشتند. جیهانی با یاری وکمک ایلدر نظامی حمویه بن علی صلح وامنیت رادر تمام قلمرو آل سامان برقرار کردند.[۱]

درسمرقند برادر اسماعیل، اسحاق بن احمد، پرچم بغی را با یاری مردمان فتنه انگیز سمرقند برافراشت، اما جیهانی آتش آن بغاوت راخاموش کرد. اسحاق راحمویه شکست دادووی عفوخواست عذرش راپذیرفتندواو به بخارا برگشت. پسر اسحاق الیاس بفرغانه فرار کرد ویکی از اعضای دیگر سلطنتی نوادهٔ نصراول[۲] حاکم سمرقند مقررشد. پسردیگر اسحاق که ابوصالح منصور نام داشت وپرچم بغاوت را برافراشته بود، درنیشاپور پدرود جهان گفت[۳]. بعدازوی جنرال حسین بن علی مروزی که خدمات زیادی برای حکومت دردورهٔ فرمانروایی احمدانجام داده بود، درراس شورشیان قرارگرفت. این جنرال گمان میکرد که خدمات او راحکومت بخوبی ارزیابی وقدرنکرده است (دربعضی منابع وماخذ مروزی را مرو رودی ثبت وقید کرده اند). لیدرها ورهبران شورشیان برکمك ویاری عناصر ملی متکی - میبودند چنانچه که می بینیم نظام الملك[۴] ومولف کتاب فهرست[۵] درلست لیدرها ورهبران نهضت شیعه اسامی آنها راثبت کرده اند.

۱- گردیزی ، صفحه ۶

۲- طبری ، جلد سوم ، صفحات ۲۲۸۹-۹۰ ، ابن اثیر ، جلد هشتم ، صفحه ۶ ، میرخوند ، تاریخ سامانیها صفحه ۱۳۲ شاید طبری اسم شهزاده یی راکه فرمانروا مقررشده بود ، غلط میکند واسم شخصی راکه وی ذکر کرده باابوعمرو محمدبن اسد یکی میباشد.

۳- نرشخی ، صفحات ۹۲-۹۳

۴- سیاست نامه ، صفحه ۱۸۷ وترجمه آن ۲۷۴

۵- فهرست ، صفحات ۱۳۸-۱۸۸

حکومت یکی ازاعضای ارستوکراسی، دهقان معروف، احمد بن سهل [۱] را برای فرونشانیدن شورشیان که در راس آنها حسین بن علی مروزی قرار گرفته بود، انتخاب کرد. وهمان بود که در تابستان سال ۹۱۸ [۲] حسین را اسیر گرفتند. بعدازخاموش کردن این آتش احمدبنای شورش وبغی راگذاشت اماتا اخیر سال ۹۱۹ [۳] حمویه بن علی موفق گردیدشورشیان مزبوررا قلع وقمع کند. وسپس برای مدت ده سال [۴] دیگر فرشتهٔ صلح وامن برتمام قلمرو آل سامان پروبالش را گسترد.

نیزهمان شورش وبغاوتی را که الیاس بن اسحاق درفرغانه درسال ۹۲۲ راه انداخته بود، ابوعمرو محمد بن اسد [۵] خاموش ساخت. عده یی راعقیده برانست که تعداد لشکریان الیاس به ۳۰۰۰۰ مرد بالغ میگردید. بعدازانشکست یکی از رفقای الیاس محمد بن حسین بن مت (Mut) [۶] به تریزفرار کردو درانجا بنا به امرحکومت بخارا توسط یك دهقان محلی بقتل رسید. سپس الیاس کوشش میکرد که بایاری وکمك حاکم شاش، ابوالفضل بن ابویوسف، آتش بغاوت راسرازنو دامن زند

۱ــ راجع به احمد بن سهل به گردیزی صفحات ۶ــ۷ مراجعه نمایید.

۲ــ تاریخ آن درابن ثیر (جلد هشتم، صفحه ۶۵) و گردیزی ثبت شده است.

۳ــ تاریخ، درابن اثیر (جلد هشتم، صفحه ۸۹

۴ــ دربین شورشیانیکه دراوایل سلطنت نصرعطف توجه میکند (ابن اثیر: جلد هشتم: صفحه ۵۹) جعفرنامی میباشد که مادرباره فعالیت های وی کدام معلوماتی نداریم، لیکن احتمال میرود سکه هاییکه برآن اسم میکایل بن جعفر دیده میشود و درسمرقندوشش درسال ۳۰۶ (۹۱۸ــ۹۱۹ــو ۳۰۸ــ۹۲۰ــ۲۱ــ ضرب زده شده، باین نهضت رابطه داشته باشد. مارکوف، کتلاك صفحه ۱۴۱

۵ــ مقالت مرا (بارتولد) که درباره یك سکه مس با اسم ابن شهزاده میباشد، مطالعه نمایید (درزپکسی، xii , 059)

۶ــ یکی از لیدرهای نظامی اسیفجاب بدین اسم یاد میشد.

اما بازهم بخت باوی یاری نمیکند. بعد الیاس به کاشغر فرار میکند و در آنجا با دهقان محلی طغان تگین همداستان میگردد و بر فرغانه حمله مینماید، این مرتبه شاهد ناکامی باز اورا در آغوش میگیرد . بالاخره پسرعمویش اورا می بخشد واوهم از کاشغر بخارا برمیگردد.[1] درهمین آوان بود که یکی ازسیاستمداران معروف دورهٔ سامانی وزیر ابوالفضل محمد بن عبیدالله بلعمی زمام امور مملکت را در دست میگیرد. یك نهضت جدید تقریباً درسال ۹۲۰ [2] ظهور کرد، واین البته، زمانی بود که نصر نیشاپور میرفت . درقلعه بخارا سه برادرامیر رازندانی کردند: یحیی، ابراهیم ومنصور. این برادران بواسطه خبازی که ابوبکر نام داشت، باعناصر آشوبگر وفتنه انگیز نیروی نظامی بخارا داخل مذاکره گردیدند[3] وازقلعه ییکه دران زندانی شده بودند، رها گردیدند وشهررا درتصرف خوددرآوردند . بعقیدهٔ ابن اثیر[4] عناصر فتنه انگیز عبارت بودند ازدیلمان ، آل تشیع ورهزنان [یعنی غازیان] ازاینکه آل تشیع دراین نهضت سهم داشتند ، یك امر بدیهی مینماید زیرا رهبر آنها ، توام با ابوبکر ، پسرحسین مروزی بود. وزیر بلعمی با پسرحسین داخل مذاکره ومفاهمه میگردد وبیك موافقه میرسند ـ نتیجه مفاهمه ، البته، چنان بود که حسین ابوبکررا ترك میدهد وبه نیروهای نظامی نصرملحق میشود . ابوبکررا در اثرزدو

---

۱ ـ ابن اثیر، جلد هشتم ، صفحه ۹۷ ، ـ میرخوند سامانیها صفحه ۲۳۷

۲ـ تاریخ صحیح ومعین این واقعه معلوم نیست ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۱۵٤ ، میرخوند سامانیها ، صفحات ۱۳۸ و ۲٤۵

۳ـ گردیزی ، نسخهٔ خطی کمبریج [f.117,Camb. , Ms. , f 94b-95a] «ابن ابوبکر میان برادران سعید ومیان فضولیان بخارا ولشکر واسطه بود.»

٤ـ ابن اثیر، جلد هشتم ، صفحه ۱۵۵

کوب بقتل میرسانند اما نفوذ و تاثیر وی بر اذهان مردم باندازه یی زیاد بود که در
درباره وی افسانه یی را جعل کردند. جسد مرده ابوبکر را در داش آتش انداختند
و روز دیگر دیدند که جسد وی سالم مانده و یکقلم آتش بران اثر نداشته است.[1]
بعد از مجادله و زد و خورد با یحیی صلح و امنیت برای یکبار دیگر تامین میگردد.

حکومت خراسان را به امیر صغانیان ، ابوبکر محمد بن المظفر و بعد از و به
پسرش ، ابوعلی احمد بن محمد معروف ، می سپارند.[2]

نهضت آل تشیع باندازه یی بسط و دامنه می یابد که نصر را در سال اخیر فرمانروایی
وی ، بسوی خود جلب میکند[3]. چنانچه که می بینیم تبلیغات آل تشیع در خراسان
همواره ادامه داده میشد زیرا در آن سامان زیادت یکی از احفاد علی موجود بود و البته
از دیر باز بود که این مرقد اذهان و شعور مردم را زیر تاثیر و نفوذ خود گرفته بود.
بعقیده ابوالحسن بیهقی[4] که وی از اثر البیع[5] نقل میکند ، حتی در دورهٔ عبدالله
بن طاهر در نیشاپور خطبه بنام یکی از علویها - ابوالحسین محمد بن احمد که عبدالله
برادرزاده اش را باو بزنی داده بود ، خوانده میشد. در زمان فرمانروایی نصر مردم
نیشاپور به ابوالحسن محمد بن یحیی سو کند یاد میکردند و او را بحیث خلیفهٔ خود قبول
نموده بودند ، لیکن چندی بعد نصر از وی دعوت کرد به بخارا برود و برای مدتی --

۱- گردیزی صفحه ۷،
۲- ابن اثیر ، جلد ۸ ، صفحه ۱۹۶ ، گردیزی ، نسخه قلمی کمریج f. 95a - b
۳- سیاست نامه ، صفحه ۱۸۷ ، و ترجمه آن صفحه ۲۷٤ . فهرست صفحه ۱۸۸
٤- Cod. Mus, Brit ,Or. 3587, or.149
٥- الحاکم ابوعبدالله محمد بن عبدالله البیع النیسابوری [۱۰٤۱/٤۰۵] تاریخ علمای نیشا
را در هشت جلد نوشت • یك نقل این اثر ظاهرا در دست حاجی خلیفه ببلیو گراف نویس ترکی
(۱٦۵۸ م) افتاده است . حاجی این اثر را خیلی گرامی میداشت ....» به ترکستان بارتولد ،
صفحه ۱٦ مراجعه نمایید .

اورادربخارا نزد خود نگهداشت ، بالاخره اورا آزادکرده ،خلعت بخشید و مستمري مقرر داشت . وابوالحسین محمد بن یحیی نخستین شخصی بود ازخاندان علوی که "مرورا مستمری مقرر داشتند. تبلیغات آل تشیع باظهورخلفاي فاطمی (در اوایل قرن دهم)قوت گرفت . هیات تبلیغاتی فاطمی ها درخراسان راه یافتند ودر نتیجه حسین بن علی مروزی دل درگرو عقیده آل تشیع گذاشت . محمدبن احمد نخشبی (یا نسفی) جانشین حسین بن علی مروزی گردید .محمد برای اینکه بوصیت معلم ومربی خود جامۀ عمل پوشانیده باشد؛ مرکز فعالیت خود را به ماوراءلنهر انتقال داد. محمددر وهله نخست . درزادگاه خویش یعنی نسف باانداز ه موفقیت بدست آورد وسپس ازآنجا در پایتخت نفوذ پیدا کرد. محمد موفق گردید چند تن ازشرفاء را طرفدارعقیده خود سازد که دربین آنها حاجب بزرگ ، عارض ابوالمنصورچغانی[1] رئیس بخارا ، رئیس شعبه مالیات بخارا[2] وفرمانروای ایلاق [3] حسین ملک بودند .

رفته ،رفته این شخص بوسیله اشخاصیکه دربالاازآن نام بردیم درقصر

۱ ـ شاید پسرا بوعلی که بعدها درصغانیان و ترمذ فرمان روایی داشت [Texts, p. 10]

۲ـ صاحب الخراج : این اصلاح شاید بااصطلاح مستوفی یکی باشد (به ترکستان بارتولد صفحه ۲۲۹ مراجعه نمایید)

۳ـ برای اینکه با خصوصیات وتمام تفرعات این حوزه آشنایی پیدا کنید ، به صفحه ۲۳۳ ترکستان بارتولد ، مراجعه نمایید و نیز مقالت مرا (بارتولد) تحت عنوان

Die alltur kischen Iuschriften und die arabischen Ouellen, p.22

پادشاه را یافت و دیری نگذشته بود که امیر قرمطی شد.[۱]

قرار در خراست نخشبی، نصر موافقت کرد که به خلیفه فاطمی. قایم، (۹۳۴ ـ ۴۶) مبلغ ۱۱۹٫۰۰۰) دینار[۲] خونبهای حسین بن علی مروزی که درزندان بخارا تلف گردیده بود[۳]، بدهد.

از اینکه امیر دل در گرو آیین تشیع داده بود، طبقه روحانیون ازوی بیزار شدند و از گارد ترکی استعانت خواستند و تاج و تخت را به «سپه سالار بزرگ» دادند. چنان دسیسه نمودند که سپه سالار رهبران نیروی نظامی را به بهانه لشکر کشی به بلاساغون (به همان ترکهای تا زگی ها کافر آنرا کشوده بودند) با رضایت امیر در ضیافتی جمع کنند، و در همان جا از ایشان وعده میگیرند که امیر را خلع نمایند و قرمطی ها را از دم تیغ بکشند. از این توطئه پسر نصر نوح مطلع و نصر با مهارت تمام رهبر توطئه را حضور خویش خواست و امر قتل او را صادر کرد. ـ سپس پدر و پسر در ضیافت رهبران نظامی حضور بهم رسانیدند. در این ضیافت نصر اعلان کرد که وی از توطئه ودسیه آنها اطلاع دارد، و در

۱ ـ گفته های نظام الملک و بیهقی نشان میدهد که اصطلاح قرمطی معنی ومفهوم بزرگتری داشت از آنچه که مردم آنرا استعمال میکردند

۲ ـ متن «فهرست» در این موضوع خوب واضح نیست (فهرست، جلد دوم صفحه ۷۹)

۳ ـ بعقیده ابن اثیر (جلد هشتم، صفحه ٦٦) حسین بن علی بعد از ارتکاب خیانت زندان توسط ابو عبدالله جیهانی رها شد و دوباره سرگرم وظیفه رسمی گردید. شاید حسین بن علی بعد از شورش و بغاوت جدید، که ما درباره آن معلومات نداریم، پدرود جهان گفته باشد. ثعلبی [اشیاتیک جرنل ۵ ـ ۱ ۲۰٤] چند شعر حسین را نقل میکند که در آنجا شاعر از وزیر بلعمی به نسبت اینکه او را از زندان رها کرده بود، اظهار اطمینان مینماید.

ضمن امرداد تاسر رهبر دسیسه کاران را بیاورند بعد از آن نصر خودش را خلع کرد و پسرش را بحیث جانشین خویش اعلان داشت، زیرا پسرش را هیچکس قرمطی نمیدانست . این حادثه ترك ها را به حیرت انداخت ومجبور گردیدند اطاعت نمایند: نوح امرداد تا پدرش راغل وزنجیر کرده زندانی نمایند سپس. نوح فرمان داد که پیش از آنکه برعلیه ترکهای کافرلشکر کشی کنند، بهتر است ریشهٔ کفر راد ردا خل از بیخ وبن بر کنند ونیز چنان فیصله بعمل آمد که جایداد ودارایی آنها وخزانه امیر ملحدرا مورد استفادهٔ طبقهٔ ارتوداکس ها گذارند. درماوراءلنهر وخراسان آستین قتل را برعیله ملحدین تا آرنج بالا زدند ودر نخستین فرصت کار نخشبی وملحدین ارستوکرات را ساختند . ونیز درعین زمان اقداماتی بعمل آورده شدتا به متدینین آسیب وضرر نرسد (برای انتقام شخصی). ازان بیعد آل تشیع در ماوراءلنهر فقط درزیر پرده ستروا خفا زندگی میکردند .

این سرگذشتی بود که نظام الملك آنرا ثبت میکند اما از بین بردن نهضت آل تشیع را «فهرست » طوردیگر بیان میکند: علت وسبب اساسی واصلی پشیمانی نصر را مریضی میداند که برای مدت های مدیدی اورادربستر نگهداشته بود، وخود نصر آن مریضی رامجازات آسمانی میپنداشت . این قصه رانصر قبل ازمرگ باپسرش نوح درمیان گذاشته بود . نوح درروزجلوس خویش فقهاونخشبی را بحضورخویش احضار کرد تا آن موضوع را مناقشه نمایند. درنتیجه این مناقشه فقها برنخشبی غالب شدند والحاد اورا ردکردند . نوح ازاینکه نخشبی ازدرك خونبهای حسین ... / ٤٠ دینار رادر کیسهٔ خود انداخته بود،

مطلع گردیدو در اثر آن امر قتل نخشبی و یارانش راصادر کرد .

مورخین درباره الحاد نصر خاموش مانده اند: نصر بروز پنجشنبه ششم ماه اپریل سال ۹۴۳ [۱] در اثر مرض سل شش بعد از سیزده ماه مریضی پد رود جهان گفت . نصر چندی پیش از مرگ خود حجره یی رادر نزدیك دروازه قصر ساخته ودرانجا بعبادت مشغول بود [۲] .

عدهٔ یی راعقیده بر آنست که نصر مانند پدرش احمد دردست غلامها بقتل رسید دراین منابع وماخذ تاریخ های مختلفی [۳] برای فوت وی میدهند (۳۱ماه می سال ۹۴۲). نیز احتمال میرود که این منابع تاریخ خلع اوراداده باشند نه تاریخ وفات او را. ونیز توضیحات ساختن حجره توسط نصر بهمین واقعه اشاره میکند. برخلاف گفته های نظام الملك، نوح بعداز آنکه پدرش نصر پدرودجهان میگوید، بر مسند فرمانروایی می نشیند- بعقیده معاصروی نرشخی [٤]، نوح در دهم ماه اپریل سال ۹۴۳ برمسند سلطنت جلوس میکند یعنی سه روز بعد ازعزاداری، کرسی پدررا اشغال مینماید.

ابن اثیر [٥] درباره قتل واعدام نخشبی به توضیحات زیر میپردازد. جسد معلم

۱ - بسمعانی (السامانی) وترجمه پارسی عتبی (نرشخی.ص ۲۲۸) مراجعه نمایید .

۲ - ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۰۱، - میرخود ، سامانیها ص ۱٤۱

۳-حمدالله قزوینی (نرشخی صفحه ، ۳ ، ۱۰ ، تاریخ گزیده ، باهتمام براون ، صفحه ۳۸۳ ترجمه صفحه ۷٤، همان یك تاریخ راکه عبارت از دوازده مارمضان ۳۳۰ باشد، میدهند لیکن درباره قتل امیر خاموش مانده اند ، نیز نرشخی ، صفحات ۱۱۱-۱۲ رابفنگ ربد .

٤-نرشخی ، صفحهٔ ۹٤

٥-ابن اثیر ، جلد هشم ، صفحه ۳۰۲

(نخشبی)رااز روی‌دار دزدیدند واز دزدان هیچکس سراغ نداد.

ابن اثیر[1] که، اوازمیرخوند[2] نقل میکند، بعضی قصه هایی راجع به دیوانگی نصردارد: نیز بعضی قصه‌های دیگر برعلاوه ابن‌اثیردر بین اوراق تاریخ عطف توجه‌میکنند[3] عده‌یی را عقیده بر آنست که نصر مردخشن بود ودراخیر کارش‌بجایی کشید که وزیر بلعمی وعمید مصعبی[4] به نصرمشوره دادند که او باید امرمجازات وقتل مردم را برای‌سه روز به‌تعویق اندازد. درعین زمان سه نفر مرد سالخورده ومعمر را برای انجام این وظیفه مقرر کردند، وبه آنها توصیه شد که ازاشخاصیکه خلیفه بر آنهاغضب میکند شفاعت نمایند. اما این اقدامات بهیچ‌جای نکشیدوما برای تایید این قول‌خودگفته‌های ابن اثیر[5] وگردیزی[6] را بشرح زیر مورددسترس خوانندگان میگذاریم:

وقتیکه خلیفه فوت کرد یك‌تن از یاران‌وپیروان بزرگ‌وی‌زنده نمانده بودند پیروان وی یکی برعلیه‌آندیگری‌توطئه‌ودسیسه میکرد عدهٔ ازآنها محو گردید و برخی دیگر بمرگ‌طبیعی‌مرد. آری، پادشاهیکه قبل ازسن‌چهل‌سالگی بمرض سل

۱-ایضاً، جلدهشتم، صفحات ۳۰۰-۳۰۱

۲-میرخوند، سامانیها، صفحات ۱۳۹-۴۱

۳-بیهقی، صفحات ۱۱۷-۱۹

۴-ابوالطیب محمدبن حاتم. بعقیده ثعلبی (اشیاتیک جورنل، ۵، اول ۱۹۶-۹۷)..... مصعبی برتبه‌وزارت رسید، لیکن بالاخره اعلام شد بعقیده گردیزی مصعبی با مقرری ابوعلی جیهانی مخالفت کرد [صفحه ۸. درنسخه قلمی مصعبی را بغلط المصبعی نوشته‌اند].

۵- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۰۰

۶- گردیزی، صفحه ۸

بمیرد دشوار است بتواند بر امور و معاملات دولت نفوذ و تاثیری داشته باشد جنبه ها و پهلو های خوب دورهٔ فرمانروایی او را باید در اثر کاردانی و لیاقت وزرای وی ابوعبدالله جیهانی و ابوالفضل بلعمی بحساب آورد. درباره ارتد ادوالحاد نصر و انقلاب سال ۹٤۲ و اینکه چه کس در راس امور بورو کراسی واقع بود، متاسفانه معلومات نداریم. و نیز نمیدانیم که اندرین دوره وزیر چه رولی را بازی کرده است

انتقال قدرت از بلعمی به جهانی. طوریکه گردیزی عقیده دارد، در اثر بوجود آمدن بی انتظامی بوده که در جریان حیات و زندگی نورمال مردم عطف توجه میکند. و بعقیده ابن اثیر [1] این واقعه در سال ۹۳۸/۳۲٦ بوقوع پیوسته است. بلعمی تا سال ۹٤۰ زنده بود [2] و جیهانی در سال ۳۳۰/۹٤۱-۲ زیر ویرانه هاو خرابه ها پدرود جهان گفت ومراد از تحت ویرانه ها اینست که گویا وی در اثر حادثه زلزله زیر خاك ویرانه ها تلف گردیده است. [4] دراینجا بایست علاوه نموده گفت که ما درباره زلزله سال ۳۳۰ یکقلم معلومات و اطلاع نداریم.

اگر مرگ وزیر بصورت مستقیم با انقلاب و بغاوت سال ۳۳۰ رابطه نداشت اما درهرصورت میتوانیم، بگوییم که راه را برای پیروزی روحانیان و نیروهای نظامی

۱- ابن اثیر، جلد هشتم، صحفه ۲۸۳

۲- سمعانی، (S.V) البلعمی

۳- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۲۹٤

٤- ابن اثیر درباره زلزله سال ۳۳۱ که در شهرنسا در خراسان بوقوع پیوسته صحبث میکند، (جلدهشتم، صفحه ۳۰۲)

هموار کرده بود. درفهرست [1] ابوعلی جیهانی را بەدوتا پرستی متهم نموده اند .

در دورهٔ فرمانروایی نوح بن نصر(۹۴۳ ــ ۹۵۴) [2] علایم ونشانه های بارز انحطاط خانذان سلطنتی سامانیان راباوضاحت تمام میتوان نگریست. بعدازآنکه دورهٔ فرمانروایی نصر بپایان میرسد. قدرت دردست وزیرجدیدی [3] که یک شخص متقی بود می افتد. این وزیر فقیه ابوالفضل محمدالسلمی بود. این وزیر بعدها بنام الحاکم الشهید معروف شد ابوالفضل محمدالسلمی (این وزیر برای مدتهای مدیدی ازقبول آن لقب اباميورزید تااینکه بالاخره دراثراصرار نوح آن لقب راپذیرفت) درروزهای دوشنبه وپنجشنبه روزه میگرفت وتمام نمازهاوعبادات مقرره رابجای می آورد. شب زنده داری میکرد ودرسفر نماز قصر نمیخواند بلکه تمام نمازرا بجای می آورد. وی مدت مختصری راوقف امورمملکت داری میکرد درفرصت های اول باعجله تمام مصروف وسرگرم نوشته های دینی میشد. این چنین وزیر البته ، نمیتوانستهٔ دست یغماگران ودزدان راازخزینه دولت دورنگهدارد وازواقعه سال ۹٤۲ جلوگیری بعمل آرد.

۱- فهرست ، صفحه ۱۳۸ ذکر حسین بن علی مروزی وابوزید بلخی دراین فقره نشان میدهد که مولف «فهرست» بین دوجیهانی فرق نمیگذارد بعنی پدر را ازپسر فرق نمیکند (Cf. P. 12) احتمال میرود که پدر وپسر رابه زندقه دودوتا پرستی متهم نموده بودند. درارشاد یاقوت (جلددوم صفحات ۵۹و۶۰) بین ابوعبدالله جیهانی ونواده اش فرق نمیگذارد وازجیهانی اول درهمین اثردرای یکبار دیگر یاد میکند (جلدششم صفحات ۲۹۳-۹٤

۲- درارشادیاقوت (جلدسوم صفحه ۹۹) نوح بن نصر رایکی ازشاهان مهذب آل سامان ثبت کرده است (من ادب ملوك آل سامان)

۳- راجع باین وزیرمتقی وپرهیزگار به سمعانی (S'V) «الشهید» مراجعه نمایید .

برای اینکه شورش و بغاوت خوارزمیه را که درسال ۹۴۴ [۱] بوقوع پیوسته بود فرونشانند و نیز آتش بغی حاکم خراسان، ابوعلی چغانی، راخاموش سازند به نیروی نظامی احتیاج وضرورت مبرم بود مردمان خراسان از دست حاکم خراسان به‌نوح در بهارسال ۹۴۵ [۲] شکایت کرد و نوح آرز و داشت تا عوض وی رهبر حزب ترکها ابراهیم بن سیمجور که‌هم حیثیت دفیـوی وهم شهرت به‌دینداری داشت، مقرر نماید. [۳] ابو علی چغانی آماده نبود برضا و رغبت و بصورت داوطلبانه کرسی قدرت را برای دیگری بگذارد حکومت نمیتوانست اورا بزو رعزل کند زیرا لشکر یان معاش اند رنیافته بودند و بصورت علنی و بر ملا از امیر ووز یر شکایت میکردند مشکلات اقتصادی ، حکومت را مجبور ساخت که بر مالیات وخراج بیفزاید مقدسی [۴] عقیده دارد که‌درزمان فرمان روایی نوح مالیات سالانه را پیش ازوقت موعود وبصورت قرضه ازمردم میگرفتند وحکومت هرگز قرضهٔ مردم رادوباره تادیه نمیکرد.

شعرای این دوره [۵] ازافسران شعبه مالیات شکایت میکنند و میگویند که افسران مزبور مالیات رادرفرصتی ازمردم میگیرند که آنهااز عهدهٔ تادیه آن برامده نمیتوانند در خزان سال ۹۴۶ نوح رهبر نظامی خودرا که احمدبن حمویه [۶] نام

۱-ابن اثیر، جلد هشتم، صفحات ۳۱۰-۱۱، میرخوند، سامانیها: صفحه ۲۴۹

۲-ابن اثیر، جلدهشتم صفحه ۳۳۴، میرخوند، سامانیها صفحه ۱۴۳

۳- سمعانی (S.V.) السیمجوری «یجمع الی هیبته الملک سیاسته الدین»

۴- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۳۴۰

۵- اسیا تیک جرنل ، ۵-۱ ، صفحه ۱۷۶ « به ترکستان بارتولد صفحه ۲۴۷ - نمره پا ورقی ۱ مراجعه نمایید» .

۶- گردیزی صفحه ۸

داشت، قربانی وزیرش کرد (شاید پسر حمویه به بن علی معروف باشد) لشکریان وزیر را خوب نمیدیدند و امیر برای مدت دوماه در برابر نظامیان از وزیر حمایت و پشتیبانی میکرد لشکریان عقیده داشتند که وزیر معاش آنها را به تعویق انداخته است و نیز علاوه نموده میگفتند که وزیر با ابوعلی داخل زدوبند و دسیسه میباشد. قرار گفتهٔ مورخین [1] وزیر را به امر نوح بقتل رسانیدند اما (البیع) که در سمعانی [2] نقل شده، حکومت یك دسته عساکر را برای حفاظت و نگهداری وزیر فرستاد لیکن از طرف شورشیان عقب زده شد.

در عین زمان دیده میشود که ابوعلی [3] پیشدستی کرده عموی نوح، ابراهیم بن احمد را از عراق نزد خود طلبید لشکریان نوح که بعد از مرگ وزیر معاش شان را اندر نیافته بودند. بطرفداری باغی ها قیام کردند. هنوز یك ماه از مرگ (فرمان روای شهید) نگذشته بود یعنی در ماه جنوری سال ۹۴۷ ابوعلی وابراهیم داخل شهر بند بخارا شدند و بلادرنگ بنام ابراهیم خطبه خواندند و نوح بطرف سمرقند دیار فرار کرد. فرمانروائی ابوعلی در بخارا بیش از دوماه دوام نکرد زیرا مردم با وی اظهار خصومت وعداوت میکردند و او هم تحت فشار مردم باز نشست، وی ادارههای بزرگ وعهدهای مهم را در اختیار یارانش گذاشت [4]

۱- برعلاوه گردیزی، به ابن اثیر «جلد هشتم، صفحه ۳۴۵ مراجعه نمائید

۲- سمعانی «S.V.» الشهید مراجعه کنید

۳- راجع به فعالیت های ابوعلی به ابن اثیر (جلد هشتم صفحات ۳۴۴-۳۴۸)

گردیزی (F. 120 - 22, Camb. Ms., f. 97a - 99b) اصل متن صفحات ۸ — ۹ مراجعه کنید.

۴- گفته های ابن اثیر جلد هشتم صفحه ۳۴۵ و میرخوند.

ابو علی به بهانه اینکه بر سمرقند حمله میکند بخارا را ترک داد و در عرض راه بوطن بومی خویش صغانیان رفت.

هردو شهزاده فورا با نوح داخل مذاکره شدند و نوح آنها را عفو کرد برعلاوه دراثر این مذاکره در ماه اپریل نوح به پایتخت خویش برگشت.

نوح در مجادلات خویش با شورشیان مانند پدرش ازمیانه روی کار نمیگرفت نوح برخلاف وعده خویش امر داد تا دو برادر و عمویش را از نعمت بصارت محروم سازند (ابوجعفر محمد[۱] و ابو محمد احمد) نیز یکی از شریف زادگان بزرگ، حاجب طغان را به امر نوح به قتل رسانیدند.

رئیس خاندان اسیفجاب منصور بن قراتگین را والی خراسان مقرر کرد: و ابراهیم

✲ سامانیها، صفحات ۱۴۶ - ۱۴۷ را در باره رفتن ابوعلی به ترکستان و دو باره آمدن وی به بخارا گردیزی تائید نمیکند، بعقیده ابن اثیر ابراهیم با موافقه مردمان بخارا بدین فیصله رسید که با نوح آشتی کند. لیکن پیش از رسیدن اخیرالذکر ابو علی بخاریها را شکست داد و تصمیم گرفته بود شهر را آتش زند، ما بنا بر استدعا و التجای مشایخ از عملی کردن آن اقدام منصرف شد.

قرار عقیده میر خوند ابراهیم به نوح پیوست و ابوعلی هر دوی آنها را شکست داد. گردیزی از جنگ بین ابراهیم و ابو علی هیچ صحبت نمیکند، بعقیده گردیزی ابوعلی آرزو داشت بخارا را طعمه حریق سازد زیرا مردمان بخارا با وی سرستیزه را پیش گرفته بود.

۱- رودکی همین ابو جعفر محمد بن احمد را مخاطب قرار داده و قصیده زیر را برایش میاو یسد (مادر می را بکرد باید قربان) لیکن تاریخ سیستان عقیده بالا را رد میکند و میگوید که ممدوح رودکی ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف بن اللیث حاکم سیستان می باشد. بمقالات سر ای دف رور (E.D.Rose) که زیر عنوان یک قصیده رودکی در (T.R.A,S) ۱۹۲۴، صفحات ۲۱۳ (ff) نوشته مراجعه کنید.

بن سیمجور در بهار سال ۹۴۸ پدرود جهان گفت[1] شورشی بزرگ ابوعلی هنوز شکست نه خورده بود، وقتیکه ابوعلی از آمادگی لشکر نوح بر علیه خویش آگاه شد بسوی بلخ عقب نشست. (این نکته میرساند که فرمانروای بلخ از طرفداران ابوعلی بوده است) و باز برای مرتبهٔ دوم بر بخارا حمله کرد. در نزدیک خرجنگ[2] با وجودیکه نوح با بخش عمدهٔ لشکر خویش عقب نشست، ابوعلی شکست خورد (در اواخر سال ۹۴۷).

با پیروزی حکومت باز ارمصایب واعدام های تازه گرم شد و از جمله کسانیکه نخجیر این مصایب گردیدند فردی از افراد خانوادهٔ عتبی بود. فعالیت های بیشتری ابوعلی (عقب نشینی وی بطرف بلخ و گوزگان اتحاد و بستگی او با امیر ختل وملحق شدن با لشکریان وی نزدیک سمنگان[3] و نیز المحادوي با کمیجی[4] و امیر راشت باعث گردید تا تمام فرمانروایان ولایت تحت الحمایه را در سرتاسر وامتداد بخش علیای دریای آمو بر علیه حکومت مرکزی برخیزاند. در نتیجه، وقتیکه نیروهای نظامی بخارا بعد از آنکه پایتخت ابوعلی، صغیان رادست چپاول دادند، بامشکلات زیادی روبرو گردیدند و مخابرات آنها با بخارا یکقلم قطع گردید.

در اواخر سال ۹۴۸ هر طرف با هم صلح کردند وابوعلی پسرش را بطور گروگان به بخارا فرستاده درباره اینکه حکومت چطور و به چه صورت با ابوعلی مصالحه کرد معلومات نداریم. اما اینقدر معلوم میشود که باغیان پیروز شده بودند

۲- سمعانی (S.V.) السیمجوری.

۱- در گردیزی سمنگان (در عربی سمنجان: ترکستان بارتولد صفحه ۴۷) آمده است و نباید آنرا سمکان خواند.

۲ به ترکستان بارتولد صفحه ۷۰ مراجعه نمائید

زیرا از پسر ابوعلی پذیرایی گرمی بعمل آورده شدو برای استقبال وی شهر تزیین شده بود. حکومت به پسران ابوعلی خلعت دادوازوی دعوت نمود تاطعام را روی میز سلطنتی صرف نماید. خود ابوعلی در صغانیان باقیماندو بنا بدرخواست حکومت مرکزی همان نهضتی را که برخلاف اسلام شروع گردیده بود، از بین برداشت. در خراسان منصور بن قراتگین دست بمساعی بیهوده برای تامین دیسپلین وانضباط میزد. چون فضای خراسان متلاطم بود وتشتت و بی نظمی روز بروز زیاده میشد و قراتگین نمیتوانست دیسپلین رادران ولا برقرار نماید، لذا ازحکومت خواهش میکرد تااو را ازوظیفه اش عزل نماید از این نکته بازهم میتوان استنتاج کرد که معاش لشکریان مانند سابق بصورت غیرمنظم پرداخته میشد. منصور درسال ۹۵۱ پدرود جهان گفت وابوعلی جانشین وی مقررشد ابوعلی در سال ۹۵۲ وارد خراسان گردید وصغانیان وترمذ رابرای پسرش ابومنصور نصر بن احمد گذاشت. ابوعلی توانست نظم ونسق رادرخراسان وخوارزمیه برقرار نماید. بعد از آنکه ازطرف خراسان مطمئن گردید با آل بویه داخل پیکارشد [۱] جنگ باصلح پایان یافت واین امر باعث آزاروخفقان نوح گردید: برای باردیگرابوعلی را ازعهده اش برطرف کردند وعوض وی ابوسعید بکر بن ملک الفرغانی رامقرر نمودند.

پیش ازحرکت بکربسوی خراسان نوح بروز دوشنبه ۳۸ ماه آگست سال ۹۵٤ پدرود جهان گفت [۲]

۱- ابن اثیر جلد هشتم صفحات ۳۷۰ - ۷۱ - ۳۷۸

۲- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحات ۳۷۹ - ۸۱، سمعانی S.V. السامانی. بعقیده عتبی (منینی، جزء اول، صفحه ۳٤۹، ونرخشی، صفحه ۲۲۹) این روزسه شنبه ۲۲ ماه اگست (یعنی یازده روز ازماه ربیع الثانی مانده بود) بود.

نوح پنج پسر داشت: عبدالملك، منصور، نصر، احمد [1] وعبدالعزیز، نوح مانند بعضی خلفای دیگر ازمردم عهدو پیمان میگرفت که فلان وفلان شهزاده یکی بعد ازدیگری تمام امور مملکت داری رادردست بگیرند [2] دراین دوره، ارستوکراسی نظامی خیلی قدرت داشت زیرا می بینیم که هریك ازشهزاده یکی ازرهبران گارد رابحیث رفیق برای خودشان نگهمیداشتند [3] بعد ازپدر [نوح] عبدالملك برمسند فرمانروایی نشست. مقدسی استعداد این امیررا از تمام امرای آل سامان زیاد میداند، اماطوریکه ازلابلای اوراق تاریخ برمی آید گفته مقدسی رانمیتوانیم تایید کنیم. درسطرهای ما بعدخواهیدید که درروزهای اخیرفرمانروایی عبدالملك تمام اقتدار وقدرت دردست فرماندهٔ گارد بود [4] درهرصورت. وقتیکه عبدالملك برمسند فرمانروایی نشست اعلامیه پدرش راتایید کرد یعنی بکر راعوض ابوعلی بر خراسان مقرر کردوابومنصورمحمدبن عزیر [5] راوزیرخویش ساخت.

این حادثه شرایط بس نامساعدی رابرای ابوعلی [6] ایجاد کرد زیراوی نمیتوانست درخراسان بماندوهم توان آنرادرخود نمیدید صغانیان برگردد. حتی یاری وکمك آل بویه وفرمان خلیفه نتوانست موقف وی رادرخراسان استحکام بخشد. فقطبعد

۱- ازاونرشخی هم ذکر کرده است - صفحه ۱٦

۲- گردیزی (نسخه قلمی کمبریج)، گردیزی، فقط ازچهارشهزاده نام میبردومنصوررا حذف کرده است.

۳- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلدسوم، صفحه ۳۳۷

٤- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، صفحات ۳۳۷-۸

٥- وهم چنان این موضوع درگردیزی بهمان منوال ذکرشده است. مقدسی (loe,cit) ابومنصوربن عزیررا وزیرنوح میداند.

٦- ابن اثیر، جلدهشتم، صفحه ۳۷۹

از مرکش جنازهٔ او را در ماه نوامبر سال ۹۵۵ به صغانیان بردند.

حکومت جدید نتوانست برای مدت مدیدی در خراسان فرمانروایی کند. بکر بن ملك با گارد معامله و پیش آمد خوبی نمیکرد و از تقاضاهای آنها اغماض و تجاهل می نمود و در نتیجه آنها را دشمن خود ساخت و همان بود که در ماه دسامبر سال ۹۵۹ در دست یك افسر گارد الپتگین در دروازه‌های قصر «عبدالملك» بقتل رسید و احتمال میرود که الپتگین این کار را به استشاره امیر نموده باشد. از این واقعه ببعد، وزیر را نیز عزل نمودند و در عوض وی ابوجعفر عتبی را بر کرسی وزارت نشانیدند. در عوض بکر ابوالحسن محمد بن ابراهیم سیمجوری که در خراسان زیر اثر بکر کار میکرد، مقرر شد. فرمان مقرری و پرچم را حکومت بدست پسر الپتگین در سال ۹۵۷ برای ابوالحسن محمد بن ابراهیم سیمجور فرستاد. ابوالحسن سیمجوری و عتبی به چنان اقداماتی دست زدند که سبب نارضایتی عموم مردم را فراهم نمودند و نتیجه چنین شد که برای مدتی دست آنها را از کار کشیدند. ابو منصور یوسف بن اسحق در سال ۹۵۹ وزیر مقرر شد و ابو منصور محمد بن عبدالرزاق که گردیزی آنرا «حاکم عادل» میگوید بحیث حاکم خراسان مقرر گردید (از سال ۹۶۰)

نیز چنان مینماید که الپتگین برای مدتی از وظیفه خویش برطرف شده بود، زیرا فرمان مقرری سپه سالار جدید را ابونصر منصور بن بایقرا[1] که مقدسی آنرا حاجب بزرگ منصور میداند باخود آورده بود.

۱- اسم این حاجب را برروی سکه‌های منصور میتوانید بنگرید.

نیز از اوضاع و احوال همان زمان چنان بر می آید که عبدالملک و وزیرش سعی و مجاهدت میکردند تا گریبان خودشان را از چنگ دستهٔ لشکریان رها سازند و این گفته مارا همانا بقتل رسانیدن فرماندهٔ اعلای نظامی که در اثر آن نارضایتی عمومی بوجود آمد (ابن اثیر) تایید میکند. درهرصورت این اقدام امیر و وزیرش ناکام میماند و عبدالملک برای اینکه دیگر روی الپتگین را نبیند (برای اینکه الپتگین را دوست نداشت) از روی مجبوریت اورا حاکم خراسان مقرر کرد. الپتگین در ماه فبروری سال ۹۶۱ بخراسان رسید وغلام سابق الپتگین بحیث حاجب مقرر شد. پیش از این که الپتگین بسوی خراسان حرکت کند، امیر را وادار نموده بود که وزیرش را برطرف کند و عوض وی ابوعلی محمد بن بلعمی را برقرار نماید. البته این وزیر جدید چون پدر خویش صاحب استعداد نبود و فقط آلت و ابزاری بود در دست رهبران نظامی [1] مرگ نابهنگام عبدالملک (ماه نوامبر [2] سال ۹۶۱) اوضاع مملکت را بیش از پیش آشفته نموده و آتش بی انتظامی در همه جا زبانه کشید. در اثر این بی انتظامی حتی قصر امیر را دست یغما وچپاول دادند و آنرا آتش زدند [3] بلعمی بنا به آرزوی و خواهش الپتگین پسر جوان امیر متوفی را برمسند فرمانروایی

۱- گردیزی صفحات ۱۰-۱۱ ابن اثیر جلد هشتم صفحه ۳۹۶ ببلیوگرافی جغرافیای عرب جلد سوم صفحه ۳۳۸

۲- تاریخ حقیقی آن مشکوک است. (سمعانی cf) السامانی S.V. ابن اثیر جلد هشتم صفحه ۳۹۸ نرشخی صفحات ۹۶-۱۰۳-۱۱۲-۲۲۹ عتبی -مینینی Manini جلد اول صفحه ۳۴۹. درعتبی پنجشنبه یازده شوال سال ۳۵۰ ثبت شده لیکن این روز روز شنبه ۲۳ ماه نوامبر بود.

۳- برای معلومات مزید به ترکستان تا حمله مغول بارتولد صفحه ۱۱۰ مراجعه کنید.

نشانید[1] اما حکومت نصر بیش از یك روز دوام نکرد. اعضای خاندان سلطنتی آل سامان وحشم ولیدرهای گارد از ابوصالح منصور بن نوح جانبداری میکردند. فایق که رفیق روزهای کودکی منصور بود بطرفداری از وی قیام کرد. ودر نتیجه این تصادمات وجانبداریها منصور زمام امور مملکت را در کف گرفت. الپتگین را همگان ترك دادند وظاهراً چنان مینماید که بلعمی از حکومت جدید طرفداری کرده است زیرا تا روز مرگ خویش وزیر باقیماند. درخراسان ابو منصور بن عبدالرزاق، آنکه را الپتگین حاکم طوس مقرر کرده بود، برخلاف دشمن دیرینهٔ خویش پرچم بغی را برافراشت. خاصه وقتیکه حکومت همان وقت کرسی الپتگین را بدو داد. الپتگین به غزنه رفت ودر آنجا فرمانروای محلی را از مسند اقتدار برانداخت وسلطنت مستقلی را تاسیس کرد.[2] ابو منصور بعقیده گردیزی می فهمید که الپتگین در فرصت مساعد و در مرحله نخست او را نیز از مسند قدرت برمی اندازد لذا منصور به لشکریان اجازه داد تامملکت را تاراج کنند ودرعین زمان خودش با آل بویه همداستان شد. همان بود که در سال ۹۶۲

۱- اخیر الذکر را فقط در مقدسی ذکر کرده است (ببلیوگرافی جغرافیای عرب-جلد سوم صفحه ۳۳۸ لیکن مسندنشینی وی با توصیه الپتگین برمی خورد این حقیقت را گردیزی درمیان میگذارد (نسخه قلمی کمبریج (گردیزی هم از فرزندان او یکی عموانی تر به نشاند) برخلاف این نظریه نظام الملك (سیاست نامه صفحه ۹۷ و ترجمه آن صفحه ۱۴۴ عقیده دارد که الپتگین منصور را لایق تاج وتخت نمیدانست زیرا وی خیلی خردسال بود (فرنشی صفحه ۱۰۴، تاریخ تجزیه با مقدمه براون Brawne صفحه ۳۸۴ و ترجمه آن صفحه ۷۴ میرخوند سامانیها صفحه ۱۵۳ عقیده دارند که الپتگین آرزو داشت عمومی منصور را بر مسند فرمانروایی نشاند.

۲- از ایضاحات نظام الملك معلوم میشود که وی با الپتگین همدردی داشته ioc.cit

ابوالحسن محمد بن سیمجور برای باردیگر حاکم خراسان مقرر شد تا برعلیه البتگین داخل اقدامات جدی گردد (در بین لشکریان او برعلاوه دیگران احمد پسر منصور بن قراتگین موجود بود) ابو منصور کشته شد و ابوالحسن تا پایان دورهٔ فرمانفرمایی منصور، حاکم خراسان ماند و با آل بویه و آل زیار پیروزمندانه پیکار کرد[۱]. هدف این نبردها، از آن پاسخی که منصور برای ابوالحسن فرستاده بود و ابوالحسن برای لشکریان پول خواسته بود، معلوم میشود «معاش لشکریان را بایست از بیستون ستد[۲]» (یعنی شهزاده آل زیار) ابوالحسن و ابوجعفر عتبی که بطور مشترك با بلعمی وظیفه وزارت را انجام میدادند، نه چنان سلوك و رفتار می نمودند که در دور عبدالملك پیشه خودها قرار داده بودند، این دسته مردم درین فرصت بنام فرمانروایان ذکی وهوشمند شهرت یافته بودند، درغزنه نیز اقتدار و قدرت سامانیها اقلا بنام نه بکام احیاء گردیده بود. اسحاق[۳] پسر وجانشین البتگین، آنکه در سال ۹۶۳ پدرو دجهان گفت، دردست فرمانروای بومی سابق غزنی درسال ۹٦٤ شکست خورده و به بخارا فرار کرد سامانیها به این شکست خورده کارزار گاه غزنه، اسحق، یاری کرد و دراثر همین کمك سامانیها

۱ - ترکستان تا حملهٔ مغول صفحه ۱۲۵ پاورقی نمره -۷

۲- گردیزی نسخهٔ قلمی کمبریج «مال حشم از بیستون بن وشمگیر بایدستد»

۳- اسم حقیقی وی شاید اسحق بن ابراهیم باشد (ابن حوقل صفحات ۱۳-۱٤)

برای بار دیگر در سال ۹۶۵[1] بر دشمن غلبه حاصل کرد؛ سپس بر آن سکه های که درغزنه ضرب زده میشد، اسم فرمانروای سامانی وحکم محلی غزنه عطف توجه میکند[2] دورهٔ باقیمانده فرمانروایی منصور، تاجاییکه معلومات اجازه میدهد، بصلح وآرامی سپری گردید. بعد از بامعی در بهار سال ۹۷٤ کرسی وزارت را دوباره یوسف بن اسحق اشغال کرد واسحق فقط پنج ماه بعد از سلطنت خویش درگذشت. درسال اخیر منصور کرسی وزارت را به ابوعبدالله احمد بن محمد جیهانی پسر ابوعلی محمد ونوادهٔ ابوعبدالله محمد معروف بن احمد سپرد.

منصور در ماه جون سال ۹۷٦ درگذشت[3] پسر وجانشین منصور که ابوالقاسم نوح نام داشت سیزده ساله بود[4]: مملکت را مادرش[5] و وزیر ابوالحسین عبدالله بن احمد عتبی که در اواخر سال ۹۷۷[6] مقرر شده، از طرف فرمانروای

۱ – درباره ابن وقایع تاریخی فصیحی صفحه ۱۲۰، طبقات ناصری، راورتی صفحات ۷۰–۷۳ را بنگرید. تاریخ تاسیس سلطنت الپتگین را در غزنه بدون شك و تردید فصیحی نادرست ثبت کرده است (۳۲۲) با وجودیکه فصیحی اثر خوبی نوشته اما من با راورتی در اینکه نمیتوان بر اثر وی بطور کلی متکی بود همفکر میباشم.

۲– Trudy جزء اول صفحه ۲٤۰

۳ - بعقیده عتبی (منینی ۳٤۹) روز سه شنبه یازده شوال ۱۳ جون گردیزی، درباره همین دوره فرمانروایی و وقایعی که در این دوره صورت گرفته، معلومات موفق دارد. در آثار عتبی فقط همان وقایعی که به ماوراءالنهر تعلق دارد، میتوان خواند.

٤ - ابن اثیر هم بهمین عقیده است (جلد هشتم ٤۹٥)

٥ - راجع به مادر فرمانروای سیزده ساله، عتبی (میفینی، جلد اول، صفحه ۱۳٦) نرشخی (صفحه ۱٦٥) را مطالعه نمایید.

٦ - در گردیزی (نسخه قلمی کمبریج) ربیع الثانی ۳٦۷ داده شده و همین تاریخ را یاقوت درارشاد، جلد دوم، صفحه ٦٠ ثبت میکند نیز به ترکستان بارتولد، صفحه ۲٥۲، نمر پاورقی (٤) مراجعه کنید

سیزده ساله اداره میکردند. در اوایل دورهٔ فرمانروای جدید، حکومت سعی میکرد تا با رهبران بزرگ دسته نظامیان ومخصوصا ابوالحسن سیمجوری مصالحه نمایند ودراثر اتخاذ همین روش جدید بود که به ابوالحسن سیمجوری القاب اعزازی دادند[1] وقتیکه موقف حکومت استحکام یافت وزیر ابوالحسین عبدالله بن احمد عتبی درپی آن افتاد تا قدرت بوروکراسی را تقویت نماید و لشکریان را زیر اثر ونفوذ آن قرار دهد. این روش جدید باعث شد که در اوایل سال ۹۸۲[2] وزیر رهبر بسیار نیرومند لشکریان ابوالحسن سیمجوری را برطرف کرد وعوض وی حاجب تاش که درسابق غلام پدر عتبی بود وحالیا تماماً موقف اداره وزیر بود، مقرر کرد: عده ایرا عقیده برانست[3] که وزیر از سیمجوری نفرت داشت زیرا سیمجوری میگفت که عتبی بسیار جوان است و به نوح توصیه میکرد که باید جیهانی راوزیر خویش سازد. بالاخره ابوالحسن مجبور شد قهستان برود و به کار وبار خانواده خویش سرگرم گردد. فایق ودیگران رهبران نظامی را امر دادند تا برعلیه آل بویه داخل اقدامات گردند. این موفقیت و پیروزی وزیر برای مدت مدیدی دوام نکرد وهمان بود که درماه مارچ سال ۹۸۲ لشکریان خراسان را آل بویه شکست داد وفقط مرگ عضدالدوله توانست خراسان را ازدست تجاوز وتخطی

۱ - گردیزی، صفحه ۱۱

۲- تاریخ آن درعتبی (منینی اول ۱۰۵ : وکلمات فی منتصف منها فقط در ایضاحات منینی عطف توجه میکند) وگردیزی.

۳-گردیزی، صفحات ۱۱-۱۲، عوفی صفحات ۹۱-۲، نرشخی صفحه ۱۰۵. تاریخ گزیده، براون، صفحه ۳۸۵، ترجمه صفحه ۷۵ نیز به ترکستان بارتولد، صفحه ۱۷ مراجعه کنید.

آنها نجات داد.[۱] عتبی در مرو قوای نظامی دیگری تهیه دید و با نها وعده داد که شخصا با ایشان ملحق میگردد ، اما این اقدام عتبی بجایی نکشید زیرا در اثر تحریکات و رشوه فایق و ابو الحسن عتبی را بقتل رسانیدند . مورخ عتبی[۲] عقیده دارد که ابو الحسین عبدالله بن احمد عتبی آخرین وزیر لایق و با استعداد بوده است ودر این قضاوت ما هم از مورخ جانبداری میکنیم. جانشینان این وزیر هیچگونه قدرت نداشتند وحتی بادرگاه مجادله نمیتوانستند ، یعنی ضعف اراده وفا بخردی یار جانشینان وزیر عتبی بوده است.

حکومت ، تاش را به بخارا احضار کرد تا نظم ونسق را در آنسامان تامین کند ؛ لیکن بالاخره وی بادشمن خود موافقت کرد وبحیث سپه سالار باقیماند . ابو الحسن در قهستان زندگی میکرد وپسرش ابو علی حاکم هرات مقرر شد و فایق زمام دار بلخ گردید. بعد از آنکه تاش بخارا را ترک گفت یکدسته از دشمنانش زمام کار را در دست گرفتند : همان بود که درماه آگست سال ۹۸۶[۳] عبدالله بن عزیر ، رقیب خانواده عتبی ، بوزارت رسید[۴] ابو الحسن برای یکبار دیگر کرسی سپه سالاری

---

۱ - گردیزی (نسخه خطی کمبریج)» واگرنی خراسان و تاش را لاش کردندی « مقدسی (ببلیوگرافی جقرافیای عرب ، جلدسوم ، صفحه ۳۳۸) مرگ عضدالدوله و سقوط خاندان او را جزایی میداند که بر آل سامان تاخته بود .

۲ - باهتمام منینی ، اول ، ۱۲۱ ، راجع به برتری وتفوق این وزیر بر سایر وزراء به نرشخی ، صفحه ۱۳۰ مراجعه نمایید ، راجع به لیاقت و استعداد وی این نکته کفایت میکند که در روزهای اخیر حیاتش برعلاوه وزارت عهده فرماندهٔ نظامی را نیز بدوش گرفته بود (نرشخی ، صفحه ۱۲۹ عتبی بدان صرات وظیفه نظامی وملکی را در دست خود گرفته بود .

۳ - تاریخ آن در گردیزی (نسخه قلمی کمبریج) ربیع الاول سال ۳۷۶ ثبت شده و ابن اثر وقوع این واقعه را (نهم ، ۱۹۰) بسال ۳۷۳/۹۸۳/۴ میداند

۴ - در تاریخ بیهقی (نسخه خطی موزه برتانیه Or.3587, f.69a از کرکتر ناشایسته این وزیر شکایت شده است .

را اشغال کرد. تاش سعی میکرد تا بیاری فخرالدوله (آل بویه) در برابر ابوالحسن وفایق مقاومت کند وهم درهمین فرصت یکی از اعضای دیگر خانوادهٔ بویه (شرف الدوله ابوالفوارس پادشاه فارس) دوهزار مرد سواره بیاری تاش فرستاد. اما تاش در دوهم ماه دسامبر سال ۹۸۷ [1] شکست خورد و بطرف گرگان فرار کرد و در آنجا یکسال بعد [2] در اثر مرض و با پدرود جهان گفت.

بعقیده عتبی [3] آخرین وزیر نتوانست نظم و نسق را در مملکت تامین کند: اکثر ولایات در دست شورشیان و بغارتگران افتاده، مالیات حکومت بهدر رفت، لشکریان برمردم بیداد وجفا روا میداشتند، ترک ها برهمه جا مسلط شدند و نیز بفرمانهای وزراء هیچکس وقعی نمیگذاشت بعد از آنکه ابوالحسن. در بهار سال ۹۸۹ [4] فوت کرد، پسرش که از پدر ذکی تر و در امور مملکت دارای درایت بیشتری داشت، جانشین وی گردید. اسم پسر ابوالحسن، ابوعلی بود. حکومت بخارا فایق را بر ابوعلی ترجیح میداد لذا برای ابوعلی هیچ چاره جز اینکه به اسلحه متوصل گردد باقی نمانده بود در این جنگ فایق شکست خورد و بطرف مرو رود فرار کرد هم درهمین فرصت ابوعلی قاصدی به بخارا فرستاد و به حکومت از اینکه چه شرایط اورا وادار باین جنگ کرد اطلاع داد و نیز اعلان کرد که وی مطیع حکومت بوده

۱ - تاریخ آن در گردیزی (نسخه خطی کمبریج) هفتم ماه شعبان سال ۳۷۷، قید شده

۲ - قرار گفته عتبی (منینی جلد اول صفحه ۱۴۵) وی برای مدت سه سال در گرگان باقیماند، لیکن عتبی تاریخ وقوع و یا مرگ تاش را در ۳۷۷ ه [سه ماه می ۹۸۷ — ۲۰ اپریل سال ۹۸۸] ثبت میکند. نیز به صفحه ۲۵۳ ترکستان بارتولد نمره پاورقی [۴] مراجعه کنید.

۳ - نرشخی، صفحه ۱۵۲، منینی صفحه ۱۵۲

۴ - عقیده گردیزی «نسخه خطی کمبریج f. 1. Va ماه ذوالحجه ۳۸۷

واز اوامر آن سر نمی پیچد بنابران حکومت مجبور گردید معاذیر فاتح (ابوعلی) را بپذیرد واو را والی تمام ولایاتیکه درجنوب دریای امو واقع است، مقرر نماید. نوح، ابوعلی را دراین ولایت به لقب« امیرامیران بتائید آسمان [1] یاد میکنند. ابوعلی از فرصت استفاده کرده خودش را در این ولایات حاکم مطلق میسازد. و به بهانه ضروریات و احتیاجات نظامی تمام مالیات حکومت و عایداتیکه به تاج و تخت تعلق داشت برای مقاصد خویش بمصرف میرساند [2] درعین زمان می بینیم که فایق بعداز لشکر کشی تا پیروز مندانه بر بخارا [3]، بلخ را در تصرف خویش درمی آورد وسپس روی بسوی ترمذ میگذارد. امیر گوزگان، ابوالحارث محمد بن احمد [4] بن فریغون بامر نوح برعلیه فایق صف ارایی میکند وشکست میخورد. نیز درهمین اوان وفرصت، امیر چغانیان ابوالمظفر محمد بن احمد برعلیه دشمن مشترك شان، حاکم صغانیان، همداستان میگردند؛ امیر صغانیان طاهر بن فضل نام داشت (راجع به اینکه امیر صغانیان با آل محتاج خویشاوندانی داشته، معلومات

۱ - عتبی «منینی»، اول ۱۰۰، و میرخوند، سامانیها، صفحه ۷۰ همان لقب فوق «را» ثبت کرده اند.
اصل لقب بومی «امیرالامراء المؤید من السماء» تاریخ گردیزی یا زین الاخبار، چاپ تهران صفحه ۴۱
تحشیه مترجم

۲ - گردیزی، صفحه ۱۲۰ کنه گوریهای مالیات درایجاذکرشده است: مالیات زمین، مالیات مال التجاره، عایداتیکه از رهگذر جایداد تاج و تخت تهیه دیده میشد وغیره.

۳ - قرار عقیده عتبی (منینی اول ۱۶۵) وی بروز یکشنبه/یازده ربیع الاول/سال ۳۸۰ (یعنی هشتم ماه جون سال ۹۹۰) شکست خورد.

۴ - عتبی (منینی اول ۱۶۶) و منابع دیگر او را بنام احمد بن محمد ثبت کرده اند.

نداریم) بعقیده عتبی [١] ، صفا نیان در سابق جزء قلمروهای امیر گوزگانان میبود طاهر در محاصرهٔ بلخ کشته شد و سپاه او فرار کرد؛ سلطنت سامانیان دستخوش مغشوشیت و سرسامی خاصی دیگر دو نتیجه آن فاتحی میشود که لشکریان شان نزدیک سرحدات شمالی ماوراءالنهر رسیده بودند.

راجع به منشاء و مبداء سلطنت خانهای ترك که باعث اضمحلال وسقوط آل سامان گردید، معلومات نداریم. حتی در باره اینکه خانهای مزبور به کدام عشیره و قبیله ترك ها تعلق دارد. معلومات واطلاعات صحیح پا برجا ، مورد دسترس اهل تحقیق و تتبع نمیباشد. از ایضاحاتیکه درجای دیگر [٢] راجع به پیروزیهای توقوز ـ اغوز (Toquz - Oghuz) برقرلوقها (Qarluqs) و اشغال کاشغر توسط قبیله یغما (Yaghma). یك شاخهٔ توقوز اوغوز. وکشایش بلاساغون در دست ترکهای کافر و مشرك داریم ، نشان میدهد که قراخانیها رهبران همان توقوز ـ اوغزی بودند که سلطنت قرلوق را بباد فنا دادند. لیکن برعلیه این رشته ایضاحات یك واقعیت دیگر عطف توجه مینماید وآن اینکه قراوقها سلطنت قراخانی را اشغال مینمایندو این امر با اوغوز در سلطنت امپراطوری سلجوق تماما تطابق میکند. [٣]

١ ـ منینی (Manini ، اول ، ١٦٧ [ابوالمظفر محمد بن احمد] ، نرشخی ، صفحه ١٥٧

٢ ـ زپسکسی ، یازده ، ٨-٣٤٨-٩ ، هند بوك سمریچی ، جلد دوم ، صفات ٩٤-٥ .

Die Alltiikischen Ischreften und die arabischen Quellen. P.28.

٣ ـ نیز زپسکی ، جلد هشتم . صفحه ٢٢ ، د بیلو بارتولد

Zur Yeschichte des christentums. P.49.

در اواخر قرن یازده . طوریکه خواهیم دید ، هستهٔ لشکر قراخانیها را بنام جیکیل ها Jikils یاد میکردند ؛ اما محمود کاشغری (دیوان لغات الترك اول ٣٣٠) برآنست که تمام ترکهای بخش شرقی را ترکمانهای امپراطوری سلجوق چیکیل میگفتند .

راجع به اینکه قراخانها اسلام را پذیرفته اند، معلوماتیکه جنبه افسانوی دارد، مورد دسترس ما میباشد: وقدیم ترین این افسانه را جمال قرشی [۱] که او هم از تاریخ کاشغر نقل میکند، مورد دسترس ما میگذارد والبته این تاریخ بقرن یازده تعلق دارد [۲] مطابق این فسانه اسلام را درو هله نخست ستق (Satuq) بغراخان عبد الکریم، نیای بزرگ فاتح دوم ماوراء النهر که درسال ٣٤٤/ ٩٥٥ پدرود جهان گفت، پذیرفته بود باوجود باستانی بودن این عنعنه. اشتباهات تاریخی زیادی مخصوصاً درباره آل سامان عطف توجه میکند. پس مواد کرونولوجی که در اینجا نقل میشود، از اعتبار ساقط است [۳] و ما مجبور میشویم که به ابن اثیر مراجعه کنیم ابن اثیر عقیده دارد که درسال ٣٤٩/ ٩٦٠ اسلام در بسیاری از قبایل ترك (۲۰۰۰۰۰ خیمه) نفوذ پیدا کردو تا سرزمین قراخانیها گسترش یافت.

دراثر رابطهٔ تجارتی که بین مردمان ماوراء النهر و میدانهای ستپ [٤] وجود داشت عقاید مردمان ماوراء النهر (اسلام) در بین مردمان چادرنشین گسترش یافت، از موادیکه

۱ــ تاریخ کاشغر، صفحه ۱۳۰ ـ یك افسانه دیگررا ابن اثیر (نهم/ ٥٤) ذکر میکند، (به پاورقی صفحه ٢٥٤، ترکستان نمره پاورقی «۷» مراجعه نمایید.)

۲ــ به ترکستان بارتولد، صفحه ۱۸ مراجعه کنید.

۳ــ ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۹٦، واین حقیقت را مسکویه نیز ثبت میکند (Eclipse, II, 181. ترجمهٔ آن، جلد دوم، صفحه ۱۹٦

٤ــ راجع به کولونی هاییکه توسط مهاجرین ماوراءالنهر در قلمرو های ترکی تاسیس شده بود، به ترکستان بارتولد، صفحه ۱۷۸ مراجعه کنید نیز زیسکی، جلد هشتم، صفحات ۲۰ــ۲۱ و هند بوك سیمریچی صفحات ۸۳ــ۸۹ را بنگرید. وهمچنان بهتر است به ترکستان بارتولد صفحه ۲۵۵ نمره پاورقی (۲) مراجعه کنید.

من درباره گسترش آیین مزدك گرد آورده ام معلوم میگردد [1] که تبلیغات برای آیین اسلام در میدانهای استپ حتی در زمان امویها آغاز گردیده بود. در این جا باید علاوه نموده گفت که تبلیغات اسلام، در آن فرصت چندان پیروز نبوده زیرا تبلیغات اسلام بصورت رسمی (یعنی تبلیغات فقهای اسلام) در نظر چادر نشینان بشمول عربها [2] آیینی نبود که با ضروریات و احتیاجات ایشان موافقت کند مشایخ و دیگر نمایندگان متصوف جهان اسلام در بین چادر نشینان رسوخ و نفوذ زیادی داشتند و حتی امروز مردمان چادر نشین برای آنها اعتبار و اعتماد زیاد قایل اند راجع به تبلیغات اسلام در دورهٔ آل سامان در بین ترك ها، معلومات نداریم.

[3]سمعانی عقیده دارد که در دورهٔ عبدالملك درسرزمین ترك ها شخصی بنام ابوالحسن محمد بن سفیان الکلماتی نیشاپوری، زندگی میکرد.

این مرد نیشاپور را درسال ۳٤۰ / ۹٥۱ - ۲ ترك داد و بعد از انکه چند سال را در بخارا سپری کرد. داخل خدمت خان خانان گردید و بالاخره در دربار وی پیش از سال ۳٥۰/ ۹٦۱ پدرود جهان گفت. از نگاه این مطابقت کرونولوجی خیلی امکان دارد که فعالیت کلمانی با واقعه سال ۳٤۹ مربوط باشد اگر فسانه فعالیت شهزادهٔ سامانی. اساس تاریخی داشته واسم وی نصر بوده باشد پس میتوانیم بگوییم که شخص مزبور پسر نوح بن نصر بوده است. طوریکه در صفحات گذشته دیدیم به نصر بن نوح مردم درزمان حیات پدرش سوگند وفاداری یاد

۱- زپسکی، جلد هشتم، صفحه ۹، یاقوت، جلد اول، صفحه ۸۳۹.

۲- دوزی (Dozy) مقالتی درباره تاریخ اسلام صفحه ٥۲٦.

۳ ـ سمعانی (S.V.) الاسبانیکتی

میکردند لیکن بعد از آن؛ درآن باره کدام معلوماتی نداریم. نیزاینقدرواضح است که دراوایل نیمه قرن دهم یك شهزادهٔ سامانی به ترك پناه برده لیکن رویهمرفته دیگر معلومات درباره شهزادهٔ مزبور مورددسترس ما نمیباشد. اگردرین موضوع معلومات میداشتیم، البته، این معضله راکه دهقان کاشغر تغان تگین باخاندان قراخانی چه رابطه داشته حل میتوانستیم. شخص دیگری که دربین ترکها فعالیت میکرد، ابوالحسن سعید بن حاتم الاسبا نیکتی بود. این مرد قبل از سال ۳۸۰/ ۹۹۰ رهسپار دیار ترك ها گردیده بود.

راجع بروابط سیاسی بین سامانیها و ترك در صفحات گذشته گفتیم که درقرن نهم ودرنیمه اول قرن دهم سامانیها نیروهای نظامی بمیدانهای استپ برای سرکوبی ترك ها سوق دادند. این گفته مارافتح اسیفجات دردست نوح بن اسد، لشکرکشی های اسماعیل به طراز وسوق الجیشی نصر بـه شاوغر[1] (Shawghar) وهـم چنان، اشغال هفتدهٔ فرغانه دردست مسلمانها تایید میکند. یگانـه وقتیکه ماوراءالنهر مورد حمله وتجاوز نیروهای نظامی بزرگ ترك‌ها قرارگرفت سال ۹۰٤ بـود. هم درهمین فـرصت اسماعیل بن احمد[2] فرمانروای دوره‌سامان بود، وی بیاری لشکریان دا و طلب ترکهای متجاور را ازقلمرو خلیفه بیرون راند. دراین جالازم است اشاره نموده بگوییم که همان ترکهای کافرکه بلاساغون را

۱ - اثرمرا بارتولد (Otchet Opoyezdkye ، ص - ۱۰) با ببلیوگرافی جغرافیه عرب ۱۹۱۰ ، ۲۹ ، مقایسه کنید. شاوغر، بدون شك وتردید، شاوغرغربی بوده نه شرقی (صفحه ۱۷۷ ترکستان بارتولد را بنگرید) والبته طوریکه دیدیم اصطخری وابن حوقل ازآن نام نمی برد.

۲ - بعقیده طبری، جلد سوم، صفحهٔ ۲۲٤٥

در سال ۹٤۳ــ اشغال کرده بودند و برعلیه آنها حکومت ماوراءالنهر لشکرکشید، معلومات نداریم. اما اینقدر میتوان گفت که درسال ۹٤۳ پسرخاقان ترکی[1] در دست سامانیها زندانی گردیده بود.

طوریکه تتبع و تحقیق نشان میدهد، سامانیها درنیمه دوم قرن دهم درسر زمین های ترک ها تاثیر و نفوذ داشتند و این گفته مارا همان رباطی که به امرفایق درنزدیک میرکی[2] (Mirki) ساخته شده بود، تایید میکند. ترک های چادرنشین بهمان موادیکه، درسرزمین های زراعتی تولید میشد احتیاج وضرورت داشتند (این حقیقت، البته درباره تمام مردمان چادرنشین صدق میکند) اماقدرت وسیطره سامانیها سد راه تهاجم و تخطی همگانی آنها گردیده بود. پس یگانه راهیکه برای آنها باز بود این بود که درسرحدات شهرهای ماوراءالنهر برای مقاصد تجارت بیایند[3]. برعلاوه دیده میشود، که یکدسته ازمردمان اغوز بعلت نامعلومی سرزمین های بومی خودشان را ترک داده بودند و مطابق امرواجازهٔ حکومت ماوراءالنهر دریك بخش زمینهای ماوراءالنهر که برای زندگی وامرار معاش چادر نشینان مساعد بود. مسکن گزیده بودند. و درعین زمان بحکومت وعده داده بودند که ازآن سرحد دربرابر هرگونه تجاوز و تخطی بیگانگان نگهداری و حراست نمایند.

درسطرهای گذشته خاطرنشان نموده گفته بودیم که ترکمانها (اغوز) درمنطقهٔ غرب

۱ ــ ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۱۰، میرخوند، سامانیها، صفحه ۲٤۹ (از ابن خلدون).

۲ ــ ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۲۷۵

۳ ــ ترکستان تا حمله مغول، بارتولد، صفحه ۲۳۷

وجنوب غرب اسیفجاب مستقر گردیده بودند وهم چنان یك شاخهٔ دیگر ترکمانها تحت رهبری سلجوق[1] از رفقای قبیلوی خویش در بخش سفلی سیر دریا جدا شدند . در نتیجه سلجوق مسلمان شد و مردمان مسلمان جند (Jand) را از خراجیکه به کفار میدادند ، نجات داد[2] . سلجوق در جنگ وفات یافت ود رهمانجا دفن شد. لیکن جانشینان وی با مسلمانها پیکار میکردند و نفوذ خود را بطرف جنوب گسترش دادند؛ وهم بدین منوال درقرن یازده یك فرمانروای دیگری درجند عطف توجه میکند . این مرد فرمانروا باجانشینان سلجوق بنای عداوت و کینه اندوزی را میگذارد[3] اخیرالذکر را (سلجوقی ها) رآل سامان میپذیرند ودرجوار نور مستقر میگردند. حمدالله قزوینی[4] این واقعه رامال سال ۳۷۵/ ۹۸۵ میدانند .

چند سال بعد خان بلاساغون اسیفجاب را اشغال کرد ودراین تصادمات بین سامانیها وخان مزبور ، ترکمانها سهم گرفتند . راجع بدین موضوع بهتر است درآینده صحبت کنیم .

بغراخان هارون بن موسی[5] نواده سلجوق که به صاحب الدعا

۱ — تلفظ این کلمه (اسم) بعقیده کتاب قرقود (Qurqud) ودیوان لغات ترك محمود کاشغری (جلد اول ، صفحه ۳۹۷) سلجك میباشد .

۲ — ابن اثیر ، جلد نهم ، صفحه ۳۲۲

۳ — بیهقی ، صفحه ۸۵۶

۴ — اشیاتیك جرنل ، ۱۹۰۰ - ۱۰۱۱ - ۴ : تاریخ گزیده ، براون ، صفحه ۴۳۴ . وترجمه آن صفحه ۹۳ نیز به راورتی ، طبقات ناصری ، صفحه ۱۱۷ مراجعه نمایید .

۵ — جمال قریشی (صفحه ۱۳۲) این نویسنده ظاهراً معلومات بسیار موثق وزیادی را درباره انساب قراخانیها مورد دسترس ما میگذارد .

وظاهر الدعوی[۱] ملقب بود در ماوراءالنهر با هیچگونه مقاومت روبرو نشده هم درهمین فرصت ابوعلی میثاقی را به پنهانی با بغراخان بست. در این تعهد نامه چنان قرار گذاشتند که قلمرو آل سامان را بین خود شان تقسیم کنند بغراخان ماوراءالنهر را اشغال کند وولایات جنوب دریای آمو را در اختیار ابوعلی بگذارند. برعلاوه می بینیم که در این آوان بغراخان را چندین تن از دهقانها دعوت میکنند (دهقانها درآنسامان رول بس مهمی داشتند) زیرا آنها ازحکومت نا راضی بودند[۲] راجع به نظریات طبقهٔ روحانیون نسبت به نخستین فاتح ماوراءالنهر چیزی نمیدانیم، لیکن ازشرحیکه مورخین درباره تقوی بغراخان[۳] ویاران بزرگ وی از قبیل ابوعلی وفایق[۴] نوشته برمی آید که طبقه روحانیون بغراخان رادرماوراءالنهر با

• بعقیده ابن اثیر (جلدیازده صفحه ٥٤) وعوفی (صفحه ۸٤) احفاد واولاد موسی پسر ستوق یك شاخهٔ جداگانه قراخانیها راکه نصربدان تعلق دارد، تشکیل داده بودند. اول الذکر را بغراخان هارون بن سلیمان میخواندند. منابع اولین ازقبیل عتبی و گردیزی بغراخان را فقط پسر ایلک (Ilak)میگویند و بعقیده جمال قرشی، پدر بغراخان درزمانیکه پسردیگر ستوق یعنی نیای بزرگ نصر بنام خان یاد میشد باسم ایلك (Ilak)معروف بود. (هرون بن ایلک : (cf .atso Hilal, Eclipse,III ,393

۱- عتبی، منینی، جلداول، صفحه ۱٦۳ (طائفة من دهاقین ماوراءالنهر): درترجمه پارسی (نرشخی ۱۵۵) عوض دهقانها فقط به ذکر بعضی شرفای ماوراءالنهرا کتفاء میکند.

۲-همین القاب را برروی سکه های بغراخان که درایلاق درسال ۳۸۲-۹۹۲ ضرب زده شده، می بینیم مارکوف، کتلاك، صفحه ۱۹۸ رانیز بنگرید.

۳- ابن اثیر، جلدنهم، صفحه ۷۰

٤- سمعانی، صفحات ٥٦-٦۰

آغوش بازوخلوص نیت استقبال کردند . دراین جابایست علاوه نموده گفت که طبقه روحانیون نه تنها بغراخان را باجبین کشاده استقبال کردند بلکه بعدها از نصر نیزباحرارت وگرمجوشی پذیرائی نمودند. برعلاوه یاران فوق الذکر بعقیده ثعلبی [1] بغراخان یك دنبال کننده دیگری نیزداشت این مردرا ابومحمد عبدالله بن عثمان الواثقی میگفتند -الواثقی بدآنجهة میگفتندش ، که وی خود را ازاولادهٔ خلیفه واثق میدانست . به احفاد واولادهٔ خلفا هم درقلمروخود خلفا ودرحیطه های نفوذوزما مداری آل سامان امداد مادی معینی میشد . اما واثقی ازاین چنین امداد مالی محروم بود ، لذا مجبورشده نزد ترك ها رفت وبه اندازه برذهن واراده خان ترك نفوذ پیدا کرد که اخیرالذکر هیچ گونه اقدام برعلیه رای واندیشه واثقی نمیکرد ، واثقی . خان راتشویق میکرد برماوراءالنهر لشکرکشی کند وحتی ثعلبی ، واثقی را سبب سقوط وانهدام خاندان سامانیها میداند. بعد ازفتح ماوراءالنهر در دست خان ، واثقی بتامین جلال وزندگی باد بد بخویش پرداخت وسه صد غلام را بدورخود جمع کرد ودراندیشه آن بود که خود را خلیفه اعلان نماید . بغراخان زیراثرواثقی برماوراءالنهر وخراسان حکومت میکرد اما مریضی وعقب نشینی خان ، واثقی را مجبور ساخت که بطرف عراق فرار نماید. واین نکته با تمام کیف وکم میرساند که ثعلبی درحق واثقی اغراق ومبالغه روا میداشت [2] نیز ازین نکته انسان

۱-اشیا تك جرنل III ، ۵ ، ۳۳۹-۴۱ -۲-ازواثقی مورخین نام می برند هلال -,Eclipse) (III.393-7; frans;VI '420-24 -راجع به واثقی ونفوذیکه وی بربغراخان داشته به تفصیل صحبت میکند .چنان مینماید که واثقی ماوراءالنهر را تا بعدازمرگ نصر وتخت نشینی برادرش احمد ترك نگفته بود . سپس واثقی عراق را ترك میگوید و بطرف ولایات شرقی میرود لیکن سرانجام به امر محمود غزنوی بطور احترام کارانه نظربند میگردد و تاروزمرگش بهمان حال باقی می ماند .

میتواند استنباط کند که واثقی آنقدرها شخصی مهمی نبوده وما نندسایر اولاد واحفاد خلفا فقط در نظر خودشان ، مهم و بارز جلوه میکرد . وهم در همین سال (۹۹۲) ثعلبی یکی از فرزندان خلفارا که مامونی نام داشت و در بخارا دیده بود از امداد مالی آل سامان بهره مند میبود و نیز ادعا داشت با یاری پیروان خراسانی خویش بر بغداد می تازد وخلیفه راازکرسی خلافت برمی اندازد .[1]

راجع بدین موضوع که توده های مردم درباره مجادله بین خاندان سلطنتی باستانی و فاتحان چه فکر میکردند ، معلومات نداریم عتبی عقیده دارد که مردمان بخارا بعد ازعقب نشینی ترك ها نوح را با گرمجوشی تمام پذیرایی کردند اما درباره مقاومت در برابر بغراخان که از اسبیجاب بطرف سمرقند و بخارا پیشرفت میکرد و پایتخت سامانیها را اشغال کرده بود ، چیزی نمیگوید. چون مردم در اثر مجادلات پیهم خسته شده بودند لذا احتمال میرود که درمورد انتقال زمام داری از یك خاندان به خاندان دیگر خاموش مانده باشند . از آنجائیکه سامانیها از روزگار نوح بن نصر دچار مشکلات مالی بودند . پیوسته بر مالیات می افزودند . در تاریخ بیهقی یك فقره بسیار دلچسپی جلب توجه میکند و آن اینکه برجا یداد موروثی مالیه گذاشته بودند . گرچه این امر ، امروز در نظر ما عادلانه میباشد اما در آن فرصت سبب نارضایتی مردم گردید . درروزهای اخیر دورهٔ سلطنت ، سامانیها فیصله نمودند وقتیکه یك افسر دیوان پدرود جهان میگوید باید یك بخش دارایی وجایداد وی دراختیار تاج وتخت گذاشته شود . بعد ها در منطقه بیهق یك قانون را تصویب

---

۱ - اشیا تیک جرنل ه ، III ۳۳۳-۹

رسانیدند که : هرکسیکه وفات یافت وازخود اولاد باقی نگذاشت (باوجودیکه میراث خواران دیگری داشته باشد) یك بخش جایدادوی به تاج و تخت انتقال داده شود. بالاخره این قانون رادربارهٔ آنانیکه ازخودمیراث خوار مستقیم سرجای میگذاشت ، نیز منصه اجرا میگذاشتند .

حاجب ایج (ایتنچ)[1] برعلیه بغراخان فرستادند ، وی شکست خوردودردست لشکریان بغراخان اسیروزندانی شد. پس درنظرحکومت یگانه کسیکه سلطنت را از سقوط نجات داده میتوانست فایق بود. بتاسی ازهمین منکوره حکومت ، فایق رادر بخارا با اعزازواکرام پذیرایی میکندوسپس اورا بسمرقند اعزام میدارد تا برعلیه دشمن تجاویزوتدابیری اتخاذ نماید. فایق درنزدیك خرجنگ شکست خورد و این شکست دراثر خیانتی بود که جنرال سپاه مرتکب شده بود . بنابرآن ، نوح از روی مجبوریت درماه می سال ۹۹۲ [2] پایتخت خود بخارا را ترك گفت ومتعاقب آن بغراخان داخل آن شهر گردید. بعدازین فایق نزد بغراخان رفت وخودش راتسلیم کردواز طرف وی حاکم ترمذو بلخ مقرر شد. بغراخان باوجودیکه آل سامان دچار مشکلات مالی شده بودند از خزینه آنها در بخارا غنایم زیادی بدست آورد (بعقیده بیهقی)

بغراخان بعد ازآنکه لشکریان آل سامان را شکست داد درقصر معروف جوی مولیان مستقرشد[3]. درعین زمان نوح درامل لشکر گردآورد وعبدالله بن محمد بن عزیر[4]

1— Ms. Brit. Mus. or. 3587' f.75.

۲ــعینا همان تاریخ را (ماه ربیع الاول سال ۳۸۲) دو مورخ قرن یازده گردیزی صفحه (۱۲) و بیهقی (صفحه ۲۳) میدهندو بهاساس این ایضاحات ، ابن اثیردرباره دو لشکرکشی بغراخان (۳۸۲ و ۳۸۳) باید رد شود . در تاریخ عتبی تاریخ آن داده نشده است .

۳ــقصرهای شاهیکه درازمنه مختلف در بخارا ساخته شده بودزیاد است . امیراسماعیل برای خود *

را از خوارزم میه احضار نموده و وزیر خویش مقرر کرد. نیز در این فرصت ابوعلی، از اینکه بفرمانروای خویش یاری کند، ابا ورزید و همچنان روی مساله تقسیم خراسان رابطه بغراخان و ابوعلی وخیم شد، زیرا بغراخان با ابوعلی وضعی را در پیش گرفته بود که با وضعیت بین آمر و مامور میماند. بغراخان برای ابوعلی به لحنی نامه نوشت مثل اینکه فرمانروایی برای سپه سالار[1] خویش مینویسد. اینچنین شرایط سبب شد که ابوعلی با سپاه خود به نوح ملحق گردد اما در عین زمان از نوح تقاضا کرد که او را به لقب «ولی امیرالموءمنین» بشناسد و نوح این تقاضای او را پذیرفت. در اینجا باید گفت که تا آن زمان این لقب مخصوص سامانیان بود.[2] لیکن پیش از رسیدن ابوعلی شرایطی بهم رسید که نوح توانست بدون یاری و کمك والی حق ناشناس خویش، ابوعلی، به بخارا بر گردد، زیرا بغراخان در اثر تغیر اقلیم وخوردن میوه[3] (Hemorrhoids) مریض شد و روی

* قصری در حوزه جوی مولیان دست ساختمان داد. و این قصر از قلعه ریگستان چندان دور نبود این قصر را از بهترین قصرهای بخارا میدانستند. (ترکستان تا حمله مغول، بارتولد، صفحه ۱۱۰) نرشخی، صفحات ۲۵- ۲۷

٤ - در گردیزی بوفلتاءبد العزیز ثبت شده. عتبی (منینی، اول، ۱۷۰) نیز از ابوعلی بلعمی نام میبرد و ما گمان نمیکنیم وی در این زمان زنده بوده باشد. (به ترکستان بارتولد، صفحه ۱۰ پاورقی نمره یك مراجعه نمایید)

۱- عتبی (منینی، اول، صفحه ۱۷۷) نرشخی، صفحه ۱۶۲.

۲- عتبی (منینی، بخش اول، صفحه ۱۷٤) نرشخی، صفحه ۱۶۰

۳- راجع بدین موضوع ثعلبی (یتمه، جلد چارم صفحات ۱۱۳-۳۱۶) را بنگرید ثعلبی این موضوع را از زبان کارمندی که موسوم به ابوالفتح احمد بن محمد بن یوسف بوده و از خدمت سامانیان بخدمت بغراخان انتقال یافته، نقل میکند. این ابوالفتح رقیب وزیر دامغانی بوده است. در ترجمه (اشیا تیك جرنل ۳۵-۳٤۱) این اثر را بنام ابوالفضل ثبت کرده اند.

بسوی سمرقند گذاشت، و از آنجا وزیر سامانی، ابوعلی محمد بن عیسی دامغانی[۱] را باخود گرفته برد. بغراخان عبدالعزیز بن نوح پسر نوح بن نصر را با یك اعلامیه در بخارا گذاشت، و در اعلامیه تصریح شده بود که وی (بغراخان) تاج و تخت را برای عبدالعزیز که حق او است گرفته و زمام امور را در اختیار وی میگذارد[۲]

در این اقدام شاید بغراخان وصیت نوح بن نصر را مد نظر داشت، اما از یك فقره ابن اثیر[۳] چنان استنباط میگردد که در اثر حمله ترکمانها عقب نشینی کرد. زیرا ترکمانها را نوح طرفدار خود ساخته بود. درهرصورت دیده میشود که ترکمانها با اهل بخارا لشکریان دشمن را که درحال عقب نشینی بودند دنبال میکردند و گاردعقب سپاه را از بین بردند و سامان آنها را دست یغما و چپاول دادند.[۴] تحت اینچنین شرایط بغراخان، البته، نمیتوانست بدان وعده ایکه به عبدالعزیز داده بود، وفا نماید. در هفده ماه اگست سال ۹۹۲[۵] نوح به بخارا برگشت و امر داد عبدالعزیز را از نعمت بصارت محروم سازند. درعین زمان مرض خان درسمرقند رو بشدت نهاد و درحالیکه بطرف ترکستان میرفت، درعرض راه درمحلی که به قچقار باشی[۶] معروف بود، پدرود جهان گفت.

۱- راجع به این مرد، گردیزی (نسخه قلمی کمبریج) را بنگرید. وزیر در اول ماه رجب سال ۳۸۲ (دوم سپتامبر ۹۹۲) در سمرقند فوت میکند.

۲- گردیزی سهو شده است (ترکستان بارتولد، صفحه ۱۲ نمره پاورقی (۵) را بنگرید.

۳- ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۲۲

۴- عتبی، منینی، اول، صفحه ۱۷۶. نرشخی، صفحه ۱۶۱

۵- تاریخ در بیهقی صفحه ۲۳۴

۶- ترکستان بارتولد صفحه ۱۲ شاید قلعه قچقار - باشی (یا قچقار) در شهنامه (فردوسی) از پستکای جلد هشتم، صفحه ۱۶ ذکر شده باشد نیز بارتولد Zur Geschichte des Christentum, P. 35. Marquart, Osturk. Dialektstudien, P. 110 را بنگرید.

پس فرمانروایی سامانیها ، اقلادرحوزه زرافشان برای یکبار دیگر تاسیس شد.
درعین زمان چون فایق از پشتیبانی حامی خویش محروم گردید برای باردوم از بلخ عزم حمله بر بخارا را نمود امادرین اقدام خود ناکام ماند و به مرو عقب نشینی کرد وازهمانجا بدشمن پارینه خود ابوعلی وعده کمك ویاری داد . قوای نظامی فایق زیاد بود وابوعلی پیشنهاد فایق را بخرسندی پذیرفت. ابوعلی نظر به پیروزی سامانیها تحفه های زیادی و پول فراوان از باشندگان خراسان برای نوح جمع کرده بود و همان تحفه هارا نظر به این پیشنهاد برای فایق فرستاد. سامانیها بـرای اینکه با این دودشمن تحت الحمایه خود مبارزه کرده بتوانند ، مجبور شد که به یك قوه سوم که تا آن زمان درجریان وقایع سهم نداشتند وازوقوع بحرانها به مفاد خود استفاده میکردند و در بخش جنوبی افغانستان سلطه خودها را استحکام بخشیده بودند ، متوسل گردد .

(سبکتگین)[1] که از نگاه علمای علم انساب منت گذار از اولاده شاهان باستان پارسی بحساب داده شد[2] درحقیقت یك فرد از افراد آن ترکهای کافری بود که بـوسیله

(۱) درینجا ما از املای معمول دنبال میکنیم املای اسم سبکتگین را پروفیسر نولدك (Noldeke) درنامهٔ شخصی قرارزیر برای من نوشته است :

سبك صفت بمعنی کم وزن وبیفکر و تگین ترکی به معنی شهزاده است ، گمان نمیکنم که این ترکیب صحیح باشد و از نگاه قانون صرف سو-بیك-تگین درست است درلقب اخیر (بیك و تگین) بسیار زیاد دیده شده اما ترکیب آن با کلمه سو (اشکر) دیده نشده است. شاید سبك (Sebik) سبك ترکی (Sebik) برای سویك (Sewik) که بمعنی معشوقه است ، استعمال شده باشدمارکوارت سبکتگین را سو بوك-تگین مینویسد درحالیکه برای این املا هیچ گونه دلیلی ندارد .

(۲) حافظ ابرو ، صفحه ۱۵۸ ،سیاست نامه ، ترجمه صفحه ۱٤۱

مردمان خودش و یا بواسطه سامانیها (غازیها) اسیر و زندانی گردیده بود. سبکتگین را تاجر غلامان به خراسان برد و در نیشاپور سپه سالار الپتگین[1] وی را از نزد تاجر مزبور خرید. این غلام را (سبکتگین) مزایا و محاسن زیادی بود، الپتگین را مراین صفات وی بسوی خود جلب میکرد و در نتیجه چنان شد که او را بصورت استثنائی ترفیع میداد[2] بعد از مسند نشینی منصور، سبکتگین با رهبر خویش (الپتگین) رهسپار غزنی دیار گردید و در آنجا خدمات با ارزشی برای او و جانشین وی انجام داد آخرین فرد خاندان با داروی که پیری (Piri) بود طرفدار سبکتگین زاویه نشینی اختیار کرد و سبکتگین در ۲۰ ماه اپریل سال ۹۷۷[3] در غزنه زمام امور را در دست گرفت[4] بعد از آنکه سبکتگین در اثر پیروزی های خویش در افغانستان و هند شهرت کمائی کرد، از طرف نوح به ماوراءالنهر دعوت شد. بین نوح و سبکتگین در نزدیك کش مذاکراتی صورت گرفت و سبکتگین در آنجا سوگند یاد کرد که مر نوح را وفادار ماند و در برابر دشمنانش از وی حمایت و پشتیبانی کند.

درزمان اقامت موقتی نوح در امل، خوارزمشاه و امیر گرگانج مرو را امداد میدادند، نوح برای اینکه به آنها کمك دهد، ابیورد را به خوارزمشاه و شهر نسا را به امیر گرگانج داد. این دوشهر درخراسان زیر اثر ابوعلی بود نوح با این اقدام میخواست دشمنان جدیدی برای ابوعلی بتراشد. ابوعلی برضا و رغبت شهر نسا را برای نمایندهٔ امیر گرگانج واگذاشت اما از نماینده خوارزم ممانعت نمود، نگذاشت

---

۱ - بیهقی، صفحه ۱۰۷

۲ - ایضاً، صفحات ۳۸-۲۳۷

۳ - سیاست نامه، صفحه ۹۶ و ترجمه آن صفحه ۱٤۰.

٤ - تاریخ آنرا درجوزجانی (طبقات ناصری صفحه ۷۳) بنگرید.

وارد ابیورد گردد. ابوعلی باین وسیله حد فاصل بین دو فرمانروایان خوارزم شاه را بازهم وسیع کرد و توانست از آن خطر یکه از ناحیه آنها متوجه وی بود، جلوگیری بعمل آورد. هم درهمین آوان عملیات نظامی درخراسان شروع شد و امیران گوزگان وغرجستان بانیروهای نظامی نوح وسبکتگین پیوستند. دارابن قابوس امیر گوزگان که ازطرفداران ابوعلی بود به نوح پیوست و این جنگ با تمام معنی کلمه بمفاد سامانیان پایان یافت. (۹۹٤) ۱

دراثر این پیروزی سبکتگین را لقب ناصرالدین واله دادند و پسرش را (ابوالقاسم محمود) به لقب سیف الدوله یاد میکردند ابوعلی وفایق به گوزگان عقب نشستند: محمود کرسی ابوعلی را درنیشاپور اشغال کرد و چنان اقداماتی بعمل آورد تا صلح و آرامی درخراسان تأمین گردد هم درهمین فرصت بود که نوح به بخارا برگشت ۲

ابوعلی وفایق درقلمرو آل بویه پناه بردند وحکومت بویه یك بخش مالیه ولایت گرگان را دراختیار آنها گذاشت امااز اینکه امدادی بیشتری به آنها نماید، یکقلم اباورزید. دربهار سال ۹۹۵ ۳ بنابرآرزوی فایق وبرخلاف رأی و اندیشه ابوعلی فیصله شد که آنها دوباره خراسان بروند. درنتیجه پیروان فایق وابوعلی محمود را شکست دادند و نیشاپور، طوس وبعضی شهرهای دیگر رااشغال کردند اماهردو

۱- بعقیده عتبی (منینی، صفحه ۱۸۹) بروز چهارشنبه دراواسط ماه رمضان سال ۳۸۳، شاید ۱۳ رمضان مساوی اول نوامبر سال ۹۹۳

۲ - عتبی- منینی، جلداول، صفحه ۱۸۰-۹۹، نرشخی صفحه هاي ١٦٤-٧٣ نیز به گردیزی (نسخه خطی کمبریج .f. 108 b) مراجعه کنید.

۳- بعقیده عتبی (منینی-جلد اول، صفحه ۲۰۵) ربیع الاول سال ۳۸۵ (پنجم اپریل سال ۹۹۵)

شخص (ابوعلی و فایق) از اینکه پیروزی نهایی را بدست آرند، مایوس و ناامید می بودند. هردو آنها بصورت جداگانه از حکومت عفو خواستند. جنگی که در حوالی طوس صورت گرفت و به پیروزی لشکریان سبکتگین ومتحدین او (شخص نوح درین زمان وجود داشت) تمام شد درنتیجه ابوعلی و فایق بسوی سرخس فرار کردند واز آنجا رهسپار آمل گردیدند.

این فرار خیلی عاقلانه بود زیرا سبکتگین با لشکریان با سلاح بیحد وحصر خویش نمی توانست بدان چالاکی آنها را دنبال کند. هردوتن شورشی (ابوعلی و فایق) با عجله و سرعت تمام قاصدانی را نزد نوح فرستادند تا ازوی طلب مغفرت نمایند. حکومت نوح درخواست فایق را رد میکند اما عذر ابوعلی را می پذیرد و درعین زمان بدو هدایت میدهد که گرگانج رود ودر آنجا با امیر ابوالعباس مامون بن محمد بماند. مقصد حکومت ازین اقدام آن بود تا اندو دشمن خودرا ازهم جدا سازد.

ابوعلی بنابر امر وهدایت حکومت درامتداد دریای آمو بطرف خوارزمیه براه می افتد[1] فایق تنهامی ماند و باخود فیصله میکند که بدون اجازه حکومت داخل ماوراءالنهر گردد: حکومت یك فرقه (دیویژن) عسکر را که در رأس آن حاجب بیگتوزون (Begtuzun) قرار گرفته بود، برای مقابله بافایق میفرستد.

لشکریان درنزدیك نسف بافایق روبرو میگردد اما بروی حمله نمیکنند و فایق با پیروزی

۱ - عتبی -منینی، جلد اول، صفحات ۱۹۹- ۲۱۹، نرشخی، صفحات ۱۷۴- ۸۶ به عقیده گردیزی (نسخه قلمی کمبریج f. 169 b.) ابوعلی بعد ازین جنگ به ری فرار میکند و درآنجا ازعلی آل بویه ۰۰۰ر۵۰ درهم بصیغه امداد اندرمی یابد (یعنی ازنزد فخرالدوله معروف) لیکن درنیشاپور دلش را درگروزنی داده بود (زبهرزنی را) وبد انجهة دوباره نیشاپور میرود ودر دست محمود اسیرمیگردد و از آنجا اززندان فرار کرده خوارزمیه میرود.

تمام داخل قلمرو قراخانیها میشود و در آنجا با گرمجوشی از وی استقبال مینمایند. درعین زمان نیروهای ابوعلی را خوارزم شاه ابوعبدالله نزدیك هزاراسب متشتت و پراگنده ساخت وشخص ابوعلی را اسیر گرفتند، (روزشنبه /۱۹دسامبر سال ۹۹۶) [۱] از جمله یاران و پیروان ابوعلی فقط حاجب ایلمنگو (Ilmangu) توانست فرار کند و به گرگنج خودش را برساند. امیرمامون از فرصت استفاده کرده برای نجات سایه نشین و تحت الحمایه خویش شتافت ودرعین زمان منظورش ازاین اقدام آن بود تا دشمن دیرینه خود را ازپای درآورد. خوارزمشاه ابوعبدالله را زندانی کردند و قلمرو و لقب او را به مامون دادند. دراثر میانجیگری وشفاعت مامون بین ابوعلی وحکومت بخارا مصالحه شد. ابوعلی به بخارا رفت ودرآنجا با مراسم خاص ازطرف وزیر عبدالله بن عزیر، حاجب بیگتوزون ودیگر شریف زادگان استقبال شد ودرقصر ریگستان حضور نوح باریافت؛ اما بعدها ابوعلی را با هژده برادرش ورهبران نظامی وی بامر نوح درقلعه وحصار بخارا تحت نظر نگهداشتند [۲]

درهمین سال قراخانیها به حمله تازه بر ماوراء لنهر پرداختند، از آنجاییکه نوح دراین فرصت بریك بخش ماوراءلنهر فرمانروایی میکردلذ انمیتوانست به تنهایی

(۱) عتبی-منینی، جلد اول، صفحه ۲۲٤ شنبه اول ماه رمضان ۳۸٦ لیکن احتمال میرود که این تاریخ نادرست باشد. رمضان ۳۸٦ بروز پنجشنبه هفده سپتامبر میباشد بپاورقی صفحه (۱٦۱) مراجعه کنید.

(۲) عتبی - منینی، جلد اول، صفحات ۲۱۹ - ۳۱، نرشخی صفحات ۸۱٦-۹۱، ترکستان بارتولد، صفحات ۱۲-۱۳، درگردیزی (نسخه قلمی کمبریج) اسم یك عده کسانیکه با ابوعلی زندانی شدند، داده شده.

جلو روی قراخانیها را بگیرد و هم بهمین علت بود که از سبکتگین یاری و کمك طلبید، به مجردیکه سبکتگین دعوت نوح را دریافت فوراً از بلخ با سپاه گران رهسپار ماوراءالنهر گردید. در این سفر امرای گوزگان صغانیان وختل باسبکتگین همراه بودند. سبکتگین قرارگاه لشکریانش را در بین کش و نسف انتخاب نمود و از نوح خواهش کرد تا در آنجا باوی ملاقات نماید. وزیر عبدالله بن عزیز مر نوح را توصیه نمود که برای سرخیل آل سامان روا نباشد با لشکر بسیار نا چیزی به لشکر سبکتگین ملحق گردد، زیرا این چنین اقدام برای تاج و تخت سامانیان اهانت و تحقیر خواهد بود. نوح بنا به توصیه وزیرش این دعوت سبکتگین را نپذیرفت. سپس سبکتگین یك بخش از لشکریانش را که تعداد آنها به بیست هزار بالغ میگردید، تحت فرمان پسرش محمود و برادرش بغرا چوك (Bughrachuk) به بخارا فرستاد. و این امر حکومت بخارا را مجبور ساخت که بهرگونه مصالحه تن در دهد. وزیر را برطرف کردند و او به سبکتگین تسلیم شد. در عوض این وزیر یکی از پیروانش را که ابونصر احمد بن محمد بن ابوزید نام داشت، مقرر نمودند. بنا بخواهش سبکتگین، نوح، ابوعلی و حاجب وی ایلمنگو (Ilmangu) ووزیر را تسلیم سبکتگین کرد [1]؛ و سبکتگین تمام این دسته مردم را در حصار

۱ - قرار عقیده گردیزی (نسخه قلمی کمبریج Cf. IIa در نسخه اکسفورد:
(در اینجا چنان می نماید که کدام چیزی از قلم افتاده است) این امر در ماه شعبان ۳۸۶ یعنی در ماه اگست یا سپتامبر سال ۹۹۶ که با تاریخ ابوعلی در خوارزمیه زندانی شده و ما آنرا در بالا ذکر کردیم، تناقض دارد. و نیز احتمال میرود که در عتبی سال ۳۸۶ را بسهو عوض سال ۳۸۵ ثبت کرده باشد و زندانی شدن ابوعلی در خوارزمیه در ۲۸ ماه سپتامبر ۹۹۵ واقع شده باشد. (قرار جدول وستنفیلد اول ماه رمضان ۳۸۵ = یکشنبه ۲۹ سپتامبر سال ۹۹۵) در غیر آنصورت یك وقفه مختصری برای وقوع وقایعی بعد از مرگ نوح باقی می ماند. برعلاوه ما می بینیم که در سال ۳۸۶ قتل ابوعلی در بین مردم آوازه شده بود (سمعانی : S. V السیمجوری مراجعه کنید.

گردیز زندانی نمود. سبکتگین با قراخانیها میثاق صلح را امضأ کرد وچنان شرط گذاشت که سرحد بین قلمرو سامانیان و قراخانیها میدان استپ قطوان Qatwan باشد وبدین صورت تمام حوزه سیردریا زیرفرمان قراخانیها باقیمانده اند. وبنا بخواهش و درخواست قراخانیها فایق حاکم سمرقند مقرر شد [۱] دراین فرصت سبکتگین حاکم وفرمانروای مطلق تمام ولایاتیکه درجنوب دریای آمو واقع بود، گردیده بود. وهمچنان تمام وقایع ورویدادهائی که درخراسان بوقوع می پیوست، به نوح ربط نداشت. وزیرابونصرسعی میکرد درماوراءلنهر نظم ونسق راباز ورسرنیزه، تأمین کند [۲]. لیکن بعدازپنج ماه دردست غلامی بقتل رسید. نوح ازترس اینکه حامی وی سبکتگین اورا درمساله قتل وزیر شریك نداند، قاتلین وزیررامحکوم باعدام کردودرعین زمان پیامبر وقاصدی رانزد سبکتگین فرستاد تاجانشین وزیر مقتول را نامزد کند [۳]. سبکتگین این انتخاب ونامزدی رادراختیارشاه میگذارد. نوح، المظفرمحمد بن ابراهیم البرغشی را وزیرخویش مقررمیکند. این مردتاروزمرگ نوح (روزجمعه ۱۳ ماه رجب سال ۳۸۷) وظیفه وزارت آل سامان را منصه اجراء میگذارد [٤] مراسم سوگندوفاداری نسبت به پسرنوح ابوالحارث منصور (بعقیده سمعانی [٥]

۱ – عتبی- منینی، اول ۲۳۱-٤۱، نرشخی، صفحات ۱۹۱-۱۹۵

۲ – عتبی- منینی، جلد اول، صفحه ۲٤۱، (یغسل دما بدم)، نرشخی صفحه ۱۹٦

۳ – عتبی- منینی، جلداول: صفحه ۲۵۰، نرشخی، صفحات ۱۹۹ – ۲۰۰

٤ – ایضاً، جلد اول صفحه ۲۵۵ [لثلاث عشرة لیلیة خلت] : در ترجمهٔ پارسی (نرشخی، صفحه ۲۰۱) ودردیگرمنابع پارسی «سیزدهم رجب»، لیکن روزجمعه بصورت صحیح همان روز ۱٤ میباشد.

٥ – سمعانی S. V. السامانی facsf. 286 b. (آخرین کلمات مقاله)

تا ماه نوامبر سال ۹۹۷ بـه تعویق می‌افتد . بعقیده بیهقی[1] ابوالحارث مزایا و صفات زیادی داشت اما تا زمانیکـه از شـدت وحـدت کار نگـرفت ، نتـوانست خانـدان خـود را از سـر نگـون شـدن نگهـدارد زمام قـدرت دردست فایق ووزیـر بـرغشی بود. ابـوعلی و پـیروانش درزندان سبکـتگین تلف شدند[2]، فقط وزیـر عبدالله بن عزیررا رها نموده واجازه دادند ماوراءالنهر برگردد. علت رهایی این شخص معلوم نیست. به تحریك وی ابومنصور محمد بن حسین بن مت (شاید بخانواده فرمانروایان اسیفجاب تعلق دارد[3] پـرچم بغی را برافراشت وازقراخانیها که فرمانروای ماوراءالنهر بود. استعانت خواست دراین موقع وزمان فرمانروای ماوراءالنهر (ازخاندان قراخانیها) ایلك نصر بود. ایلك بدووعده کمك داد و بطرف سمرقند روان شد ودر آنجا امرداد تاد و باغـی وشورشی بزرگ رادستگیر نمایند. اما ازطرف دیگرفایق رابه اعزازواحترام پذیرایی کـرد ودرراس سه هـزارسواره نظام بطـرف بخاراعـزام داشـت. منصـورپایتخت خـودراتـرك گفتـه بسـوی آمـل فـرار کـرد. اماوقتیکـه فایـق بخارا را اشغال کـرد ، ، خـود را خادم وفادار آل سامان اعـلان ومنصور را وا داشت بخارا را بـرگردد[4] حاجب بیگتوزون را بحیث سپه سالار

---

۱ ـ بیهقی ، صفحه ۸۰۳ حقایق تاریخی بمشکل میتوانند این صفات راتایید کند .

۲ ـ سمعانی (loc.cit) این قصه که جسد ابوعلی متقی و پرهیزگار سالم مانده است ، عقیده طبقهٔ روحانیون رانسبت به سیمجوری نشان میدهد .

۳ ـ به ترکستان تاحمله مغول ، بارتولد ، صفحه ۲۴۱ نمره پاورقی ۱۰ مراجعه شود .

۴ـ عتبی ـ منینی ، جلد اول ، ۲۶۸ ـ ۷۱ نرشخی ، صفحات ۲۰۵ ـ ۶ گردیزی نسخه خطی کمبریج (f.110 b.)

به خراسان فرستاد زیرا محمود در اثر وفات پدرش ، سبکتگین ، خراسان را در همان سال (۹۹۷) ترک داده بود. هم در همین سال برادر کوچك محمود ، اسماعیل ، بر تخت نشسته بود و آرزو داشت کرسی اقتدار را برای برادر بزرگش محمود واگذارد.

برای اینکه از بروز جنگ داخلی دیگری جلوگیری بعمل آید منصور سعی ومجاهدت میکرد تا بین شریف زادگان بزرگ مصالحه نماید ومخصوصاً کوشش داشت بین فایق و بیکتوزون رسم آشتی برقرار گردد. باوجود اینهمه اقدامات فایق به پنهانی ، ابوالقاسم سیمجوری فرمانروای قهستان را تشویق میکرد که بر بیکتوزون حمله کند؛ لیکن دراین مجادله بین ابوالقاسم و بیگتوزون ، اخیرالذکر ابوالقاسم راشکست میدهد(مارچ ۹۹۸)[1] وسپس ازاین مجادله بیگتوزون بارقیب خویش میثاق صلح راامضاء میکند وبحیث فاتح داخل بخارا میشود.

بعدازین مجادله وتصادم بین فایق ووزیر برغشی بوقوع پیوست و برغشی به شخص امیر پناه برد. دراین مورد منصور بازهم بحیث یك میانجیگر ناکام عطف توجه میکند. دراین فرصت فایق ازامیر می خواهد که برغشی رابدو تسلیم نماید وهم دیده میشود که فایق باامیراز راه خشونت پیش می آید بالاخره دراثر مداخله مشایخ بخارا وزیر ازعهده وزارت معزول میدارد وبه گوزگانش تبعید میکنند[2] آخرین وزرای آل سامان ، بعقیده گردیزی ، ابوالقاسم عباس بن محمد برمکی وابوالفضل

---

۱ - عتبی- منینی ، جلد اول ، ۲۸۷ ربیع الثانی ، (اپریل) ایکن در ترجمه رینلد (Rynold) (صفحه ۲۲۱)ربیع الثانی وهمچنان به گردیزی(f:138;Camb Ms.f.111a) وابن اثیر ، جلد نهم ، صفحه ۹۷ مراجعه کنید.

۲- عتبی-منینی ، جلد اول ، صفحه ۲۸۹ ، به ترکستان بارتولد صفحه ۲٦٥ نمره پاورقی ۳ مراجعه کنید

محمدبن احمد جیهانی[1] بودند(شاید پسر ابوعبدالله احمدباشد)عتبی[2] درجمله آخرین وزرای سامانیان ازابوالحسن هاملی Hamuli نام می برد. این مرد رامحمود بحیث پیامبر وقاصد خویش به بخارا فرستاده بود اما تازمانیکه در بخارا توقف داشت وظیفه وزارت راهم انجام میداد.

دراین جا باید علاوه نموده گفت که این وزراء ،طوریکه معلوم میشود ، برجریان حوادث ووقایع تاثیرونفوذی نداشتند. دراین فرصت یکی ازمشکل ترین کار برای حکومت آل سامان این بود تامنافع متصادم بین محمود وبیگتوزون رامصالحه کند. زیرا محمود بر برادر خود پیروز شده بود غزنه را در دست داشت وآرزو داشت عوض بیگتوزون والی خراسان شود.

منصور برای اینکه محمود را ازخود خوشنود دارد در عوض خراسان اورا بحیث فرمانروای بلخ، ترمذ، هرات، بست ودیگر شهرها شناخت. اما این اقدام منصور محمود را نتوانست خرسند سازد، زیرا اوی ازهمه چیز بیشتر چشم برخراسان دوخته بود. بالاخره محمود رقیب خویش را (بیگتوزون) مجبور ساخت نیشاپور راتخلیه کند[3] منصور بهمراهی فایق ویك لشکر داخل خراسان شدند وبه گفته بیهقی عقیده داشتند که مسأله بین بیگتوزون ومحمود ازراه مصالحه حل خواهدشد مذبذب بودن منصور وضع هولناکی را برایشان بارآورد زیرا بیگتوزون بالشکرش درسرخس با منصور ملحق گردید وچون تذبذب منصور رادراین موضوع

۱ ـ درهردو نسخه خطی اکسفورد و کمبریج (Oxford Ms., f. 138; Camb., f.111a.) الحیانی ثبت شده است.

۲ ـ عتبی ـ منینی، جلداول، صفحه ۲۹۲ و هم چنان (Notices et extraits,iv, 370)

۳ ـ عتبی ـ منینی، جلد اول، صفحات ۲۹۱ ـ ٤

مشاهده کرد هول و ترس بر وی چیره گردید و بدان فکر افتاد که مبادا بسر نوشت ابوعلی سردچار گردد[1] این اندیشه او را واداشت که پیش از آنکه منصور با محمود داخل مذاکره گردیده و موافقت نمایند، وی با محمود در مذاکره و آشتی را باز نماید. همان بود که در شب اول ماه فبروری سال ۹۹۹[2] امیر را خلع کردند و بعد از آن از نعمت بصارت محرومش نمودند و متعاقب آن وی را بخارا فرستادند و برادر کوچک منصور را که ابوالفوارس نام داشت، بر مسند فرمانروایی نشانیدند. در این زمان محمود بحیث انتقام گیرندهٔ منصور قیام میکند اما بعد ها با بیگتوزون موافقه کرده نیشاپور را برای وی وامیگذارد و خودش بحیث فرمانروای بلخ، هرات باقی میماند — یعنی به زمامداری همان مناطقی که منصور بدو داده بود قناعت میکند چون محمود دشمنش را قوی می یابد می بیند که ابوالقاسم سیمجوری یار بیگتوزون است، لذا بدان مصالحه تن در داده و مبلغ دو هزار دینار بفقرا خیرات میدهد می ۹۹۹[3] این موافقت بزودی بهم خورد و همان بود که برعقب لشکریان محمود حمله بردند در نتیجه محمود برحریف خود غلبه زد و تمام خراسان را در تصرف خود در آورد. همان نامه یی را که محمود برای خلیفه القادر نوشته و در آن از پیروزی خویش سخن گفته از تاراج روزگار محفوظ مانده است[4] محمود در این نامه برای خلیفه

---

۱ - بیهقی، صفحات ۸۰۳ - ۴

۲ - تاریخ های هم مانند در بیهقی (صفحه ۸۰۴) و گردیزی (نسخه خطی کمبریج) چهارشنبه ۱۲ ماه صفر سال ۳۸۹ داده شده.

۳ - گردیزی، در بیهقی (صفحه ۸۰۵) فقط از توزیع یک مبلغ هنگفتی سخن میان گذاشته شده.

۴ - هلال (Eclipse, III, 341 — 5; trans., vi, 366 — 70) جنگ بروز سه شنبه دوم جمادی الاول ۳۸۹ (یعنی ۱۶ ماه می ۹۹۹) در نزدیک مرو بوقوع پیوست.

علت جنگ را همان میدانست که سامانیان خلیفه را برسمیت نمی شناختند. بعد از این غلبه و پیروزی محمود درجنوب دریای آموجانشین سامانی میگردد (بعقیده عتبی) اوضاع وشرایط یکقلم دگرگون گردیده بود و این گفته ما را این نکته که محمود خودش را سپه سالار ندانسته بلکه برادرش نصر را بحیث سپه سالار به خراسان میفرستد، تایید میکند.

عبدالملك وفایق بطرف بخارا فرار میکنند ودر آنجا بیگتوزون نیز باایشان ملحق میگردد این دسته مردم در بخارا اقداماتی مینمایند تا بتوانند لشکری بسیج کرده و کارزار را با محمود گرم سازند اما تمام مجاهدتهای آنها عقیم و بی ثمر میماند درتابستان همان سال فایق پدرود جهان گفت و بعد از آن ایلك نصر بدان اندیشه افتاد[1] که طومار فرمانروایی آل سامان را درهم پیچد. بعقیده معاصرین و آنانکه مشاهد این صحنه بودند[2]، سامانیها سعی بلیغ بخرج میدادند تادر مقابل دشمنانشان تا آخرین درجه ایستادگی و مقاومت نمایند. خطیب ها بنا به امر حکومت درمساجد تبلیغ میکردند که برای دفاع خاندان سلطنتی برخیزند. دراین فرصت اهل بخارا مانندسایرمردمان ماوراءلنهر بطور عموم مساح نبودند اگر حکومت آنهارا برای مقصد خود، بصورت یك نهضت ملی تشکیل داده میتوانست، موانع بس شدیدی را دربرابر قراخانی ایجاد میکردند. امابازهم از اضمحلال و سقوط خاندان خود جلوگیری نمیتوانست. تبلیغات خطیب هاهم نتوانست بدرد سامانیها بخورد زیرا سامانیان بشمول شخص اسماعیل[3] هرگزسعی نکردند اعتماد توده های مردم را

۱- گردیزی (نسخه قلمی کمبریج f.111b.) اورا «برادرخان» ثبت میکند.
۲- هلال (Eclipse,III, 372 sq;trans.'VI 400 sq:)
۳- خصایص او را درعوفی (صفحات ۹۰-۹۱) بنگرید.

بسوی خود جلب کند و از نیروهای مردم برای بقای خاندان خود استفاضه نماید.
سامانیها نهضت آل تشیع را که در آن زمان از کرکترد موکراتیك برخوردار بود باجدیت تمام از بین می بردند ودر بین آنها برای خود طرفداری باقی نگذاشته بودند ما میدانیم که فرقه شیعه در روزهای اخیر سلطه آل سامان پیروانی درماوراءلنهر داشتند که درزیر پرده ستر واخفا زندگی میکردند در بین این پیروان مخفی آل تشیع پدر و برادر ابن سینا[1] نیز عطف توجه میکنند. طبقه روحانیون آل سنت وجماعت (با وجودیکه سامانیان از نمایندگان مذهبی احترام زیادی میکردند)[2] دل دز گرو ابوعلی و فایق داده بودند و بخاندان سامانی آنقدرها دلچسپی وعلاقه نشان نمیدادند. مردم به اندرزها و نصایح خطیب گوش نمیدادند و از آن فقها و علماء جانبداری میکردند که جنبه رسمیات نداشتند. این دسته فقها به نسبت آن امام ها وخطیب ها ییکه از طرف حکومت مقرر شده میبودند، بیشتر مورد احترام و اعتماد مردم بودند. چادر نشینا نیکه بتازگی گرویدهٔ آیین اسلام شده بودند بیشتر از مردمانیکه زیر تاثیر سیستم اداری مهذب بارآورده شده اند(این نکته درهم چنین موارد صادق میکند)[3] به مذهب وعلمای مذهبی احترام می نمایند.

پس باوجود نظریه بارون روسین (Baron Rosen) ما نمیتوانیم بگوییم فقها از قراخانیها رشوه گرفته بودند. امکان دارد این گفته بارون صحت داشته باشد اما این نکته دیگر هم صادق است که مردم بدون اینکه رشوه گرفته باشند آماده بودند، اندرز

۱- ابن ابی اسیبعه (ed.Lipper,P.413:) ابن قفطی تاریخ الحکماء (ed.A. Muller,Konigsberg, 1884)
۲- به پاورقی نمره (۵) ترکستان بارتولد، صفحه ۲۶۷ مراجعه کنید.
۳- دوزی (Dozy) مقالتی درباره تاریخ اسلام، صفحه ۳۶٤

و توصیه معلمان مذهبی خود شانرا بپذیرند و آماده باشند برای بهبود این جهان خودها مجادله کنند ودست زیر الاشه نه نشسته بنگرند دیگران جان ومال ایشانرا رایگان ومفت، مفت دست یغماوچپاول سپارند.

در این جا ایلك اعلان میکند که وی بحیث رفیق ودوستدار روحامی سامانیان رهسپار بخارا میگردد. مردم بادیده باسیف برفاتح می نگرند. رهبران نیروهای نظامی بخارا ازقبیل بیگتوزون ونیالتگین خود شانرا بصورت داوطلبانه به ایلك تسلیم میکنند وبا مرو یزندانی میگردند بروز دوشنبه[1] ۲۳ ماه اکتوبر سال ۹۹۹ ایلك بخارا را بدون اینکه با مقاومتی روبرو گردد اشغال میکند وخزانه آل سامان را در تصرف خویش درمی آورد. ایلك، عبدالملك وتمام اعضای خاندان سلطنتی را باوزگند(Uzgand) میفرستد وخودش متعاقب رهسپار آن دیار میگردد حکام خویش رادر بخارا وسمرقند میگذارد. پس بدینمنوال خاندان معروف آل سامان از بین میرود ومردم بابیعلاقگی سقوط این خانواده را مشاهده مینمایند.

هیچکس به اهمیت این واقعه مهم تاریخی ملتفت نبودند ونمیدانستند که باسقوط آل سامان طومار زمامداری عنصر بومی آریایی راروزگار برای همیشه درنوردیده، از بین برمیدارد.[2]

۱- گردیزی (نسخه قلمی کمبریج f.111b. (عتبی منینی، جلد اول ۳۱۹) نرشخی، صفحه ۲۱۶، ومنابع متاخر(میرخوند، سامانیان، صفحه ۱۹۷) همان روز را بغلط روز سه شنبه ثبت میکنند.

۲- Cf: the remark of prof. Noldeke in Grundriss der iran philologie' II,152 note 6," eine der traurigsten in der Geschichte Jener londer."

راجع به اینکه بعد از مرگ بغراخانها هارون چه شخصی در راس خاندان سلطنتی قراخانیها واقع شده بود، معلومات نداریم. شاید این شخص پدر نصر ارسلان خان علی که بعقیده جمال قرشی[1] در ماه جنوری سال ۹۹۸ شهید گردیده بود، باشد. انسان میتواند از صفتی که در بدو داده اند، بداند که وی به چه صورت شهید شده است مردم اورا حریق (سوخته) میگفتند. نصر را ارسلان ایلك می نامیدند، وی بحیث یك فرمانروای تحت الحمایه در ماوراءالنهر حکومت میکرد و محل بود و باش وی در اوزگند میبود. در سلطنت قراخانیها، مانند سایر امپراطوریهای چادر نشین، مذکوره دارایی وجایداد مورونی بهمان منوالی که درجهان قانون شخصی تطبیق میگردید عینا بهمان صورت در قلمرو قانون دولتی منصه اجراء گذاشته میشد.

تمام قلمرو سلطنت از آن تمام خانواده خان میبود. و بعد این قلمرو به بخش های کوچکتری تقسیم میشد وهم گاهی اوقات فرمانروایان تحت الحمایه بیک نیرو وقدرت زیادی داشتند، از فرمان واطاعت رئیس امپراطوری سر می پیچیدند وسیستم تقسیم و تجزیه امپراطوری همواره باعث مجادلات شخصی میگردید فرمانروایان بیهم بجان یکدیگر می افتادند و بهمین علت است که انسان نمیتواند تحت این چنین شرایط کرونولوجی فرمانروایان اعضای خاندان سلطنتی را بدرستی وصحت تعیین کند وحتی همان سکه های قراخانیها که به تعداد زیادی مورد دسترس ما میباشد، نمیتواند بر زوایای تاریك این موضوع روشنی اندازد و همچنان در اثر قلت مواد صحیح ودرست تاریخی القاب مختلفی که بروی یك سکه ضرب زده شده نمیتواند نشان دهد که سکه مزبور بیك ویا چند شخص تعلق دارد.

۱ـ صفحات ۱۳۲ـ۳

دراوایل قرن یازده قراخانیها در ماوراءالنهر سرگرم سرکوبی نهضتی بودند که در راس آن ابوابراهیم اسماعیل سامانی، یکی از برادران منصور[1] وعبدالملك که در اوزگند زندانی بودند در لباس زن از زندان فرار کردند، قرار گرفته بود اسماعیل که خود را منتصر (یعنی فاتح) لقب داده بود به بخارا رفت واز آنجا رهسپار خوارزمیه گردید. درخوارزمیه پیروان زیادی بدور خود جمع کرد. احتمال میرود که این فعالیت او را خوارزمشاه ابوالحسن علی (پسر وجانشین مامون؛ آنکه درسال ۹۹۷ در دست لشکریان کشته شد) بادیدهٔ اغماض می دید[2] منتصر در راس این لشکریان تازه گرد آورده خویش، حاجب ارسلان یالو را قرار داد. یالو بایاری لشکرخویش جعفر تگین حاکم قراخانی را از بخارا بیرون کشید وعساکر باقیماندهٔ آن با لشکر حاکم سمرقند که تگین خان نام داشت، پیوست. لیکن اخیرالذکر نیز توسط لشکر سامانیها نزدیك پل زرافشان شکست خورده رو به فرار نهادند. بعد از این پیروزی منتصر بخارا برگشت[3]. اگر گفته عتبی[4] را باور کنیم، مردم بخارا از منتصر بگرمجوشی وحرارت زیاد استقبال کردند. باوجود تمام این پیروزیها منتصر ولشکریانش نمیتوانستند در مقابل نیروهای ایلك روبرو گردند. وهمان بود بافرارسیدن ایلك

۱ ـ عتبی ـ منینی: جلداول، صفحه ۳۲۰. نرشخی، صفحه ۲۱۷ در اثرلین پول و درترجمه من (خاندانهای سلطنتی مسلمانها صفحات ۱۳۲ ـ ۱۳۳) او را بغلطا براهیم ثبت کرده است.

۲ ـ عتبی ـ منینی، جلد اول، صفحه ۲۵٤، نرشخی ۲۰۱ .

۳ ـ احتمال میرود این حادثه درسال (۱۰۰۰) بوقوع پیوسته بـا شد وهم بهمین سال (۳۹۰ هـ) یکی از آن سکه ها بیکه در بخارا توسط منتصر ضرب زده شده، تعلق دارد (کتلاك مارکوف، ص ۱٦۹)

٤ ـ منینی، جلد اول صفحه ۳۲۳، نرشخی، صفحهٔ ۲۱۸

منتصر و یالو زهره از دست داده از راه امل بطرف پارس فرار کردند . وهمچنان مجادلات منتصر و یالو با محمود و برادرش نصر ، باوجود پیروز یهای موقتی ، با ناکامی روبرو گردید . منتصر تمام این ناکامی ها را کار دست یالو میدانست. وهمان بود که امر داد اورا بقتل رسانند [1]

وقتیکه آخرین قوای منتصر در مقابل نصر برادر محمود مغلوب گردید ، منتصر در سال ۱۰۰۳ بطرف ماوراءالنهر فرار کرد و از ترکمانهای غز استعانت خواست بعقیده گردیزی [2] هم در همین روزها بود که رهبر غز پیغو (Payghu) شاید یبغو yabghu خوانده شود) برای نخستین بار اسلام را قبول کرد ، لیکن راجع به اینکه این شخص پسر سلجوق است ، نمیتوانیم چیزی بگوییم ؛ زیرا پیغو پیش از آن ، طوریکه ملاحظه نمودید ، بسا ما نیها در مجادلات شان با قراخانیها کمك و یاری کرده بودند . وغزها بادر نظر داشتن غنایم آماده شدند به منتصر یاری کنند وهمان بود که منتصر بیاری همین غزها لشکر سباشی تگین را در کرانهٔ زرافشان شکست داد وسپس مبدأ ایلك را در نزدیك سمرقند(۱۰۰۳ تابستان) منهزم وپراگنده نموده وهژده تن از فرماندهان اورا اسیر گرفتند. غزها این اسیر های جنگ را به منتصر تسلیم ندادند وفقط آنها را نزد خود شان زندانی نگهداشتند. مقصد غزها ازاین اقدام ؛ آن بود تاازین درك پول بدست آرند اما منتصر در حق غزها بدگمان گردیده وبدان فکر افتاد که گویا غزهامی خواهند باایلك داخل مذاکره گردد. روی همین اندیشهٔ بیجا بود که منتصر غزها را ترك گفت .

---

۱ - منینی ، جلد اول صفحه ، ۳۲۹ ، نرشخی ، صفحه ۲۲۱

۲ - گردیزی ، صفحه ۱۳ . درعتبی (منینی ، جلد اول ، صفحه ۳۳۵ ، نرشخی ، صفحه ۲۲۲) راجع باین موضوع مواد زیادی وجود ندارد.

در اواخر خزان منتصر با نیرویی مختصر (۳۰۰ اسپ وچارصد عسکر پیاده) در قسمت درغان ازروی آبهای یخ بسته دریای آمو درمیگذرد وخودش را به امل میرساند .

منتصر درسال ۱۰۰٤ سعی کرد تا قدرت خویش رادرنساوابیورد تا سیس کند ، لیکن خوارزم شاه بنابر تقاضا وخواهش مردم ، لشکر منتصر راازهم پاشید . در بین پیروان ویاران وی که در این نبرد بقتل رسید یکی هم فرزند تاش بود [1] . منتصر با لشکر باقیماندهٔ خویش برای یکبار دیگر درماوراءلنهر برای اعاده اقتدار خویش دست به عملیات میزند . این بار در دست حاکم بخارا شکست میخورد اما خودش را درحصار بسیار محکمی که درنور واقع بود ، مستقر میسازد . واز همانجا بر دشمنانش که دردبوسیه میبود به حملاتی پرداخته می آید . این کرت جنگ به مفاد منتصر پایان یافت وسپس یك نهضت ملی بطرفداری آل سامان آغاز میگردد . رهبر غزهای سمرقند ، حارث ، معروف به ابن علمبردار با سه هزار لشکریان خویش به منتصر پیوست [2] در عین زمان دیده میشود که مشایخ (ترجمهٔ فارسی مشایخ خواجگان است) شهر سه صد غلام رابطرفداری منتصر مسلح میسازند وهمردیف وپیوسته بدین اقدام غزها نیز بطرفداری آل سامان (منتصر) کمر مجادله رامحکم می بندند .

با این همه نیرو منتصر توانائی می یابد که درماه شعبان سال ۳۹٤ (می – جون سال ۱۰۰٤) درنزدیك برنمذ (Burnamadh) قوای بزرگ ایلك را

۱ - عتبی – منینی ، جلد اول ، صفحه ۳٤۰ نرشخی صفحه ۲۲۵

۲ - در عربی (منینی ، اول ، ۳٤۱) مشایخ در ترجمهٔ پارسی خواجگان .

شکست دهد وحتی اگرگفته گردیزی [1] را باور کنیم لشکر خان بزرگ را ازهم متلاشی و پراگنده می سازد لیکن این پیروزی عمر کوتاهی داشت. خان برای یکبار دیگر با نیروهای تازه دمی برمی گردد وآتش جنگ رادرمیدان استپ هنگر (Hungar) که بین دیزك (Dizak) وخاوس (Khawas) واقع بود، درداد. غزها باغنایمی که در کارزار برنمد بدست آوردند، قناعت کردند وبه کمپ های خود برگشتند. ودراین جنگ سهم نگرفتند، درزمانیکه آتش این جنگ تازه زبانه می کشید، یکی ازافسران منتصرحسن بن تاق با همراهی پنجهزار ازلشکریان خود به نیروهای ایلك پیوست.

منتصر بازبطرف خراسان فرار کرد وازآنجا دراثروعده ووعیدهای چرب یکی ازخویشاوندانش، ابن سرخك سامانی ، که دربخارا زندگی میکرد دوباره عازم ماوراءلنهرگردید، ازطرف دیگر سرخك به پنهانی با ایلك برعلیهٔ منتصرداخل مذاکره گردیده بود وبه ایلك وعده داده بود که منتصررا به بهانه اینکه با وکمك میکند به ماوراءلنهر دعوت کرده دردام دسایس توطئه خواهد انداخت .

وقتیکه منتصر بطرف بخارا میرفت. درعرض راه لشکریانش اوراترك دادند وبسلیسان وصافی که ازحاجب های ایلك بودند، پیوستند، ولشکر باقیماندهٔ منتصر رادشمنان وی به محاصره گرفتند ودرعین زمان تمام گذرگاههای دریای آمورا دشمنان منتصر درتصرف خود درآوردند . منتصر باهشت نفرازپیروان خویش فرار کرد، لیکن برادرش باعدهٔ ازدنبال کنندگان وی دردست دشمن اسیر گردیده وبه اوزگند فرستاده شدند ،خود منتصر دراوایل سال

[1] ـ گردیزی، صفحه ۱۳ . تعداد لشکریان ابن علمبردار بیك هزار نفربالغ میگردید .

۱۰۰۵ [۱] دردست شیخی از قبایل عرب که درجوار مرو زندگی میکرد، بقتل رسید.
بعد از مرگ آخرین نماینده آل سامان یگانه مسئله یکه باقیمانده بود این بود که غنایم به چه صورت بین قراخانیها ومحمود توزیع وتقسیم گردد. درهمان ماهیکه لشکر ایلك داخل بخارا گردید محمود هم بهمان راه بحیث فرمانروای مستقل بر مسندفرمانروایی نشست(ماه ذیقعده سال ۳۸۹= اکتوبر-نوامبر۹۹۹) .
خلیفه‌قادر برای‌ولی جدید امیرالمومنین عهد ومنشورخراسان ؛ تاج والقابی ازقبیل «یمین الدوله» و« امین الملة» رافرستاد [۲] محمود هم بنوبه خود امرداد اسم خلیفه قادر را که درسال ۹۹۱ توسط آل بویه صاحب تاج وتخت گردیده بود، درخراسان در خطبه‌ها ذکر کنند دراین جا باید ناگفته نگذاشته گفت که آل سامان به نسبت اینکه خلیفه قادر را آل بویه برسر اقتدار آورده بود، برسمیت نمیشناخت [۳].

محمود برشکوهمندی دربارش بیشتر ازسامانی ها افزود ودر حلقه دربار او را بقلب سلطان یاد میکردند. برعکس گفته های مورخین [٤] انسان نمیتواند باور ویقین کند که کلمه سلطان قبل از محمود برای هیچ یك از فرمانروایان استعمال نشده است [٥] فاطمی ها خود را بلقب سلطان یاد میکردند وجد ول

۱ - بعقیده : گردیزی (f·142;Camb·,Ms.,f.114a) در ربیع الثانی ،سال ۳۹۰ ، بعقیده عتبی (منینی I ,۳٤٦;نرشخی ص۲۲۸) ربیع الاول .

۲- عتبی ، منینی ، جلداول ، ۳۱۷ گردیزی (f.1ı:)

۳ - ابن اثیر ، جلد نهم، ۱۰۳ ، هلال (Eclipse) جلد سوم ، ۲٤۱ ، ترجمه آن جلدششم ، ۳٦٦

٤ - ابن اثیر ، جلدنهم ۹۲ طبقات ناصری صفحات ۷۵ - ٦ ؛ سیاست نامه صفحه ٤٤

۵ - طبری ، جلد سوم ، ۱۸۹٤ که درآنجا حضور سلطان درکارزارگاه ذکر شده است.

نجوم ابن یونس[۱] به امیرالمومنین ابو علی المنصور سلطان اسلام امام الحاکم بامرالله درسال های ۹۹۶- ۱۰۲۱) اهداء شده است.

مقدسی [۲] باسلاطین ووزراء صحبت کرده است و علاوه نموده میگوید که در یك شهر کوچك درآسیای مرکزی اکثر باشندگان آن کافر بود درحالیکه سلطان آن محمدی (مسلمان) بوده است.

محمود را مورخین وشعرای دربار به لقب سلطان یاد میکردند وطوریکه دیده میشود دراسناد رسمی نیز اورا سلطان ثبت می نمودند.

محمود وجانشینانش رادر زندگی روزمره به لقب امیر یادمیکردند.

دربیهقی مردمان واشخاص مختلف درمذاکرات خودها مسعود (پسر محمود) راپیهم بلقب امیریاد میکنند. گردیزی بندرت کلمه سلطان را استعمال وحتی کلمه سلطان دراوایل امر برروی سکه های غزنویها عطف توجه نمیکند. [۳]

قراخانیها هم خود شانرا «مولای امیرالمومنین» میخواندند [۴] در هر صورت طوریکه دیده میشود خاندان قراخانی ازسالهای اول فرمانروایی خویش در ماوراءلنهر بنام خلیفه قادرسکه ضرب میزدند. [۵]

ایلك نصر برسکه خویش، خودش را «ناصرالحق» ضرب زده بود .

ایلك نصر درحالیکه آتش مجادله رابا منتصر برافروخته بود، با محمود

۱- لیدن، نسخه‌خطی، نمره ۱۴۳

۲ - ببلوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، ٤٤ - ۲۷۵.

۳ - خاندانهای سلطنتی مسلمان، صفحه ۲۸٦

٤ - این کلمات برسکه های بخاران دیده شده (۱- مارکوف، کتلاك، صفحه ۱۹۸)

٥ - از۱۰۰۳/۳۹۳ (ایضا، صفحه ۲۰۰)

کنار آمده محمود در سال ۱۰۰۱ ، امام شافعی ابو طیب سهل بن محمدوحاکم سرخس طغانچك رابحیث سفرای خویش بـه اوزگند فـرستاد. نصر سفـرای محمود راباگرمجوشی تمام استقبال کرد وباتحف وهد یه های گر ان دو باره نزد محمود فرستاد. تحفه هاییکه ایلك نصر به سفرای سلطان محمود دا ده بود. قرار زیراست: جواهرات، مشك، اسب‌ها، شترها، غلامها وکنیزها، شاهین سفید، پوست سیاه (قره قل)، شاخهای ختو[1] (حال ختو را شیر ما هی یـا استخوان نهنگ میگویند) ودیگر اشیای گران بهاء مـال چین محمود دختـر نصررا بزنی گرفت وتعهد کرد (مانند تعهدیکه بین بغراخان وابوعلی امضاء شده بود) که دریای آمو[2] بین آنها سرحد باشد.

قراخانیها بعد از مدت مختصری عهدوپیمانی راکه با محمود بسته بودند، شکستند. محمود همه ساله یکمرتبه بر هند لشکر کشی میکـرد[3]. دردوران یکـی ازاین لشکرکشی هایعنی‌درسال ۱۰۰۶ درحالیکه محموددرملتان بود قراخانیها از فرصت استفاده کرده دوفرقه (دیویژن) عسکر بخراسان فرستادند. یکی‌از آن دو فرقه زیراثر سباشی تگین موظف گردیده بود، نیشاپور وطوس رااشغال کند وآندیگری زیر فرمان جعفر تگین وظیفه داشت‌بلخ رادر تصرف خود درآورد.

۱ - ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلدچارم ، صفحه ۲۲۲ ختو وکلمه چینی برای ختو (hu—tu) میباشد .

نیزبه ترکستان بارتولد صفحه ۲۷۲ ، پاورقی نمره (۲) مراجعه کنید .

۲ - عتبی - منینی ، جلددوم ، صفحات ۲۸- ۳۲ گردیزی ، (f.140;Camb.,Ms.,f.113a)

۳- عتبی- منینی - جلد اول صفحه ۳۱۸

آندو فرقه وظیفه خود هارا به بسیار خوبی انجام دادند. باشندگان بلخ دربرابر مها جمین مقاومت کردند وهمان بود که بعد از فتح بلخ فاتحین آنرا یغما وتاراج کردند[1] در این جا باید گفت که مردم نیشاپور حمله قراخانیهارا باوضع یا سیفی استقبال کردند اما طبقهٔ ارستوکرات[2] نیشاپور مانند ماوراءالنهر متجاوزین راکمك ویاری میدادند.

وقتیکه محمود ازاین لشکر کشی مطلع گردید، فوراً رهسپار غزنه شد وجعفر تگین را مجبور ساخت از بلخ به ترمذ فرار کند. وهم چنان سباشی تگین نتوانست مجادله خودرا با محمود ودیگر رهبران سپاه وی ادامه دهد. سباشی تگین مال واثاثه خودرا برای خوارزمشاه علی فرستاد[3] وخود شمتعاقب آن بایکدسته عسکر محدود، ماوراءالنهر رابدست آورد. درحالیکه برادرش ونهصدنفر ازلشکریانش رادردست قوای محمود اسیر گذاشتند.

ایلك برای اینکه محمود رااز سباشی تگین منحرف سازد جعفر تگین را برای باردوم باشش هزار عسکر به بلخ فرستاد اما این لشکریان ایلك راکه در راس آن جعفر تگین قرار گرفته بود درکرانهٔ دریای آمو برادر محمود، نصر محو ونابود کرد[4]. گردیزی[5] دربارهٔ یکی از آن کارزار هاییکه در

۱ ـ بیهقی صفحه ۶۸۸، حافظ ابرو، صفحه ۱۵۷

۲ ـ عتبی منینی، جلددوم، صفحه ۷۷ «ومایلهم کثیر من اعیان خراسان»

۳ ـ ترکستان بارتولد، صفحه، ۲۷۲- نمره پاورقی (۷)

۴ ـ عتبی ـ منینی، جلددوم، صفحات ۷۷-۸۲

۵ ـ گردیزی، صفحات ۱۳-۱۴، متاسفانه اوراق نسخه خطی اکسفورد وکمبریج خیلی هادرهم برهم شده وطوریکه شاید وباید استفاده ازآن نمیشود.

کرانه دریای آمو صورت گرفته، توضیحاتی دارد. ودرضمن آن از ان حمله یکه برسپاه باقیماندهٔ ترکها صورت گرفته، معلومات خوبی مورد دسترس ما میگذارد. لشکریان محمود «ترانه ترکی را با آهنگ شیرین ختنی» می سرودند؛ وقتیکه ترکها این آواز را شنیدند از هول جان خودها را در دریا می انداختند وغرق می شدند. محمود دراین فرصت از تدبیر نظامی کار گرفته به لشکریان خود امر داد دشمن را دنبال و تعقیب نکنند زیرا امکان داشت آنها از نا امیدی جرأتی بهم رسانند و به مجادله برای دفاع از زندگی وحیات شان بپردازند و پرچم ظفر نمون محمود را در آخرین لحظه سرنگون سازد. بعدازین شکست رهبران و فرماندهان لشکر ایلك به ایلک گفتند «. . . با آن فیلان وسلاح وآلت و مردان هیچکس مقاومت نتواند کرد» آتش انتقام در کانون ایلک زبانه میکشید، وی درسال آینده لشکرنیرومندتری بر علیه محمود بسیج کرد ودرعین زمان از دهاقین ماوراءلنهر یاری و کمک طلبید[2] ایلك برای اینکه بتواند بامحمود خوبتر پیکار کند با یکی ازخویشاوندانش قدرخان[3] یوسف فرمانروای ختن پیمان مودت و دوستی بست .

عتبی ایضاحات خوبی درباره ترکها دارد: آنها چهره های فراخ و کشاده، چشمان تنگ، بینی های پهن، وریش های کم موی دارند. شمشیر های آهنی بر کمر آویخته ولباس های سیاه پوشیده میبودند. عتبی علاوه نموده میگوید این مردم در ماوراءلنهر ظهور کردند. بعقیده گردیزی آتش جنگ درنزدیك پل شرخیان که بفاصله چار

۱ ـ گردیزی (f.144 نسخه خطی کمبریج)

۲ ـ عتبی ـ منینی، جلد دوم، ۸۳: «واستنفرد هاقین ماوراءلنهر»

۳ ـ ترکستان بارتولد، صفحه ۲۷۳ ـ نمره پاورقی ٤

فرسخ[1] از بلخ واقع بود، بروز یکشنبه ۲۲ ربیع الثانی سال ۳۹۸(چهارم جنوری سال ۱۰۰۸ میلادی)در گرفت .در این جنگ محمود پنجصد فیل داشت و ترک ها نمی فهمیدند به چه صورت با آن جنگ کنند. بعقیدهٔ مورخین همین وضع در این جنگ رول بارز وقاطعی داشت. وهمان بود که قراخانیها شکست خوردند ویك تعداد زیاد عساکرشان درحال فرار ازمیدان جنگ بــه دریا غرق شدند[2] این جنگ بحرکات متجاوزانه قراخانیها درخراسان خاتمه بخشید .

آتش نفاق دربین خودقراخانیهادرگرفت واین امرسبب شدکه از تجاوزمشترك ایشان جلوگیری وممانعت نماید. برادربزرگ ایلك[3] طغان خان کاشغر بامحمود برعلیه برادرخودش همداستان وهمدل گردید واخیرالذکر پروژه حمله بر کاشغر را سردست گرفت اما برف زیاد مجبورش ساخت به اوزگند، مرکز خویش بر گردد. سپس هر دو برادر پیامبرانی نزدمحمود فرستادندومحمود دراین مناقشه بین دو برادر قراخانی بحیث میانجی رول بازی کردودرعین زمان پیامبران دوبرادر قراخانی رادردربار، بارداد تا جلال ودبدبهٔ خودرا به آنها نشان دهد. محمود درحالیکه قاصدان قراخانیهارا دردربارخویش بارمیداد، یك گاردیکه لباس های فاخرپوشیده بودند بدورخود جمع کرده بود. ازشرح عتبی چنــان برمی آیدکــه این واقعه درسال ۴۰۲/۱۰۱۱-۲ بوقوع پیوسته بود .

۱ - ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۱۳۵، دوفرسخ

۲ - عتبی- منیقی، دوم ۸۳۰ - ۶

وهمچنان گردیزی (f.144—5;Camb,Ms.,116a—b)

۳ - عتبی- منیقی، جلد دوم، صفحه ۱۲۸ الکبیر

بعقیده عتبی[1] ایلک در سال ۱۰۱۲/۴۹۳–۱۳ درگذشت و برادرش طغا نخان درماوراءالنهر جانشین وی گردید. بر تاریخ قراخانیها طوریکه قبلا دیدیم، بمشکل میتوان روشنی انداخت زیرا دورن[2] (Dorn) ازروی تحقیق در سکه‌ها بدین نتیجه رسید که دو برادر ماوراءالنهر را فتح کرده بود.

یك برادر ناصر الحق، نصر و آندگیری قطب الدوله[3] احمد نام داشت؛ نصر برادر بزرگ بود و بهمان علت مقام درجه اول را گرفته بود لیکن احمد از نصر بعدتر در روی صحنه گیرود ارزمامداری عطف توجه میکند. سکه هائیکه بر آن اسم نصر بن علی[4] ضرب زده شده به اندازه زیادی وجود دارد و تاریخ این سکه ها تا سال ۴۰۱/ ۱۰۱۰–۱۱ میرسد. راجع بدین موضوع که جانشین وی خودرا ناصر الحق میگفت معلومات نداریم، اگر جانشین نصر خودش را ناصر الحق نمیگفت پس حتماً وی تا سال (۱۰۱۵/۴۰۶–۱۶)[5] فرمانروائی و حکومت کرده است. و سکه هائیکه بران اسم احمد بن علی ضرب زده شده تا سال ۱۰۱۶/۴۰۷–۱۷ میرسد. خیلی دشوار

۱ – ایضاً، جلد دوم، صفحه ۲۱۹

۲ – Melanges Asiatigue جلد هشتم. صفحات ۷۰۶–۷

۳ – بر بعضی سکه ها لقب نصر الملة دیده میشود (۱–مارکوف کتلاك صفحات ۲۱۰–۲۲۱) ولقب قراخان یاقرا خاقان که برروی سکه ها دیده شده باحتمال نه بیکی از برادران تعلق دارد و نه به کسانیکه زیرا ثر آنها حکومت میکردند بلکه به پدرشان تعلق دارد (ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۲۱۰، عوفی، صفحه ۸۴، هلال (سوم ۳۹۶) فقط احمد بن علی قراخان را بحیث جانشین بغراخان می شناسد.

۴ – اسم نصر به کتابت او بغوری برروی آن سکه هائیکه در اندروسنه در سالهای ۴۰۹ و ۴۱۰ ضرب زده شده شاید اشاره بکدام شخص دیگری باشد (مارکوف، کتلاك، صفحه ۲۳۳)

۵ – ایضاً صفحه ۲۱۷

است ثابت کنیم که ساحه فرمانروایی طغان خان کاشغر تا ماوراءالنهر میرسید. چرا؟ بعلت اینکه در بارهٔ تاریخ سال و شهریکه[1] در آن سکه خان ضرب زده میشد معلومات نداریم. طغان خان حتی در دورهٔ حیات ایلك به نسبت کبر سن وسال خوردگی رئیس خاندان خود بحساب می آمد.

گردیزی درحالیکه از فتح ماوراءالنهر صحبت میکند، طغان خان را برادر خان معرفی میکند. تعداد القاب واسامی مختلفی که در ماوراءالنهر درسالهای نخست سده پنجم بروی سکه ضرب زده شده به اندازهٔ زیاد میباشد که انسان نمیتواند براساس آن به نتیجه وحقیقت درست وصحیح تاریخی برسد. نام برادر چارم ابو منصور محمد بن علی که بعدها ملقب به ارسلان خان شد؛ بروی سکه هائیکه در شهر بخارا در سال ۴۰۳/۱۰۱۲-۱۳ ضرب زده شده، دیده میشود[3] ارسلان خان وطغان خان جنگ کردند، بیهقی عقیده دارد[4] که «خانهای ایلك» در نزدیك اوزگند پیکار کردند ودراین فرصت چون خوارزم شاه می خواست برای خود برعلیه محمود یاران ومتحدینی پیدا کند؛ بین خانهای ایلك میانجیگری کرد. نیزامکان دارد که در نزدیك اوزگند آتش جنگ بین ارسلان خان که فرمانروای ماوراءالنهر بود وقدرخان که بر کاشغر حکومت میکرد، در گرفته باشد.

۱ ــ ایضاً، صفحه ۲۲۴ وهم چنان Melange Asiatique,Viii,717

۲ ــ درعتبی ــ منینی، جلد دوم، صفحه ۲۲۷ (ارسلان خان ابومنصور لا صم) در ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۲۱۰، و بر بسا سکه های دیگر ابوالمظفر دیده شده.

۳ ــ مارکوف، کتلاك، صفحه ۲۲۶

۴ ــ بیهقی، صفحه ۸۴۴

ما در بیهقی ایضاحات مفصلی[1] در بارهٔ اینکه چطور محمود خوارزم را گرفت، می یابیم. بیهقی این موضوع را از آن اثر البیرونی که زیر عنوان تاریخ خوارزم نوشته بود، بر گرفته است. بعد از خوارزمشاه مامون، طوریکه قبلا اشاره فرمودیم، پسرش ابوالحسن علی بر مسند فرمانروایی پدر نشست شرح لشکرکشی سباشی تگین نشان میدهد که علی برای ماتی بر قراخانیها متکی بوده است ودوستی و رفاقت وی با محمود شاید در اثر شکست ایلک و متحدین او میسر گردیده بود. بعقیدهٔ عتبی[2] علی خواهر محمود را بزنی گرفته بود برادر وجانشین علی ابوالعباس مامون بن مامون هم چنان با محمود متحد بود، و باخواهر سلطان ازدواج کرده بود. قرار گفته گردیزی[3] ابوالعباس باخواهر سلطان در سال ۴۰۶/۱۰۱۵-۱۶ ازدواج کرد. زمانیکه خلیفه قادر برای مامون عبای اعزازی و فرمان ولقب «عین الدوله وزین المله» را فرستاد، مامون در این اندیشه فرورفت که اگر چنین خلعت ولقب را بدون اجازه محمود بپذیرد، امکان دارد سلطان بروی خشم کند. روی این فکر و اندیشه بود که مامون به پیامبر خلیفه اجازه نداد چنان خلعت و فرمان در پایتخت بدو دهد بلکه البیرونی را امر داد تا آن هدیه وخلعت را در میدانهای استپ از پیامبر خلیفه اندریابد.

وقتیکه محمود باطغان خان وایلک میثاقی را بامضا رسانیدند، خوارزمشاه برعلیه آرزو وخواهش متحد نیرومند خود از امضای چنان یک معاهده سر پیچید

۱- بیهقی، صفحه ۸۳۸

۲- عتبی- منینی، جلد دوم، صفحه ۲۵۱ (ابوالحسن علی)

۳- گردیزی (f.147;Camb.,Ms.,f.118b)

و این امر رابطه بین دو شهزاده را سرد ساخت. بنا بر مصاحت وزیر ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی، سلطان چنان فیصله کرد تا وفاداری مامون را نسبت بخود آزمایش نماید. وزیر میمندی در مذاکره با قاصد خوارزمشاه گفت که مامون باید اسم سلطان را در خطبه ها ذکر کند و وزیر این موضوع را طوری نشان داد که گویا این گفته و توصیه خودش میباشد و محمود این چنین تقاضا را نکرده است. و بعقیده بیهقی این واقعه در سال ۱۰۱٤ بوقوع پیوسته است. خوارزمشاه بدین نکته پی برد که وزیر بدون اجازه سلطان محمود نمیتواند با این چنین مذاکره ها بپردازد. لیکن با اینکه با صل موضوع پی برده بود آن خواهش محمود را با دیده اغماض نگریست، سپس وزیر این خواهش را مکرر کرد. مامون رهبران نظامی و نمایندگان بزرگ مردم را دعوت کرد و این تقاضای محمود را با آنها در میان گذاشت و سپس نظریه خود را که با تقاضای محمود موافقه دارد در حضور مردم اظهار کرده و علاوه نموده گفت که در غیر آنصورت خودش و مملکت برباد خواهد شد.

شرفا و بزرگان از این فیصله مامون سر پیچیدند، قصر او را ترك گفتند و شمشیرهای شان را از غلاف بیرون کشیدند و بفرمانروای خود شان، حرف زشت و رکیك گفتند. مامون برای اینکه شرفا و بزرگان را خموش سازد، برای یکبار دیگر با آنها اعلان کرد که محمود چنین تقاضایی از وی نکرده است و او فقط میخواست بدین صورت وفاداری بزرگان قوم را نسبت به خودش معلوم نماید. سپس البیرونی با زبان فصیح وسحر آمیز مردم را تشویق میکرد که از کردار و رویه بسیار ناهنجاری که در برابر مامون از خود نشان داده اند عفو بخواهند. درعین زمان خوارزمشاه بنا برمشورهٔ البیرونی درصدد آن بر آمد تا بین قراخانیها میانجیگری کند ــ خوارزمشاه در این

میانجیگری خویش موفق بود، صلح را در بین آنها برقرار نموده و با آنها میثاق دوستی و مودت بست.

وقتیکه محمود ازاین وضع مطلع گردید. سفیر و نماینده یی را از بلخ نزد خان و ایلك فرستاد و ناخوشنودی خویش را اظهار داشت. خان و ایلك در پاسخ محمود گفتند که آنها خوارزم شاه را دوست و خویش (خسر بره) محمود میدانند و مطابق آرزو و میل گذشتهٔ سلطان این میثاق را ضمیمهٔ میثاق و تعهد نامهٔ سلطان میدانند، و اگر بین سلطان و خوارزمشاه کدام سوء تفاهمی وجود داشته باشد، خان و ایلك حاضر میباشند بحیث میانجی داخل اقدامات گردیده و برای رفع سوء تفاهم خدمت کنند. محمود به خان و ایلك دیگر پاسخ نداد. قراخانیها ازاین رویداد و پیش آمد محمود خوارزم شاه را مطلع گردانیدند.

بین هر دو طرف (یعنی خوارزمشاه و قراخانیها) روی این موضوع که لشکری به خراسان فرستند، موافقه بعمل آمد. مراد ازین لشکر کشی بخراسان آن بود که صلح را در آنسامان برقرار نمایند و در عین زمان به لشکریان هدایت داده شد که به آزار و اذیت کسی نپردازند. بعدها وضع طور دیگری شد. قراخانیها از امداد نظامی به خوارزمشاه ابا ورزیدند، لیکن برای یکبار دیگر باز هم حاضر شدند بین خوارزمشاه و سلطان محمود میانجیگری نمایند. در زمستان سال ۱۰۱۶ــ ۱۷ محمود قاصد های خان و ایلك را در بلخ بحضور خود بار داد و پاسخ خوبی برای قراخانیها فرستاد و گفت که مخالفت جدی بین او و خوارزمشاه وجود ندارد. و اگر کدام مخالفتی وجود داشت در اثر شفاعت خان و ایلك بکلی مرتفع گردیده است. و بعد از آن مامون خوارزمشاه نامهٔ از طرف سلطان گرفت، در نامه چنین تذکر داده شده بود: «این

سخن بر همه مردم هویدا می باشد که تحت چگونه شرایط معاهده بین او (سلطان محمود) وخوارزم شاه منعقد گردیده بود ونیز خوارزمشاه میداند که تاچه حد واندازه باید مرهون احسان ما باشد. خوارزمشاه موافقه کرد تا خطبه بنام ما قرائت گردد زیرا در غیر آنصورت مرور آشکارا بود که چه روزگاری برسرش می آمد لیکن طوریکه معلوم میشود مردمان خوارزم بفرمانروای خودشان مجال ندادند بچنان یك اندیشه جامهٔ عمل بپوشانند. اگر من در عوض خوارزمشاه میبودم بخود اجازه نمیدادم چنان مردم راگاردو رعایای خویش گویم زیرا این مردم با مرفرمانروای خویش تن درنداده وبه فرمانده خودفرمان میدهند. و این امر با تمام وضاحت ضعف فرمانروا را نشان میدهد.

این رویدادمرا سخت عصبانی کرده است ومن روی همین منظور است که برای مدت مدیدی در بلخ مانده ام ویکصد هزار پیاده نظام وسرباز سواره و پنجصد فیل جمع نموده ام تا بهخوارزم اعزام داشته خائنان وآنانی را که در مقابل فرمانروای خویش به مخالفت پرداخته اند ، مجازات وسرکوبی کنم وآنهارا براه راست هدایت نمایم. و درعین زمان مابه برادروخسر بره خودنشان خواهیم داد که بهچه صورت سلطنت باید کرد. امیر ضعیف برای فرمانروایی مساعد نمیباشد. ما فقط درصورتی بغزنه برمیگردیم که از ماطلب مغفرت نمایند و یکی ازسه شرط ذیل را قبول کنند :

۱ــ اینکه اسم سلطان را درخطبه ذکر کنند طوریکه قبلا بما وعده داده شده بود.

۲ــ تحفه وهدیه ایکه لایق شان ما باشد بفرستند وما تمام آن تحفه هارا دوباره برای شان خواهیم فرستاد زیرا ما به پول احتیاج نداریم وخزانهٔ ما از پول پر است.

۳ــ یا اینکه برای عذرخواهی ماشرفاء ، ائمه وفقهارا بفرستند.

درصورتی که یکی ازین شرایط را فرمانروای خوارزم عملی نماید، ما با کسانیکه باخود همراه آورده ایم دوباره غزنه بر میگردیم» خوارزمشاه فکر کرد که سلطان میخواهد هر سه شرط را بروی بقبولاند. خوارزمشاه اسم محمود را در آن بخش های خراسان که زیر اثر وی بود. درنسا و فراوه [1] و بدنبال آن در دیگر شهرها باستثنای دو پایتخت (یعنی کاث و گرگانج) درخطبه ذکر میکرد. نیز یك عده از مشایخ قضات و شرفا را با (۸۰٫۰۰۰) دینار و (۳٫۰۰۰) اسپ برای سلطان فرستاد. درین آوان همان لشکرخوارزم شاه که تحت فرماندهی حاجب بزرگ ئالپتگین [2] بخارا که درهزار اسب در برابر لشکر محمود درحال آمادگی بودند. برعلیه فرمانروای خویش (خوارزمشاه) پرچم بغی را برافراشتند وزیر و دیگر پیروان خوارزمشاه کشته شد وعده دیگر فرار کردند. شخص خوارزمشاه در قصر خویش متحصن گردید. شورشیان قصر اورا آتش زدند واورا طعمه حریق نمودند (چارشنبه / ۲۰ ماه مارچ سال ۱۰۱۷).

درحالیکه قصر خوارزمشاه می سوخت، شورشیان ابوالحارث محمدبن علی برادرزاده هفده ساله امیر را بر مسند فرمانروایی نشانیدند. لیکن درحقیقت تمام قلمرو خوارزمشاه زیراثر و فرمان الپتگین ووزیریکه وی انتخاب کرده بود، اداره و کنترول می شد.

شورشیان هر بیدادیکه می خواستند، میکردند آستین یغما و چپاول را تا آرنج بالا زده بودند و کسانی راکه با ایشان خصومت و عداوت شخصی داشتند. محو و نابود کردند.

(۱) ترکستان بارتولد، صفحه ۱۵٤

(۲) درعتبی، جلد دوم، صفحه ۲۵٤ نیالتگین (یعنی ینالتگین) آمده است.

محمود برای اینکه خواهر خود، بیوهٔ مامون، را نجات دهد بنا بر مشوره وزیرش در مرحله نخست رویهٔ اعتدال آمیز سالوس‌مشربانه‌یی را پیش گرفته وگفت که‌وی فقط آرزو دارد اسم اورا درخطبه ذکر کنند وقاتلین خوارزمشاه را بـدو بسپارنـد. درعین زمان بقاصد هدایت داده شد که از طرف خود به‌مردم خوارزم بـگویـد که بهترین وسیله برای اینکه سلطان را از خود خوشنود سازد اینست که خواهر سلطان را بااعزاز واکرام تمام برای برادرش بفرستند. همان طوریکه وزیر فـکر میکرد به‌همان منوال خواهر سلطان (بیوه خـوارزمشاه) رامـردم خوارزم خـراسان فرستادند، سپس رهبران و پرچم داران شورشیان امر دادند تا پنج ویا شش نفـر را باتهام قتل خوارزمشاه گرفتار کنند وبعد از انعقاد معاهده زندانیان اتهام‌زده را با (۲۰۰ر۰۰۰) دینار و (۴ر۰۰۰) اسپ خدمت محمود بفرستند. محمود هم ازیـن وقفه برای لشکرکشی به‌خوارزم استفاده میکرد.

وزیر محمود امرداد کشتی ها را درختل وقوازیان وترمذ آماده نمایند وهم سفارش داده بود تا مواد خوراروبار را برای لشکروسپاه در امل تهیه کنند. محمود برای اینکه خوارزمی‌ها را بازهم برای مدت زیادتری اغفال کرده باشد قاصدان خوارزمشاه را با خود بغزنه برد ودرآنجا از آنها تقاضا کرد تا الپتگین ودیگر رهبران شورشیان را بدو تسلیم نمایند. تحت این چنین شرایط خوارزمیان مجبور گردیدند دربرابر سلطان محمود ایستادگی کنند. مردم خوارزم برای دفاع دربـرابر حـمله آینده محمود پنجاه هزار مرد سواره تهیه دیدند.

درفرصتی که محمود به لشکر کشی شروع میکرد، به‌ایلـک وخان ترکستان اطلاع داد که‌وی برای انتقام مامون (خسربره) خوارزمشاه آمادگی میگیرد ومی‌خواهـد

مملکتی را که هم برای آنها و هم برای فرمانروای غزنه اسباب آزار و اذیت را تهیه دیده اند، سرکوب نماید.

باوجودیکه قراخانی فتح خوارزم را در دست محمود برای خودشان خطر می پنداشتند، اقدام محمود را یك اقدام درست وانمود کرده و علاوه نموده گفتند که مجازات و سرکوبی شورشیان یك اقدام نیك و با برکتی می باشد زیرا این یك اندرزی برای کسانی خواهد بود که خون پادشاه خود را ریخته اند این اقدام جرئت کسانی را که در آینده خواسته باشند بچنین اقدامی دست زنند، از بین خواهد برد.

از آنجائیکه خوارزمیان تنها به قوای نظامی خود متکی بودند نمی توانستند برای مدت مدیدی در برابر نیروهای محمود مقاومت کنند.

محمود از امل لشکر کشی خود را شروع کرد و در امتداد کرانه چپ دریای آمو راه را در پیش گرفت.[1] محمود از جعفر بند[2] که بر سر حدات خوارزمیه واقع بود، یك گارد پیشقدم را زیر فرمان محمد بن ابراهیم الطایی[3] فرستاد. بر این نیروی پیشقدم سپاه

---

۱ - عملیات نظامی را هم بیهقی (صفحات ۸۵۰-۸۵۱) و هم گردیزی صفحه ۱۴ ثبت کرده اند.

۲ - احتمال قوی میرود که شهر جعفر بند همان شهر جگر بند (ترکستان بارتولد، صفحه ۱۴۲) باشد، راجع به اسامی مختلف این شهر به ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم صفحه ۲۸۷ و به Razvaling زوکوفسکی، صفحات ۶۰-۶۱ مراجعه نمائید.

۳ - در بیهقی محمد اعرابی آمده است شاید این مرد فرماندهٔ فرقهٔ بدوی خراسانی بوده باشد عتبی (منینی، دوم، ۲۶۵) این مرد را بنام ابوعبدالله محمد بن ابراهیم ثبت میکند: طلیعة السلطانی فی کماة العرب.

محمود، خوارزمی ها زیر فرمان خمارتاش شرابی که بصورت نابهنگام از طرف میدان های استپ سر زدند، حمله کردند! وضربات بس مدهشی حوالت پیکر نیروی محمود نمودند اما فرارسیدن محمود آنهارا از تباهی نجات داد. درنتیجه خوارزمیان شکست خوردند وخمارتاش در دست لشکریان محمود اسیر شد روز دیگر در نزدیک هزاراسب نیروی بزرگ خوارزمی ها با محمود داخل پیکار شهدند، درین کارزار محمود یان بردشمن غلبه نمودند ودو رهبر خوارزمی که یکی الپتگین بخارا وانديگری صیاد تگین خانی [1] بود در دست قوای نظامی محمود افتادند.

سپس سپاه محمود [2] بطرف پایتخت خوارزم، کاث، رهسپار شد و همان بود که در سوم ماه جولایی ۱۰۱۷ [3] آن شهر را در تصرف خود درآورد، محمود امر داد تا هر سه تن لیدرها و پرچم داران شورشیان را زیر پای فیلان خورد کنند بعد از آن جسد های آنهارا برخرطوم های فیلان بستند وگرداگرد شهر گردانیدند و اعلان کردند که سرنوشت وسرانجام روزگار قاتل شاهان چنان است متعاقب آن اجساد آنهارا بردارهائیکه قسما از خشت های سوخته ساخته شده بود آویختند و دیگر شورشیان راهرکدام برابر باگناه شان مجازات کردند. بعقیده عتبی تنها قاتل های مامون

۱- بعضی ایضاحات این وقایع را در عتبی (منینی، جلد دوم صفحه ۲۰۸) میتوانید مطالعه کنید عتبی عقیده دارد که الپتگین یگانه شخصی بود که اهانت و تحقیر سلطان (محمود) را با شدت وحدت تمام پاسخ داد و دیگران خاموش مانده بودند.

۲- در متن کلمات (روی بخوارزم نهادند وشهر خوارزم را بگرفتند اول کار آن کرد یمین الدوله) بعد از کلمات (سپاه یمین الدوله) حذف شده است.

۳- تاریخی راکه گردیزی ثبت میکند (پنجم صفر) با گفته بیهقی (صفحه ۸٤۸) تطابق میکند و دوران فرمانروای شورشیان برای مدت چهار ماه دوام کرد.

مجازات نشدند بلکه آنانی را که محمود گمان میکرد مرتد شده‌اند نیز مورد سرزنش و توبیخ قرارداد. بعبارت دیگر محمود کسانی را که میدانست برای رژیم وی خطرناك می باشند به بهانه ارتداد از بین برده محو میکرد.

محمود خوارزمشاه جوان و باقی تمام اعضای خانواده سلطنتی را با خود برد و در قلاع مختلف زندانی کرد و نیرو های نظامی خوارزم را درغل وزنجیر بغزنه فرستاد. بعدها محمود این سپاه اسیر خوارزمیان را در لشکر خویش داخل کرده واز آنها در لشکرکشی خویش برهند کار میگرفت. حاجب بزرگ محمود التونتاش[1] بحیث خوارزمشاه مقرر شد لیکن تا روزیکه مردمان خوارزم تماماً مطیع نگردیده بودند یك فرقه لشکر محمود زیر اثر ارسلان جاذب درخوارزم مستقر گردیده بود. با فتح خوارزمیه محمود تفوق خویش را بر قراخانیها تامین کرد. و بر علاوه آن نفاق داخلی دربین خود قراخانیها برای شان فرصت لشکرکشی دیگر را نمیداد. این دوره ماوراءالنهر در تاریخ مغشوش است و بعقیده عتبی وابن اثیر[2] طغان خان یار و متحد بسیار صمیمی محمود درسال ۴۰۸ / ۱۰۱۷-۱۸ پدرود جهان گفت طغان در فرصتی وفات کرد که چندی پیش ازان بر فوج کفار (بیش از یکصد هزار خیمه)[3] که از طرف چین آمده بودند، غلبه زده بود.

۱ - در متن کلمات [التونتاش را بخوارزمشاهی نامزد کرد و خوارزم و گرگانج بدو داد و او را تا آخر عهد خویش] بعد از کلمات [و حاجب بزرگ خویش] حذف شده است.

۲ - ابن اثیر، جلد نهم، صفحات ۲۰۹-۱۰.

۳ - یکصد هزار در عتبی منینی، جلد دوم، صفحه ۲۲۰، سه صد هزار در ابن اثیر نیز به پاورقی صفحه ۷ ترکستان بارتولد مراجعه فرمایید.

برادروجانشین طغان خان ارسلان خان ابومنصور محمد بن علی «کر»[1] که در تقوی و زهدشهرت داشت، دوستی ورفاقت خودرا با محمود ادامه داد. محمود از ارسلان خان و برادرش ایلك خواهش کرد تا زن خویشاوندخودرا به فرزندارشدش مسعود بزنی بدهد. شاهدخت ترکی را در بلخ بامراسم خاصی استقبال کردند لیکن محمود کاشغری در دیوان لغات الترك[2] افسانه خیلی دلچسپی راکه درباره شب زفاف مسعود میباشد، ذکر میکند کاشغری میگوید که در شب زفاف، مسعود با شاهدخت دست وگریبان گردیده بودو باهم جنگ کرده بودند. قرار گفته بیهقی[3] خانم ارسلان خان هرسال یك غلام و یك کنیز برای مسعود میفرستادو مسعود درعوض اشیای گرانبها، جواهرات و اطلس یونانی برای خانم ارسلان خان می فرستاد. وابن اثیر[4] عقیده دارد که علی تگین برادر ایلك خان (فاتح ماوراء النهر) که در دست ارسلان خان زندانی شده بوداز زندان فرار کرد وبطرف بخارا رفته آنرا فتح کرد. وسپس با ارسلان پسر سلجوق همدستان گردید. ایلك برادر ارسلان خان برعلیه آنها بسوق الجیشی پرداخت امادر نتیجه مغلوب شد این مردم در بخارا باقی ماند. لیکن کردار و رفتار نابخردانه علی تگین سبب لشکر کشی محمود گردید که درباره آن بعدها صحبت خواهیم کرد. همین مورخ (ابن اثیر)[5] وقتیکه درباره قراخانیها صحبت میکند میگوید. که بعد از مرگ

۱- لا صم (در عتبی) راجع به اینکه «کر» بحیث تخلص وی استعمال می شده ویا اینکه واقعاً از گوش ها معیوب بوده است، معلومات نداریم.

۲- جلداول، صفحه ۳۹٤   ۳- بیهقی، صفحه ۳۰۵

٤- ابن اثیر، جلدنهم، صفحه ۲۲۳

۵- ابن اثیر، جلدنهم، صفحات ۲۱۰-۲۱۱، نرشخی، صفحه ۲٤۳ (ازتاریخ حیدری) ابن اثیرراجع به سال آن چیزی نمیگوید.

طغان خان، قدرخان یوسف، پسر بغراخان هارون (نخستین فاتح بخارا) که در سمرقند بنام طغان خان حکومت میکرد، خودش را به ارسلان خان تسلیم نکرد و از محمود استعانت خواست؛ محمود هم توسط کشتی ها از دریای آمو درگذشت (این اولین لشکرکشی محمود به ماوراءالنهر بوده است) لیکن بعدها لشکرش را عقب کشید ارسلان خان و قدرخان باهم صلح نموده متحد شدند و تصمیم گرفتند قلمرو محمود را فتح کنند. همان بود که درسال (۴۱۰/۱۰۱۹ـ۲۰) هردوتن بصورت متحد به خراسان حمله کردند لیکن در نزدیك بلخ شکست خوردند خوارزمشاه التونتاش در اثر این غلبه وپیروزی مرسلطان محمود را تبریك وتهنیت فرستاد کلاههای ترك های مقتول را دریای آمو به خوارزمیه برده بود والتونتاش درك کرده بود که محمود ترك ها را مقهور ومنهزم نموده است. بعد از این تصادم و خونریزی ملاقاتی بین قدرخان و محمود صورت میگیرد باجود آنکه در بارهٔ لشکرکشی محمود درسال ۴۱۰ در ماوراءالنهر سخنانی شنیده اما من عقیده ندارم که این حادثه بوقوع پیوسته باشد زیرا، اگر بازارچنین معرکه وگیر ودار گرم میبود، حتماً مولفان تاریخ یمینی وزین الاخبار (عتبی وگردیزی) درباره آن چیزهایی میداشتند که مورد دسترس ما میگذاشتند برعکس عتبی وگردیزی دراین باره یك قلم خاموش میباشند گردیزی یکی از علل[1] لشکرکشی محمود را درسال ۱۰۲۵ همان آرزوی محمود را میدانند که وی میخواست آن مملکت را بچشم سر بنگرد. وازاین نکته چنان استنباط میگردد که لشکرکشی ۱۰۲۵ محمود نخستین سفروی در ماوراءالنهر بوده است. محمود با قدرخان یوسف متحد گردیده برعلیه سایر اعضای خانوادهٔ سلطنتی به مجادله

۱- گردیزی، صفحه ۱٤

پرداخت لیکن این تصادم تازمانیکه قدرخان زمام امور ترکستان شرقی را دردست نگرفته بود ، بوقوع نپیوست باید در این جا خاطر نشان کرد که قدرخان قبل از ان بر سمرقند فرمانروایی میکرد .

نیز می بینیم که عتبی درضمن شرح جنگ سال ۱۰۰۷-۸ قدرخان راحاکم ختن معرفی میکند ، اگر گفته ابن اثیر[۱] را باور کنیم فتح ختن وتاسیس دین اسلام را باید جزء کارنامهٔ قدرخان بدانیم احتمال میرود که یوسف پسر بغراخان هارون بعد از مرگ پدرش وانتقال سلطنت بشاخهٔ دیگر خاندان قراخانی ؛ مالك کدام بخش قلمرو سلطنتی نگردیده لیکن از فرصت استفاده نموده وعناصر ناراضی را بدور خود جمع کرد ، وبا یاری وکمك آنها قلمرو وحیطهٔ نفوذ جداگانه برای خویش بنیاد گذارده باشد[۲] ، وسپس به تدریج دست تسلط رقبای خودرا ازشهر های دیگر ترکستان شرقی کوتاه ساخته باشد ، زیرا ما دیدیم که دراوایل قرن یازده فرمانروای کاشغر ، طغان خان بود واین طغان خان برادر بزرگ ایلك نصر بود . لیکن درسال ٤۰٤/ ۱۰۱۳-۱٤ در یارقند ونیز در سال ٤۰۵ در کاشغر بنام خلیفه قادر و قدرخان یوسف سکه ضرب زده میشد ، وبروی سکه ها قدرخان یوسف را به لقب « ناصر الدوله » و « ملك الشرق » ثبت میکردند وهم چنان دیده میشود که درسال بعد در کاشغر بنام قدرخان سکه ضرب زده میشد[۳] وازاین نکته انسان میتواند چنان استنباط کند که طغان خان

۱- ابن اثیر ، جلد نهم ، صفحه ۲۱۱

۲- به ترکستان بارتولد ، صفحه ۲۸۱ نمره پاورقی ۲ مراجعه کنید .

۳- ۱- مارکوف ، کتلاك ، صفحه ۱۹۲

پیش از سالیکه مورخان تعیین کرده اند از کرسی قدرت برافتاده بود و فقط سمیریچی فرمانروایی میکرد. نیز احتمال میرود که در ماوراءالنهر بحیث فرمانروای بسیار مقتدری باقی مانده بود.

برادر طغان خان محمد بن علی، طوریکه از روی سکه ها قضاوة شده میتواند، شهزاده تحت الحمایه بود در ماوراءالنهر و تا طراز بحیث فرمانروای تحت الحمایه زمام امور را، در زمان حیات برادرش، در دست داشت. بعد از مرگ برادرش (درسال ٤٠٦) طغان خان ملقب به ارسلان خان گردید، و تا سال ٤١٥/١٠٤٢ — [1] فرمانروایی میکرد احتمال میرود درین دوره یعنی درسال اخیر فرمانروایی ارسلان خان بی نظمی بوقوع پیوسته وعلی تگین از آن بی نظمی بمفاد خود استفاده کرده باشد.

از گفته ابن اثیر نمیتوان به یقین باور کرد که وی برادر ایلك نصر (وطغان خان وخود ارسلان خان) بوده باشد. باوجودیکه علی تگین برای مدت مدیدی فرمانروایی کرد هیچ سکه ایکه اسم وی بران ضرب زده شده باشد، عطف توجه نمیکند. اما سکه های مسی که بر آن القاب از قبیل ایلك ارسلان. ایلك: وارسلان تگین ضرب زده شده، مورد دسترس ما میباشد. واحتمال میرود که این سکه ها مال علی تگین باشد. با اسم علی بن علی هرگز بر نخورده ایم اما یك سکه ایکه در کرمینیه در سال ٤٢٤ ضرب زده شده بریك روی آن علی بن محمد ودر روی دیگر آن علی بن حسین

۱ــ مارکوف، کتلاك، صفحات ٢٢٦ـ٥ـ٤ــ اگرانسان از روی سکه ها قضاوة میکند، اسم ایلك که ابن اثیر و عتبی (منینی، جلد دوم، صفحه ٢٢٩) برادر ارسلان خان (به صفحه ٢٨٠ ترکستان بارتولد مراجعه کنید) را احمد میگوید.

نظر را بسوی خود جلب میکند. و اسم علی بن حسین[1] را برروی سکه هاییکه درد بوسیه درسال ۲٤٥[2] ضرب زده شده میتوان نگریست و تمام اینها با اطلاعاتیکه ابن اثیر مورد دسترس ما میگذارد مطابقت نمیکند. طوریکه درچند سطر پایان خواهیم دید برادر علی تگین که در سیمریچی حکومت میکرد ملقب به طغان خان بود واحتمال میرود که طغان خان دوم وعلی تگین پسران طغان خان اول که شاید اسم مسلمانی آن حسین بوده باشد ، بوده باشند. بر بعضی سکه های این دوره اسم یوسف یا یوسف بن علی[3] دیده میشود زیرا سکه هاییکه برروی آن ، این اسم ضرب زده شده چندین سال بعد از مرگ علی تگین میباشد واحتمال میرود که این اسم پسر وجانشین اخیرالذکر بوده باشد. دراین جا باید علاوه نموده گفت که درشرق چنان رسم بوده که اسم جانشین زمامدار رادر دوران حیات پدرش برسکه ها ضرب میزدند.

علی تگین در دوران زمامداری نصر به ماوراءالنهر آمده بود وقرار گفتهٔ بیهقی[4] وزیر میمندی به سلطان مسعود درسال ۱۰۳۳ گفت که علی تگین برای سی سال است که در ماوراءالنهر زندگی میکند. محمود از پریشان حالی و بی نظمی که در دورهٔ حکومت قراخانیها در ماوراءالنهر گسترش یافته بود ، استفاده کرد وآتش جنگ را به بهانه اینکه مردم ماوراءالنهر به بلخ آمده واز علی تگین شکایت میکنند ، ونیز علی تگین در راه پیامبران وی که نزد شاهان ترکی میروند مانع ایجاد میکند ، درداد. مقصد از «شاهان ترکی»

۱ - Melanges Asiatiques, Viii, 727.

۲- ایضاً ، صفحات ۷۲۸-۹

۳- ایضاً ، جلد هشتم ، صفحه ۷۲٤ ، مارکوف ، کتلاگ ، صفحهٔ ۲٤۸

٤ - بیهقی ، صفحه ٤١٨

فرمانروایان ترکستان شرقی میباشد[1] . در سال ۱۰۲۵ محمود از دریای آمو[2] بواسطهٔ کشتی هایی که به زنجیر بسته شده بود[3]، عبور کرد. اولین کسیکه از فرمانروایان به محمود پیوست امیر صغانیان و بعداز او خوارزم شاه التونتاش، بودند. محمود یك کمپ برای لشکریان خویش تهیه دید ونیز امر داد تا یك کمپ دیگری برای وی که گنجایش ده هزار سواره را داشته باشد مهیا نماید، ودرعین زمان قدرخان که گردیزی اورا کلان شوندهٔ تمام ترکستان وخان بزرگ میگوید برماوراءالنهر از کاشغر حمله کرد وخودرا به سمرقند رسانید. اگر گفتهٔ بیهقی را[4] باور کنیم در دروازهٔ شهر سمرقند بین خان بزرگ و محمود مذاکرات بسیار دوستانه صورت گرفت.

از گفته گردیزی معلوم میشود که کمپ محمود (کمپی که خان بدآنجا رفته بود) بطرف جنوب واقع گردیده بود. زیرا وقتیکه خان به سمرقند رسید به پیشرفت خود ادامه داده ویك فرسخ دور از کمپ امیر محمود توقف کرد. خان امر داد تا خیمه هارا برپا کنند وقاصدی را نزد محمود فرستاده از آمدن او را مطلع ساخته تقاضا کرد که با وی ملاقات کند. گردیزی راجع به مراسم خاصیکه دراثر ملاقات این دو فرمانروای مستقل ونیرومند صورت گرفته بود. ایضاحات مفصلی میدهد. در پاسخ پیام قدر خان، محمود جای ملاقات را تعیین کرد ودر آن جا به مذاکراتی پرداختند. وقتیکه هردو فرمانروا به هم نزدیك شدند از اسپهای خود پیاده شدند،

۱-ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۲۳

۲-برای ایضاحات بیشتر به ترکستان بارتولد، صفحه های ۱۷۰-۱۷۴ مراجعه کنید.

۳-ایضاحات تکنیکی که در اصل متن داده شده برای من روشن نیست.

۴-بیهقی، صفحات ۲۸۲-۲۵۵

امیر محمود پیش از آن به خزانه دار خود امر داده بود تا جواهر پربهایی را در دستمالی پیچیده و به مجردی وی با قدرخان مصافحه میکند آن دستمال را بدو دهد[1] قدرخان هم جواهر گرانبها را برای محمود باخود آورده بود ، امادر زمان ملاقات هیجان سرور را پیچیده بود که آنرا به کلی فراموش کرده بود و بعد از آنکه محمود خدا حافظی کرد آن جواهر یادش آمد و بدست یکی از همراهان خود آن جواهر را برای محمود فرستاده از وی عفو خواست . روز دیگر محمود امر داد تا خیمهٔ خامك دوزی را برپا کنند .

و نیز همه چیز را برای تفریح و خوشگذرانی مهمان مهیا نمایند. و بعد از آن قاصدی را نزد قدرخان فرستاده بدو اطلاع داد که وی مهمان محمود است. و قتیکه قدرخان آمد ، محمود امر داد[2] تا خوان را با تمام زیبایی تهیه کنند. امیر محمود و قدر خان برروی یك خوان نشستند و بعد از آنکه غذا وطعام صرف شد محمود باهمراهی مهمان به تالار تفریح رفتند این تالار با گلهای بسیار شاذ و نادر ، میوه های لذیذ جواهرات گرانبها ، طلا ، البسهٔ خامك دوزی ، باورها ، آیینه های قشنگ ودیگر اشیای پربها تزئین شده بود. چنان تزئین شده بود که قدرخان را به حیرت انداخت[3] محمود و قدر خان برای مدتی در آنجا نشستند؛ قدرخان جام شراب برلب نگذاشت زیرا شاهان ماوراءلنهر و مخصوصاً شاهان ترکی را چنان رسم بود که شراب بلب آشنا نسازند. مهمانها برای مدتی به موسیقی گوش دادند وسپس قدرخان برخاست . بعد محمود امرداد تا تحفه هایی را که لایق شان قدرخان باشد ، بدو

۱- درنسخهٔ خطی کمبریج : « تا در دست قدرخان داد. »

۲- حرف (و) پیش از کلمه (بفرمود) درنسخه خطی کمبریج دیده نشد .

۳- نسخه خطی کمبریج (خیره ماند)

تقدیم نمایند . ساغرهای طلایی[1] و نقره ، جواهرات ، اشیای شاذکه از بغداد می‌آمد ، پارچه های نفیس ، اسلحه های گرانبها ، اسب های باارزش باافسارها وجلوهایی که ازطلا ساخته شده بود ، عصاهاییکه باجواهرات دانه‌نشان تزیین شده بود ، فیلهایی که افسار طلاداشت ، مهمیزهای جواهرنشان . قاطر واسترهای برذع[2] با تمام لوازم وسامان[3] (Bardha'a) باعصای نقره ، وطلا و زنگ ، قالین های گرانبهای ارمنی واولیسی . پارچه های خامك دوزی . . . .[5]

سپس محمود از قدرخان رخصت گرفت واز اینکه از قدرخان طوریکه شاید و باید قدرو پذیرایی نشده است معذرت خواست . وقتیکه قدرخان به کمپ خویش برگشت وتمام آن اشیای گرانبها ، جواهرات ، اسلحه و تمول رادید بحیرت افتاد و نمیدانست که چطور این همه مهمان نوازیهارا تلافی وجبران کند . بعداز آن قدرخان امرداد تاخزانه راباز کنند و پول و ثروت زیادی برای محمود فرستاد توام باآن پول . تولیدات ومحصولات ترکستان رااز قبیل اسب ها ، یراغهای تجملی ، غلام های ترکی با کمربندهای طلا ، تیردانها ، پوست های روبای سیاه ، وسمورهای جنگی

۱ــ درنسخه خطی کمریج (اینها)

۲ــ این شهریست در Transcaucasia راجع بهویران کردن این شهر بدست روس ها مقالت مرا (بارتولد) که در دایرة المعارف اسلام زیرعنوان (Bardha'a) نوشته ، بنگرید و هم چنان بهمقالتی که در مجله School of oriental and African studies مارگولیت نوشته ، رجوع کنید . (1918,PP.82-95)

۳ــ بعداز «هراها» درنسخه خطی کمریج : نبردهودجهای استران باکمرها وپاهای زرین وسیمین وجلاجل وهودجهایی ازالخ .

٤ــ ترکستان تا حمله مغول ، بارتولد ، نمره پاورقی (۲) ، صفحه ۲۸٤ مراجعه شود .

۵ــ ترکستان بارتولد ، (برای اینکه لست مکمل اشیائیکه قدرخان برای محمود فرستاده) صفحه ۲۸٤

شاهین و بازها ، پوست قاقم ، و دیگر سامان و اشیا را نیز بحیث تحفه برای سلطان فرستاد نتیجه سیاسی این ملاقات و دیدار چنان شد که محمود و قدرخان نیروهای خود را بهم متحد کرده و به دورهٔ فرمانروایی علی تگین در ماوراءالنهر خاتمه دهند و عوض آن یغان تگین[۱] پسر دوم قدرخان را که دختر محمود (زینب) را به زنی میگرفت ، مقرر نماید و هم چنان قدرخان وعده داد که دخترش را به امیر محمد فرزند دوم محمود بزنی بدهد زیرا محمود از فرزند اول خویش مسعود ناراضی بود و آرزو داشت امیر محمد را ولیعهد خود اعلان کند[۲] در هر صورت طوریکه دیده میشود بدین آرزو جامه عمل پوشانیده نشد محمود در وهله نخست، با متحدین ترکمنی علی تگین داخل پیکار شد. هم در این فرصت رئیس ترکمن ها پسر سلجوق اسرائیل بود[۳] محمود اسرائیل را به هند فرستاد و در آنجا در قلعه زندانی کرد . و پیروان اسرائیل را یا قسماً محو و نابود کرد و یا بخشی از آنها با رهبران خودشان قطع علاقه نمودند[۴] و با رضا و رغبت محمو در هسپار خراسان شدند.

علی تگین سمرقند و بخارا را ترك دادو بسوی میدانهای استپ فرار کرد ؛ سامان و اسباب علی تگین را بالگا تگین ، حاجب محمود ، در عرض راه که طرف میدانهای

۱- در Mss یغاو یغان آمده و (ن) اخیر کلمه در سکه ها دیده نمیشود . برای معلومات مزید به ترکستان بارتولد ، صفحه ۲۸۴ نمره پاورقی (۷) مراجعه کنید .

۲- بیهقی ، صفحات ۲۳۰-۶۵۵

۳- در گردیزی (صفحه ۱۷) و ابن اثیر (جلد نهم صفحات ۲۶۶-۳۲۳) او را بنام ارسلان ثبت کرده است و خیلی احتمال میرود که ارسلان اسم ترکی اسرائیل بوده باشد .

۴- بعقیدهٔ گردیزی (f.156;Camb.,Ms 'f 125b) اینها (۴۰۰۰ خانواده) به محمود از دست امراء خود شکایت کردند .

استب فرستاده بود میگیرد و ضبط میکند. وزن ودختران علی‌تگین را نیز در عرض راه اسیر گرفته زندانی مینماید. با این پیروزی محمود به بلخ بر میگردد واز آنجا رهسپار غزنه میشود. محمود کمترین اقدام برای تامین مفاد متحدین خویش نمی‌نماید طوریکه معلوم میشود محمود آرزو داشت یکی از دو شاخهٔ بزرگ قراخانی رااز بین بردارد تا قدرخان یکی از فرمانروایان بسیار مقتدر ترکستان گردد. بعدها دیده میشود که غزنویها بر ترمذ، قوادیان، صغانیان وختل [۱] یعنی بر ولایاتیکه در جوار وهمسایگی بلخ واقع بوده فرمانروایی میکرد و احتمال میرود که این ولایات حتی در عهد محمود جزء قلمرو وی بوده است وقتیکه شهزاده یغان تگین در بلخ رسید وعزم داشت از آنجا به غزنه برود و بادختر محمود ازدواج کند، وسپس بهیاری وکمك محمود بخارا وسمرقند را فتح نماید. دراین فرصت بود که محمود برای یغان تگین اطلاع داد که‌وی نه باید غزنه برود برای اینکه وی می‌خواهد بسوی شهر سومنات سفر کند، محمود علاوه نموده به یغان تگین خبرداد که‌وی گمان میکند که یغان بر رقبای خویش در ترکستان غالب نماید وسپس هردو تن نیروهای خود را بسیج کرده ماوراءلنهر را فتح خواهند کرد.

شهزاده یغان تگین اصل مقصد پاسخ محمود رادرك کرد و پیش آمد اورا اقدام تحقیر آمیزی برای خود پنداشت. قدرخان وپسرانش طغانخان راشکست داد وبلاساغون [۲] را اشغال کردند. وقتیکه محمود از هند بر گشت، فقیهی را که ابوبکر حصیری نام داشت مرو فرستاد اگر گفتهٔ بیهقی را باور کنیم، محمود در ماوراءلنهر

۱-بیهقی، صفحه ۹۸

۲-بیهقی: صفحات ۹۸-۶۵۵

لشکر کشی کرد وسر انجام با صلح وصفا پایان یافت[1] در هرصورت علی تگین حاکم و فرمانـروای سمرقند و بـخارا باقیماند. برادرش طغانخان بعد از فـرار از بلاساغون برای مدتی دراخسیکث(Akhsikath) فرمانروا بـود درهمین جا در سال ۴۱۷/۱۰۲۶ـو۴۱۸/۱۰۲۷ بنام وی سکه ضرب زده میشددر بخش جنوب فرغانه ، دراوزگند ، پایتخت ومر کز سابق ایلك نصرسکه هائی درسال۴۱۶/۱۰۲۵ بنام قدرخان ضرب میزدندو هم درعین زمان اسم قدرخان بروی سکه ها ییکه دراخسیکث[2] درسال ۴۲۰ ضرب زده بودند ، عطف توجه میکند .

درسال ۱۰۲۶ دونفر قاصد از طرف فرمانروایان غیرمسلمان که اسم یکی قتاخان واز آندیگری بغراخان بود ، بغزنه آمدو تاجاییکه ازروی اسم آندو قاصدحدس میزنیم ، آنها خانهای ترکی بودند وشاید بخاندان ساطنتی قراخانی تعلق داشتند این ها خود رابه محـمود تسلیم کردند وآرزوداشتند باغـزنویها ازدواج کنند محمود قاصدهارا با اعزازتمام پذیرایی کرد وبایشان چنین جواب داد :

«ما مسلمان هستیم وشما کافرو بدین علت نمیتوانیم دختران وخواهران خود را بشما بزنی بدهیم . اگرشما اسلام راقبول کنید درآنصورت وضع شکل دیگری بخود خواهدگرفت[3]»

درهمین سال(۱۰۲۶)خلیفه قادر قاصدان و پیامبرانی بـرای محمود فـرستاد وتوسط آنها عهد ومنشور آن ولایایی راکه محمود فتح کرده بود ، فرستاد وهم

۱- بیهقی ، صفحات ۶۵۵-۶۵۶ . خیلی جای تأسف است که همان فصل بیهقی که این وقایع را به تفصیل ثبت کرده است مورد دسترس ما نمیباشد .

۲-۱-مارکوف- کتلاك ، صفحات ۲۴۶-۲۵۰

۳-ترکستان بارتولد ، صفحه ۱۷ ، طبقات ناصری ، صفحه ۹۰۵

برای شخص محمود ، پسران و برادرش یوسف القابی از نزد خلیفه آورده بودند[1]
محمود با خلیفه همان رولی را بازی میکرد که سامانی ها بلدان و سایل دست میزدند
دراثر تعهد و میثاقی که بین محمود و خلیفه منعقد گردید، خلیفه تعهد نمود که با
قراخانیها داخل هیچگونه رابطه نگردد و فقط بوسیله محمود برای آنها تحفه و هدیه
بفرستد[2].

بعقیده نظام الملک[3] محمود قراخانیها را فرمانروای تحت الحمایه خود
میپنداشت اما طوریکه از حقایق برمی آید سلطان محمود با قراخانیها بحیث
فرمانروایان مستقل پیش آمد میکرد .

روابط بین قراخانیها و غزنویها بعد از فوت محمود (روز پنجشنبه ۳۰ ماه
اپریل / سال ۱۰۳۰) تغییر کرد طوریکه در سطور بالا اشاره نموده گفتیم محمود
فقط برچند ولایت ماوراء لنهر فرمانروایی میکرد .

لیکن دراین جا باید علاوه نموده بگوییم که دورهٔ فرمانروایی محمود در
تاریخ تمام جهان شرق اهمیت بس بارزی داشت . چرا ؟ بعلت اینکه سیستم
حکومت دردورهٔ فرمانروایی محمود در قلمرو مسلمانان مشرق زمین بدرجه اعلی
انکشاف خود رسیده بود . آنها بیک از این چنین سیستم جانبداری میکردند
(از قبیل نظام الملک) محمود را بسیار بسیار یاد میکنند . ومنهم لازم میدانم راجع
به بعضی خصوصیات دورهٔ فرمانروایی محمود ایضاحاتی دهم مولر (A.Muller)

۱ ـ گردیزی ، (نسخه قلمی کمبریج) f.127

۲ ـ بیهقی ، صفحه ۳۵۹

۳ ـ Der Islam, II-53-60-75.

ازمحمود بحیث یك فرمانروای برجسته سخن میگوید وا ورامردی میداند که انرژی آن خستگی را نمی شناسد. مولرد رعین زمان محمود را شخص متعصب وکوته نظر میداند زیرا محمود باعناصر غیر مسلمان درقلمرو خویش رویه فوق العاده زشت رادر پیش میگرفت وبیرحمانه آنها را قلع وقمع میکرد.

دردورهٔ محمود هزاران نفر به باد اتهام روش ارتداد زده شده از بین برده می شدند مردم زیر بار مالیات سنگین خورد میشدند، لشکر کشی های محمود به هند برای شخص محمود. برای گاردوی، وبرای کسانیکه از هر کنج وکنار بدور محمود جمع شده بودند وهمچنین برای کسانیکه از ماوراء لنهر بودند. غنایم بیحد وحصری تهیه میدید[1]. محمود گاهی اوقات این پول را برای اعمار وآبادانی ازقبیل مسجد ومدرسه غزنه بمصرف میرسانید[2]

لیکن تمام این لشکر کشی های محمود برای توده های کثیر مردم جز تباهی وبربادی چیز دیگری بار نمی آورد. محمود برای این لشکر کشی های خویش همواره به پول احتیاج پیدامیکرد چنانچه قبل از یك لشکر کشی خود امر داد تا به پولی که ضرورت دارد جمع شود. درحقیقت این پول را جمع کردند اما بگفته یك مورخ دربار، افسران را مانند گوسفند پوست کشید[3]. این حقایق نشان میدهد که مسئولیت خرابی سیستم زراعتی و سیستم آبیاری تنها بدوش وزیر ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی نمیباشد[4]

۱ ـ عتبی ـ منینی، دوم ۲٦۲
۲ ـ ایضاً، دوم ۲۹۰
۳ ایضاً، دوم ۱٦۸ سلخواسلخ الغنم
٤ ـ ایضاً، دوم ۱٥۸

برعلاوه تمام مصایب بالا، قحط وغلای سال ۴۰۱/۱۰۱۱ وضع را بیشتر از پیش برهم ودرهم کرد. دراثر سردی غله وحاصلات ضایع گردید و پخته نشد[1] ومردم بسیار بزحمت شدند.

درین جا باید علاوه نموده گفت که دراین فرصت درنیشاپور غله به مقدار کافی وجود داشت. بعقیده عتبی[2] در یك فرصت در بازارها چارصد[3] من غله بدون اینکه خریدار داشته باشد، مانده بود .... تنها درنیشاپوروجوار آن یکصد هزار انسان دراثرقحطی تلف شدند. این تلفات ازتلفات لشکرکشی های (محمود) به هند زیاد تر بوده است. مولر (A.Muller) عقیده دارد که دراین قحطی حتی سگ ها وگربه ها محوونابود گردید وهم آدم خوارگی دراثرآن قحطی شروع شد .... درنتیجه سلطان امرداد تابه مردمان بیچیز پول دهند.

لازم بود دراین فرصت حکومت به اقدامات جدی تری دست میزد زیرا درنتیجه تباهی مردم، مردم نمیتوانستند از عهده مالیات حکومت برآیند وحتی وزیر تقاضای سلطان را برای پول ردکرد. سلطان مجبورگردید ازاعضای طبقه ارستوکراسی یعنی خارج ازحلقه بوروکراسی و مخصوصاً رئیس بلخ[4]، دهقان ابواسحاق محمد، بن حسین استعانت جوید راجع بدین موضوع که به چه صوررت و بکدام طریق رئیس بلخ یك مبلغ هنگفتی را درهمان سال (۴۰۱) درهرات جمع کرده بود، کدام معلوماتی موردد سترس

۱ـ تاریخ بیهقی، نسخه خطی موزه برتانیه، (f.102a)
۲ـ تاریخ عتبی ـ منینی ـ دوم ۱۲۷
۳ـ مفتاح العلوم ـ صفحات ۱۴ـ ۶۷ (Sq.)
۴ـ راجع به اهمیت این دیوان ورتبه به صفحه ۲۳۴ ترکستان بارتولد مراجعه کنید.

ما نمیباشد. اما وزیر از جمع آوری پول یکقلم ابا ورزید و بنا بخواهش خود زندان نشست واین وضع و حرکت وزیر محمود را خیلی خشمگین کرده تمام دارایی و جایداد وزیر را ضبط کردند واو را مجبور ساختند سوگند یاد کند که پول را پنهان نکرده است. اما بعدها معلوم شد که وزیر یك مبلغ پول را در نزد یکی از تاجران بلخ گذاشته بود. این کشف سبب تجدید محاکمه وزیر گردید. وزیر را همه روزه مورد سرزنش وتوبیخ قرار میدادند و مرورا اذیت و شکنجه میکردند تا اینکه بالاخره در اثر همان اذیت ها در سال ۴۰۴/۱۰۱۳–۴ پدرود جهان گفت. سلطان این اقدام بیرحمانه خودش را در زیر پرده اینکه در غیاب وی بچنین کاری اقدام کرده اند پنهان کرد و نیز راجع باینکه هدایات او را باشدت وحدت تمام منصه اجراء گذارده اند اظهار ناخرسندی نمود[1].

عمارات عالی وزیبای محمود از غنایمی که از هند می آورد، آباد شده بود. اما تأمین آن عمارات بار سنگینی بود که بردوش مردم گذاشته شده بود. حافظ ابرو[2] از بخش اخیر اثر بیهقی، که ضایع شده، قصه باغ محمود را که در بلخ ساخته شده بود نقل میکند و میگوید که تامین آن باغ بردوش باشندگان بلخ بود. سلطان در باغ ضیافت هائیرا راه می انداخت اما این ضیافت هاهمواره به بسیار زودی (و ناخوشنودی *) پایان مییافت، روزی محمود از همراهان خود پرسید که چرا باوجود زیبایی، باغ وی نمیتواند ضیافت مسرت زایی را

۱– عتبی – منینی، دوم ۱۶۰

۲– ترکستان بارتولد، صفحات ۱۵۷ – ۸

* – (و ناخوشنودی) را مترجم از خود افزوده است زیرا از فحوای کلام چندان مفهوم است.

راه اندازد. ابو نصر مشکان (عامیه، استاد بیهقی) از سلطان اجازه خواست سخن برملا گوید: مردمان بلخ از مصارف بیجایی که برای تأمین این باغ مینمایند؛ خیلی ها غمگین میباشند، وهمه ساله برای مصرف و تأمین این باغ پول میدهند وهم بهمین جهت است که قلب سلطان نمیتواند در این باغ شاد گردد.

از شنیدن این کلام محمود غضب کرد و برای چند روز باابو نصر صحبت نمیکرد. چندی از این سرگذشت، نگذشته بود که یکدسته مردم دریکی از کوچه های بلخ سرراه محمود را گرفته شکایت کردند و گفتند که آنها از عهده مصارف تامین باغ برآمده نمیتوانند. سلطان فکر کرد که این مردم را ابو نصر تحریک کرده است، درصورتیکه وی یکقلم از آن امر آگاهی نداشت سپس محمود رئیس شهر بلخ را نزد خود خواست و بدو گفت که وی قراخانیها را از بلخ بیرون رانده است ومردم بلخ را از تباهی و بربادی بیحد وحصری که قراخانیها در آن شهر نموده بودند، نجات داده است. رئیس این گفته محمود را تائید کرده وعلاوه نموده گفت که قراخانیها چنان ضربت مدهشی حوالت پیکر آبادانی شهر نموده اند، که حتی ترمیم آن بسیار دشوار میبا شد. بعد از آن سلطان در پاسخ رئیس گفت که با وجودیکه وی چنان یك بدبختی وسیه روزی عظیمی را ازسر مردم شهر دور کرده است، مردم حاضر نیستند فقط یك باغ را بمصرف خود برای سلطان تأمین نمایند. رئیس در پاسخ سلطان با لحن عذر خواهانه گفت، آن مردمانیکه به نزد سلطان شکایت کرده اند قطعا با رئیس و شهر نشینان بارسوخ مشوره نکرده اند.

چار ماه بعد وقتیکه محمود از بلخ رهسپار غزنه دیار گردید اعلان داشت که

مردم شهر مسئول تامین باغ سلطان نمیباشند و مسئولیت تامین باغ را یهودیها بدوش گرفتند. سلطان در اعلامیهٔ خود علاوه نموده گفت که هیچکس حق ندارد بیش از پنجصد درهم برای تامین باغ از یهودها بستانند.

محمود رابهیچ صورت نمیتوان همردیف مطلق العنانهای منورو روشنفکر مطالعه کرد. محمود شعرا وعلما رادر بارخویش نه بدان فکر جمع میکرد وحمایت می‌نمود که گویا وی از روی صمیمیت به معرفت وعرفان علاقمندی داشت بلکه منظورش تامین زرق و برق وشکوهمندی در بارش بوده است مولر[1] (A.Muller) باوجودیکه بمحمود خوش بین میباشد، گفتهٔ بالای مارا تائید میکند محمود از روابطی که بین سیاست محافظه کاری ومذهب وجود داشت آگاه بود وهم از روی همین ملحوظ از علمأ و مشایخ تاجاییکه آنها آلت خوب سیاست وی بودند، حمایت وحراست میکرد، محمود گاه، گاه یک مبلغ پول باین و به آن روحانی میداد وهم بعضی اشخاصی راکه به طبقهٔ روحانیون تعلق داشت از تادیه مالیه معاف میکرد[2] اما نظریه محمود را در بارهٔ رول روحانیون بحیث یک طبقه، از روابط وی بانهضت پارسا مشربان وزهد فروشانی که درنیشاپورشروع شده بود بخوبی فهمیده ودرک کرده میتوانید[3].

موسس و بنیان گذار این نهضت زاهد زاویه نشین ابوبکر محمد بن اسحاق

---

۱ - Der Islam, II, 26

۲ - ابن اثیر جلد نهم صفحهٔ ۲٤۷

۳ - شرح مفصل آنرا درعتبی- منینی « مطالعه کنید. »

رهبر فرقه قرمطی ها بود . واساس این مشرب را ابوعبدالله محمد بن کرام ۱ گذاشته بود . پدر ابوبکر نیز زاهد گوشه نشینی بود که در بین مردم شهرت بسزایی داشت و خود ابو بکر در دورهٔ سبکتگین شخص معروف و مشهوری بود . محمود ازین مرد مانند اینکه ازسایر نمایندگان این فرقه حمایت میکرد پشتیبانی می نمود . عتبی شعر یک شاعر همان دوره را که در بارهٔ مزیت وصحت آیین صادق محمد بن کرام سخن میگوید نقل میکند و علاوه نموده در شعر خود خاطر نشان می نماید که آیین محمد بن کرام بهمان اندازه ییکه فقه ابو حنیفه پاك ومنزه است، بهمان اندازه صحت دارد . یکدسته از علمای دیگر پیروان وطریقه کرامیان را محکوم میکردند. این فرقه مذهبی در برابر کسانیکه از آنها پیروی نمیکردند هیچگونه حوصله وتحملی ازخود نشان نمیدادند ودر مسایل زجر و سرزنش و اعدام اهل ار تداد ابوبکر باصطلاح دست راست سلطان محمود میبود. دردورهٔ تهاجم ترکها ، ابو بکر در نیشاپور چنان کسب شهرت کرده بود که خطر بزرگی برای فاتحان ایجاد کرده بودوهم بهمان علت جهان کشایان درآن زمینه اقداماتی راسر دست گرفتند .

وقتیکه محمود ترك ها رامجبور کرد شهر نیشاپور را تخلیه کنند، ترکها ابو بکر را باخود بردند . ابو بکر ازنزد ترك ها گریخت و ازآن ببعد شهرت وی در تمام امپراطوری محمود دو بالا شد گر چه ابو بکر لباس پشمی می پوشید

۱ - شهرستانی در بارهٔ این فرقه مذهبی صحبت میکند و از اهمیت آن در دورهٔ فرمانروایی محمود سخن میان میگذارد .

نیز به پاورقی نمره (۱) صفحه (۲۹۰) ترکستان بارتولد، مراجعه کنید.

(یعنی لباس صوفی ها) اما محمود اورا رئیس نیشاپور مقرر کرد وتمام مردم واهل نیشاپور چه از بزرگ وکوچک وچه از اعلی وادنی وی را با دیدهٔ آمیخته از ترس و احترام مینگریستند سرزنش ها ومظالم وضبط اموال اهل ارتداد بالاخره منجر به نارضایتی همگانی گردید و محمود بعد از اندیشه وتامل زیاد مجبور شد از ابو بکر بگذرد و یک شخص دیگری را عوض ابو بکر مقرر کند این شخص که عوض ابو بکر مقرر شده بود شخصی بود ازخاندان معروف ، اورا ابو علی حسن بن محمد میگفتند نیای بزرگ وی یکی از ارستوکراتها واشخاص متمول دورهٔ اهل سامان بود و پدرش درزمانیکه محمود سپهسالار خراسان بود بدو پیوسته بود. وشخص ابو علی حسن بن محمد یک تن از رفقای محمود بود رئیس جدید نیشاپور بر علیه کرامیان اقدامات جدی میکرد ومال ودارایی ابو بکر را ضبط کرد[1] و پیروانش را در قلاع مختلف زندانی کرد. رئیس جدید بسائر اعضای طبقه روحانیون و مخصوصا علویها خاطر نشان کرد که یگانه راه نجات برای آنها همان است که خودشان را از دل وجان بحکومت تسلیم نمایند.[2]

یگانه هدف جنگهای مذهبی محمود . طوریکه دیگران گفته اند ، بدست آوردن وچپاول تمول هند بوده است و برای اینکه محمود بدان لشکر کشی ها بهند از لحاظ تعصب مذهبی می پرداخته ، هیچگونه موردی وجود ندارد[3].

جور وجفایی راکه براهل ارتداد روا میداشتند نیز درهمان انگیزهٔ سیاسی که

۱- به پاورقی نمره (۲) ترکستان تا حمله مغول بارتولد صفحه ۲۹۰ مراجعه نمایید .

۲- فاشعرهم ان حشمتهم بالطاعة موصولة (عتبی - منینی ، دوم ، ۳۲۵)

۳- Kazimirski, Mrnoutchehri, Preface, P.133.

در بالا ذکر کردیم ، میتوان سراغ داد. گاهی اوقات به بهانه ارتداد دارایی شخصی مردم را ضبط میکردند[1] گرچه فردوسی شاهنامه خودرا به محمود اهداء کرده است اما نمیتوانیم اورا حامی آرزوهای ملی پارسیان بدانیم. نیروهای نظامی محمود را غلامان زرخرید ونظامیان اجیر تشکیل میداد نظام الملك عقیده دارد[2] که نیروهای نظامی بایست از ملیت‌های مختلف تشکیل گردد ودراین موارد محمود را بسرای تایید قول خویش ذکر میکند. طوریکه مشاهده میکنیم گفته‌های اورا حقایق تاریخی تایید میکند[3] . باستثنای عساکر ونظامیان ، باقی تمام رعایا درنظر محمود عبارت ازکسانی بودند که فقط بحکرمت مالیه بپردازند. محمود توقع داشت که رعایا به مسایل وطن پرستی وغیره مداخله ننمایند. بعقیده بیهقی[4] محمود مقاومت مردمان بلخ را درمقابل قراخانیها چندان خوب نمیدید. محمود عوض اینکه ازمردمان بلخ قدردانی کند آنهارا شدید زیر سانسور گرفت. وی میگفت رعایا را باجنگ چه کار. من میدانم که شهر دراثر تهاجم وتجاوز قراخانیها طعمه حریق گردید وجایدادیکه ازدرك آن برای ما مالیات خوبی میداد ازدست رفت[5] شما باید خساره آن جایداد تلف شده رابمن میپرداختید امامن ازان خساره

۱- ابن اثیر ، جلدنهم ، صفحه ۲۸۳

۲- سیاست نامه ، صفحه ۹۲ ، وترجمهٔ آن صفحات ۱۳۵-۱۳۶

۳- بعقیده عتبی (منینی جلد دوم صفحه ۸٤) همان لشکریان محمود که در نزدیك بلخ در سال ۱۰۰۸ بردشمن غلبه نموده بود ، ازترك ها ، هندیها ، خلج ها ، افغانها وغزها تشکیل شده بود .

٤- بیهقی ، صفحه ٦۸۸

٥- مقصد ازبیانیه محمود همان بازار بزرگی بود که بامرمحمود دربلخ ساخته بودند و دراثر همان حمله قراخانیها طعمه حریق گردید .

درمیگذرم هوشدار باشید که دوباره چنین حادثه یی بوقوع نپیوندد .
اگر ازین بعد کدام پادشاه برشما غلبه نماید وازشما مالیه بخواهدوحمایت تان کند باید شما بد و مالیه بدهید ودر نتیجه خود را از آزار وی نجات بخشید .

نیز نباید دوره محمود رادوره پیروزی واعتلای زبان پارسی دانست زیرا وزیرش میمندی سعی میکرد که زبان عربی را برای یکبار دیگر زبان اسناد رسمی سازد عتبی عقیده دارد [۱] که دراثر رواج زبان پارسی بازار فصاحت وبلاغت روبه کساد نهاد ووزیر میمندی برای اینکه پرچم فصاحت وبلاغت رادر قلمروی محمود باهتزازدرآورد ، زبان عربی رادرقلمرو محمود برای یکبار دیگر رواج داد ؛ وبزبان پارسی فقط دران مواردی مکاتبه میکردند که جبرزبان ومجبوریت وقت تقاضا میکرد . یعنی فقط درمواردی بزبان پارسی می نوشتند که طرف مقابل بزبان عربی نمی فهمید ازین نکته انسان میتواند بفهمد که درآن دوره این چنین قضایا به کثرت واقع میشد .

ازهمین زمان ببعد تقسیم ملیت ها درنیروهای نظامی عطف توجه میکند شاه به لشکریان خود معاش میدهد ودرمقابل از آنها خدمات صمیمانه توقع دارد شاه از رعایائیکه ازتجاوز بیگانه گانش حفظ میکند توقع داردمالیات خودرا بدون کدام دغدغه وشکایت بپردازند .

ازین ببعد نه رعیت ونه نیروهای نظامی حق داشت آرزوها و خواهشات خود شان رادرمقابل آرزوهای شاه قراردهند . محمود سیستم جاسوسی را باندازه انکشاف داده بود که حتی برای پسرش مسعود جاسوسانی راگماشته بود [۲] اقدام

۱- عتبی - منینی - صفحات ۸۸-۱۷۰
۲- بیهقی ، صفحات ۱۳۵-۱۴۵

بدین کار ، البته ازمجبوریت های سیستم مطلق العنانی میباشد .

از روی این حقایق بر می آید که دوره محمود ، دورهٔ بود که برمردم ورعایا بارسنگین و کمرشکن را تحمیل کرده بودند[1] . اگرشخص محمود ، شرنگ نتایج کارهای خود را نه چشید واگراقتدار وسیطره وی درزمان فرمانروایی خودش سرنگون نشد ، دال بر آنست که وی شخصیت بارزی داشت . امـا شخصیت محمود با جانشینان وی بسیارفرق داشت (وازهمان جهت بود که بعد از محمود نتایج وثمر تلخ کارهای اورا اخلافش درو کردند) عزم متین وفکر رسای محمود را از آن خصوصیات که درجبلت سیستم مطلق العنانی وجوددارد ، دورنگاه میداشت . محمود ازگفته های ضدونقیض بدش می آید وخرد ومآل اندیشی وی بالاخره پیروزمیگردید باینکه فیصله های عادلانه یی مینماید[2]

موقف وزیر تحت اینچنین شرایط خیلی دشوار میبود وهم روی همین اساس بود که زن باهوش وزرنگی درباره محمود ووزیرش میگوید : «هرقدر که محمود وزیرش رادوست داشته باشد، درهفته اول مقرری وی ازاونفرت میکند[3] .»ما درباره یکی ازین وزراء درسطوربالا صحبت کردیم[4] وازروزگاریکه برسروی آمد سخن گفتیم ، جانشین این وزیر میمندی بود که او هم در دست محمود در قلعه یی زندانی شد محمود(بهاستثنای مجازات مذهبی) بمشکل کسی را اعـدام

۱- به قضاوت مارکوارت راجع به غز نویان Ostturk Dialektstudien P.50'n.I مراجعه نمایید .

۲- بیهقی ، صفحهٔ ٤٩٥ .

۳- بیهقی ، صفحهٔ ٤٢١ .

٤- ترکستان تاحمله مغول ؛ بارتولد ، صفحه ۲۸۸ .

میکرد . بعقیده عتبی [1] محمود عقیده داشت که شاه در وقت غضب میتواند مال ودارایی مردم را ضبط کند اما حق ندارد زندگی را از آنها بگیرد. محمود به یکی از پیروان خویش ابوالقاسم کثیرامر کتبی داد تا وزیر میمندی را بقتل برسانند اما این رفیق محمود از گرفتن این نامه اباورزید و بدان وسیله حیات میمندی را از خطر مرگ نجات داد [2] این شجاعت ودلیری ابوالقاسم سبب آزار و اذیت وی نگردید وهم درعین زمان این امر نشان میدهد که محمود براحساسات خود کنترول داشت .

حس احترام بقانون دردورهٔ محمود باندازه یی بود که ضبط اموال ودارایی آنانی راکه مورد غضب سلطان واقع میشدند ، شکل وصورت قانونی میدادند.

محمود فرمانروایان بومی غرجستان را ازسریر قدرت برانداخت وآنها را تا زمان مرگ شان درزندان نگهداشت اما قیمت دارایی وجایداد شخصی ایشانرا پرداخت [3] (قیمت دارایی اموال ضبطشده را شخص محمود تعیین میکرد) یك مثال دیگریکه احترام به قانون رادردورهٔ غزنویان نشان میدهد اینست که در دوره فرمانروایی سلطان مسعود دارایی وزیری را ضبط میکنندو امر قتل اورا صادر مینمایند. اما درعین زمان وزیررا مجبور میسازند اعتراف کند که وی جایداد منقول وغیرمنقول خود را برضاورغبت خویش بسلطان فروخته ودرمقابل آن پول نقد ازسلطان اندریافته است . افسران وکارمندانیکه دران محضر حضور

۱ـ عتبی ـ منینی ـ جلد اول ، صفحهٔ ۳٤٦ .

۲ـ بیهقی ، صفحهٔ ٤٥٠ .

۳ـ عتبی ـ منینی ـ جلد دوم ، صفحهٔ ١٤٦ .

داشتند ، به سند مزبور امضا کردند ونمایندگان قضا نیز بران سند مهر نمودند [۱] :

بعد از دورهٔ فرمانروایی مختصر فرزند کوچك محمود، محمد، زمام امور را به پسر بزرگش مسعود که سهوهای پدرش رابارث گرفته بود ،در دست میگیرد (۱۰۳۰ —۱۰٤۱) سلطان مسعود مانند پدرش ، محمود ، بقدرت ونیروی شخصی خویش متکی بوده و مانند پدرخود همه چیز را بنا بخواهش و آرزوی شخصی فیصله میکرد . مسعود در ذکاوت بدرجه پدر نمی رسید وفیصله های خطرناکی رادست اجراآت میداد وبالجاجت تمام از فیصله خویش طرفداری میکرد به نصایح واندرز های مردمان تجربه دیده گوش نمیداد. ازقصه هاییکه وی شکاررادنبال میکرد [۲] ودر کارزارگاه باشهامت ودلیری اقدام می نمود [۳] معلوم میشود که وی ازنگاه فزیکی مرد دلیری بوده است اما درعین زمان ازجرئت اخلاقی بهره مند نبود . درفرصتی که ابرهای بدبختی در آسمان سیطره وقدرت وی پدیدار میشد ، زهره می باخت و بیشتراز زنها بزدلی نشان میداد؛ درحرص ومال اندوزی ازپدرش کم دست نداشت ومالیات سنگین وکمرشکنی برمردم تحمیل کرده بود .هم درهمین دوره سلطان مسعود خرده دزدان رامجازات میکردند امادزدان بزرگ لجام گسیخه بهرطرف تاخت وتاز میزدند [۵] .

۱– بیهقی ، صفحهٔ ۲۱۵ .

۲ – بیهقی ، صفحهٔ ۲۸۸ .

۳– بیهقی ، صفحهٔ ۷۸۳ .

٤– ایضاً ، صفحهٔ ۸۲۸ .

٥– ایضاً ، صفحات ٥٥٦ —٥۷ .

رهزنانیکه غنایم خودشانرا باسلطان تقسیم میکردند به خموشی و آرامی به فعالیت های خود ادامه میدادند بدون اینکه مقامات صالحه مزاحم آنها گردد. در بین این دزدان مخصوصاً ابوالفضل سوری، حاکم ملکی خراسان، ازمردم اضافه ستانیها میکرد و برای سلطان غزنه تحف و هدیه های زیادی میفرستاد و البته این هدیه هاییکه برای سلطان میفرستاد فقط نیم همان اضافه ستانیهائی بود که وی ازمردم به زور و تعدی میگرفت. مردمان خراسان دست زیرالاشه نشسته میبودند وطبقه ارستوکراسی آن ولا قاصدان و پیامبرانی برای «رهبران و بزرگان ترکها» به ماوراءالنهر میفرستادند و از وضع ناهنجاریکه بر آنها تحمیل گردیده بود، استغاثه می نمودند، و استعانت می جستند[1]

این شرایط و اوضاع و احوال نه تنها چرخ روزگار را بکام قراخانیها بحرکت آورد. بلکه زمینه را برای آن لیدرهای ترکمان که درخدمت آنها بودند. مساعد ساخت.

مسعود در رابطه خویش با قراخانیها از سیاست پدرش دنبال میکرد. در اواخر ۱۰۳۱ معاهده یی را باخلیفه امضا کرد وخلیفه تعهد نمود که با قراخانیها هیچگونه رابطی را برقرار نسازد مگر به مشوره باغزنویها.[2]

درعین زمان مسعود با قراخانیها چنان رفتار و پیش آمد میکرد که کسی با همپایه و هم وزن خویش رفتار میکند. مسعود به قاصد خویش هدایت داد تا به قدرخان بگوید که معاهده دوستی و مودت بین مسعود و وی برای تمام جهان مفید و با ارزش است[3]

۱ــ بیهقی، صفحات ۵۰۹ــ۱۰ .

۲ــ بیهقی، صفحهٔ ۳۵۹ .

۳ــ عتبی ــ منینی، صفحه ۲۵۱

ماهیت واقعی روابط بین غزنه وقراخانیها را در نامه یکه خوارزم شاه التونتاش برای سلطان نوشته، میتواند بوضاحت بداند (۱۰۳۰)[1]. این سخن علنی وبرملاست که سلطان متوفی (محمود) بازحمت زیادو پول فراوان قدرخان رابر کرسی خانی نشانید امروز برای مالازم است به وی یاری و کمك کنیم تا به آن وسیله دوستی اورا کمایی کرده باشیم .

قرا خانیها دوست واقعی ماشده نمی توانند ، لیکن ازروی ظاهرداری با یدبا آنها روابط نیك داشته باشیم تا آنها دیگران را برعلیه ما تحریك نکنند . علی تگین دشمن واقعی ماست و کینه وعداوت مارادردل نگهداشته[2] زیرا که بر ادرش طغا نخان را با کمك امیر متوفی (محمود) از بلاساغون بیرون کشیده بودند. این دشمن راهرگز نمیتوان یاروهمنوا ساخت اما بازهم خوب است باوی رابطهٔ دوستی را برقرار نمائیم . بهمین اقدام نباید قناعت کرد بلکه باید ولایت بلخ، تخارستان ، صغانیان ، ترمذ ، قواذیان وختل رادردست قهرمانانی سپرد، زیرا درغیر آن صورت علی تگین از فرصت استفاده کرده وبرولایتی که بدون دفاع باشد ، حمله خواهد کرد وآنرا یغماوچپاول خواهد نمود .

مسعود اندرزالتونتاش راشنید وهمان بود که دربهارسال ۱۰۳۱[3] هیئتی را بسرکردگی ابوالقاسم ابراهیم بن عبدالله حصیری وقاضی ابوطاهر عبدالله بن

۱ - ایضاً ، صفحهٔ ۹۸ .

۲- ازنگاه ادبی : «ماریکه دمش کوبیده شده باشد.»

۳- تاریخ آن دربیهقی (صفحه ۲٦۱) ازروزهفته معلوم میشودکه بغلط ماه ربیع الاول راعوض ربیع الثانی درمتن ثبت کرده است .

احمد تبانی[1] به کاشغر فرستاد. این هیئت قدرخان را از تخت نشینی مسعود اطلاع داد و نیز از طرف مسعود بوی اطمینان داد که فرمانروای غزنه راوی دوست خواهد بود. وهم درعین زمان ازقدرخان خواهش نمود تا دخترش را به مسعود بزنی بدهد و دختر بغراخان را (بغراخان پسر وولیعهد قدرخان بود به پسر وولیعهد مسعود، مودود، بزنی دهند.

مسعود برای دختر قدرخان مبلغ ۵۰٫۰۰۰ دینار هرات و برای نوادهٔ قدرخان یعنی دختر بغراتگین مبلغ ۳۰٫۰۰۰ دینار پیشنهاد کرده بود[2] از راپور قاصد های غزنه که درمرور سال ۱۰۳۱ از کاشغر به غزنه فرستاده بودند، معلوم میگردد که هیئت مزبور با بعضی مشکلات روبرو گردیده بودند[3].

فوت قدرخان درسال ۱۰۳۲[4] مذاکرات رابه تعویق انداخت. بعد از آنکه قدرخان پدرود جهان گفت پسر بزرگش بغراتگین سلیمان زیرعنوان ولقب ارسلان خان برمسند فرمانروایی پدرش قدرخان نشست. درعین زمان پسر دوم قدرخان بغاتگین محمد برخودش لقب بغراخان راگذاشته و در تلس (Talas) واسیفجاب بفرمانروایی شروع کرد. مسعود طوریکه معمول بود، نامه‌یی به کاشغر فرستاد وازاینکه قدرخان داعی اجل را لبیک گفته بود، اظهار غم واندوه نموده ودرعین زمان تخت نشینی را برای جانشینان فرمانروای متوفی تبریک و تهنیت گفت

۱- برای اسامی مکمل اعضای هیئت به ص ۲۵۰ بیهقی مراجعه کنید. دریک فقره (صفحه ۲۳۱) ابوطاهر را ابوطالب ثبت کرده است.

۲- بیهقی، صفحات ۲۵۳-۴.

۳- بیهقی، صفحه ۳۴۸

٤- ابن اثیر، جلد نهم، صفحهٔ ۲۱۱- به پاورقی نمره (۸) صفحهٔ ۲۹٤ ترکستان بارتولد مراجعه کنید.

قاصدها و پیامبران مسعود به ششم ماه سپتامبر سال ۱۰۳٤ بغزنه برگشتند و وظیفه خود شانرا به پیروزي و موفقیت انجام دادند. عروس مودود درعرض راه فوت کرد و عروس مسعود شاه خاتون بغزنه رسید و با جلال و دبدبه فوق العاده استقبال شد - بعقیده بیهقی، مسعود سعی نمود تا ترك هارا با جلال و طنطنهٔ بی سابقه خویش بحیرت اندازد[1]

مذاکرات با علی تگین کدام ثمری بار نیاورد. پیش از تخت نشینی خود مسعود از علی تگین در برابر محمد استعانت خواسته بود و درعوض آن کمك، به علی تگین وعده داده بود که حکومت ختل را برای وی واگذارد، چون مسعود در اثر خیانت پیروان محمد به تاج و تخت رسید، پس مسعود هیچ مجبوریت احساس نکرد که وعده خویش را در بارهٔ علی تگین منصه اجرا گذارد. و این امر، البته، رنج خاطری را برای علی تگین بار آورد[2]. مسعود بر خلاف توصیهٔ التونتاش که سیاست دفاعی را برای او پیشنهاد[3] کرده بود از پلان پدرش - محمود - پیروی میکرد.

یعنی پسر دوم قدرخان را یاری و کمك میکند تا ماوراءلنهر را از چنگ علی تگین بیرون کشد، نیز مسعود با خود فیصله کرده بود که اگر جل این پلان از آب درست در نیاید، التونتاش را او اخواهد داشت که ماوراء لنهر را فتح کند. مشاوران سلطان از پلان دوم طرفداری میکند و در نتیجه بدان پلان جامه عمل پوشانیدند[4]. در بهار سال ۱۰۳۲ التونتاش بفرمان سلطان بالشکر خویش داخل ماوراءلنهر گردید و شخص سلطان یك

۱- بیهقی، صفحات ۵۲٦ - ٦٥٦

۲- ایضاً، صفحه ۳٤۸

۳- ایضاً، را با صفحه ٤۲٦ مقایسه نمایید

٤- بیهقی، صفحات ٤۱۸ - ۱۹.

فرقه لشکر دیگر که تعداد آن به ۱۵۰۰۰ کس بالغ میشد، بحیث قوت الظهر از بلخ برای التونتاش فرستاد[2]. علی تگین دفاع شهر را به غازیان سپرد و یکصد و پنجاه غلام دیگر را که از دبوسیه (Dubusiya) برگشته بودند، درحصار گذاشت. با فرا رسیدن دشمن نمایندگان علی تگین شهر را ترك دادند و اهل شهر و غازیها خود را به مسعود تسلیم کردند حصار شهر را با یك حمله فتح کردند و هفتاد تن غلام را اسیر گرفتند[3]. لشکریان التونتاش و مسعود در میدان کار زار نزدیك دبوسیه آنقدر موفق نبودند.

دراین فرصت ترکمانها برهبری سلجوقی ها[3] با علی تگین پیوستند این مردم پرچم سرخ را بر تپه یی باهتزاز در آوردند و چادرهای خود شان را نیز برافراشتند. این نشان ظفر و جلال و حشمت ایشان میبود[4]. این کار زار فیصله کن نبود، زیرا التونتاش جراحت برداشت، وذکاوت و زرنگی وی لشکر را از تباهی و بربادی نجات داد و صحیح وسالم خوارزمیه برگردانید. وزیر، جراحت التونتاش را پنهان کرد و در عین زمان با وزیر علی تگین داخل مذاکره شد و در نتیجه فیصله کردند که وزیر علی تگین، علی تگین را وادارد که خوارزمشاه بین علی تگین و فرمانروای غزنه مصالحه نماید. علی تگین خاطر نشان نموده گفت که سلطان متوفی (محمود) اورا پسر خوانده بود و در زمان مجادله بین محمد و مسعود وی آماده بود از مسعود طرفداری کند[5]. دراین فرصت خوارزمشاه که در بستر مرگ افتاده بود، برای بمنصه اجرا گذاردن پلان خویش سعی و مجاهدت

---

۱ - بیهقی، صفحهٔ ۴۲۳.

۲- ایضاً، صفحهٔ ۴۲٤.

۳ - بیهقی، صفحهٔ ٤۲٥.

٤- بیهقی، صفحه ٤۲۸.

٥ - بیهقی، صفحه ٤۳۲.

میورزید و قاصد علی تگین را بارداده ، فریب داد .

بعداز عقد معاهده علی تگین سمرقند برگشت[1] و درعین زمان هیچگونه مانعی درراه برگشتن لشکریان خوارزمی که رهسپار امل بودند ، ایجاد نکرد . خوارزمشاه قبل از آنکه نیروهای نظامی وی خوارزم برگردد ، پدرودجهان گفت . اما لشکریان خوارزم زمانی خبر مرگ خوارزم شاه را شنیدند که قوای دشمن بفاصله بیست فرسخ از آنها دورواقع شده بود[2] . سلطان مسعود را از وقوع این واقعات بروزدوم ماه می سال ۱۰۳۲ خبر دادند[3] .

شاید لشکرکشی مسعود ، علی تگین را مجبور ساخته باشد که با اعضای خانواده خویش روابط حسنه برقرار نماید و قدرت و صلاحیت آنهارا برسمیت بشناسد ، نیز احتمال میرود که دراثر لشکرکشی و فشار مسعود بوده باشد که علی تگین اجازه میدهد بنام بغراخان و ارسلان خان درسمرقند و بخارا سکه ضرب زنند[4] . و نیز بنا بتأسی ازروش بالا ، علی تگین برای مدت دوسال با فرمانروای خوارزمیه روابط دوستی و مودت برقرار نموده بود .

خوارزمیه از نگاه موقعیت جغرافیایی همواره یك دولت مستقل میبود و مخصوصاً در فرصتی که زمام امور را درآن ولاالتونتاش در دست گرفته بود . وقتیکه التونتاش والی خوارزمیه مقرر شد ، با پیروزی تمام تهاجمات چادرنشینان همجوار را که برآن

۱- بیهقی ، صفحه ۲۲٤ .

۲- بیهقی ، صفحه ٤۳٦

۳- تاریخ آن دو بیهقی (٤۲۵) ثبت شده است .

٤ - مارکوف ، کتلاك ، صفحات ۲۵۱ ـ ۲

سامان صورت میگرفت ، عقب زدو در بین این چادر نشینان برای مرتبهٔ اول از قپچاق ها[۱] نام برده میشود. در عین زمان او و جانشینان وی مانند خوارزمشاهیان قرن دوازده بعض افراد قبایلی را در نیروهای نظامی خود پذیرفت[۲].

و برعلاوه دیده میشود که التونتاش مانند فرمانروای غزنه غلامان زیادی را می خرید و آنها را در گارد خود داخل میکرد. این اقدام التونتاش محمود را بترس انداخت[۳] گرچه التونتاش خود را زیر اثر غزنه میدانست اما محمود بدان فکر بود که التونتاش اوامر غزنه را نمیپذیرد. پس محمود سعی میکرد تا خوارزمشاه را وادارد ، غزنه سفر کند اما در این حیله خویش ناکام میماند، مسعود[٤] نیز بهمان دسایس پدر ، دست زد و مانند پدرش نتوانست خوارزم شاه را وادارد غزنه سفر کند.

گرچه التونتاش بصورت علنی در برابر سلطه و اقتدار غزنه بغی نکرد لیکن بنا بر توصیه وزیرش به آن دسته مردمانیکه فریب غزنه را خورده بود ند ، اخطار جدی داد[٥].

حتی بعد از مرگ التونتاش ، مسعود ولیعهدش را معزول نکرد اما سعی و مجاهدت زیاد بخرج میداد که از نیرو و اقتدار وی بکاهد.

لقب خوارزمشاه به پسر مسعود ، سعید ، داده شد و هارون پسر التونتاش بحیث نمایندهٔ شهزاده غزنه در خوارزمیه فرمانروائی میکرد. نیم همان تحفه ها و هدیه هائیکه

۱- بیهقی ، صفحه ۹۱.

۲- بیهقی ، صفحات ۳۹۸ - ۸۵۹ .

۳ سیاست نامه ، صفحه ۲۰٦ ، و ترجمه آن صفحات ۳۰۰-۳۰۲ عوفی ، صفحات ۸۹-۹۰.

٤- بیهقی ، صفحات ۹۱- ۳۸۹

٥- بیهقی ، صفحات ٤١٠-١١

به التونتاش میداد، به پسرش هارون تقدیم میشد[1] در بهار سال (۱۰۳٤) هارون رویه یی را در پیش گرفت که از ان عدم اطاعت از سلطان مفهوم می شد زیرا یك دسته از مردمان بداندیش برای هارون نوشته بود که برادرش را که در دربار سلطان مسعود زندگی میکرد بامر سلطان از بامی پا یان انداختند (این حادثه در اواخر سال ۱۰۳۳ و یا در آغاز سال ۱۰۳٤ بوقوع پیوسته بود)[2] هارون، علی الرغم آرزو وخواهش سلطان غزنه، بصورت علنی و آشکارا با علی تگین و سلجوقیان معاهده بست و در سال ۱۰۳٤ ماه آگست اسم سلطان را از خطبه حذف کرد[3] آوازهٔ معاهده بین هارون و علی تگین درهمه جا گسترش یافته بود و نیز شایع شده بود که هارون بطرف مرو و علی تگین بر ترمذ و بلخ حمله خواهند کرد[4] احتمال میرود که دراثر همان پلان بوده باشد که کوهستان های کمیجی (Kumiji)[5] در بهار سال ۱۰۳٤ برختل و ترکمانها بر قواذیان (در اواخر سال ۱۰۳٤) حمله کردند فرمانده لشکر ترمذ، بیگتگین، برعلیه ترکمانها به سوق الجیشی پرداخت لیکن اخیرالذکر عساکر و قوای نظامی خودش را امرداد تا از دریای آمو عبور کنند (نزدیك میله Mela بیگتگین دشمن را در شبورقان شکست داد، اما وقتیکه دشمن را دنبال میکرد کشته شد، نظم و نسق سپاه را همان فرماندهی که مسعود فرستاده

۱ - ایضا، صفحه ٤۳۹

۲ - ایضا، صفحه ٤۹۹ پیش از شرح این حادثه در نسخه خطی یك جای خالی مانده است در نسخه طبع طهران ۱۳۰۷ ه صفحه ٤۱۰ سه سطر را می بینیم که در نسخه طبع مورلی عطف توجه نمیکند.

۳ - بیهقی، صفحات ٥٠٤-٥٠٥

٤ - بیهقی، صفحه ٥۳٥

٥ - بیهقی، صفحه ٤۹۹

(علی تگین بن عبدالله) برقرار کرد[1]

درهمین سال هارون باسلجوقیان دست دوستی و مودت داد بعقیدهٔ ابن اثیر[2] درسال ۱۰۲۹ بین علی تگین وسلجوقی‌ها مناقشه وخصومت آغازگر دید. بنا به‌امرعلی تگین جنرال وی الپ- قرایوسف راکه نوادهٔ سلجوق بود، بقتل رسانیدو این شخص مقتول راخودعلی تگین بر ترکها مقرر کرده بود تا برای علی تگین خدمت کند، ناگفته نماند که‌درزمان مقرری یوسف، علی تگین بد و لقب اننچ پیغو Inanch Payghu راداده بود[3] درسال دیگر (۱۰۳۰) پسران عموی مقتول طغرل، وداود پرچم‌شورش وبغی‌را برافراشتند وآلپ قرا رابا یکهزار نفر پیروان‌وی‌ازدم تیغ کشیدند. علی تگین وپسرانش که‌مردم‌از آنها پشتیبانی می‌کردند، برعلیه طغرل وداود دست بسوق الجیشی زدند، ترکمانها راشکست دادند، دارایی آنها راضبط کردند ویك تعداد از زنها واطفال آنها را اسیر گرفتند.

«احتیاج وضرورت آنها راوادار نمودتا درخراسان مسکن وماوای گیرند» ومنتظرفرصت نشسته چشم براه، برای هارون نشینند واگرهارون‌آنهارادعوت کند فوراً باوی ملحق گردند. ابن‌اثیر، یگانه کسی بوده که‌دربارهٔ آنهاصحبت میکند، بیهقی[4] عقیده دارد که علی تگین تا اخرحیاتش سعی میکرددوستی ترکهمانهارا

۱- بیهقی، صفحات ۵٤۳-٤

۲- ابن اثیر، جلدنهم، صفحات ۳۲٤ - ۳۲٥

۳- شاید، پیغو یـبغو خوانده‌شود، Marquart, Ostturk Dialektstudien

٤- بیهقی، صفحات ۸٥٥ - ۸٥٦

چه از راه گفتار و یا چه از طریق نقره و پول کمایی کند . زیرا وی می اندیشید که توسط ترکمانها می تواند پایه های سلطنت و فرمانروای خویش را محکم واستوار سازد بعد از او دو پسر و جنرال ایشان با ترکمانها بنای لجاجت و دشمنی را گذاشتند و آنها را وادار ساخت که بطرف خوارزمیه بروند درینجا باید علاوه نموده گفت که ترکمانها درزمان التونتاش موسم زمستان را در خوارزمیه بسر می بردند [1] هارون زمین های نزدیك شراخان (Shurakhan) و ماش رباط [2] را به آنها بخشید. درهمین سال درماه اکتوبر شاه ملك فرمان روای جند (Jand) که از دیرباز با ترکمانها کینه و عداوت می ورزید، بر آنها حمله کرد، درین جنگ تقریبا هفت یا هشت هزار ترکمن بقتل رسید و باقیمانده آن از روی آب یخ بسته دریا فرار کردند، وجان به سلامت بردند : هارون باشاه ملك داخل مذاکره شد! ماشاه ملك پیشنهاد هارون را که مبنی برمیانجیگری بین شاه ملك وسلجوقی ها باشد، رد کرد درضمن به هارون وعده داد که درلشکر کشی وی به خراسان یك فرقه نیروی نظامی خودش را مورد دسترس وی میگذارد هردو زمامدار فیصله نمودند که قوای نظامی هردوطرف تا کرانهٔ دریا رفته ودروسط دریا بین بزرگان هردوطرف در بین کشتی ها مذاکره شروع شود. این ملاقات ومذاکره دردوازدهم ماه نوامبر صورت گرفت.

شاه ملك ازدیدن لشکر هارون بهراس افتاد (تعداد لشکر هارون به ۳۰٬۰۰۰ نفر بالغ می شد) و بدون اینکه متحدخودرا اطلاع دهد، به جند (Jand)

---

۱ - بیهقی ، صفحه ۸۵۳

۲ - در این «ماشه» ثبت می کند (ترکستان بارتولد ، صفحه ۱۴۹)

بازگشت خصومت شاه ملك نتوانست هارون را از حمله بر خراسان باز دارد (در بهار سال ۱۰۳۵) زیرا حمله از جند برخوار زمیه فقط در زمستان امکان داشت صورت بگیرد.

مرگ علی تگین در تابستان و یا در خزان سال ۱۰۳٤ بوقوع پیوست. در بهار سال ۱۰۳۵ مسعود را از تخت نشینی فرزند ارشدش خبر داد و نامه یی به بخارا فرستاد واز اینکه علی تگین فوت کرده بود، اظهار غم و اندوه نموده و در عین زمان تخت نشینی فرزند علی تگین را تبریك و تهنیت گفت. در این نامه ایلك جوان را «الامیر الفاضل الولد» [1] نوشته اند. هم درهمین فرصت هردو فرزند علی تگین با هارون معاهده نموده بودند و وعده گذاشتند که بهمدیگر دست دوستی واتحاد داده بر صغانیان و ترمذ حمله کنند و از دریای آمو عبور کرده با هارون در نزدیك اندخود یکجا شوند. ابوالقاسم فرمانروای صغانیان در برابر حمله آنها مقاومت نکرده روی بسوی شمال فرار کرده رهسپار سرزمین کمیجی ها شد. نیروهای نظامی ایلك ازدارزنگی درگذشته ترمذ را به محاصره گرفتند اما نتوانستند قلعه وحصار را فتح کنند.

درعین زمان خبر رسید که هارون در آغاز مرحله لشکرکشی در دست غلامان زرخرید غزنویها بقتل رسیده است [2]، و پسران علی تگین از طریق دروازهٔ

۱- بیهقی، صفحهٔ ۵۷۵ (الامیر الفاضل الولد)

۲- بیهقی، صفحهٔ ۸٦۰

آهنین [1] بسمرقند برگشتند. درتابستان همان سال خبر پیروزی وموفقیت سلجوقی هادرخراسان، پسران علی تگین راواداشت که برصغانیان برای یکبار دیگر حمله کنند. پسران علی تگین ازسمرقندحرکت کردند، لیکن فقط دوویاسه منزل جلورفتند زیراشنیدند که ابوالقاسم ودیگرجنرالهای مسعود قوای نظامی زیادی برای مقابله با آنها تهیه دیده اند [2] درفرصتی که مسعود اراده داشت ازپسران علی تگین انتقام بگیرد، آنها نزد مسعود یك شریف زاده ودانشمندی راکه ازاهل سمرقند بود، به بلخ فرستادندوازسلطان عفو خواستند. سلطان عذرپسران علی تگین راپذیرفت امابرای اینکه خفقان خودرا نسبت به پسران علی تگین نشان دهد، قاصدآنهارابارنداده ومذاکرات فقط بین دانشمند سمرقندی ووزیرمسعودادامه داده میشد [3].

درماه دسامبرسال ۱۰۳۶ پسران علی تگین قاصدان وپیامبرانی راکه مشتمل برآلپ تگین وخطیب بخاراوعبدالله پارسی بود، نزدمسعودفرستاداین کرت سلطان مسعود قاصدهای پسران علی تگین رابارردادوازصحت وسلامت برادرش ایلك جویاشد وبدینصورت ازنامهٔ نخستین خود که ایلك راپسرخوانده بوداحترام بیشتری بجاآورد. درعین زمان مسعودامرداده بود که نباید قاصد های ایلك از معاملات دولت آگاهی حاصل کنند. ایلك تقاضاداشت که یکی ازشاهدخت های غزنوی راسلطان به وی بزنی بدهد وهم چنان یکی ازشاهدخت های قراخانی

۱- ایضاً صفحه های ۵۷۵ - ۷

۲- بیهقی، صفحهٔ ٦١١

۳- بیهقی، صفحات ٦١٥ - ١٦

راسلطان برای یکی ازپسرانش از دواج نماید .
ایلك دراین پیام خود برای سلطان علاوه نموده نوشت که اگرچنین اقـدام دوجانبه صورت بگیرد، وی حاضراست ازختل درگذرد .
ایلك درعین زمان ازسلطان خواهش کرده بود که بین اوورئیس خـانـدان سلطنتی قراخانی ، ارسلان خان بحیث میانجی داخل مذاکره ومفا همه گردد ایلك به سلطان وعده داده بود که درمجادله بین سلطان وسلجوقی ها آماده است بسلطان امداد نظامی بدهد. این پیشنهاد ایلك راسلطان پذیرفت وقرار بر آن گـذاشت که خواهرایلك رابرای پسرش ، سعید، بزنی بگیرد وبرادرزادۀ سلطان محمد، دخترنصر رادرعقد نکاح ایلك درآورد. مسعود رئیس بلخ راکه عبدالسلام نام داشت بحیث قـاصد خویش به مـاوراءلنهرفرستاد [۱] .این قاصد تا ماه سنامبر سال ۱۰۳۷دردربـار پسران علی تگین میبود [۲] .
دراینجا بایدخاطرنشان نموده گفت که روابطمسعود باقراخانیهای ترکستان کـاملا دوستانه نبود. درسال ۱۰۳٤ توام با برگشت قاصدمسعوداز ماوراءلنهر ، پیامبرانی ازطرف بغراخان نزدمسعودآمدندوخواهش کردندتاشاهدخت زینب (دختر برادر محمود یعنی دخترنصر) راکه بزنی وی داده است ، ماوراءلنهر بفرستد دروهله نخست مسعودراضی بودعروس راماوراءلنهر بفرستدامابعدهاوقتیکه اطلاع یافت بغراخان بنـام زینب همان بخش قلمرو اوراکـه بطور میراث به زینب رسیده بود نیـز می خواهد در تصرف خوددرآورد، ازفرستادن عروس بهماوراءلنهر اباورزید .

۱- بیهقی ، صفحات ٦٣١-٤ .
۲- ایضاً ، صفحة ٦٦١ .

قاصد بغراخان رارد کردوسپس مسعود به ارسلان خان از دسیسه و بهانه کاریهای بغراخان شکایت کرد. دراثرشکایت مسعود، ارسلان خان برادرش بغراخان راسرزنش کرد اما بغراخان با مسعود و برادزش سرستیزه وعداوت راپیش گرفت. تحت این چنین شرایط بغراخان ازآن پیروزیکه نصیب سلجوقی ها درخراسان گردیده بود، شادوخرسند شد.

درین جا باید علاوه نموده گفت که بین بغراخان وطغرل سلجوقی ازسال ۱۰۳۵ آیین دوستی ومودت برقراربود [۱] درسال ۱۰۳۷ یك بوت دوزی راکه درکرانهٔ دریای آموزندانی میکنند، ودراثرتحقیق معلوم میشودکه آن بوت دوزبرای بغراخان جاسوسی میکرد ونامه هارا برای رهبران ترکمانها می برد. ازمحتویات این نامه ها برمی آید که خان به ترکمان ها وعده هرگونه کمك نظامی راداده بود. سلطان مسعود بنا برمشورهٔ مشاوران خویش هیچگونه حرکتی نکرد که گویا وی از این اقدام و فعالیت ها اطلاع دارد به بوت دوزجاسوس یکصد دینارداده شد و سپس اورا به هند فرستادند تا محتویات نامه ها فاش نگردد. درعین زمان امام ابوصادق تبانی را بحیث سفیر وپیامبردر رأس یك هیئت به ترکستان فرستاد، مصارف این هیئت به ده هزاردینار بالغ شد ومقصد این هیئت آن بودتا توسط ارسلانخان با برادرش مصالحه نمایند. سفیروقاصد مسعود، امام ابوصادق؛ غزنه رابقصد ترکستان در ۲۳ ماه آگست سال ۱۰۳۷ ترك گفت و درترکستان برای مدت هژده ماه باقیماندو درآنجا وظیفه اش را با کمال پیروزی وموفقیت

۱- واضح است که این مرد همان بغراخانی نمیباشد که ابن اثیر ازآن یاد میکند طغرل رابغراخان زندانی کردو سپس توسط برادرش داود آزاد شد(ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۲۳)

انجام داد. بغراخان دربارهٔ مهارت این سفیر در رشتهٔ مجادله میگوید که وی در آن فن از ابوحنیفه گوی سبقت را ربوده است[۱] از این گفته ها بر می آید که روابط این دو برادر ارسلان خان و بغراخان برخلاف گفته بیهقی بدان حد و اندازه وخیم نگردیده بود که یکی بر علیه آن دیگری پرچم خصومت را بصورت علنی و برملا بلند کرده باشند.

در ۲٤ ماه سپتامبر همان سال، ازطرف هردو برادر و هم چنان ازطرف یک فرمانروای مجهول الهویه دیگر قاصدانی به دربار مسعود فرستاده شده بود.[۲]

درسال ۱۰۳۸ ابواسحاق ابراهیم[۳] پسر ایلك نصر اول، برای نخستین بار در ماوراءالنهر عطف توجه میکند. دراین فرصت اورا به لقب بورتگین[٤] یاد میکردند؛ این مرد از زندان پسران علی تگین فرار کرده بود و ظاهراً چنان معلوم میشود که وی بار نخست نزد برادرش، عین الدوله، در اوزگند[۵] پناه برده بود؛ لیکن برای مدت مدیدی در آنجا باقی مانده نتوانست[٦].

۱- بیهقی، صفحات ٦٥٦-۸.

۲- بیهقی، صفحه ٦٦۰ (لشکرغان والی سمکان)

۳- بیهقی، صفحه ٦۸۲ اما طوریکه معلوم میشود در آنجا هرگز ایلك ابراهیم وجود نداشته پاورقی نمره ٤ صفحه ۳۰۰ (ترکستان بارتولد مراجعه کنید)

٤- در بیهقی، گردیزی ومنوچهری پورتگین ثبت شده لیکن بدون شك وتردید بوری (گرگ: مترجم از ترکمانهای آقچه پرسیده است) یعنی گرگ باید باشد. (ترکستان بارتولد نمره پاورقی ۵ صفحه ۳۰۰)

۵- درطبع تهران (۵۵۸) بهمان املاء بالا ثبت شده و درطبع مورلی (صفحه ٦۸۲ «راست اوگنج» قیدشده، نامه ایکه برای وزیر نوشته بود در Uzgand تحریر گردیده بود.

٦- بیهقی، صفحه ٦۹۷

در تابستان سال۱۰۳۸ برای وزیرغزنوی نامه یی از وی رسیدووزیر ازمحتویات آن نامه برای سلطان اطلاع داد ، «نام شکوهمندو بزرگ» شهزاده ، حکومت غزنه را واداشت تا بدو پاسخ دلپذیری بفرستد. اما بنا برهدایت سلطان متن نامه چنان ترتیب شده بود که اگر آن نامه دردست پسران علی تگین بیفتد ، سبب آزارو باعث رنج خاطر آنها نگردد[1] شهزاده در سرزمین وقلمرو کمیجی عقب نشسته بودودر آنجا دست وپا کرده به تعداد (۳٫۰۰۰) عسکر برای خودجمع آوری نمودو بوسیله آن نیروی نظامی وخش[2] Wakhsh وختل راکه درجوارهلبك واقع بود، اشغال نموده ویران کرد .

این شهزاده تا کرانه‌های پنج Panj خودش رارسانید ودرآنجا بد واطلاع دادند که شخص سلطان عزم دارد برعلیه وی به لشکرکشی بپردازد ، بوریتگین دراثر این اطلاع عقب نشست وازین اقدام خویش اظهار ندامت وپشیمانی کرد . باوجود آن یك فرقه نیروی نظامی که تعداد آن به ده هزار نفر بالغ می شد درمقابل وی در(ماه اکتوبر)فرستاده شد[3] سپس به سلطان مسعود اطلاع دادند که بوریتگین ختل را ترك دادو بطرف سرزمین کمیجی ها عقب نشسته است بنا به هدایت سلطان مسعود جنرال علی به بلخ برگشت وسلطان یك پلان لشکرکشی را که شخص خودش دررأس آن قرار گرفته بوددر ماوراء النهر تجدید کرد مقصد سلطان ازاین لشکرکشی آن بود که درزمستان همان سال گلیم بوریتگین

۱-بیهقی ، صفحه ٦٨٤

۲-دربیهقی باید عوض رخش وخش خوانده شود .

۳ - بیهقی ، صفحات ٦٩٦-۹ .

راجمع کند وسپس بر علیه ترکمانها داخل اقدامات گردد .

وزیر سلطان مسعود سعی میکرد که لشکرکشی یا در بهار راه انداخته شود که علوفه نورسته وگیاه زیاد است ویا اینکه آن لشکرکشی در خزان سر دست گرفته شود ، زیرا در آن فرصت حاصلات جمع میشود و هم در آن زمان زحمت و فرماندهی لشکرکشی را بدوش فرمانروای صغانیان وپسران علی تگین انداخته ، قوای نظامی سلطان را از مشقت و مصیبت زمستان وامی رهانند [1] . سلطان مسعود بدین نصایح واندرز گوش نداد [2] ودرفکر آن بود که از بی نظمی که در ماوراء النهر شروع گردیده بود ، استفاده کند ودر نتیجه آنسامان را جزء قلمرو خویش سازد.

مسعود به فرمانده ترمذ بیگتگین [3] امرداد تا از کشتی ها مانند همان پلی که پدرش سلطان محمود درسال ۱۰۲۵ تهیه دیده بود ، درست کند این پل هردو کرانه دریا را باجزیرهٔ ارال پیغمبر(Aral-Payghambar) وصل میکرد . . . . ساختمان این پل آنقدر ها دشوار نبود زیرا تمام مواد کار آمد آن در آنجا موجود بود ، نیروهای نظامی سلطان بروز دوشنبه ۱۸ ماه دسامبر از پل عبور کردند و بروز یکشنبه سی ویکم دسامبر بدون اینکه با مانعی روبرو گردند ، به صغانیان رسیدند درعرض راه ، در اثر سرما و برف زیاد بازحمات و مشکلات زیادی روبرو شدند.

۱- بیهقی ، صفحات ۷۰۲-۳ .

۲- گردیزی ، صفحه ۱۷ .

۳- از گفتهٔ بیهقی چنان استنباط میگردد (صفحه ۷۰٤ که این بیگتگین درزمان سبکتگین فرماندهٔ نظامی ترمذ مقرر شده بود واین بیگتگین همان بیگتگین میباشد(بعقیدهٔ خود بیهقی) که درسال ۱۰۳٤ بقتل رسید . ودر(صفحه ۷۰۷) بیهقی فرماندهٔ ترمذ را بنام نوشتگین ثبت کرده است .

بگفته بیهقی هیچ نیروی نظامی به اند ازه لشکریان مسعود دچار اینقدر زحمت نگردیده بودند. بروز نهم ماه جنوری، وقتیکه عساکر مسعود بدرهٔ شونیان (Shuniyan) رسیده بود نامه یی ازوزیر رسید که درآن ازحرکت قوای سلجوقی‌ها ازسرخس بطرف گوزگان خبر میداد از این حرکت سلجوقی ها چنان حدس زده میشد که آنها عزم داشتند ترمذ میروند تا پل راخراب کرده ورابطه سلطان را با قلمرو وی قطع کنند، سلطان مسعود مجبور گردید عقب نشیند زیرا هم در همین فرصت بوریتگین قبل ازسلطان درهٔ شونیان رادرتصرف خود درآورده بود. سلطان مسعود نمی توانست تحت این چنین شرایط باد شمنی مقابله کند که به اصطلاح تمام راه وچاه آن سرزمین رابلد بود. سلطان بروزجمعه در دوازده جنوری به عقب نشینی شروع کرد ودرظرف دو هفته به ترمذ برگشت (۲٦ جنوری). درتمام عرض راه، درحالیکه لشکریان مسعود عقب می نشستند بوریتگین آنهارا دنبال میکرد، سامان اشتروا سپ های قوای نظامی مسعودرا می ربودند[1]. این لشکرکشی بیهوده مسعودوعقب نشینی وی برشهرت بوریتگین افزودوهمان بود که درخزان سال ۱۰۳۱ بحکومت غزنه اطلاع رسیدکه بوریتگین با یاری وکمک ترکمانها چند مرتبه برپسران علی تگین غلبه حاصل کرده و تقریباً ماوراءلنهر را درتصرف خویش درآورده است[2].

دراین جالازم نمیدانم[3] ازپیروزیهای تدریجی سلجوقی هادرخراسان ومجادلاتیکه بین نیروهای نظامی مختلف بوقوع پیوسته صحبت کنیم. نیزدراین

۱- بیهقی، صفحهٔ ۷۰۷.

۲- بیهقی، صفحهٔ ۷٤۵.

۳- به صفحهٔ ۲٤ ترکستان بارتولد، مراجعه کنید.

فرصت آرزونداریم درباره لشکربیکران وبسیار مجهز سلطان مسعود سخن درمیان گذاریم وبگوییم که لشکریان مسعود بنسبت سامان ولوازم زیاد نمیتوانست جلوروند . درعین زمان لازم نمیدانم که درباره چادرنشینان واینکه صحرای استپ چون پدرومادر[1] آنها بود چیزنویسی کنم، وهم موزون نه میدانم که درباره چادرنشینان واینکه آنها سامان ولوازم خودرابه فاصله ۱۲۰ میل ازکمپ خودد ور میگذاشتند[2] تابدان وسیله بهتر بتوانند باد شمن نبرد کنند، سخن گویم. سلجوقی ها بنا بخواهش خود از امداد نظامی ماوراءلنهربهره مندگردیدند[3] درعین زمان دیده میشود که ساجوقی ها ازخطرحمله ازعقب مصون می بودند وعلت آن، این بود که درخوارزمیه بعد ازمرگ هارون ، اسماعیل خندان فرمانروایی میکرد واین زمامدارجدید خوارزمیه ، دشمن غزنویها بود. مسعودبرای اینکه گریبان خودراازچنگ این فرمانروایی خوارزمیه رهاسازد درسال ۱۰۳۸ برای شاه ملك جند (Jand) فرمان وعهد (×) خوارزمیه راداد. مساعی اخیرالذکربرای اینکه خوارزمی هارا بصورت داوطلبانه فرمانبردارخود سازد ، باناکامی روبرو گردید. وبهمان جهت بود که وی لشکرکشی خودرابرخوارزم تازمستان سالهای ۱۰٤۰ ـ ۱۰٤۱ به تعویق انداخت . درماه فروری سال ۱۰٤۱ آتش جنگ برای سه روزدرآسیب (Asib) درگرفت وخوارزمی هاشکست خوردند . بعقیده بیهقی بعد ازآنکه خوارزمی هاازفرارسیدن نیروهای نظامی غزنویان اطلاع یافتند

۱ـ بیهقی ، صفحه ٦٦٩ .

۲ـ ایضاً وصفحات ۷۱۲ ـ ۱۳ (سی فرسخ)

۳ـ بیهقی ، صفحهٔ ۷۳٤ .

(×) زین الاخبار، گردیزی ، ، باهتمام قزوینی ، صفحه ۲

راه فرار را پیش گرفتند واسماعیل از تخلف عهد وبد وفایی خویش بهراس افتاد پایتخت خودرا(۲۸ مارچ) بقصد سلجوقی ها ترك داد .

درماه اپریل مرکزخوارزمیه راشاه ملك اشغال کرد وباوجود اینکه ، مسعود درآن فرصت پدرودجهان گفته بود ، خطبه را بنام وی قرائت کردند [1].

پیش از لشکرکشی شاه ملك ،سلجوقی ها مسعود را شکست داده بودند . کارزار دندانقان [2] (Dandanqan)درماه می سال ۱۰٤۰ برای همیشه به فرمانروایی غزنویها درخراسان خاتمه داد .درنزدیك کارزارگاه تختی [3] زدند وطغرل بر آن تخت نشست وازطرف تمام مردم بحیث امیرخراسان پذیرفته شد . بعد از این نامه های پیروزی برای هردوخان ترکستان ، به پسران علی تگین وبوریتگین وعین الدوله نوشتند .شکست خوردگان را تاکرانۀ دریای آمو دنبال کردند وعلت آن این بود تاآنها بسوی ماوراءلنهر فرار کنند .واین امریك نشانه واضح شکست غزنویها وعلامت پیروزی طغرل میبودومردم ازاین حادثه آگاه می گردیدند ازطرف دیگر ، می بینیم که مسعود نامه یی بقلم بیهقی نوشته برای رئیس وسرکردۀ قراخانیها می فرستد ودرآن نامه مدعی میگردد که ارسلان خان ازیاری وکمك بدو دریغ نخواهد نمود وحتی آماده خواهد شدکه شخصاً دران لشکرکشی سهم بگیرد [4] . مسعود دران فکر واندیشه بودکه نه تنها بلخ وملحقات آنرا ترك گوید

۱- بیهقی ، صفحات ۸٦٥-۷ .

۲- حصار وقلعه یی درچهل میلی مرو (ژوکوفیسکی رزولینی ، صفحۀ ۳۸

۳- بیهقی ، صفحۀ ۷۸۸ . باوجود آن راورتی (طبقات ناصری ، صفحۀ ۱۳۲) عقیده دارد که بیهقی درباره تخت نشینی یکقلم خاموش مانده است .

٤- بیهقی ، صفحۀ ۷۹٦ .

بلکه غزنه را هم تخلیه نماید . وزیر دربار غزنه ودیگر شرفاء سعی ومجاهدت میورزیدند تا مسعود را از آن فکر واقدام منصرف سازند، زیرا بعقیده وزیر وشرفاء خطر بدان اندازه یکه مسعود فکر میکرد، بزرگ وهولناك نبوده است[1] .

لیکن مسعود به مشوره شرفا ووزیر خویش گوش نداد ، عهد وفرمان بلخ و طخارستان را برای بوریتگین فرستاد[2] تا بدان وسیله آتش جنگ ومخالفت را بین وی وسلجوقی ها دردهد . وخودش رهسپار هند گردید . درفرصتی که غزنه را بقصد هند ترك میداد بهشرفائیکه درغزنه میماندند توصیه کرد که به مجرد رسیدن سلجوقی ها بدان ولا برای آنها خدمت نمایند[3] .

طوریکه واقعات ما بعد نشان داد ، آن ناامیدی ویاس مسعود پیش از وقت بوده است . بعد ازعزل ومرگ سلطان (د رجنوری سال ۱۰۴۱)[4] ودورهٔ فرمانروایی مختصر برادرش محمد درماه اپریل سال ۱۰۴۱[5] فرزند فعال مسعود مودود ، برتخت نشست . هم درهمین دورهٔ مودود روزگار باز برای یکباردیگر بکام غزنویها دور میخورد . در دورهٔ مودود برای یکبار دیگر بلخ وترمذ جزء قلمرو آل ناصر شدو شاه ترك ها درماوراءالنهر (شاید بوریتگین باشد) اقتدار وقدرت غزنه را برسمیت شناخت[6]

۱- بیهقی ، صفحات ۸۲۹-۳۰ .

۲- بیهقی ، صفحهٔ ۸۲۶ .

۳- بیهقی ، صفحهٔ ۸۳۲ .

۴- بعقیدهٔ گردیزی (F.174;Camb.,Ms., f140a) یازدهم جمادی الاول ۴۳۲ ، نیزبه ترکستان بارتولد صفحهٔ ۱۸ مراجعه کنید .

۵- بیهقی ، صفحهٔ ۸۶۷ ، ابن اثیر ، جلدنهم ، صفحهٔ ۳۳۴ .

۶- ابن اثیرجلد نهم صفحه ۳۳۴

فرمانده نیروهای نظامی ترمذ امیرك بیهقی (اسم حقیقی وی ابو الفضل حسن احمد بن محمد) شهر ترمذ را برای مدت پانزده سال در برابر سلجوقی ها دفاع میکرد وفقط زمانی آن شهر را به داود تسلیم کرد که امیدش از غزنه بکلی قطع گردید[۱] داود وظیفه و زارت را به امیرك تکلیف کرد اما وی آن کرسی را قبول نکرده وبغزنه برگشت ودر آنجا از طرف حکومت غزنه بحیث رئیس دیوان اسناد دولتی مقرر شد .

ایضاحات مورخ درباره دفاع دوامدار ترمذ باآن گفتهٔ وی که امیرك رئیس دیوان اسناد رسمی مودود مقررشده بود (یعنی پیش از ۱۰۴۸) سر نمی خورد و متناقض میباشد .

حتی دیده میشود که سلجوقی ها در سال ۱۰۴۳ خوارزمیه را جزء سر زمین وقلمرو خویش ساختند .شاه ملك بطرف پارس فرار کرد ودر آنجا برای مدتی در بیهق زندگی میکرد[۲] لیکن بالاخره در مکران (Makran) زندانی گردیده ودر همان زندان وفات کرد[۳] انتقال زمامداری بلخ به آل سلجوق وقطع علاقه بین غزنویها و ماوراءلنهر فقط در سال ۱۰۵۹ در اثر معاهده یکه بین داود و سلطان ابراهیم غزنوی منعقد گردید ، صورت گرفت .[٤]

۱- تاریخ بیهقی (ff.696-20a)

۲- تاریخ بیهقی (ff.28d-29a) شاه ملك را در اینجا ابوالفوارس شاه ملك بن علی البرانی ملقب به حسام الدوله ونظام الملة ثبت کرده اند .

۳ بیهقی صفحات ۸٦۷ -۸ ، ابن اثیر ، جلد نهم ، صفحهٔ ۳٤٦ .

٤- مولر ، اسلام (Muller, Der Islam) دوم ، ۷۷ .راورتی ، طبقات ناصری ، صفحات ۱۰۳-۱۳۲ .

تقریباً درهمین فرصت بود که بوریتگین ابراهیم باتمام جلال و شکوهمندی پایه های یك دولت مستقلی رادرماوراءلنهر بنیادگذاشت . ازروی سکه‌ها[۱] شاید بدین نتیجه میرسیم که بوریتگین ابراهیم پیش از آن در بخارا را در سال۴۳۳/۱۰۴۱-۲ فرمانروایی میکرد وهم احتمال‌میرود که وی فرمانروای تحت الحمایهٔ بغراخان بوده باشد .

برسکه های سال ۴۳۸/۱۰۴۶-۷ (که شاید درسمرقند[۲] ضرب زده شده باشد)لقب مکمل ابراهیم راکه عبارت از «امام الدوله تاج المله سیف خلیفةالله تمغاچ ابراهیم »باشد، می بینیم[۳] . این لقب تمغاچ خان[۴] راکه ابراهیم وپیش ازوی بغراخان برخودنهاده بود نشان میدهد که آنها از امپراتورهای چین تقلید میکردند برعلاوهٔ این تقلید، نکات زیر موضوع راخوبتر و بهتر روشن میسازد:

ابراهیم لقب «پادشاه شرق وچین»[۵] وهمچنان پسرش نصر لقب «سلطان شرق وچین»[۶] را برخود می گذارند درحالیکه هردو تن (یعنی پدر و پسر) بنا براطلاعات موثق ومعتبر فقط درماوراءلنهر فرمانروایی میکردند .

راه رابرای پیروزیهای ابراهیم، بعقیده ابن اثیر[۷] مجادلات ونفاق های

۱- مارکوف (A.Markov)، کتلاك، صفحهٔ ۲۵٦ .

۲-مارکوف، کتلاك، صفحه ۲٦۲ .

۳- امام الدوله وتاج المله سیف خلیفه الله .

٤-به پاورقی نمره ۷، صفحهٔ ٤۰٤ ترکستان بارتولد مراجعه کنید .

٥-مارکوف، کتلاك، صفحهٔ ۲٦۳ (etseq)

٦-ایضاً صفحه ۲٦۸ (etseq)

۷-ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۲۱۱ .

داخلی بین قراخانیهای ترکستان که ما در باره آن در جای دیگر سخن گفتیم [۱]، هموار کرد. نیز در همین آوان بود که یك نهضت اهل تشیع که شاید آخرین نهضت این فرقه مذهبی باشد در ماوراءلنهر در دورهٔ بغراخان هارون در سال ۴۳۶/۱۰۴۴-۵ شروع گردید. در باره این نهضت مواد کافی مورد دسترس ما نمیباشد. در این مرتبه بازهم هیأت تبلیغاتی این فرقه مذهبی موفق گردید باینکه مردم را وادارد که نسبت به‌خلیفه فاطمی، مستنصر سوگند وفاداری یاد کنند (۱۰۳۶-۱۰۹۴) بغراخان چنان وانمود میکرد که گویا وی تبلیغات مبلغین شیعه را پذیرفته است، لیکن در حقیقت آرزو داشت که پیروان و مبلغین آل تشیع را به موفقیت کاذب‌شان شاد نماید و همان بود که در فرصت مساعد امر داد که تمام اهل تشیع را در بخارا از دم تیغ بکشند و در دیگر نقاط قلمرو وی پیروان شیعه را از بین بردارند [۲].

در تاریخ ماوراءلنهر دورهٔ فرمانروایی قراخانیها نخستین خاندان سلطنتی ترك ها که بصورت مستقیم بر تمام آنسامان فرمانروایی میکرد، بدون شك و تردید، یك دورهٔ بزرگی بحساب می آید «متاسفانه کمی معلومات وقلت مواد در باره ایندوره اجازه نمیدهد که از تحولات تشکیلات سیستم اداری سامانی مرخوانندورا معلومات دهیم و یادر باره اینکه مغول ها این سرزمین را چطور یافته بودند، چیزی مورد دسترس خواننده بگذاریم. امادر بارهٔ تحولاتیکه سلجوقی هادر پارس بوجود آوردند تایك حد واندازه معلومات داریم زیرا شرایط هم مانند باید نتایج وثمرهم مانندی بارآورد، درعین زمان باید علاوه نموده گفت که آگاهی ازساختمان

۱-هندبوك سیم-ریجی، جلد دوم، صفحه ۹۸.

۲-ابن اثیر، جلدنهم، صفحه ۳۵۸.

امپراطوری سلجوق درماوراءلنهر یك امرمهمی میباشد زیرا خوارزمیه جز قلمرو اول الذکر شده بود وخوارزم شاه که خودش را فرمانروای ماوراءلنهر میدانست، درحقیقت (درسده سیزده) والی سلجوقی ها بودند.

پس ماعزم داریم در باره آن خصوصیات بارز آل سلجوق نسبت به اسلاف شان، سخن گوییم.

راجع به مزایاومحاسن نخستین فرمانروایان آل سلجوق، طغرل الب ارسلان وملك شاه از دیرباز ارزیابی ها مورد دسترس خوانندگان آثار تاریخی گذاشته شده است. حتی می بینیم که مولر (A.Muller)، آنکه به ترك عقیدهٔ خوبی ندارد[1] درباره این فرمانروایان ومخصوصاً دوشخص اخیرالذکر[2] (آلپ ارسلان و ملکشاه) قضاوت عادلانه میکند.

تناقض درسجیه وکردارمردمان ترك وفرمانروایان آنها توجه اهل خبره رادر قرون وسطی بسوی خود معطوف نموده ومشاهدات ادریسی راجع به ترك ها خیلی ها ارزنده است[3] شهزاده های [ترك *] جنگجو، هوشیار، باثبات، عادل ودارای مزایاومحاسن زیادی میباشند. درصورتیکه مردمان ترك ظالم، وحشی، درشت وجاهل استند. همان عللی که باعث اختلاف بین ذهنیت‌های انفرادی و ذهنیت های توده‌های کثیر مردم میگردد، میتواند ازعهده تحلیل و تجزیه اختلاف فرهنگی که بین فرمانروایان وتوده‌های ترك وجود داشته بخوبی برآید.

۱-Derislam جلد دوم، صفحه ۲۲.

۲-ایضاً، جلد دوم، صفحه ۹۵.

۳- جغرافیای ادریسی، ترجمه Par Jaubert جلد اول، صفحه ۴۹۸.

*-[ترك] مترجم افزوده است.

برعلاوه دیده ایم که مفکوره های اخلاقی چادر نشینان نسبت به مردمان متمدن بیشتر بر پایه های مذهب متکی میباشد . پس این یك امر بسیار طبیعی است که سلجوقی ها و قراخانیهای اول نسبت به محمود ویا مسعود مسلمان بهتر بودند مثل اینکه سنت ویلادمیر (Saint Vladmir) از امپراطورهای بیزانس مسیحی بهتری بودند.

در دیدهٔ قراخانیها مذهب نه تنها اسلحه یی بود که توسط آن سیستم فرمانروایی خود ها را استحکام می بخشیدند ، بلکه عقیدهٔ مذهبی ، آنهارا از نوشیدن شراب ممانعت میکرد. احتمال میرود که بعض از این فرمانروایان تحت تاثیر مذهب از روی صمیمیت مجاهدت میورزیدند که عدالت را پیشه خود سازند .

لیدر و رهبر مردمان چادر نشین که از نگاه لباس[1] و پوشاك از قهرمانهای این مردم فرق نداشت و با تمام زحمات آنها شریك بود[2] ، دشوار بود دفعتاً مانند محمود ویا مسعود اعلان مطلق العنانی نماید درتمام سلجوقی ها دیوان صاحب حرس تمام اهمیت وارزش خودرا ازدست داد[3] نیز درهمین دوران زمامداری آل سلجوق بود که دیوان صاحب خبر مورد استفاده قرار نمی گرفت زیرا سیستم جاسوسی از نگاه احساسات اخلاقی مردمان غیرمتمدن نازیبا و نفرت زا میبود.

پرچم دار این سیستم نظام الملك[4] پاسخ زیرین را ازطرف آلپ ارسلان دربرابر

۱ــ لباسی را که طغرل درزمان داخل شدن خود درنیشاپور ۱۰۳۸ پوشیده بود در بیهقی با تمام معنی به تفصیل نوشته شده صفحه (۶۹۱)....

۲ــ درزمان شکست وعقب نشینی ترکمانها طغرل برای چندروز کفش وزره را ازپای وتن خویش بیرون نکشید.

۳ــ سیاست نامه ، صفحه ۲۲۱ وترجمه آن صفحهٔ ۱۷۹

٤ــ سیاست نامه صفحه ٦٥ وترجمه آن صفحه ۹۹

این پرسش که چرا صاحب خبر را مقرر نکرده است چنین می نویسد: «اگر من صاحب خبری را مقرر نمایم آنانکه از دوستداران و مصاحبان من باشند نه به وی اعتنایی کنند و نه مرو رارشوت دهند زیرا این دسته مردم بدوستی، هم نشینی وفاداری ودرست پیمانی خود متکی می باشند، از طرف دیگر دشمنان و بدخواهان من با صاحب خبر راه دوستی ورفاقت را بازخواهند کرد و بدوامد ادمالی خواهند نمود، پس صاحب خبر پیهم خبر های نادرست و ناجایزی را درباره دوستداران ورفقای من تهیه خواهد دید اما درعین زمان اخبار خوشمزه وخوبی رادرباره دشمنان من، بمن خواهند داد کلمات خوب و بد به تیرهایی می ماند که اقلاً یکی از آنها بهدف اصابت خواهد کرد. یعنی هر روز حس همدردی من نسبت به دوستداران من کم خواهد شد اما درعین زمان همان حس همدردی نسبت به دشمنان ما خواهد افزود.»

درنتیجه درمدت کوتاهی دشمنان من بمن نزدیکتر خواهند شد وجای دوستداران را خواهند گرفت و بعد از آن هیچکس نخواهد توانست چنان نقص وزیان را اصلاح نماید.»

این کلمات نه تنها عقیدهٔ شرافتمندانه یی را منعکس میسازد بلکه قضاوت متین ودرست انسانی را نشان میدهد که ناپاکی های تمدن ذهنش راملوث نکرده است. نیز امکان داشت که همان سیستم جاسوسی بصورت یك اسلحه برعلیه خود شاه استعمال میشد، مثلا اگر محمود جاسوسانی رابجان پسرش مسعود انداخته بود، مسعود نیز بنوبه خود دربین هیئت کارمندان وافسران محمود

گماشتگان و جاسوس هایی داشت[1] ازطرف دیگر ، ازینکه نظام الملك دیوان صاحب خبر را قاعدهٔ بنای دولت میداند، صحیح است زیرا الغای سیستم جاسوسی تازمانیکه یك کنترول موثری جانشین آن نگردد راه خودسری را برای حکام وشهزادهها هموار میسازد .

این مفکوره پارسی ها که شاه را یگانه فرمان روا وباصطلاح اختیار دار کل درامور دولت و مملکت میدانستند، درنظر چادرنشینان یك نظریه وفکر بیگانه واجنبی می بود ، زیرا چادرنشینان عقیده داشتند که امپراطوری مال و دارایی مشترك تمام اعضای خانوادهٔ خان میباشد. اتوکراسی دروهله نخست درنظر سلجوقی یك نظریه اجنبی بود زیرامی بینیم که در بعضی شهرهای خراسان بنام طغرل خطبه خوانده میشد ودر بعضی شهرهای دیگر بنام برادرش داود خطبه می خواندند[2] سیستم حیطه های کوچك نفوذ وجنگهای داخلی که زاده چنان سیستم میباشد ، درد وره سلجوقی ها وقرا خانی ها خوب انکشاف کرد. دردورهٔ سلجوقی ها عوض معاش به عساکر زمین میدادند واین سیستم توزیع زمین به عساکر ، صدمه شدیدی به مفاد مردم میزد ۲ درنیمه شرقی جهان اسلام، این سیستم فقط بعد ازفتوحات اسلام انکشاف کرد حتی درازمنهٔ پیشین به عساکر وسربازهای نامدار بحیث انعام وبخشش زمین میدادند ، اما این امر ، البته جنبهٔ استثنایی داردوبه اندازهٔ شاذ ونادرمی باشد که نظام الملك[3] عقیده دارد که شاهان گذشته به عساکر خود زمین نمیدادند بلکه پول نقد میپرداختند:

(۱) بیهقی ، صفحات ١٦٤ - ١٦٥
(۲) ابن اثیر ، جلد نهم ، صفحات ۳۲۷ - ۳۲۸
(۳) ترکستان بارتولد ، صفحه ۲۳۸

دردوره امپراطوری سلجوقی ها سیستم اقطاع(fief)عام شد اما این سیستم باعث تاسیس سیستم سرف نگردید.

نظام الملك[۱] به صاحبان اقطاع اجازه میدهد که یك اندازه معین محصول ویاپول راازمردم دریابند اما بهیچ صورت مجاز نمیدانند که آنهازمام اختیار مال، زن واطفال مردم رادردست بگیرند سیستم اقطاع از دارایی ملکی و اراضی فرمان روایی کاست واین خودنشان میدهد که چراتوام باارواج سیستم مزبور اهمیت دیوان وکیل رفته رفته ازبین رفت.[۲]

به وجودآمدن حوزه های نفوذکوچك و تاسیس سیستم اقطاع شدید ترین ضربتی بود که حوالت پیکر اقتصادی ومالی طبقهٔ زمیندار نمود. این حقیقت در ماوراءلنهر بیشتر ازخراسان عطف توجه میکند در صفحات گذشته دیدیم که دهقانها درماوراءلنهر بیش ازدیگران درسرنگون کردن خاندان سلطنتی سامانیها رول داشتند. این یك امرطبیعی است که دردورهٔ اول فرمانروایی خاندان سلطنتی جدید دهقانها اهمیت زیادی داشتند زیرامی بینیم که دهقان ایلاق Ilaq بنام خودسکه ضرب میزد[۳] نیزتوام با بیان لشکرکشی ۱۰۰۷-۱۰۰۸ «دهقانهای ماوراءلنهر» بحیث یك طبقهٔ جداگانه ذکرشده لیکن درشرح وبیان تهاجم مغولها ازدهقانها بدان معنی که کدام رولی رابازی کرده باشد، مطالعه نکرده ایم. اما راجع بزمیندارهای خراسان اینقدرذکرمیشود که آنهادرقصرهای خانوادگی خودشان

۱- سیاست نامه، صفحه ۲۸ و ترجمه آن صفحه ٤٠

۲- سیاست نامه، صفحه ۸۱ و ترجمه آن صفحه ۱۲۱

۳- Melanges Asiatique iii,715; مارکوف، کتلاك، صفحات ۲۱۸-۱۹.

زندگی میکردند. وقتی که مغلها مردمان دهات وروستا را برای کارهای محاصره جمع میکرد (این کار را درهمه جا منصه اجراء گذاشته بودند) درضمن آن اقدام اوامری برای زمیندارها نیز فرستادند[1] در خراسان بهمان ترك ها یکه صاحب اقطاع بودند، اسم دهقان داده شده بود.

وقتیکه درسال ۱۰۳۵ شهرهایی ازقبیل دهستان، نسا، فراوه را بسلجوقی ها (طغرل داودو کاکای آنها پیغویا بیغو) دادند هرسه تن رادهقان میگفتند. ودرعین زمان تحفی که درشان والی های مزبور بودنیز برای آنها تقدیم شد. کلاه مخصوص، پرچم لباس بافته مطابق رسوم وعرف مردمان فارسی، اسپها، قیصه، کمربند طلا مطابق عرف وعادات ترکها وبرعلاوه سی پارچه قماش که بمقراض آشنا نگردیده بود[2]

انحطاط وزوال طبقه زمیندار در اثر نزول قیمت زمین صورت گرفت ومترجم نرشخی دراین باره سخن میگوید[3] در زمان وعهدیکه مترجم نرشخی زندگی میکرد یك قطعه زمینی راکه درعصرسامانیها ٤۰۰۰ درهم قیمت داشت هیچ کسی حاضر نمیشد بحیث تحفه وهدیه بپذیرد واحیاناً اگر کدام خریداری برای آن پیدا میشد باز هم آن زمین بدون کشت وزرع باقی میماند وعلت آن همان بیدادگریها وستم هایی بود که فرمانروایان بررعایای خویش روا میداشتند. مفکوره وایده آل شاهنشهٔ اتوکرات که درسرزمین ها وولایات مفتوحه رواج داشت، فاتحان را بدون شك وتردید متأثر میداشت. تمایلات مطلق العنانی فرمانروایان، افرادقبیله فرمانروا

۱- نسوی، هودس، صفحهٔ ۵۳، ترجمهٔ ۹۰- ۹۱.

۲- بیهقی، صفحهٔ ۶۱۱ .

۳- نرشخی، صفحات ۲۱- ۳۰ این درست که مولف درباره قیمت های زمین دربخارا صحبت میکند، واحتمال میرود که این گفته در مورد قیمت زمین ها درروستا ودهات نیزصدق میکرد.

را ازوی منزجر میساخت اما ازطرف دیگرخود فرمانروایان را بطرف نمایندگان بوروکراسی فارس جلب میکرد.

سلجوقی ها نمیتوانستند خودشانرا در پیکر فرهنگ سامانیها وغزنویها هضم نمایند زیرا طوریکه مشاهده نمودید اینها تا روزهای اخیر دورهٔ فرمانروایی خودشان از تمام فرهنگها و ثقافت ها بیگانه مانده بودند. ازروی اطلاعات ومعلومات موثق[1] برمی آید که آخرین سلطان نیرومند و باسیطرهٔ سلجوقی هاسنجر از نوشت وخوان بیگانه بود وگمان نمی رود که اسلاف وی ازسنجر بهتر آموزش وپرورش دیده باشند. دراین جا باید علاوه نموده گفت که گاهی اوقات ملکشاه رامردی معرفی میکنند که گویا از فرهنگ و ثقافت نسبتاً بیشتری برخوردار بوده است.

پادشاه بیسواد، البته، نمیتوانندسیستم بوروکراتی سرزمین و مملکت پهناور خویش راکه خیلی پیچیده ومغلق میبا شد اداره وکنترول نماید. بارسنگین این مسوولیت بدوش وزیرش میبود وهم ازهمان نقطهٔ نظراست که وزرای دورهٔ آل سلجوق نسبت به ازمنهٔ گذشته قدرت زیادی داشتند. وقتیکه نظام الملك دربارهٔ وزرای دورهٔ سلجوقی سخن میگوید آنهارا فرمانروایان مشترك مینویسد وحقا که دراین مورد قضاوت عادلانه میکند[2] درعین زمان تحت این چنین شرایط مداخلهٔ شاهنشه ودربار در امور مملکت داری تاثرات شوم وفلاکت باری راباز می آورد. نظام الملك[3] سعی ومجاهدت میورزید که اوامر تحریری وکتبی

۱ــ (ازسند دیلوماتیکی بنام شخص سنجر نوشته شده) (Texts,P.38)

۲ــ ابن اثیر، جلد دهم صفحهٔ ۱۳۸.

۳ــ سیاست نامه، صفحهٔ ۶۶، وترجمهٔ آن صفحات ۹۹ــ ۱۰۰

از قصر پادشاه نباید صادر گردد، زیرا هیچکس بدان اوامر وقعی نمیگذارد، فرمان شفاهی و زبانی شاهنشاه باز هم خطر بیشتری در بر میداشت. نظام الملک[۱] عقیده دارد که باید قانونی منصهٔ اجراء گذارده شود تا همواره یك شخص اوامر شاهنشاه را به دیوان خزانه ببرد و این شخص حق نداشته باشد که وظیفهٔ خود را به شخص دیگری تفویض نماید. بعد از آنکه امر شاهنشاه به دیوان رسید، دیوان فوراً راپوری تهیه کند و از آن راپور شخص شاهنشاه را مطلع سازد وسپس بدان امر جامهٔ عمل بپوشاند. تحت یك رژیم مطلق العنان نمیتوان چنین اندیشه را عملی کرد و همان بود که در اثر اقتدار روزافزون وزیر بین شاهنشاه و وزیر تصادم بوقوع پیوست.

یکی از مشکلات و دشواریها برای سیستم بوروکراسی این بود که با مهاجمین ترکی به چه طرز رفتار شود زیرا این ترکهایی که با شاهنشاه داخل مملکت گردیده بودند، زندگی مستقر را دوست نداشتند و تحت یك نوع سیستم اداری و احدی با سایر مردم نمی شد در آورده شوند. نمایندگان سیستم بوروکراسی جهان فارس طبعاً طرفدار آن بودند تا فرقه‌های مختلف چادرنشین ها بحیث حشم شناخته شده و آن قوانینی در مورد ایشان منصهٔ اجراء گذارده شود که در مورد غلامان زرخرید و سربازان اجیر تطبیق میگردید. از نقطه نظر نظام الملک[۲] باید با ترکمانها رویهٔ خوب و رفتار شایسته بشود زیرا آنها از یکطرف باعث بوجود آوردن بی انتظامی میگردند و از جانب دیگر

۱ـ سیاست نامه، صفحهٔ ۸۱: در ترجمهٔ (صفحهٔ ۱۲۰) عکس این گفته عطف توجه میکند.

۲ـ سیاست نامه، صفحه ۹۴ و ترجمهٔ آن صفحهٔ ۱۳۸.

باخاندان سلطنتی را بطه داشته و کمر درخدمت آنها محکم بسته اند. مولف سیاست نامه عقیده دارد که باید یکدستهٔ هزارنفری ترکمانهارا درحلقهٔ غلامان داخل کنندو مانندغلامان، آنهارا تربیه کنند تا بدان وسیله خوی وبوی مردم راگرفته با دیگران آمیزش نمایند وحس نفرت آنها به خاندان سلطنتی کم شود. ودرموقع ضرورت واحتیاج از ۵۰۰۰ تا ۱۰٫۰۰۰ ترکمان راجمع کنند تا مانند غلامان خدمت کنند. البته اقدام بدین امریعنی فرزندان میدانهای استپ را مانند غلامهای دربار تربیه کردن، دشواریها و مشکلاتی داشت. درعین زمان مفادمردمان مستقررا بان مهاجمینی که هرگزآرزو نداشتند حیات چادرنشینی را ترك دهندبازهم ازدشوار، دشوارت... بود.

درنتیجه تحول خانهای ترکی به مطلق العنانهای پارسی چنان وضعی را بوجود آورد که زارعین برچادرنشینان غلبه نمایدوچادرنشینان مجبورگردند که خود را باحیات مستقرتوافق دهندو یادرمملکتی که فتح کرده اند بازحمت و مشقت زیادی زندگی نمایند.

تحت این چنین شرایط بمشکل مفکورهٔ نظام الملك عملی شده میتوانست زیرا جزئی ترین ضعف درساختمان دولت خطرهای زیادی را بار می آورد.

نظام الملك از نیروی روبندهٔ فرقهٔ مذهبی اسماعیلیه در دورهٔ ملکشاه [1] اظهار خوف وهراس میکرد ودرعین زمان نفوذ آنها بیکه [2] موقف شان در بین چادرنشینان نسبت به مردمان مستقر فرق داشت، مایهٔ خطرمیدانست. اعضای بیکارطبقه

۱ـ سیاست نامه صفحات ۱٦٤ ـ ۵ ترجمهٔ آن صفحات ۲٤۲ ـ ٤ .

۲ـ سیاست نامه، صفحه ۱۵٦ ، و ترجمه آن صفحه ۲۳۱

افسران نیز یکی از عناصری بود که شاید باعث بوجود آوردن اضطراب و ناراحتی گردد. و بهمین جهت است که نظام الملك توصیه میکرد که نباید دو و یا سه وظیفه را یك شخص در دست بگیرد تا بدان وسیله برای افسران بیکار؛ کار و وظیفه پیدا شود[1] حتی می بینیم که همان پلانی را که در اواخر دورهٔ ملکشاه برای تجدید مصارف قوای نظامی پیش کشیده بودند؛ نظام الملك با دیده خوف و بیم مینگرد[2]، یکی از ملتزمین شاهنشاه را قانع ساخت که در دوران صلح و آرامی نباید ۴۰۰٫۰۰۰ عسکر را نگهداشت بلکه بهتر خواهد بود آنرا به ۷۰٫۰۰۰ نفر تقلیل دهند. با دست اجراآت سپردن این مفکوره خاندان سلطنتی ۳۳۰٫۰۰۰ دشمن مسلح برای خود تهیه دید. اما نظام الملك عقیده داشت که نیروهای نظامی شاهنشاه به (۷۰۰٫۰۰۰[3]) بالغ گردد تا بدان وسیله آسیای شرقی، افریقه و یونان را فتح کنند. نظام الملك[4] از اینکه ملکشاه مانند اسلافش[5] برای نیروهای نظامی ضیافت هایی راه نمی انداخت، شکایت میکند زیرا در نظر چادر نشینان تمام ملل سخاوت یکی از صفات مهم شاهان و قهرمانها بحساب می آید.

وزیر از ضیافت های طغرل یاد آوری میکند و از اهمیت این چنین ضیافت ها در دولت قراخانیها سخن میان میگذارد. و هم از نا امیدی سربازان و مردمان ماوراء لنهر

۱- ترکستان بارتولد، صفحه ۲۳۹.

۲- سیاست نامه، صفحه ۱٤٤، ترجمه آن ۲۱۳.

۳- بعقیده راوندی (راحة الصدور، صفحات ۱۳۱-۲) تعداد سواره نظام که به گسارد شخص سلطان در دورهٔ فرمانروایی ملکشاه تعلق داشت به ٤٦٫۰۰۰ نفر بالغ میگردید.

٤- سیاست نامه، صفحه ۱۱۵، ترجمه آن صفحات ۱٦۸-۹.

٥- راجع به ضیافت های الپ ارسلان به Hoatsma, Recucil, II, 47 مراجعه کنید.

درفرصتی که ملکشاه درآنسامان به لشکرکشی پرداخت وهیچکس راضیافت نداد صحبت میکند.

دردولت قراخانیها بایك موجبه دیگری که دردورهٔ سلجوقی هاآنقدر رها کسب اعتبار نکرده بود برمیخوریم: این موجبه عبارت از تصادم بین قدرت دنیوی وجهان روحانیت میباشد. دراینجا میخواهیم به کمك چند مثال نشان دهیم که آن مجادله تاچه حد واندازه شدید وزننده بوده است. امایك نکته قابل تأسف درآنجاست که موادیکه بتواند علت آن مجادله را نشان دهد مورد دسترس ما نمیباشد.

طوریکه قبلا اشاره نموده نشان دادیم، نخستین خانهای ترکی اشخاص متقی وپرهیزگاری بودند. این پرهیزگاری نشان هیچکدام پهلوی دپلوماسی وسیاسی نداشته بلکه ازروی صمیمیت واخلاق بود.

دراینجا بایست علاوه نموده گفت که خانهای مزبور به مشایخ و اهل تقوا وورع نسبت به علمای نصوصی مذهبی بیشتر احترام میکردند. یکی از مشایخ بانفوذ وصاحب رسوخ پارس ابوسعید میهنی Mayhani میباشد. اگر بگفتهٔ سوانح نگار[1] وی باور کنیم ساجوقی ها دروهلهٔ نخست مجادلهٔ خویش باغزنویها بدین شیخ احترام وتعظیم زیادی میکردند. بعقیدهٔ عوفی[2] شیخ ابوسعید بعدازمدتی مانند یك شخص مرتاض زندگی نمیکرد بلکه مانند سلطانی روزگارش راسپری مینمود ازاین نقطه نظر شیخ ابوسعید ازشیخ ابوالحسن خرقانی فرق داشت زیرا خرقانی عقیده داشت که خداوندرامیتوان بادلق ویادیبا بندگی

۱ـ به پاورقی نمره (۱) صفحه ۳۱۱ ترکستان بارتولد مراجعه کنید.
۲ـ ترکستان بارتولد، صفحهٔ ۹۷، ژوکوفسکی (Op. Cit, P. 188.)

کرد. شیخ ابوسعید کسانی را که در رشتهٔ سایِنس عملی تحقیق میکردند با دیدهٔ نفرت نمیدید.

قرار گفته حمدالله قزوینی[1] شیخ ابوسعید باسینا مذاکراتی نمود و بعد ازختم مذاکره شیخ گفت: «چیزیرا که من می بینم اومیداند.» ابن سینا دربارهٔ شیخ بعد ازختم آن مذاکرات گفت: «چیزیرا که من میدانم، او میبیند.» این چنین رابطهٔ دوستانه بین یك شیخ و ابن سینا که طبقه او رتوداکس ازوی متنفر بودند[2] مایهٔ تعجب وقابل توجه میباشد: دراین جا باید علاوه نمود: گفت که قراخانیها با کسانی در تصادم بودند که آنها به صلح چندان تمایل نداشتند.

طمغاچ خان ابراهیم، بعقیده ابن اثیر[3]، یکی از زهادبی مانندی بود؛ پدرش نصر نیزیکی از فقراءوزاویه نشینان میبود[4] وطمغاچ خان بدون اجازه فقها ازهیچ کس پول نمیگرفت.

طمغاچ خان بسیار زیاد از روحانیون احترام میکرد: میگویند روزی چنان اتفاق افتاد که ابوشجاع، یکی ازاحفاد علی، بدو گفت که وی لیاقت پادشاهی راندارد. به مجرد شنیدن این کلام طمغاچ خان دروازه‌های قصررا بروی خود بست و فیصله کرد که از تاج و تخت درگذرد. لیکن بعدها دراثر اصرار مردم ازعزم خویش منصرف شد زیرا مردم اورا بسیار گرامی میداشتند وعقیده داشتند که طمغاچ خان

۱ــ ژوکوفسکی (Op. Cit., P. 252)

۲ــ ابن اثیر، جلد نهم، صفحهٔ ۳۱۰.

۳ــ ایضاً جلد نهم، صفحات ۲۱۱ــ۱۲.

٤ــ این افسانه درباره نصر با افسانه یکه درباره وی جمال قرشی (صفحات ۱۳۳ــ۵) نوشته مقایسه کنید.

برای آنها خدمت میکند. بعقیدهٔ عوفی طمغاج خان ابراهیم یك پادشاه راستکار پرهیزگاری بود، گرچه این گفته ها جنبهٔ افسانوی دارد اما روی هم رفته معلوم میشود که ملت ومردم در بار دورهٔ زمامداری این مرد چطور فکر میکردند: عوفی حتی عقیده دارد که وی تصویب های کتبی طمغاج خان ابراهیم را دیده است[۲]. از گفته های بالا بر می آید که قراخانیها از سلجوقی ها خیلی جلو افتاده بودند ویگانه علت آن اینست که بخش شرقی ترکستان زیر تاثیر و نفوذ تمدن چین و یالااقل زیر تاثیر تمدن اویغورها میبود.

دریك شعر کد تکو ـ بلیك (Kudatku Bilik) که در سال ۱۰۶۹ بقلم یکی از باشندگان بلاساغون نوشته شده با بعضی اصطلاحات فرهنگی ترکی (بتکچی= نویسنده ــ افسر) بر می خوریم . این اصطلاحات در دورهٔ مغول نیز موارد استعمال داشته وبدون شك وتردید قراخانیها ومغول آنرا ازمردمان او یغور گرفته اند.

طمغاج خان سعی ومجاهدت میکرد تادر قلمرو خویش صلح وامنیت را تامین کند. خان کسانی را که بمال مردم تجاوز میکرد شدیداً مجازات میکرد؛ میگویند رهزنان بردیوار قلعه سمرقند این جملات را نوشتند: « ما مانند پیاز میباشیم هرقدر ما را قطع کنید بهمان اندازه قدرت ونیروی ماز یادمیشود». خان امرداد تازیر نوشته های رهزنان این کلمات را بنویسند: «ما مانند باغبان میباشیم هر قدر شما زیاد شده بروید ما هم شما را خوبتر وبهتر از ریشه در می آوریم» بعدها خان چنین میگفت: «چند وقت پیش من شمشیر را ازغلاف انتقام کشیده بودم، جوانها وپسربچه ها را

۱ـ عوفی، صفحات ۸۴-۰۷.

۲ـ ایضاً، صفحهٔ ۸۷ .

ازدم شمشیر کشیدم اما حالا بهمان مردم احتیاج دارم زیرا بمن خبر داده اند که باشندگان این دو شهر [1] عزم دارند پرچم بغی وشورش را بر علیه من بلند کنند، من به مردان عمل احتیاج دارم وارزش آنهارا خوب میدانم. امروز باید یکی از رهبران آن دسته مردم را که ازطریق رهزنی امرار معاش میکردند بمن سراغ دهید تاما از راه مدارا بااو پیش آییم واورا ازطریق ملا طفت وادار یم که مردان عمل را برای ما تهیه نماید. هم در همین فرصت یکی از رهبران دسته رهزنها که درسابق ازرهگذر قطاع الطریقی زندگی میکردو حالا از رهزنی توبه کرده بود وباچار پسرش از طریق کاروزحمت امرار معاش میکردند وجود داشت. این مردرا نزد خان آوردند وخان اورا دژخیم وجلاد [2] خویش مقرر کرد ودرعین زمان بدو و پسرانش عبا وخلعت داد بنا بامر پادشاه وی سیصد نفر را که بکار رهزنی مشغول بودند جمع کرد. پادشاه این سیصد نفررا درخدمت خود نگهداشت وامر داد تا با آنها خلعت وعبا دهند، سپس بامر پاد شاه این سیصد رهزن را بارئیس رهزنان وچهار پسرش بهقتل رسانیدند. بعضی از رهزنان از خوف زیاد نزدیك بودند قالب تهی نمایند، وازآن ببعدیك درهم کسی ضایع نمیشد....

خان منافع کارگران رانه تنها بخرج مالکین تامین میکرد بلکه سعی بلیغ بهخرچ میداد تادست حرص وآزتاجران رااز گریبان این طبقه رنجدیده کوتاه سازد نیزدرزمان همین خان چنان اتفاق افتادکه قصابها بصورت دسته جمعی بعرض

۱- درنسخهٔ اصلی کوکر (Kukar) و باتك (Batik) ثبت شده اسم اول الذکر معلوم نیست اما باتك شاید همان قریهٔ بتك (Batik) باشد (ترکستان بارتولد صفحه ۸۱).

۲- اصطلاح «جاندار» به کثرت استعمال شده و بمفهوم واصطلاح «صاحب حرس» میباشد. (ترکستان بارتولد: صفحهٔ ۲۲۸).

رسانیده ، گفتند که قیمت گوشت خیلی نازل تعیین شده است و آنها هیچ فایده نمیکنند بهتر است خان بر قیمت گوشت بیفزاید و آنها در بدل آن حاضر استند مبلغ یك هزار دینار بخزانه تحویل کنند : خان این خواهش قصابها را پذیرفته و اجازه داد بر قیمت گوشت بیفزایند و توام با این امر خان ازخریدن گوشت مردم را منع کرد و گفت اگر کسی از نزد قصاب گوشت بخرد اعدام خواهد شد. و درنتیجه درهر گوشهٔ شهر پنج و یا شش نفر یکجا شده یك گوسفند را میخریدند و گوشت آنرا بین خودشان تقسیم میکردند در اثر این اقدام قصابها برای باردیگر مجبور شدند بخان مراجعه کنند و برای اینکه همان نرخ سابق را تاسیس نمایند برای مرتبهٔ دیگر بخزانه پول بپردازند.

هم درهمین مورد بود که خان گفت : درست نیست که تمام مردم ورعایای خودرا دربدل یکهزار دینار بفروشم.

این نکته روشن نشد که چرا وی کدام اساس خانی بدان تقدس وزهد یکی ازمشایخ را که امام ابوالقاسم سمرقندی نام داشت ، اعدام کرد[1]. راجع به حیات و زندگی این مرد جز افسانه یی در کتاب ملازاده عطف توجه نمیکند ، واین افسانه را بخود ابوالقاسم نسبت میدهند[2] درفرصتیکه امام برای زیارت

۱- این ابوالقاسم را نباید با همنام دیگروی که در دورهٔ سامانیها زندگی میکرد ، اشتباه کرد. و حتی یك ابوالقاسم سوم بنام امام ناصرالدین که از سمرقند به بلخ در سال ۵۲٦/۱۱۳۱-۱۱۳۲ آمده . عطف توجه میکند واین ابوالقاسم سوم را مولف «بحرالاسرار فی مناقب الاخیار» که در بخارا در سال تقریباً ۱٦٤۰ نوشته شده ، ثبت کرده است.

(کتابخانهٔ اندیا آفس نمره ۵۷۵ در کتلاك جدید و نمره ۱٤۹٦ در کتلاك قدیم مولف درضمن سایر موضوعات راجع به بلخ معلومات مفصلی میدهد).

۲- Texts ، صفحهٔ ۱۷۰ .

رفته بود در نماز حرا دعا کرد که خداوند برای وی دولتی اعطا نماید.
آوازی پاسخ داد: «دولت و خرسندی که ما بمردم داده ایم در سه چیز است اول پیشگویی، دوم شهادت سوم غربت و فقر. دروازهٔ پیشگویی مسدود است و از دو چیز دیگر هر آنچه آرزو باشد مرتو راد هیم.» امام شهادت را قبول کرد زیرا بعقیده وی کسی میتواند از عهدهٔ فقر بر آید که دارای سجیه و اخلاق پیامبر خداوند باشد.
اگر گفتهٔ عوفی[1] را باور کنیم قتل امام باعث خشونت و نارضایتی مردم از خان گردید. اما طوریکه ابن اثیر اظهار عقیده مینماید در تصادم بین خان و طبقهٔ روحانیون اکثر مردم بطرفداری خان قیام کردند.
تهاجمات سلاطین سلجوقی در ماوراءالنهر در دورهٔ فرمانروایی طمغاج خان ابراهیم شروع شد. بخش شرقی امپراطوری سلجوق بعد از مرگ داود در دست پسرش آلب ارسلان که درسال ۱۰۶٤ به ختل و صغانیان لشکر کشید اداره و کنترول میشد. بعد از آنکه غزنویها بلخ و ترمذ را از دست دادند آن دو ولایت نیز در دست سلجوقی ها افتاد. فرمانروایان این دو سرزمین شورش و بغاوت را راه انداختند. آلب ارسلان بمشکل آتش آن جنگ را خاموش کرد. آلب ارسلان باشجاعت و دلیری تمام بر آن قلعه هایی که بر کوهها بنیاد گذاشته شده بود، حمله کرد. و این حرکت دلیرانهٔ خود را بطور نمونه و مثال به نیروهای نظامی خود نشان میداد[2]. یکسال بعد تر (۱۰۶۵) از خوارزمیه بطرف جند (Jand) و ساوران (Sawran) پرداخت و فرمانروایان

۱- ایضاً، صفحهٔ ۸۵ .

۲- ابن اثیر، جلد دهم، صفحهٔ ۲۲ .

این ولایت خود هارا به سلجوقی ها تسلیم کردند آلب ارسلان این فرمانروایی راکه خود رابصورت داوطلبانه تسلیم وی کرده بود، بحال خود گذاشت تا کمافی السابق به زمامداری خود ها ادامه دهند[1]. پیش از آن آلب ارسلان برقلمرو وحیطه های نفوذطمغاچ خان ابراهیم حمله کرد که دراثر همان تجاوز خان سفیری درسال ۱۰٦۱ به بغداد فرستاد وازدست سلطان سلجوق شکایت کرد. کاری که خلیفه میتوانست این بود که برای خان عبای افتخاری و القابی بفرستد[2] تاجاییکه ازروی سکه ها معلوم میشود، خان[3] برعلاوه القابی که در بالا ذکر شد، القاب دیگری رانیز برخود نهاده بود «عزالامه، کعب المسلمین، مویدالعدل.»

ابراهیم دردوران حیات وزندگی خویش بطرفداری پسرش شمس الملك از عهدهٔ سلطنت وزمامداری استعفاء دادوبرادرش شعیث[4] بلا درنگ برعلیه شمس الملك پرچم بغاوت را برافراشت.

آتش جنگ بین این دوبرادر درسمرقند وهمچنان دربخارا (درهمین سال ۱۰٦۸ طمغاچ خان پدرودجهان گفت) درگرفت. دراین مجادله وزدوخورد شمس الملك موفق گردید. شمس الملك دردوران فرمانروایی خود جنگهای خودرا باسلجوقی ها ادامه میداد. درخزان سال ۱۰۷۲ آلب ارسلان بایك لشکر باصطلاح بی‌سر وپا (۲۰۰۰۰۰) برماوراء لنهر حمله کرد؛ لیکن این لشکرکشی دراثر

۱- ایضاً، جلد دهم، صفحهٔ ۳۳.

۲- ابن اثیر، جلد نهم، صفحهٔ ۲۱۲.

۳- ۱- مارکوف، کتلاك، صفحهٔ ۲٦۵.

٤- به پاورقی نمبره صفحهٔ ۳۱٤ ترکستان بارتولدمراجعه نمایید.

مرگ آلب ارسلان با ناکامی مواجه گردید، و آلب ارسلان در اثر ضربت یك خنجر حکمدار یك قلعه هلاك شد. درزمستان همان سال شمس الملك ترمذ را گرفت وباسپه ولشکرخویش داخل بلخ شد، فرمانروای شهر که ایاز نامداشت شهر را پیش ازرسیدن شمس الملك ترك داده بود (ایاز پسر آلپ ارسلان بود) وقتیکه شمس الملك از بلخ برمیگشت، یك عده ازباشندگان بلخ بریکدسته نظامیان ترکی حمله کرده بودند وشمس الملك برای اینکه ازاهل بلخ انتقام بگیرد عزم کرد شهر بلخ راطعمه حریق نماید، لیکن بعد هادراثر الحاح وزاری باشندگان آنولا ازعزمش درگذشت، وامداد های تاجران را نپذیرفت. درماه جنوری سال ۱۰۷۳ ایازدوباره بلخ برگشت وبروزششم ماه مارچ به ترمذ حمله کرد، اما ناکام ماند واکثر نظامیان وی درآب دریای آمو«*» غرق شدند[1]. دراواخر همان سال ویادراوایل سال آینده ترمذ راکه دردست شمس الملك اداره میشد، ملکشاه در تصرف درآورد. ملکشاه ازشهزاده با اعزازواکرام زیادی پذیرایی کرد وبدو تحفه ها وهدیه های زیادی داد وسپس اوراازوظیفه اش عزل کرد. بعد ازآن ملکشاه رهسپارسمرقند گردید، شمس الملك با ملکشاه ازراه صلح پیش آمد و برای میانجیگری ومصالحه به نظام الملك مراجعه کرد. سلطان پیشنهاد شمس الملك را پذیرفته خراسان برگشت[2]. ابن اثیر[3] از مجادله وزدوخوردیکه بین شمس الملك و پسران

* مترجم افزوده است. به صفحهٔ ۳۱٤ ترکستان بارتولد مراجعه کنید.

۱ــ ابن اثیر، جلددهم، صفحات ٤۹ــ۵۳.

۲ــ ابن اثیر، جلد دهم، صفحهٔ ۲۲.

۳ــ ایضاً، جلدنهم، صفحهٔ ۲۱۲.

قدرخان یوسف ، طغرل ، قراخان یوسف و بغراخان هارون ، در گرفته بود صحبت میکند و هم در عین زمان از معاهده یکه بین آنها صورت گرفت ، خجند را سرحد بین دو قلمرو خود تعیین کردند ، سخن بمیان میگذارد. از ظواهر و فحوای کلام چنان استنباط میگردد که شمس الملك از فرغانه و یك بخش ماوراء لنهر که ورای مسیر دریا واقع بود ، در میگذرد. به علت اینکه مشاهده میکنیم که سکه در مرغینان (Marghinan) اخسیکث (Akhsikath) و تونکث (Tunkath) بنام های طغرل قراخان و پسرش طغرل تگین ضرب زده میشود در حالیکه در سابق سکه های اخسیکث و تونکث بنام ابراهیم و پسرانش ضرب زده میشد [۱].

شمس الملك مانند پدرش بنام پادشاه عادل شهرت داشت و به حیات چادر نشینی خود ادامه میداد ، زمستان را با لشکر خویش در جوار بخارا میگذرانید و امر داده بود که لشکریان در خیمه های خود زندگی کنند و سبب آزار و اذیت کسی نگردند و نیز امر داده بود که هیچکس از لشکریان حق ندارند بعد از غروب آفتاب به شهر بمانند [۲].

با وجود یکه قراخانیها مردمهای چادر نشینی بودند اما وظیفه شاهانه شانرا که عبارت از تزئین شهر و تعمیر عمارت قشنگ و خوشنما و ساختن رباطها باشد ، انجام میدادند در ماخذ و مدارك کدام عمارا تیکه بنام طمغاچ خان ابراهیم باشد ، عطف توجه نمیکنند. لیکن همنام وی طمغاچ خان ابراهیم بن حسین در قرن دوازده یك قصر عالی وشکوهمندی در سمرقند در ناحیهٔ گرجمین (Gurjumin) یا کرجمین (Karjumin) ساخته بود. این قصر را برای آن ساخته بودند تا از خان در دل روزگار خاطره باقی

۱-۱-مارکوف ، کتلاك ، صفحات ۲۶۳-۲۷۲.

۲-عوفی ، صفحه ۸۵.

بماند، و این قصر همان برج نوری * رابیاد میدهد که یادگار اسکندر مقدونی بودوهم طاق کسری رابخاطر می آورد که یادگاری بود از خسرو انوشیروان[۱]

ازیادگار شمس الملک همان رباط ملک میباشد که درسال ۴۷۱/۱۰۸۷-۹ در نزدیک قریه خرجنگ بنیاد گذاشته بود. یک رباط دیگری را شمس الملک در آق کوتل درعرض راه بین سمرقند و خجند بنیاد نهاد. قرار بعض روایات: خودخان درهمان جا بخاک سپرده شده است[۲] وهمچنان معلوم میشود که شمس الملک قصر شمس آباد (نزدیک بخارا) وعمارت جدید مسجد جامع بخارا را بنیاد گذاشته است **. مجادله بین حکومت وطبقهٔ روحانیون در دورهٔ شمس الملک ادامه یافت. در آغاز فرمانروایی شمس الملک ۴۶۱/ ۱۰۶۹ امام ابو ابراهیم اسماعیل بن ابو نصر الصفار در بخارا اعدام شد وعلت آن بعقیدهٔ سمعانی این بود که امام ابوابراهیم ازخان تقاضا میکرد تا بواجبات اسلام عمل نماید و ازکارهاییکه اسلام ممنوع قرارداده اجتناب کند[۳]. درسال ۱۰۸۰ خضر برادر شمس الملک زمام امور را بدست میگیرد. متأسفانه مادر بارهٔ ایشان معلومات نداریم وحتی تاریخ وفات او را در هیچ ماخذ و مدارک ذکر نکرده

---

* Pharos فانوس دریایی ، برج نور ، منار : (معنای اصلی) را گویند اما در این جا همان جزیره مقابل سکندریه را گویند که منارهٔ نوری روی آن ساخته شده بود (مترجم)

۱ــ عوفی ، صفحه ۸۷ هدف و مرام آلب ارسلان از ساختن عمارات همان بود که در بالا ذکر کردیم .

۲- Texts صفحه ۱۳۲ (جمال قرشی) ۶۸ و ۱۷۲ (کتاب ملازاده) از رباط ملک در عبدالله نامه ، نام میبرد (نسخه خطی موزهٔ آسیاتیک صفحه ۵۷)

** به ترکستان بارتولد ، صفحه ۱۰۹ مراجعه کنید .

۳ - سمعانی S.V الصفار (در این جا قبله را قتله نوشته اند) هم در همین دوره در بین اعضای طبقه روحانیون که دارای نفوذ و شهرت بود از واعظ بلخ زین الصالحین ابوعبدالله محمد بن عبدالله الشومانی که در عین زمان معلم شمس الملک بود ، نام برده اند.

اند. بعقیدهٔ یکی از مولفان قرن دوازده، نظامی عروضی سمرقندی [1]، مملکت در دورهٔ خضر به اوج کمال و اعتلا رسیده بود، وی در ماوراءالنهر و ترکستان حکومت میکرد(؟) و در اثر عقد میثاق و معاهده های دوامدار خودش را حفاظت و نگهداری می نمود.

این فرمانروا شخص با هوش و عادلی بود و از شعرا حمایت میکرد. مولف، درعین زمان از اسم شاهنشه وارستوکراسی درماوراءالنهر سخن میگوید وعلاوه نموده عقیده دارد که در تالارهای پذیرایی وملاقات رسمی بشقابهای طلاونقره را میگذاشتند. در تالار خضرخان چار عدد از این نوع بشقابها گذاشته شده بود که در هر یک از آنها (۲۵۰) دینار مانده بودند. چنان اتفاق افتاد که یك شاعر در اثر مشاعره هرچهار بشقاب را برد. وهمچنان درزمان رسم گذشت هفت صد گرز و گوپال طلاونقره برعلاوه دیگر اسلحه ازنزد پادشاه گذرانیده میشد.

در دورهٔ فرمانروایی احمد [2]، پسرو جانشین خضرخان عداوت و دشمنی بین خان وطبقهٔ روحانیون زمینه را برای مداخله سلجوقی ها آماده کرد. در آغاز دورهٔ فرمانروایی احمد، وزیر ابونصر بن سلیمان الکاسانی قاضی بزرگ دورهٔ خضرخان (اما بعقیده سمعانی [3] این مرد دردورهٔ خضرخان قاضی بزرگ نبوده) که ازاخلاق

۱ـ چارمقاله نظامی عروضی سمرقندی، ترجمه (E. G Browne) هرتفورت (Hertford) ۱۸۹۹، صفحات ۷۵ـ۷۷ و ترجمه جدید (۱۹۲۱) صفحه ۵۲.

۲ـ در راحة الصدور راوندی (صفحه ۱۳۰) ـ مطبوع ـ این مرد را بنام سلیمان ثبت کرده است و این عقیده ناشر (Editor) که اسم واقعی او را سلیمان بن احمد میداند، اساس ندارد (ترکستان بارتولد صفحه ۳۱۶).

۳ـ سمعانی (S.V.) الکاسانی.

حمیده برخوردار بوده ، اعدام گردید. ابن اثیر[1] عقیده دارد که خان جوان بر مردم ظلم وجفا روا میداشت و فقیه شافعی ابوطاهر بن ایلك بنام مردمان ستمدیده از ملکشاه استعانت جست. ملکشاه درسال ۱۰۸۹ بخارا را فتح کرد وسمرقند را به محاصره گرفت در سمرقند ملکشاه با مقاومت وایستادگی شدیدی روبرو گردید اما اگر بگفتهٔ ابن اثیر باور کنیم باشندگان واهل سمرقند دیار در دوران محاصره برای نیروی نظامی ملکشاه موادخوار وبار وآذوقه تهیه میدیدند. خان به تمام امرای خویش امر داد تا از برج به دفاع بپردازند. چنان اتفاق افتاده بود که یکی از آن امرا از احفاد علی بود (یعنی از منافع طبقهٔ روحانی دفاع میکرد) وفرزندی داشت که در بخارا دستگیر شده بود. ملکشاه پدراو را تهدید کرد که فرزندش را بقتل میرساند وهم بهمان علت امیر مزبور از ترس پسرش از آن برجی که بد وسپرده شده بود ،طوریکه شاید وباید دفاع نکرده و به نیروهای نظامی سلجوقی ها اجازه داد که آن برج رااشغال کنند ،همان بود که سمرقند در دست سلجوقی ها فتح شد وخان درخانهٔ کسی پنهان گردید اما بعدها خان را یافتند ودرحالیکه ریسمان در گردنش انداخته بودند ، نزد ملکشاه بردند . ملکشاه امر داد اورا اسپهان بفرستند. ملکشاه ازسمرقند عازم اوزگند شد وبنا بدعوت ملکشاه خان کاشغر بنزد وی آمد وخودش راداوطلبانه به ملکشاه تسلیم کرد. درنتیجه خان کاشغر امر داد تا خطبه بنام ملکشاه خوانند وهم سکه باسم وی ضرب زنند[2]. سپس سلطان خراسان برگشت

۱ــ ابن اثیر صفحه ، دهم ، ۱۱۲

۲ــ این واقعه را بنداری طور دیگر ثبت کرده است ، بعقیده بنداری ملکشاه یکسال بعد از لشکر کشی بسمرقند رهسپار اوزگند گردیده ملکشاه پادشاه ترکی وهمچنان خان سمرقند را به اسپهان برد لیکن بعدها برای باردوم فرمانروای سابق قلمروشان مقرر کرد. (بارتولد، ترکستان ، صفحهٔ ۳۱۷)

و نایبی از طرف خود در سمرقند گذاشت . بعد از رفتن سلطان منا قشات تجدید شد. قبیله جکیل ها [1] که هسته نیروهای نظامی قراخانیها را تشکیل میداد ، از دست حرص و آز سلطان اظهار نارضایتی میکردند زیرا سلطان در دوران اقامت خویش در ماوراءالنهر حتی برای یکدفعه هم آنهارا ضیافت نداد [2] (از این نکته برمی‌آید که جکیل ها درخدمت ملکشاه بودند) وشورش و بغی نیروهـای نظامی سبب شد که نایب ملکشاه بخوارزمیه فرار کند ، رهبرجکیل ها عین الدوله ، یعقوب تگین حاکم شهر آتباش و برادرخان کاشغررا از سیمریچی (Semiryechye)دعـوت کرد. یعقوب وظیفه اداری خودش را با عدام عین الدوله آغاز میکند و این اقدام وی مردمان جکیل را برعلیه یعقوب برمی انگیزاند . اما به مجرد یکه ملکشاه داخل بخارا میگردد یعقوب از راه فرغانه به آتباش فرار کرده و قـوای نظامی وی نزدیک طواویس به نیروی ملکشاه پیوست .

ملکشاه باز هم برای یکبار دیگر سمرقند را اشغال کرد و از طرف خود امیری را در آنجا مقرر نمود و باز برای مرتبهٔ دیگر داخل اوزگند شد ، جگنها ی داخلی بین خانها ی ترکستان [1] خطر را از آن نـاحیه مرتفـع کرد و ملکشاه توانست با آرامی و فارغ البال دوباره خراسان برگردد .

عواملیکه ملکشاه را وا داشت تا احمد را برای یکبار دیگر بر تخت نشاند ، معلوم نیست . درهرصورت احمد برای مدت مدیدی دوام نکرد ودراوایل ۱۰۹۵ دراثر تصادم باطبقهٔ روحانیون از بین رفت ، خان در دورهٔ توقف خویش در فارس با مرتدهای

۱ـ به ترکستان بارتولد ، (طبع لندن ، انگلیسی)صفحهٔ ۳۱۷ نمره پاورقی (۲) مراجعه کنید.

۲ـ سیاست نامه ، صفحهٔ ۱۱۵ و ترجمه آن صفحات ۱۰۹-۹ .

۳ـ به هند بوزه سیمریچی ، جلد دوم ، صفحهٔ ۹۹ مراجعه کنید .

دیلمی سروکار داشت و بعد از آنکه به ماوراءالنهر برگشت طبقهٔ روحانیون اورا به ارتداد متهم کرد. فقها و قضات سمرقند یك فتوی را در بین نیروهای نظامی پخش کردند و از آنها تقاضا نمودند تا احمدرا معزول و اعدام نمایند. اما احمد در پایتخت چنان کسب شهرت کرده بود که مردم را برعلیه وی شورانیدن کار بس دشواری بود. دسته نظامی حاکم کاسان راکه طغرل ینال بیگ (Yenal—Beg) نام داشت. تشویق کرد تا برعلیه حکومت بغی کند و بنابر همین تحریکات، وقتیکه احمد بالشکرخویش نزدیك شهر کاسان رسید لیدر های اخیرالذکر پرچم بغاوت را برافراشتند. احمد را اسیر گرفتند و دوباره سمرقند فرستادند. در این جا خان را در محکمهٔ مذهبی محاکمه کردند. باوجودیکه خان به بی گناهی خویش اعتراف کرد اما قضات بنابمیل خاطر خود اورا بداء ارتداد زدند و در نتیجه احمد را بمرگ محکوم کردند و بدار آویختند[1] این واقعه یکی از آن پیروزیهای بزرگی میباشد که طبقه روحانیون با یاری نیروهای نظامی برعلیه حکومت و توده های کثیر شهرنشینان بدست آورده بود. ازوقایع دیگر دورهٔ فرمانروایی احمد همانا ویران کردن شمس آباد میباشد[2] که در دورهٔ خضرخان تامین میگردید. بعد از آنکه احمد ازفارس برگشت یك قصر جدید و بسیار عالی در جویبار بنیاد گذاشت، جویبار شاید همان «جویبار ابوابراهیم[3]» باشد. این قصر برای مدت سی

۱- ابن اثیر، جلد دهم، صفحات ۱۶۵-۱۶۶، نرشخی، صفحات ۲۳۶-۲۳۷.

۲- «...چون ملکشاه ازخراسان بیامد و به بخارا رسید خرابی بسیار کرد و چون به سمرقند رفت احمدخان را بگرفت و بخراسان برد و باز به ماوراءالنهر فرستاد و شمس آباد تمام ویران شده بود».

[تاریخ بخارا، جعفر نرشخی، تصحیح مدرس رضوی، صفحه ۳۶ تحشیه مترجم]

۳- ترکستان بارتولد، طبع انگلستان، لندن، صفحه ۱۰۴

سال مسکن و منزل بود و باش خان میبود [1] خانئین ، مسعود خان ، پسر عموی مقتول را ، بر تخت نشانیدند . در سال ۱۰۹۷ مملکت را پسر بزرگ ملکشاه اداره میکرد . این مرد را سلطان برکیارق [2] (Barkyaruq) می نامیدند . و باساس نامزادی وی سلیمان تگین ، محمود تگین و هارون تگین [3] یکی بعد آن دیگری زمام امور را بدست گرفتند . ازجمله این چند نفر منشا و اصل اول الذکر معلوم نیست . سلیمان تگین پسر داود کوچ تگین و نوادهٔ طمغاچ خان ابراهیم بوده است [4] . فقط درسده دوازده قرا خانیهای ترکستان به حملات تازه برماوراءالنهر دست زدند .

قدرخان [5] جبرئیل ، نواده بغراخان محمد [6] نه تنها مملکت را اشغال کرد بلکه

۱- نرشخی ، صفحه ۲۸ ، » وخویشتن را (احمد خان) سرایی بجوییبار فرمود ، بنا کردند و اندر آن بوستان آب روان و آنچه تکلف بود بجای آورد (ند) و مدت سی سال آن سرای دار الملک بخارا بود . «

[نرشخی ، تاریخ بخارا ، تصحیح مدرس رضوی ، صفحهٔ ۳٦ تحشیهٔ مترجم]

۲- ابن اثیر ، جلد دهم ، صفحه ۱۸۱ .

۳- شاید محمود تگین با محمود خان ابن اثیر یکی باشد (جلد نهم صفحه ۲۱۳) ابن اثیر عقیده دارد که این شخص کر بود . در این جا ، ابن اثیر محمود را جانشین احمد و نوادهٔ یکی از فرمانروایان سابق دیدانند . وی در باره مسعود اندرجای دیگری سخن میگوید (جلد دهم صفحه ۱٦٦)

٤ - راجع به انساب صحیح وی به جمال قرشی صفحه ۱۳۲ مراجعه کنید .
اسم داود کوچ تگین در زمان حیات پدرش بر بعض سکه ها ضرب زده شده بود . (۱- مارکوف کتلاك ، صفحه ۲٦٦) .

٥- درجای دیگر ابن اثیر (جلد نهم صفحه ۲۱۳) او را تغان خان می نویسد و عقیده دارد که ابو المعالی محمد بن زید البغدادی که از احفاد علی بود ، بنام طغانخان درسمرقند فرمانروایی میکرد لیکن ابو المعالی سه سال بعد پرچم بغی را برافراشت ، شهر را طغانخان گرفت و بغدادی را با تعداد زیادی از دم شمشیر کشید .
این نکته میرساند که اهل ترکستان به یاری و کمك طبقهٔ روحانیون ماوراءالنهر را فتح کرده بودند ، لیکن بالاخره طبقه روحانیون با فرمانروایان جدید درتصادم آمدند .

٦- به ترکستان بارتولد ، طبع انگلستان ، صفحهٔ ۲۹٥ مراجعه نمایید .

در سال ۱۱۰۲ در قلمرو سلجوقی‌ها بنای تاخت و تاز را گذاشت. این شخص ترمذ را نیز فتح کرد، لیکن در ۲۲ ماه جون در نبرد با سلطان سنجر شکست خورد و در نتیجه بقتل رسید.[1] و قتل گاه وی از شهر چندان دور نیست. سلطان سنجر پسر سلیمان تگین، محمد تگین را که در زمان حمله قدرخان فرار کرده بود از ماوراءالنهر به خراسان دعوت کرد[2] محمد تگین لقب ارسلان خان را برخود نهاد تا سال ۱۱۳۰ فرمانروای آن‌سامان بود.

ارسلان خان در آغاز سلطنت خویش مجبور گردید که با امیر ساغربیگ که بعقیده ابن اثیر[3] بخاندان سلطنتی قراخانی تعلق داشت، داخل پیکار گردد. ساغربیگ برای نخستین باریعنی درسال ۱۱۰۳ پرچم بغی را برافراشت. سنجر بیاری همان شخصی که دست نشانده وی بود. شتافت و اقداماتی نمود که آن دو دشمن را آشتی داد و خودش در ماه دسامبر همان سال دو باره به مرو برگشت. درسال ۱۱۰۹/۵۰۳ ساغربیگ برای یکبار دیگر بغی کرد لیکن ارسلان خان با یاری سنجر شورشیان و باغیان را در نزدیك نخشب پراگنده و منهزم ساخت[4].

۱- بعقیده بنداری (Recueil . II, 262) او را درحالیکه سرگرم شکار بود، اسیر گرفتند.

۲- ابن اثیر، جلد دهم. صفحات ۲۳۹ - ۴۱، عوفی صفحهٔ ۸۴۰ بعقیده کتاب ملازاده (صفحه ۱۷۲) ارسلان خان درقریه مرومسوس (Masos) یا مسواس (Maswas) تولد شده وهم عوفی و صاحب کتاب ملازاده بر آنست که ارسلان خان برخود لقب طمغاج را گذاشته بود.

۳- ابن اثیر، جلد دهم، صفحات ۲۴۱ - ۲۵۲

درعین زمان به پاورقی نمره (۳) صفحه ۳۱۸ ترکستان بارتولد، طبع انگلستان، مراجعه کنید

۴- ابن اثیر، جلد دهم، صفحه ۳۳۵، درسال ۵۰۳ - افواه بود که سنجر درنزدیك دریای آمو برقوم کافر پیروزی حاصل کرده است. ابن القلانسی (ed. Amedroz, P.168)

ازین ببعد برای مدت بیست سال فرشته صلح برفضای مملکت پروبال میزد ارسلان خان بیش ازدیگر قراخانیها درساختن عمارات شهرت حاصل کرده بود ، ارسلان خان قلعه وحصار بخارا را ترمیم کرد ، دیوارهای * شهررانیز سرازنو ترمیم کرد . درنزد یك خرابهٔ شمس آباد قصری را برای ادای نماز های عید بنیاد گذاشت درسال ۱۱۲۱ مسجد جامع ساخت . دوقصر دیگر نیز دست عمران داد که یکی از آن دوقصر بعد ها بصورت مدرسه درآورده شد وهمچنان شهر پیکند[1] را ترمیم کرد . نیز منارهٔ مسجد جامع نزدیك حصار را بامر خان بشهرستان نقل دادند وبازبنا یی تمام درآنجا بپا نمودند . این مناره چندی بعد با منارهٔ سوم مسجد جامع سقوط کرد وارسلان خان امرداد تا آن مناره رابخرچ خودش سرازنو دست ساختمان دهند[2] . مولف کتاب ملازاده[3] عقیده دارد که مناره درسال ۱۱۲۷ ساخته شده است . تقوی ارسلان خان نه تنها ازرهگذر عمارات ولشکرکشی های وی علیه کفار[4] آفتابی وآشکار بود بلکه رابطهٔ دوستانه وصمیمی وی باحسن بن یوسف

* این دیوار را مردم دیوار کنپرك میگفتند [نرشخی ، تاریخ بخارا ، تصحیح مدرس رضوی صفحه ۰ ٤] مترجم .

۱ - درتاریخ بخارا نرشخی تصحیح مدرس رضوی بیکند را پیکند ثبت میکند وغالبا ، طوریکه معلوم میشود وی زیرتاثیرعربی رفته است زیرا همه ما میدانیم که درلسان عربی (پ) نیست وهرجاییکه (پ) بیاید آنرا به (ب) تلفظ میکنند . (مترجم)

۲ - نرشخی ، صفحات ۹ ٤ - ۵ ؛ این مناره تا امروز موجود است .

۳ - ترکستان بارتولد ، صفحهٔ ۱۷۲ .

٤ - بعقیده بغدادی (Houtsoma, Recueil,II,264.) ارسلان خان (که اورا احمد میگفتند) ۱۲۰۰۰ مملوك ترك داشت که بواسطه آنها همواره برعلیه کفار لشکرکشی میکرد . (نیز به پاورقی نمره (۱) صفحه ۳۲۰ ترکستان بارتولد مراجعه کنید .)

البخاری السامانی که به نمدپوش معروف بود، نشان میدهد که او مردپرهیزگار ومتقی بوده است شیخ برای سی سال درخانقاه زندگی میکرد و فقط سبزیجات می خورد.

یك شیخ دیگر در بخارا وجود داشت که بنام ابوبکر کلاباذی معروف بود. این شیخ گوشت نمی خورد[1] ارسلان خان نمدپوش را «پدر» می گفت در اثر حمایت و پشتیبانی خان بدین زاهد فرصت داده شد که بخارا را از بلای تبه کاران واهل بدعت نجات بخشند. هرگاه کدام صوفی در روز از آب مخزن یا انبار در بازار آب مینوشید، از شهر بیرون رانده میشد برای اینکه ملاحظه نزاکت در دیدهٔ وی یکی از وظایف اهل تصوف بوده است. درسال ۵۰۹/۱۱۱۵-۱۱۱٦ شیخ در اثر اصابت تیر کدام فاسدی این جهان را وداع گفت[1] باوجود آنهمه گیرودار، مجادله بین طبقهٔ روحانیون و حکومت هم در آن دوره پایان نیافت. پسر امام صفار در دوره فرمانروایی شمس الملك اعدام شد[2] ابواسحاق ابراهیم بن اسماعیل مانند پدرش دامان زهد و تقوی خویش را از لکه های سالوس وطامات پاك ومنزه نگهداشت. سلاطین را ملامت میکرد و از شاهان تقاضا داشت تا صلح و امنیت را در مملکت تامین نمایند. در اثر همین روشن فکری سنجر او را به مرو تبعید کرد[3] ارسلانخان درپایان دورهٔ فرمانروایی خویش به مرض فلج گرفتار شد و بنا بر آن مجبور گردید که پسرش (نصر) را فرمانروای مشترك اعلان کند. برای این فرمانروای جوان دسیسه و توطئه نمودند. در رأس این توطئه فقیه و مدرس اشرف بن محمد السمرقندی که از احفاد علی و رهبر طبقهٔ روحانیون بود و رئیس شهر سمرقند نیز بود شبی از شبها در غیاب ارسلان خان

۱- Texts صفحات ۱۷۰ - ۱۷۱ .
۲- ترکستان بارتولد، صفحه ۳۱٦ .
۳- سمعانی .S.V (اصفار facs. 353b.)

نصر را بقتل رسانیدند [۱] پدرش از سنجر استعانت خواست و در عین زمان پسر دیگر خود را که احمد نام داشت به حضور خویش احضار کرد [۲]. فقیه و رئیس به ملاقات خان رفتند و خان امر داد فقیه را اعدام کنند. بعقیده ابن اثیر [۳] بعد از آن صلح در مملکت تأمین شد و بیاری و کمك سنجر احتیاج پیدا نشد و ارسلان از اینکه از سلطان سنجر استعانت خواسته بود اظهار ندامت و پشیمانی کرد. درجای دیگر ابن اثیر [٤] مینویسد که سنجر قرلق ها را که بر علیه خان پرچم بغی را بر افراشته بودند، شکست داد. درهر صورت آتش تصادم بین سنجر و ارسلان خان در ماوراءلنهر درگرفت. سنجر دوازده مرد را اسیر گرفت و آنها بعد از تحقیقات اعتراف کردند که خان ایشانرا وادار ساخته بود تا سنجر را بقتل رسانند.

بعد از آن سنجر سمرقند را به محاصره گرفت. طبقهٔ روحانیون هم در این فرصت بدرخواست خان (باحتمال قوی) در این موضوع مداخله کردند و نامه یی برای سنجر نوشته درضمن از خان شفاعت نمودند. پاسخ کتبی که بنام و از طرف سنجر برای ائمه، قضات و مردان صاحب رسوخ سمرقند نوشته شده بود، مورد دسترس ما میباشد. در این نامه سنجر از اینکه طبقه روحانیون از خان طرفداری میکند اظهار تعجب می کند زیرا بعقیده سنجر خان را خداوند و سایه خداوند و نایب خلیفه (مراد شخص

۱- یك فقره ابن اثیر (جلد یازدهم صفحه ٥٤) میرساند که شخص نصر در آن توطئه دست داشت و نصر با مر پدرش بقتل رسانیده شد.

۲- از این شهزاده ابن اثیر نام نمیگیرد واحتمال میرود سکه هاییکه بر آن اسم قدر خان احمد نوشته شده، مال وی باشد (۱- مارکوف، کتلاك، صفحات ۲۷٥-٦)

۳- ابن اثیر، جلد دهم، صفحه های ٤٦٥-٦.

٤- ابن اثیر، جلد یازدهم، صفحات ٥٤-٥٥.

سنجر است) از عهده اش برطرف کرده است و بنا بر ان هیچکس بایست از وی حمایت طرفداری نکند. نیز سنجر در نامهٔ جوابیه خویش علاوه نموده برای قضات و ائمه آنسامان مینویسد که اوخان را از گوشه ذلت و گمنامی صاحب تاج و تخت کرد ، رقیب های وی را بخراسان تبعید نمود و برای هفده سال بازور سر نیزه سلطنت او را تامین کرد. اما خان در این فرصت به نادرستی ها دست زد ، به احفاد و اولاد پیامبر اسلام بیحرمتیها نمود ، خانواده های قدیم را تباه کرد مردم را در اثر یك اشتباه ز بین بردو دارایی آنها را ضبط کرد . سنجر در نامه خویش مینویسد که طبقهٔ روحانیون آن نامه را زیر فشار خان نوشته اند . بالاخره سلطان سنجر میگوید که هفتاد هزار سرباز مسلح که حتی کوه قاف نمیتواند در برابر آن ایستادگی کند برای سه روز است که در بیرون شهر در حال آماده باش میباشد و علت آن اینست که سلطان آرزو ندارد شهر ویران گردد و شهر نشینان آن سامان که در زهد و تقوی شهرت دارند . پایمال گردند و دارایی ایشان تاراج شود. به تعریق انداختن لشکر از حمله بر شهر در اثر شفاعت خانم سنجر [۱](دختر ارسلان خان) صورت گرفته بود .

سمرقند در اوایل بهار سال ۱۱۳۰ [۲] فتح شد. خان مریض را در رهودج [۳] نزد سلطان بردند و بعد از آن نزد دخترش فرستادند. بعد از سپری شدن مدت مختصری خان در بلخ پدرود جهان گفت ودر مرو در همان مدرسه ییکه خودش ساخته بود

---

۱ - Texts صفحات ۲۵-۲٦ (انشاء) .

۲ - ماه ربیع الاول سال ۵۲٤ (ابن اثیر).

۳ - هوتسمه ، جلد دوم ، صفحه ۲٦٤

٤ - بعقیده کتاب ملازاده (صفحه ۱۷۲) در سال ۵۲٤ یا ۵۲۵ ؛ اما قرار گفته جمال قرشی (صفحه ۱۳۲) در ماه رجب سال ۵۲٦ (ماه می - جون / ۱۱۳۲) .

دفن شد[1] در وهله نخست ابوالمظفر طمغاج بغراخان ابراهیم جانشین وی اعلان شد. این مرد در دربار سنجر تربیه شده بود[2]. اما بعدها یك شخص دیگری را از خاندان سلطنتی که قلج طمغاج - خان ابوالمعالی حسن بن علی بن عبد المومنین معروف حسن تگین[3] و یا بالاخره رکن الدین (یا جلال الدین[4]) محمود پسر ارسلان خان، جانشین خان اعلان شد. محمود برادرزادهٔ سنجر ثابت کرد که وی رعیت وفادار وصمیمی عموی خویش میباشد و حتی چنان صلاحیتی بهم رسانیده بود که خان کاشغر را دست نشانده خود میدانست[5] پس دیده میشود که تمام مسلمانهای آسیا مانند دورهٔ ملکشاه زیر سلطه یك فرمانروا قرار می گیرند. اما در این فرصت یك ملت دیگری بسرحدات شرقی جهان اسلام فرو میریزند و برای نخستین بار مسلمانهای ماوراءلنهر را مجبور می‌سازند که به فرمانروایان کفار تن در دهند.

۱- پروفیسر ژوکوفسکی این بنا نیه را بخطا به آلب ارسلان سلجوقی نسبت میدهد اما راجع به مقدرات احمد ابن اثیر (جلد دهم صفحه ۱۸۰) میگوید که در تابستان ۱۱۳۲ به سنجر (در این فرصت سنجر در غرب سرگرم کارزار بود) اطلاع دادند که احمد خان فرمانروای ماوراءلنهر بغی کرده است و در اثر همان اطلاع سنجر به خراسان برگشت. احتمال میرود که بعد از فتح سمرقند احمد را سنجر فرمانروای یك بخش ماوراءلنهر مقرر کرده باشد.

۲ - Texts صفحه ۲۴ (در یك سند دپلوماتیك). مورخین راجع باین خان هیچ چیز نمیگویند.

۳- ابن اثیر، جلد یازده، صفحه ۵۵.

۴ - Texts صفحات ۲۷ - ۳۳ (انشاء)

۵ - ایضاً صفحهٔ ۳۷.

پایان ۶ حمل سال ۱۳۴۲

کارته پروان - کابل.

فهرست مندرجات

فهرست اعلام ، شامل :

فهرست نامهای اشخاص ، القاب وعناوین

فهرست نامهای مذاهب وادیان

فهرست نامهای کتب ورسایل

فهرست نامهای طوایف ، تیره ها وسلسله ها

فهرست نامهای جغرافیایی

تهیه کننده : اسدالله حبیب

فهرست نامهای اشخاص، القاب و عناوین

فهرست نامهای مذاهب و ادیان

فهرست نامهای کتب و رسایل

فهرست نامهای طوایف. تیره ها و سلسله ها

فهرست نامهای جغرافیایی

تصحیح اغلاط

صفحه	سطر	نادرست	درست
الف	۲	ماوراءلنهر	ماوراءالنهر
الف	۹	ضعف	صنف
ج	۲۲	وحدة	وحدت
۳	٤	رد	مرد
۳	۱۰	متمامیز	متمایز
٦	۱	عقل	عمل
۹	۲	اقرار گفته	قرار گفته
۱۰	٦	بعد از بن	بعد از این
۱۱	۱۹	ماکوارت	مارکوارت
ح ۱۵	۱	بارتولید	بارتولد
۱۸	٤	زنگی	زندگی
۲۲	۱۹	چنید	جنید
۲۳	۲	غلای	غلایی
۲٤	۱	تاداعیان	تااعیان
۲۹	۳	ابفار	انبار
۳۲	۹	صفخه	صفحه
۳۸	۹	آین	آیین
۳۹	۱۰	مستعاد	مستعار
٤۰	۱٦	آصفحانی	اصفهانی
٤۳	۳	دیوارهای	دیوارهایی
٤۸	٦	اندازی	اندازه‌یی
٥۱	۱	مسیئی	مسی
٥۳	۲	ارتوکرات	ارستوکرات
٦۳	۲	اسیفحاب	اسیفجاب
٦۳	۳	کشمندی	کشتمندی
٦۳	٦	استفجاب	اسیفجاب
٦۸	۷	البیرونی	البیرونی
۷۳	۱۵	حزنل	جرنل
۷۳	۱٦	یعفوب	یعقوب
۷۳	۱۷	مهدیه	مهدید
۷۳	۱۹	این اثیر	ابن اثیر
۸۸	۱۲	مشور	منشور
۸۹	۱٦	فریانروا	فرمانروا
۸۹	۱۸	جقگ	جنگ

صفحه	سطر	درست	نادرست
۷۹	۱۸	عربن	عربی
۹۷	۲۰	غرب	عرب
۹۷	۲۱	اثر	اثیر
۱۰۲	۲۰	کتان	ترکستان
۱۰۴	۱۵،۸،۷	صفانیان	صغانیان
۱۰۷	۱٤	است	اسپ
۱۰۸	٤	خوارزمینه	خوارزمیه
۱۰۸	۸	بحیت	بحیث
۱۰۸	۱۷	این حوقل	ابن حوقل
۱۰۹	۱	نخم	تخم
۱۰۹	۹	کرغلد	[illegible]
۱۱۷	۱۸	تورشخی	نرشخی
۱۲۱	۲۰	مخمد	محمد
۱۲۱	۲۲	اقتاده	قتاده
۱۲۵	۱٦	میرخود	میرخوند
۱۲٦	۵	مصعبی	مصعبی
۱۲۷	٦	جهانی	جیهانی
۱۳۲	۹	الحاد	اتحاد
۱۳۳	۳	صفانیان	صغانیان

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۳۳	۱۸	این اثیر	ابن اثیر
۱٤۲	۲	فایی	فایق
۱٤٤	۲۲	امراطزی	امپراطوری
۱۵۷	۱٤	خوازم شاه	خوارزمشاه
۲۳۸	۱٤	این اثیر	ابن اثیر
٦٤	۱۷	Lozy	Dozy
٦٦	۱۵	خرغونی	خرغون
۹۰	۵	کسین	کسپین
۹۹	۲۳	لعمی	[illegible]
۱۰۵	۱٤	سیردر	سیردریا
۱۰۷	۲۲	[illegible]	[illegible]
۱۰۹	۱۳	[illegible]	[illegible]
۱۱٦	۱	[illegible]	[illegible]
۱۲۱	۲۰	نیسا	نیشابور
۱٤۲	۱۸	ویا	[illegible]
۱٤۲	۱۸	شاش	تاش
۱۷۰	۱	بغراخانها	بغراخان
۱۱۱	۳ (از آخر)	احتمام	اهتمام
۱۷۱	٤	یاسیفی	پاسیفی
۲۲۲	۱	قیچاق	قپچاق